

دربارہ نوآم چامسکی

ترجمہ و تالیف
دکتربہروز عزبدفتری



فرہنگ معاصر

دربارہ نوآم جامسکی

ترجمہ و تالیف: دکتوبرہ وز عزیز بدفتوری



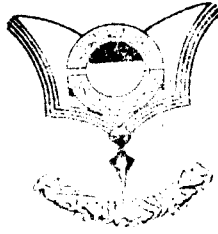
۱۰۰/۴۴ ش

۶/۱



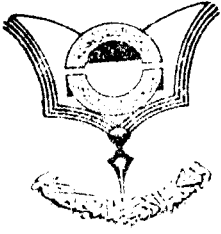
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

قیمت: ۶۵۰ تومان



0201





دربارهٔ نوآم چامسکی

ترجمه و تألیف

دکتر بهروز عزیدفتری



فرهنگ معاصر

تهران - ۱۳۷۲



فرهنگ معاصر: ۱۴۶ خیابان دانشگاه، تهران ۱۳۱۵۸

تلفن ۶۴۶۵۵۲۰ - ۶۴۶۵۷۵۶ / فاکس ۶۴۱۷۰۱۸

درباره نوآم چامسکی

ترجمه و تألیف: دکتر بهروز عزیدفتری

چاپ اول: بهار ۱۳۷۲

چاپ: نوبهار / تیراژ: ۳۰۰۰

حق چاپ محفوظ است

۴۱۰

عزیدفتری، بهروز

د ۱۹ ج درباره نوآم چامسکی / ترجمه و تألیف بهروز عزیدفتری. - تهران:

فرهنگ معاصر، ۱۳۷۲.

۳۱۸ ص. : نمودار.

واژه‌نامه.

کتابنامه در پایان هر فصل.

۱. چامسکی، نوآم ۲. زیانسناسی. ۳. زبان.

۴. اثبات‌گرایی منطقی. الف. عنوان

فهرست

پیشگفتار

بخش اول:

۱

۳

نظریهٔ زبانی نوآم چامسکی

۱۳

زبان و ذهن

۲۶

صورت و معنا در زبانهای طبیعی

۴۲

فلسفهٔ زبان

۵۸

زبان‌شناسی و علوم انسانی (مصاحبه‌ای با نوآم چامسکی)

۸۰

انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی

بخش دوم:

۱۱۹

۱۲۱

چامسکی: خردگرایی و تجربه‌گرایی

۱۴۷

چامسکی و روان‌شناسی

۱۶۸

معناشناسی در دستور زبان گشتاری

۱۹۸

بررسی تأثیر عقاید زبان‌شناختی نوآم چامسکی

دربارهٔ مفهوم «دستور زبان علمی» در نظریه‌های گشتاری

۲۳۹

زبان‌شناسی

نگاهی گذرا بر روند کلی تحولات در نظریه‌های زایشی -

۲۶۸

گشتاری دستور زبان

۳۰۱

واژه‌نامهٔ فارسی به انگلیسی

۳۱۰

واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی

پیشگفتار

کتاب حاضر شامل دو بخش است. در بخش نخست، شش مقاله (به شرحی که در فهرست مطالب آمده) از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه شده است. سه مقاله به قلم چامسکی، دو مقاله بر اساس مصاحبه‌ای که میان چامسکی و میستورونات (Mistou Ronat) به عمل آمده، و یک مقاله از جان سیرل (J. Searle) که در رابطه با ارزیابی انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی نوشته شده است. یادآور می‌شویم در انتخاب هر یک از این شش گفتار به منظور ترجمه، ملاکی را در نظر داشتیم که از آن جمله وجود موارد استناد به مقاله مورد نظر در آثار گوناگون زبان‌شناسی، جامعیت مطلب، غیرفنی بودن استدلال‌های ارائه شده و نیز ارتباط مقاله با دیگر موضوعهای مورد بحث در بخش دوم این مجموعه می‌باشد.

در بخش دوم نیز شش گفتار درباره جنبه‌های گوناگون دستور زبان‌گشتاری چامسکی منظور شده است که نگارنده آنها را پس از مطالعه و غور در اغلب آثار چامسکی و دیگر آثار قابل دسترس که توسط برخی از زبان‌شناسان درباره عقاید زبان‌شناختی چامسکی تدوین شده، به رشته تحریر کشیده است.

برای فراهم آوردن این اثر کوشیده‌ایم از بحث و بررسی جنبه‌های فنی قضایا که در جریان تحول نظریه گشتاری دستور زبان مطرح بوده ولیکن در محافل زبان‌شناسی هنوز از حالت ثبات و قرار برخوردار نبوده‌اند، احتراز کنیم و در عوض موضوعهای مورد بحث را به گونه‌ای مطرح سازیم که خوانندگان محترم، به ویژه دانشجویان زبان انگلیسی در دوره‌های کارشناسی و بالاتر بتوانند تصویر نسبتاً جامع و روشنی از دیدگاه‌های زبان‌شناختی، روان‌شناختی، و فلسفی چامسکی به دست بیاورند. به اعتقاد ما، در چندین دهه گذشته، هیچ زبان‌شناسی وجود نداشته که به لحاظ دامنه و عمق نفوذی که عقایدش بر جریان اندیشه و پژوهش در زبان و مسائل عدیده آن داشته با چامسکی برابری کند و لذا چنانچه کتاب حاضر در جهت آشنا ساختن علاقه‌مندان با عقاید

چامسکی و کمک به آنان در تحلیل و تعلیل برخی از مباحث زبان‌شناسی موثر افتد، مقصود اصلی از تدوین این کتاب حاصل آمده است. در اینجا لازم می‌دانم نکته‌ای را یادآور شوم و آن این که در مواردی، بحث دربارهٔ موضوعی، نویسنده را ناگزیر ساخته از معادله‌های موجود فارسی که در ترجمه برخی از اصطلاحات نوین زبان‌شناسی به کار رفته معادلی را به اقتضای سخن انتخاب نماید و در اندک مواردی نیز خود معادل فارسی را وضع و به کار گیرد و مسلماً در چنین مواردی، رای و پیشنهاد صاحب‌نظران برای اعتلای کیفیت اثر در چاپ بعدی بسیار مفید و موجب کمال امتنان خواهد بود.

بهر روز عزیدفتری

دانشگاه تبریز

تابستان سال ۱۳۶۹ هجری شمسی

بخش اول:

- نظریه زبانی نوآم چامسکی
- زبان و ذهن
- صورت و معنا در زبانهای طبیعی
- فلسفه زبان
- زبان شناسی و علوم انسانی
- انقلاب چامسکی در زبان شناسی

نظریهٔ زبانی نوام چامسکی^۱

مقدمه: در این خطابه روی سخن چامسکی به ویژه با معلمان زبان‌های خارجی است، اما هر آنچه می‌گوید عملاً در مورد همهٔ معلمان زبان انگلیسی صادق است. در سراسر مقاله، چامسکی معلمان را در مورد اتکاء فزون از حد بر «اصول بنیادی»^۲ زبان‌شناسی و روان‌شناسی هشدار می‌دهد. به اعتقاد وی در هر دو رشته تحولات همه‌جانبه صورت می‌گیرد و هردو در دعاوی خود مبنی بر این‌که از لحاظ آموزشی سودمندند به طور قابل ملاحظه کوتاه آمده‌اند. به نظر چامسکی، از دست دادن این حس اعتماد «هم مفید است و هم واقع‌گرایانه».

موضوع اصلی این مقاله کاوشی است در دو نظریهٔ رایج و عمدهٔ یادگیری و ارتباط نزدیک میان آنها از یک سو و دو مکتب رایج و عمدهٔ زبان‌شناسی از سوی دیگر. این دو نظریهٔ یادگیری را می‌توان نظریهٔ تجربه‌گرا و نظریهٔ یادگیری نظام قواعد نامید. زبان‌شناسی ساختگرا با مکتب تجربه‌گرایی پیوندی نزدیک دارد، در حالی‌که دستورزبان‌گشتاری با مکتب نظام قواعد در پیوند می‌باشد.

از نقطه نظر زبان‌شناسی تجربه‌گرا، زبان به صورت مجموعه‌ای از عادات فراگرفته می‌شود این عادات بر اثر تقویت، تداعی و تعمیم حاصل می‌آیند. چامسکی استدلال می‌کند که چنین نظریه‌ای از برای توجیه یکی از حقایق بنیادی زبان، یعنی جنبهٔ خلاقیت آن بسنده نیست. به

۱. چامسکی این خطابه را در کنفرانس شمال شرقی مربوط به آموزش زبانهای خارجی (۱۹۶۶) ایراد کرده و مقاله‌های ارائه شده در همان کنفرانس توسط روبرت جی. مید (Robert G. Mead) در مجلدی (ص ۲۳ - ۲۹: ۱۹۶۶) فراهم آمده است.

2. "fundamental principles"

عبارت دیگر، هر جمله‌ای که گویشور زبانی عملاً می‌شنود، می‌گوید، می‌خواند و یا می‌نویسد برای او تازه است. برای نشان دادن خلاقیت زبان روشی ساده این است که کتابی را باز کنید و جمله‌ای را به دلخواه انتخاب کنید. صرفنظر از نقل قولهای موردنظر تقریباً از لحاظ آمار بسیار بعید می‌نماید که همان جمله را دوباره [در جایی] ببینید. دلیل چامسکی این است چنانچه هر جمله‌ای که می‌بینیم، صرفنظر از هر منظور عملی، در نوع خود جمله بی‌نظیری باشد، در این صورت به نظر می‌رسد که ادعای [شخص] تجربه گرامینی بر اینکه زبان به صورت مجموعه‌ای از عادات فراگرفته می‌شود کافی نیست.

از نقطه‌نظر کسانی که زبان را تابع قواعد می‌دانند، فراگیری زبان بر اثر تشکیل مجموعه قواعدی بسیار کلی که برای تولید و تفسیر جمله‌های تازه بکار می‌روند، صورت می‌گیرد. چامسکی این نظام قواعد درونی اهل زبان را «توانش زبانی» نامیده است. نظام قواعد زبان‌شناس، یعنی دستورزبان‌زایی، نمونه توانش زبانی اهل زبان است.

بررسی دستورزبانهای زایشی نشان داده است که لازمه کلی بودن قواعد، انتزاعی بودن آنهاست. مقصود چامسکی از انتزاعی بودن قواعد این است که قواعد زبانی اغلب چندین مرحله از واقعیت عینی^۳ دور هستند. آنگاه چامسکی این پرسش را مطرح می‌سازد آیا قواعد تجرید اکتسابی است یا فطری. نتیجه‌ای که می‌گیرد این است که ذهن انسان دارای سازمان عقلانی فطری است و به طور فطری چنان تعبیه شده که از عهده انجام تجریدهای زبانی بسیار کلی برآید. به اعتقاد چامسکی هدف اصلی در مطالعات زبان‌شناختی و روان‌شناختی مربوط به زبان تعیین و مشخصه‌یابی استعداد فطری زبان‌آموزی انسان است.

در آغاز باید این مطلب را روشن کنم که اینجانب در این کنفرانس به عنوان کسی که در جنبه‌های گوناگون آموزش زبان تخصص داشته باشد شرکت نمی‌کنم بلکه حضور اینجانب به دلیل علاقه‌ای است که در وهله نخست نسبت به ساخت زبان و به طور کلی به ماهیت فرایندهای شناختی دارم. به علاوه، صادقانه باید بگویم که من در مورد اهمیت و بینش و شناخت حاصل از مباحث زبان‌شناسی و روان‌شناسی در رابطه با آموزش زبان تردید دارم. مسلماً به نفع معلم زبان است که از پیشرفتها و مباحث این دو رشته آگاهی داشته باشد و تلاشهایی که زبان‌شناسان و روان‌شناسان در جهت حل اصولی مسائل آموزشی زبان به عمل می‌آورند از نقطه‌نظر عقلانی و اجتماعی بسیار باارزش می‌باشد. با این وجود، مشکل می‌توان پذیرفت که زبان‌شناسی و روان‌شناسی به مرحله‌ای از ادراک [مسائل] رسیده باشد. که بتوانند تکنولوژی آموزشی زبان را به دوش بکشند. هر دو رشته در دهه‌های اخیر پیشرفتهای شایان کرده‌اند و به علاوه هر دو، از اندیشه‌ها و مطالعاتی که در طول قرون متمادی صورت گرفته بهره می‌گیرند. در حال حاضر، این دو علم در حالتی از تحوّل و تلاطم به سر می‌برند. آنچه در چندسال گذشته به عنوان اصل به نظر

می‌رسید، امروزه احتمالاً موضوع بحث‌های مفصل قرار می‌گیرند. اگرچه دشوار است برای اثبات این بیان کلی دلایلی اقامه کرد، لیکن به نظر من، در طول ده یا پانزده سال گذشته مقدار اعتمادی که نسبت به دامنه و ایمنی مبانی روان‌شناسی و زبان‌شناسی مبذول می‌شد کاستی قابل توجهی یافته است. من شخصاً احساس می‌کنم که این کاهش در اعتماد هم مفید و هم واقعه‌گرایانه است؛ و این به منزله هشدار است برای معلمان که پیشنهادات ارائه شده از جانب «علوم بنیادی»^۴ [زبان‌شناسی و روان‌شناسی] می‌باید با احتیاط و تردید تلقی شوند.

در روان‌شناسی اکنون افراد بسیاری این نظر را که گفته می‌شود اصول اساسی یادگیری معلوم گشته زیر سؤال می‌برند اصول دیرینه تداعی و تقویت، اصول گشتالت، نظریه تشکیل مفاهیم که در تفحصات امروزی به میان آمده، همه هم از لحاظ نظری و هم در پژوهشهای تجربی شدیداً مورد اعتراض واقع شده‌اند. به اعتقاد من، این اصول نه تنها ناقص هستند بلکه احتمالاً نادرست هستند، زیرا اصول مذکور با جنبه‌های فرعی استحصال دانش سروکار دارند و هسته مرکزی مسئله به صورت دست نخورده همچنان باقی است.^۱ به ویژه آنکه به نظر من محال است که بتوان پذیرفت رفتار زبانی عادت باشد، یا آنکه رفتار زبانی آرام آرام بر اثر تقویت^۵ [پاسخ درست]، تداعی و تعمیم حاصل می‌آید، و یا آنکه مفاهیم زبانی را می‌توان بر حسب «ویژگیهای شاخص»^۶ که به گونه ابتدایی و با توجه به ظاهر طبیعی [اشیاء] تعریف می‌شوند، تعیین نمود. از مشخصات رفتار زبانی عادی، خلاقیت، تشکیل جمله‌های نو و قالبهای نو بر طبق قواعد بسیار انتزاعی و پیچیده می‌باشد. این کلام هم در مورد گوینده که عبارات مناسب با موقعیت خاصی را می‌سازد و هم در مورد شنونده که باید آن عبارات را تجزیه و تحلیل کرده، تفسیر نماید صدق می‌کند. اصول شناخته شده تداعی و تقویتی و مفهومی که از تعمیم در درست است، هیچ یک نمی‌تواند مشخصه خلاقیت کاربرد عادی زبان را توجیه کنند. وجه مشترک عبارات نو که به هنگام کاربرد روزمره زبان تولید و تفسیر می‌شوند با عباراتی که تجربه گذشته گوینده و شنونده را تشکیل می‌دهند صرفاً در این است که صورت و تفسیر [عبارات نو و عبارات پیشین] با همان نظام قواعد زیربنایی انتزاعی^۷ به عمل می‌آید. هیچ نظریه تداعی یا تعمیم وجود ندارد که بتواند از عهده تبیین این حقیقت برآید و من فکر می‌کنم تلاش برای یافتن چنین نظریه‌ای خطای بزرگی باشد چرا که به ظن قوی تبیین قضیه به شیوه متفاوتی نیاز دارد. مفاهیم ساده زبان عادی (مفاهیمی چون «موجود انسان»، «چاقو»، «مفید»... الی آخر و همچنین مفهوم «جمله دستوری») را نمی‌توان، آنگونه که در الگوی^۸ تشکیل مفاهیم متداول است، در قالب محدود صفات طبیعی [اشیاء] تعیین نمود. همین‌طور، میان نتایج تجربی حاصل در مطالعات مربوط به تشکیل مفاهیم و فرایندهای واقعی که به نظر می‌رسند زیربنای یادگیری زبان باشند، قیاس^۹ واضح و روشنی

4. "fundamental disciplines"

6. "critical attributes"

8. paradigm

5. reinforcement

7. abstract underlying rules

9. analogy

وجود ندارد.

بدیهی است اینگونه ارزیابی مناسبت نظریه روان‌شناسی با یادگیری زبان به ارائه دلایل نیازمند است و درباره آن هنوز جای بحث فراوان است. من در محدوده این گفتار سعی نخواهم کرد دلایلی در این باب ارائه دهم. نظر من صرفاً این است که مناسبت نظریه روان‌شناسی در مورد یادگیری زبان موضوعی است که در آن جای تردید و سؤال بسیار است، موضوعی که در آن بحث وجدل فراوان است و انواع ابهامات آنرا دربر گرفته است. روان‌شناس کاربردی و معلم مسلماً باید تا آنجا که می‌توانند از پژوهشهای روان‌شناسی امارات و اشارات لازم را بیرون بکشند ولیکن معقول آن است که در عین حال پیوسته توجه داشته باشید که اصول این علم زیربنایی بسیار سست و تردیدآمیز است.

وقتی به زبان‌شناسی نگاه می‌کنیم، همین وضعیت را می‌بینیم. زبان‌شناسان نیز در ابقای این افسانه که رفتار زبانی «عادت» بوده، و بر اثر تمرین مجموعه ثابتی از «قالبهای [ساختاری]»^{۱۰} حاصل می‌شود و به عنوان مبنای «قیاس» به کار می‌روند، سهمیم بوده‌اند. تا زمانی که توصیف دستوری از صراحت و دقت نظر کامل تهی باشد. چنین نظراتی نمی‌تواند قابل قبول باشد. به محض آنکه سعی کنیم قواعد طرز تشکیل جمله، قواعد ترکیب آوایی^{۱۱} و یا قواعد مطابقت صوت - معنا^{۱۲} در یک زبان را به طور دقیق و صریح بیان کنیم، ناتوانی چنین روشی معلوم می‌گردد. علاوه بر آنچه که گفته شد مفاهیم بنیادی توصیف زبان‌شناختی مورد انتقاد جدی قرار گرفته است. مثلاً، اصول تحلیل آوایی^{۱۳} اخیراً زیر سؤال رفته است و درباره مفهوم «واج» شک و تردید فراوان ابراز می‌شود، و لذا مسائل بنیادی حل نشده‌ای در مورد حتی بازنمونه‌های آوایی که به عنوان پایه و اساس تحلیل صورت [زبانی] در زبان‌شناسی ساختاری به کار می‌رود، وجود دارد. در حالی که یک دهه قبل تقریباً همه پذیرفته بودند که بازنمون آوایی^{۱۴} صرفاً عبارت است از ضبط یک حقیقت فیزیکی، اکنون شواهد قابل توجهی وجود دارد مبنی بر این که آنچه را که زبان‌شناس به عنوان خط آوانگار^{۱۵} می‌پذیرد، عمیقاً از ساخت نحوی زبان تأثیر می‌پذیرد و از این لحاظ مستقل از علامت طبیعی^{۱۶} است. من فکر می‌کنم اکنون معدود زبان‌شناسانی وجود دارند که می‌پذیرند از طریق کاربرد منظم «روالهای تحلیلی»^{۱۷} تقطیع^{۱۸} و طبقه‌بندی^{۱۹} بتوان به ساختار واجی و نحوی یک زبان دست یافت، حال آنکه، پانزده یا بیست سال پیش چنین نظریه‌ای نه تنها از اقبال گسترده برخوردار بود، بلکه نتایج مهم و دلایل نسبتاً موجهی در تأیید آن ابراز می‌شد.

یک بار دیگر می‌خواهم تأکید کنم که اصول بنیادی را به زیر سؤال بردن پدیده‌ای است مثبت

10. "pattern"

12. sound-meaning correspondence

14. phonetic representation

16. physical signal

18. segmentation

11. phonetic organization

13. phonetic analysis

15. phonetic transcription

17. "analytical procedures"

19. classification

و موجب پیشرفتهای مهمی شده و بدون شک در آینده نیز منشأ پیشرفت خواهد بود. درحقیقت، این وضع، مشخصه هر علم زنده است. لیکن باید توجه داشت که نظریه کاملاً تثبیت-یافته‌ای در علمی مانند روان‌شناسی و زبان‌شناسی از لحاظ دامنه و وسعت فوق‌العاده، محدود می‌باشد. مثلاً، امکان ندارد کاربرد فیزیک در مهندسی، حتی در صورت وقوع انقلاب عمیق در مبانی فیزیک، شدیداً آسیب ببیند، لیکن احتمال دارد با دگرگون شدن مفاهیم در روان‌شناسی و زبان‌شناسی، کاربرد آن دو در امر آموزش دستخوش تحول گردد، زیرا کالبد نظریه که در برابر وقوع تغییرات بنیادی [در روان‌شناسی و زبان‌شناسی] مقاومت می‌کند نسبتاً کوچک است.

به طور کلی، داشتن تمایل برای اتکا به متخصصان، جنبه هولناک زندگی سیاسی و اجتماعی معاصر می‌باشد. معلمان، به ویژه، مسئولیت دارند که عقاید و پیشنهادات ارائه شده را بر مبنای اصالت آنها ارزیابی کرده و آنها را با بی‌تفاوتی و صرفاً براساس آنکه از جانب مقامی، چه واقعی و چه فرضی، ارائه شده، نپذیرند. آموزش زبان امری مستثنی نیست. امکان دارد و حتی محتمل است که اصول روان‌شناسی و زبان‌شناسی، و پژوهش در این دو رشته بینشی به معلم زبان بدهد که سودمند باشد، لیکن فایده آن باید در عمل به اثبات برسد و نمی‌توان آن را مفروض دانست. این معلم زبان است که بایستی صحت و سقم پیشنهاد خاصی را بسنجد چرا که آنچه در روان‌شناسی و زبان‌شناسی معلوم گشته بسیار کمتر از آن است که او بتواند آن را به یقین بپذیرد. همان‌طور که پیشتر گفتم من سعی ندارم در مورد آموزش زبان پیشنهادات خاصی ارائه دهم زیرا من صلاحیت این کار را ندارم. لیکن در زبان‌شناسی و روان‌شناسی برخی گرایشها و دگرگونیهای مشاهده می‌شود که احتمالاً می‌توانند روی آموزش زبان تأثیر بالقوه داشته باشد و من فکر می‌کنم بتوان آنها را تحت چهار عنوان اصلی بخوبی خلاصه نمود: جنبه «خلاق» کاربرد زبان^{۲۰}، حالت انتزاعی بازنمون زبان‌شناختی^{۲۱}، همگانی بودن ساختار زیربنایی زبان‌شناختی^{۲۲} و نقش سازمان‌بندی فطری در فرایندهای شناختی. اکنون درباره هر یک از این موضوعها چند کلمه‌ای بیان می‌کنم.

بدیهی‌ترین و بارزترین صفت مشخص رفتار زبانی عادی این است که چنین رفتاری آزاد از انگیزه بوده، مبتکرانه است. تکرار عبارات ثابت پدیده نادری است. فقط در شرایط استثنایی و کاملاً غیرجالب است که آدمی می‌تواند درباره این که چگونه «بافت موقعیتی»^{۲۳} محتوای کلام را تعیین می‌کند، آن هم از راه حدس و گمان، تأمل کند. این اندیشه که رفتار زبانی شامل «پاسخهای» به «محرکها» است به همان اندازه دور از واقعیت است که آن را حاصل عادت و تعمیم^{۲۴} بدانیم. برای آن که بتوانیم با وجود حقایق واقعی این فرضها را بپذیریم می‌باید معانی فنی و دقیق عبارات «محرک»، «پاسخ» (و همین‌طور «عادت» و «تعمیم») را کنار بگذاریم. این همان خصیصه

20. creative aspect of language use

21. abstractness of linguistic representation

22. underlying linguistic structure

23. "situational context"

24. generalization

بدیع و به دور از محرک بودن است که من آن را «جنبه خلاق کاربرد زبان» می‌نامم. این یکی از خواص زبان است که در قرن هفده توصیف شده و سنگ زیربنای نظریه زبان‌شناختی کلاسیک به شمار می‌رود، لیکن به تدریج در جریان توسعه و پیشرفت زبان‌شناسی امروزی در محاق فراموشی مانده، سبب خسران گردید. هر نظریه زبانی می‌باید گره این خصیصه بنیادی کاربرد عادی زبان را بگشاید. در مواجهه با این مسئله یک گام ضروری ولیکن ناتمام این است که توجه داشته باشیم گویشور هر زبانی یک دستورزبان «زایشی» را درونی گردانیده است، یعنی نظامی از قواعد را فراگرفته است که در ساختن ترکیبات نو و نامحدود به منظور ساختن جمله‌های تازه و انتساب تعابیر معنایی^{۲۵} به این جمله‌ها به کار می‌رود. همین که این حقیقت معلوم گشت، وظیفه فوری زبان‌شناس نیز روشن می‌گردد. او باید بکوشد قواعد این دستورزبان زایشی و اصول زیربنائی که بر مبنای آن اصول چنین دستورزبانی قرار دارد. کشف کند. مسئله‌ای که زبان‌شناس پیش روی خود دارد این است که کشف کند این دانش ناخودآگاه و درحال نهفته^{۲۶} را چه چیز تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، آنچه را که «توانش زبانی» فطری اهل زبان نامیده می‌شود، معلوم بدارد. دستورزبان زایشی هر زبان، نظریه توانش [زبانی] گویشور آن زبان است. اگر این عقیده درست بوده باشد، دستور زبان زایشی اصولی را که همبستگی^{۲۷} صورت و معنا در زبان موردنظر را تعیین می‌کند معلوم می‌دارد و بدین طریق به عنوان بخشی از نظریه‌ای به شمار رود که می‌تواند از عهده تبیین جنبه خلاقیت کاربرد زبان برآید.

وقتی سعی می‌کنیم دستورزبانهای زایشی مصرّحی تدوین کرده و خواص آنها را بررسی کنیم بی‌درنگ به وجود نارسائیهایی در توصیف‌های دستورزبان سنتی و امروزی [ساختگرا] پی می‌بریم. اغلب گفته می‌شود که دستور زبان زایشی کاملی برای هیچ زبانی تا حال به رشته تحریر درنیامده و معنای این کلام آن است که این رویکرد نوظهور توصیف زبان از این لحاظ در مقایسه با روشهای توصیفی دیرینه و جاافتاده کاستی دارد. این کلام در مورد دستورزبان زایشی کاملاً درست است ولیکن نتیجه‌ای که به دست می‌آید، اگر در پی نتیجه باشیم، نشانگر سوء تفاهم جدی است. حتی اندک یافته‌های دستورزبان زایشی که اکنون در دست است از لحاظ صراحت^{۲۸} در تبیین از توصیفهای [دستوری] سنتی و ساختگرا به مراتب بیشتر است و باید این نکته مهم را به خاطر داشته باشیم. دستورزبان زایشی صرفاً دستورزبانی است که قواعد صریح ساخت جمله‌ها، صورت آوایی^{۲۹} و تفسیر معنایی آنها ارائه می‌دهد. محدودیتهای دستورزبان زایشی همانا محدودیتهای دانش ما در این زمینه‌ها [آواشناسی، نحو و معناشناسی] می‌باشد. هر جا که توصیفهای دستورزبان سنتی و ساختگرا درست باشد می‌توان به دستورزبان زایشی ضمیمه کرد. مادامی که این توصیفها صرفاً فهرستی از مثالهای گوناگون ارائه می‌دهند و درباره مثالهای داده

25. semantic interpretations

27. correlation

29. phonetic form

26. latent

28. explicitness

شده نظراتی (که احتمال دارد جالب و پرمعنا هم باشند) بیان می‌کنند، نمی‌توان آنها را به دستورزبان زایشی وارد ساخت. به عبارت دیگر، توصیف دستورزبان سنتی و ساختگرا را می‌توان تا آنجا که درست بوده و بر «هوش خواننده» و یا «شم زبانی»³⁰ وی قرار ندارد، به دستورزبان زایشی وارد کرد. بنابراین محدودیت‌های دستورزبان زایشی بازتاب مستقیم محدودیت‌های مربوط به درست بودن و صریح بودن پژوهش‌های زبان‌شناختی پیشین است.

بررسی دقیق دستورزبان‌های زایشی بی‌درنگ نشان می‌دهد قواعدی که صورت جمله و تفسیر آنها را تعیین می‌کنند نه تنها پیچیده‌اند، بلکه بسیار انتزاعی می‌باشند. به عبارتی، ساختارهایی که زائیده این قواعد هستند با واقعیت مشهود³¹ فاصله زیاد دارند و تنها با یک رشته طولانی قواعد تفسیری تحقق می‌یابند [روساخت جمله‌ها حاصل می‌شود]. این موضوع به همان اندازه که در مورد آواشناسی صدق می‌کند در مورد نحو و معناشناسی نیز صادق است. و همین واقعیت است که موجب گردیده هم اصول [زبان‌شناسی] ساختگرا و هم نظریه روان‌شناختی که به طور ضمنی به عنوان زیربنای اصول زبان‌شناسی ساختگرا به شمار می‌رود مورد سؤال قرار گیرند. به عقیده من به دلیل انتزاعی بودن بازنمون‌های زبان‌شناختی³² است که شخص مجبور می‌گردد نه تنها روال‌های تحلیلی زبان‌شناسی امروزی [ساختگرا] را با آن تأکیدی که روی تقطیع و طبقه‌بندی دارند کنار بگذارد، بلکه مجبور می‌شود اصول تداعی و تعمیم‌راکه در روان‌شناسی تجربی³³ مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند، کنار بگذارد. هرچند پدیده‌هایی چون تداعی و تعمیم ممکن است به مفهوم نظریه روان‌شناختی و تأملات فلسفی وجود داشته باشند، اما مشکل می‌توان پذیرفت که آنها در استحصال و کاربرد زبان مؤثرند. اگر تصورات، در مورد دستورزبان زایشی درست بوده باشد، در آن صورت ساختارهای به دست آمده و اصول جاری در این دستورزبانها با پدیده‌های حسی مشخصی، به گونه‌ای که در قالب عبارات روان‌شناسی تجربی ارائه شده، ارتباطی نداشته و اصولی که دستورزبان زایشی ارائه می‌دهد هیچ رابطه‌ای با واقعیت‌هایی که نیازمند تبیین هستند، ندارد.⁴

اگر این نظر درست باشد که اصول زیربنایی دستورزبان‌های زایشی را نمی‌توان از راه تجربه و تعلیم به دست آورد، در آن صورت اصول یاد شده بخشی از سازمان عقلانی ماست که برای استحصال زبان شرط لازم می‌باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد این اصول، خواص همگانی³⁴ خواص هر دستورزبان زایشی باشند. از این رو، برای پاسخ دادن به آنچه که مسلماً بنیادی‌ترین پرسش در علم زبان‌شناسی است، یعنی پرسش مربوط به همگانی‌های زبانی، دو روش وجود دارد. یک روش، بررسی تعداد فراوانی از زبانهاست. هر فرضی که درباره ماهیت همگانی‌های زبانی بشود می‌باید حائز این شرط باشد که هیچ زبان طبیعی، زبانی که افراد انسان به طور طبیعی آن را

30. physical fact

31. linguistic representations

32. empiricist psychology

33. universal properties

فرا می‌گیرند و به کار می‌برند ناقص آن نباشد. اما روش دیگر مطالعه همگانیهای زبانی وجود دارد که در حال حاضر مایه امیدواری فراوان است. این روش عبارت است از تفحصی عمیق در زبان معینی در جهت تعیین اصول زیربنایی سازمان‌بندی فوق‌العاده انتزاعی همان زبان. هرچا چنین اصولی یافت شود باید وجود آنها را توجیه کنیم. یک نظر قابل قبول این است که این اصول فطری بوده و بنابراین همگانی‌اند. نظر قابل قبول دیگر این است که این اصول از راه تجربه و تعلیم حاصل می‌شوند. هریک از این دو نظر را می‌توان به طور دقیق بیان نمود و در آن صورت هرکدام دارای معنا بوده و درخور توجه خواهد بود. می‌توانیم نظر اول را ضمن نشان دادن اینکه با دیگر جنبه‌های این زبان یا خواص دیگر زبانها ناهمسان^{۳۴} است مردود بشماریم. نظر دوم را نیز می‌توانیم به لحاظ اینکه ساختارهایی را در اختیارمان نمی‌گذارد تا بدان وسیله توانش زبانی را توجیه کنیم، باطل بدانیم. به‌طور کلی، به نظر من تقریباً محال است که بتوان بر مبنای تعلیم یا تجربه بسیاری از جنبه‌های ژرف ساخت زبان را توجیه کرد و از این‌رو باید در جستجوی پاسخی بود که وجود جنبه‌های عمقی زبان^{۳۵} را از قبیل سازمان عقلی^{۳۶} فطری توجیه کند. به عقیده من، رد خرافی مآبانه تبیین مسئله [از راه فطری بودن نظام عقلانی] شدیداً موجب عقب‌ماندگی زبان‌شناسی و روان‌شناسی شده است. به نظر من، در حال حاضر برای قبول این فرض که [انسان] اصول اساسی دستور زبان را یاد می‌گیرد [در تقابل با فرض فطری بودن قوه زبان‌آموزی] دلیل بیشتری از آنچه برای قبول فرض مشابهی درباره، مثلاً، ادراک دیداری^{۳۷} در دست است، وجود ندارد. خلاصه، برای آن‌که شخص بپذیرد که زبان‌انگیزی دارای دستور زبان زایشی خاص و قابل بیان به گونه کاملاً صریح است دلیل بیشتر از آنچه که قبول کند آدمی میدان دید^{۳۸} را بر حسب خط، زاویه، حرکت، حجم، افراد را بر حسب قیافه‌هایشان تحلیل می‌کند، و... وجود ندارد.^۵

بر سر آخرین مطلب از چهار مطلبی که پیشتر گفتیم برمی‌گردیم. فکر می‌کنم یکی از پیشرفتهای بسیار مهم در روان‌شناسی و فیزیولوژی اعصاب^{۳۹} پژوهش‌هایی است که درباره سازمان‌بندی غریزی در شناخت صورت گرفته است. در رابطه با موضوع خاص زبان، دلیل خوبی در دست است که بپذیریم حتی برای تشخیص شکل آوایی یک جمله دست کم به یک نیمه تحلیل نحوی نیاز است. از این‌رو، قواعد دستور زبان زایشی حتی برای تشخیص علامت^{۴۰} ممکن است مورد استفاده قرار گیرد. این عقیده مغایر فرضیه‌ای است که می‌گوید بازنمون آوایی را علامت به طور کامل تعیین می‌کند و تحلیل ادراکی از روی علائم صوری به جانب تعبیر [معنایی] صورت می‌گیرد، فرضیه‌ای که به زعم من غالباً در آموزش زبان نقل می‌شود. نقش دستور زبان زایشی در ادراک [زبان] با نقشی که دستور زبان همگانی، یعنی نظام لایتغیر اصول زیربنایی

34. inconsistent

36. intrinsic intellectual organization

38. visual field

40. signal

35. deep-seated aspects of language

37. visual perception

39. neurophysiology

سازمان‌بندی در استحصال زبان ایفا می‌کند متوازی است. به نظر من، در واقع اهمیت سازمان‌بندی فطری بسیار فراوان است و نقش اصلی در تفحصات زبان‌شناختی و روان‌شناختی زبان معلوم کردن و تعیین مشخصه‌های آن [مکانیسم فطری زبان‌آموزی] می‌باشد. مطمئن نیستم آیا این بحث بسیار کوتاه درباره برخی از نظرات مورد علاقه پژوهش‌های امروزی بحد کافی روشن بوده که آموزنده و مجاب‌کننده باشد. بار دیگر مایلم تأکید کنم که پیامدهای ضمنی این نظرات در زمینه آموزش زبان برای من چندان معلوم نیست. پیش‌بینی مسیر پیشرفت در هر یک از رشته‌های دانش نمی‌تواند با یقین همراه باشد، اما به نظر من، پرسشهایی از این قبیل [کیفیت تأثیر مفاهیم فطری روی آموزش زبان] در سالهای آینده حوزه پژوهش را تحت نفوذ خود خواهند داشت و بر سبیل حدس و گمان می‌گویم این پژوهش‌ها نشان خواهند داد که برخی از ساختارهای بسیار انتزاعی و اصول بسیار اخص سازمان‌بندی، مشخصه همه زبانهای انسان بوده؛ آنها پدیده فطری‌اند تا اکتسابی و نقش عمده‌ای در ادراک و تولید جمله‌ها ایفا می‌کنند و مبنائی برای توجیه کاربرد مبتکرانه زبان به شمار می‌روند.

یادداشت‌هایی بر نظریه زبانی

- ۱- چامسکی میان جنبه‌های «فرعی» و «اصلی» استحصال دانش فرق می‌گذارد. مقصود وی از جنبه‌های فرعی، کار روان‌شناسان تجربه‌گرا است زیرا پژوهش آنان در نظریه یادگیری به مفهوم اندازه‌گیری [تغییرات] رفتاری است که موجود زنده فطرتاً قادر به انجام آن نیست، مانند اعمال شگفت‌آوری که کیوتر بر حسب فرمان انجام می‌هند. اعتراض چامسکی این است که اینگونه پرسشها به روشن شدن این پرسش که چگونه موجود زنده یاد می‌گیرد رفتاری را که فطرتاً قادر به انجام آن است از خود نشان دهد، مثلاً اینکه انسان چگونه زبان را یاد می‌گیرد، کمک نمی‌کند. برای اطلاع از جزئیات بحث رک به «مروری بر رفتار زبانی ب.اف. اسکینر» "A Review of B.F. Skinner's Verbal Behavior" در زبان (Language) جلد سوم، صص ۲۶-۵۸.
- ۲- اصطلاح «ویژگیهای شاخص» در کتاب بررسی تفکر، اثر جروم برونر (Jerome Bruner) و ژاکلین گودناو (Jacqueline Goodnow) و جورج اوستین (George Austin) به کار رفته است. ویژگیهای شاخص، ویژگیها (مشخصه‌های) ششی یا مفهومی هستند که شخص آنها را به عنوان ویژگیهای معرف آن ششی یا مفهوم می‌پذیرد.
- ۳- چامسکی می‌گوید توصیف دستوری یک زبان نمی‌تواند برای تکمیل فرض‌ها و موارد اشتغال بر «هوش خواننده»، دستور زبان، یا شم زبانی وی مبتنی باشد.
- ۴- برای روشن ساختن این نکته نحوی، این دو جمله (از نظریه نحو چامسکی) را مقایسه کنید:
 - a. I heard the shooting of the hunters.

b. I heard the growling of the lions.

هر گوینده انگلیسی می‌داند که (a) ابهام دارد، ولی (b) ابهام ندارد. این واقعیتی است که یک دستور زبان کافی [دستور زبانی که از کفایت توجیهی برخوردار است]^{۴۱} باید تبیین کند. در صورت‌های زبانی این دو جمله علامت قابل مشاهده‌ای وجود ندارد که نشانگر وجود ابهام در (a)^{۴۲} و عدم وجود ابهام در (b) باشد. البته مقصود چامسکی این است که هر نظریه‌ی زبانی که بر پایه اطلاعات علامتی استوار باشد نمی‌توان تفاوت‌های میان (a) ، (b) را توجیه کند.

۵- به عبارت دیگر، توانایی ما در استفاده از زبان بر مطالعه دستور زبان استوار نمی‌باشد. همان‌طور که توانایی ما برای دیدن بر مطالعه ادراک بینایی بستگی ندارد. این تمایز مسئله‌گاهی به صورت تفاوت میان «دانش چیزی»^{۴۳} و «دانش درباره چیزی»^{۴۴} عنوان شده است. اهل هر زبان وقتی دارای دانش زبانی است که به تکلم آن زبان قادر است اما درباره آن، مثلاً تاریخ، ساختار واجی و دستور آن دانش اندکی دارد. مگر آن که درباره این موضوع تحصیل علم کرده باشد.

۴۱. چامسکی در کتاب جنبه‌های نظریه‌ی نحو (Aspects of the Theory of Syntax) (۱۹۶۵) از سه شرط دستور زبان تحت عنوان «سطوح کفایت» (levels of adequacy) سخن به میان آورده است: «کفایت تجربی. / مشاهده» (empirical/observational adequacy) «کفایت توضیحی» (descriptive adequacy) و «کفایت توجیهی». (explanatory adequacy).

۴۲. بر طبق نظریه معیار، (Standard Theory) ۱۹۶۵ روساخت (a) دارای دو ژرف ساخت، و یا به عبارتی دو معنایی می‌باشد: به یک معنا، شکارچیان تیراندازی می‌کنند؛ و به معنای دیگر، شکارچیان هدف تیراندازان دیگر قرار می‌گیرند.

اگر (a) و (b) را به گونه زیر به فارسی ترجمه کنیم، این ابهام معنایی (a) را دربرگردان فارسی آن نیز خواهیم داشت:

الف) من صدای کشتار شکارچیان را می‌شنیدم.

ب) من نعره شیرها را می‌شنیدم. (p)

43. "knowledge of"

44. "knowledge about"

زبان و ذهن^۱

نوام چامسکی

نوام چامسکی، استاد زبانهای جدید و زبان‌شناسی در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست (Massachusetts Institute of Technology)، یکی از سرشناس‌ترین زبان‌شناسان معاصر به شمار می‌رود. شهرت وی نه تنها به خاطر ابداع دستور زبان گشتاری می‌باشد، بلکه نظرات وی در مورد ماهیت زبان و زبان‌آموزی باعث بلند آوازه شدن نام وی گشته است. آنچه در اینجا آمده، از مقاله‌ای در نشریه «روان‌شناسی امروز» (Psychology Today) برگزیده شده و در آن چامسکی ضمن بیان نخستین زمینه‌های دستور زبان گشتاری در روان‌شناسی و فلسفه، به تشریح طرز کار زبان به عنوان بخشی از چگونگی کار ذهن آدمی می‌پردازد.

ذهن چگونه کار می‌کند؟ این پرسشی است که برای پاسخ آن می‌باید به برخی از اعمالی که توسط ذهن صورت می‌گیرد، توجه داشت. یکی از اعمال عمده ذهن تحصیل دانش است. دو عامل مهم تحصیل دانش، یعنی ادراک و یادگیری، در طول قرون گذشته موضوع مطالعه و تعمق دانشمندان بوده است، و از این رو تصور می‌کنم تعیین خصوصیات مواضع عمده که از مکاتب دیرینه خردگرایی^۲ و تجربه‌گرایی^۳ برخاسته‌اند بی‌مناسبت نباشد. در نظریه‌های خردگرایی، اهمیت ساختارهای ذاتی^۴ در اعمال ذهن چون فرایندهای مرکزی، اصول سازمان‌بندی در ادراک، انگارها و اصول فطری در امر یادگیری مورد تأکید قرار گرفته است، در صورتی که در شیوه

1. Noam Chomsky, "Language and the Mind," in Charlton and Robert M. Gorrrell (eds.) Reading About Language. Harcourt Brace Javanovich, Inc., New York, 1971, pp. 77-86.

2. rationalism

3. empiricism

4. intrinsic structures

تجربه‌گرایی نقش تجربه و تأثیر عوامل محیطی از اهمیت برخوردار می‌باشد. به اعتقاد دانشمند تجربه‌گرایی کلاسیک تصاویر ذهنی حسی^۵ به گونه برداشته‌ای^۶ به مغز انتقال می‌یابند و در آنجا به صورت مفهوم باقی می‌مانند و بعد به طرق گوناگون و بر حسب تجارب اتفاقی متداعی می‌شوند. بر طبق این نظر، زبان صرفاً مجموعه‌ای از واژه‌ها، عبارات و جملات، و به صورت نظامی مبتنی بر عادت می‌باشد که به طور اتفاقی و از محیط خارج فراگرفته می‌شوند. در فرمول‌بندی کوواین (W. Quine)، دانش زبانی (و در واقع، دانش به مفهوم کلی کلمه) را می‌توان به گونه «شبکه‌ای از جملات که به طور گوناگون توسط مکانیسم پاسخهای شرطی با یکدیگر و با انگیزه‌های غیر زبانی مربوط می‌شوند، ارائه کرد.» هنگامی که تجربه حسی^۷ تعبیر می‌شود، این شبکه که قبلاً تثبیت یافته، به نحوی شروع به فعالیت می‌کند. در علم جدید رفتارگرایی این نظر در مجموع غالب بوده و تعداد زیادی از فلاسفه آنرا با تردیدی اندک پذیرفته‌اند.

دانشمند خردگرا نظراً کاملاً متفاوتی دارد. بنا به عقیده وی، ذهن دارای نظامی است از «تصویرات عمومی»^۸ که ذهن آدمی را قادر می‌سازند که داده‌های پراکنده و نامنسجم حواس را بر حسب اشیا و رابطه‌های آنها، علت و معلول، کل و جزء، تقارن،^۹ خواص گشتالتی،^{۱۰} نقشها و غیره تعبیر کند. احساس^{۱۱} که موجد صورتهای ذهنی گذرا و بی‌معنی است، پدیده تهی و امری جداگانه است. دانش که بخش اعظم آن فراتر از آگاهی بیواسطه^{۱۲} است، از لحاظ ساختار غنی بوده، شامل [مفاهیم] همگانی^{۱۳} و داری نظم فراوان می‌باشد. بر طبق نظر لایپ نیتس (Leibniz)، اصول کلی و فطری که زیربنای این دانش به شمار می‌رود و آن را نظم می‌بخشد «وارد [دنیای] اندیشه ما شده، روان^{۱۴} و پیوند ... را تشکیل می‌دهد، گو اینکه ما، مطلقاً به این اصول کلی و فطری اشعار نداریم.

در دوره رمانتیک، اصول کلی نظریه خردگرایی «فعال»^{۱۵} در مورد استحصال دانش دستخوش تغییرات چندانی نگردید. در این دوره جالبترین تحلیل خردگرایانه زبان را در تفحصات عمیق و پرمایه هامبولت (William von Humboldt) مشاهده می‌کنیم. نظریه ادراک زبانی هامبولت بر این فرض مبتنی است که تولید و نیز تعبیر زبان بر طبق نظام زایا^{۱۶} صورت می‌پذیرد. زایا بودن این نظام بدان سبب است که از مواد [زبانی] محدود به طور نامحدود استفاده می‌کند. بر طبق نظر هامبولت، زبان ساختاری متشکل از صورتهای و مفهومیها و مبتنی بر نظامی از قواعد است که

5. sensory images

7. sensory experience

9. symmetry

11. sensation

13. universals

15. "active"

6. impressions

8. "common notions"

10. gestalt properties

12. immediate awareness

14. soul

16. generative system

روابط متقابل^{۱۷} میان آنها (صورتها و مفهوما)، آرایش^{۱۸} و سازمان‌بندی آنها را تعیین می‌کند. اما این مواد [زبانی] محدود می‌توانند برای تولید کلام نامحدود به صورت گوناگون ترکیب یابند. در نظریه زبان‌شناسی مکاتب خردگرایی و رمانیسم، کاربرد طبیعی زبان مشخصاً ابتکاری است.^{۱۹} ما جملاتی می‌سازیم که کاملاً برایمان تازگی دارند، و برای توجیه این جنبه خلاقیت در کاربرد طبیعی زبان نمی‌توان به مفهوم واقعی قیاس^{۲۰} و یا تعمیم^{۲۱} استناد جست، و همین طور خطاست که زبان را به گونه «ساختاری مبتنی بر عادت»^{۲۲} و یا مجموعه‌ای از پاسخهای متداعی^{۲۳} توصیف نمود. وجود عنصر نوآوری در کاربرد زبان، حدود و ثغور اصول فرعی چون قیاس و یا تعمیم را (تحت هر نوع تعبیر اسمی^{۲۴} که از این اصول به عمل آید) در هم می‌ریزد. تأکید این مسأله ضروری است زیرا به علت تأثیر مفروضات مکتب رفتارگرایی که نظریه‌پردازها و فعالیت‌های پژوهشی را در قرن بیستم تحت الشعاع قرار داده بود، از توجه بدان غفلت شده است.

به اعتقاد هامبولت، فراگیری زبان به طور عمده حاصل رشد استعداد ذاتی^{۲۵} زبان می‌باشد. رشد زبانی بر اثر عوامل درونی، بر اثر «صورت زبانی» فطری که تجربه زبانی آن را مشخص و متمایز نموده، به گونه‌ای خاص از قوه به فعل در می‌آورد، تعیین می‌شود. بنابراین زبان نوعی ساختار است که به حال نهفته^{۲۶} در ذهن آدمی وجود دارد. و در نتیجه تجارب خاص زبانی بروز یافته، تثبیت می‌گردد. هامبولت معتقد است که همه زبانها از لحاظ شکل دستوری شباهت فراوانی به یکدیگر دارند، اما این شباهت در ساخت روبنای^{۲۷} آنها مشاهده نمی‌شود، بلکه در ساخت‌های درونی‌تر و عمیق‌تر^{۲۸} آنها یافت می‌شود. اصول سازمان ذهنی فطری^{۲۹} شدیداً تعداد زبانهای ممکن را محدود می‌سازند، و این اصول خواص زبانی را که به طریق طبیعی آموخته می‌شود مشخص می‌کنند.

از قرن هفدهم تا حال، نظرات مربوط به ادراک و یادگیری با عنایت به جنبه‌های عملی و نظری قضیه کم و بیش به روشنی و صراحت مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. این نظرات را می‌توان با روشهای گوناگون به محک تجربه زد. برخی از مطالعاتی که در روان‌شناسی و فیزیولوژی اعصاب^{۳۰} به عمل آمده، گویای حقایقی چند می‌باشند. دلایلی در دست است که وجود فرایندهای مرکزی را در ادراک، بویژه به منظور کنترل کار اعصاب حسی که بر اثر دستگاه مشبک ساقه مغزی^{۳۱} انجام می‌گیرد، تأیید می‌کنند. قرینه‌های رفتاری^{۳۲} این کنترل مرکزی در طول

17. interrelations

19. innovative

21. generalization

23. associated responses

25. intrinsic capacity

27. surface structure

29. innate organizing principles

31. the brain-stem reticular system

18. arrangement

20. analogy

22. "habit structure"

24. substantive

26. latent

28. deeper inner structures

30. neurophysiology

32. behavioral counterparts

چندین سال تحت مطالعه و بررسی بوده است. مضافاً، برای اثبات وجود سازمان فطری نظام ادراکی عالی در هر مرحله از سازمان‌بندی بیولوژیکی دلایلی در دست است. مطالعات مربوط به دستگاه بینائی قورباغه‌ها، کشف سلولهای ویژه برای تشخیص زاویه و حرکت در مراکز مغزی تحتانی^{۳۳} گربه و خرگوش و تقریباً پژوهشهای مشابهی که پیرامون دستگاه شنوایی قورباغه به عمل آمده همه به پرسش مهم ساختار فطری که پیشتر ذکر آن رفت، مربوط می‌گردد.

از این مطالعات چنین برمی‌آید که همه جانوران دارای دستگاههای ادراکی فطری و بسیار منظم هستند و این دستگاهها که کاملاً متناسب با «فضای زندگی»^{۳۴} هر یک از آنها می‌باشند، امکان یادگیری آنچه را که ما کسب دانش مراد می‌کنیم فراهم می‌سازند. همچنین برخی از مطالعاتی که درباره رفتار نوزاد انسان به عمل آمده، مثلاً مطالعاتی که نشان می‌دهند واکنش کودک در قبال قیافه‌های اشخاص از سایر انگیزه‌های پیچیده بیشتر است، با موضوع مورد بحث ما بی‌ارتباط نیستند.

با توجه به مطالعاتی از این قبیل بررسی این موضوع که سازمان‌بندی ساختارهای عقلی پیچیده^{۳۵} اندکی از سازمان‌بندی فطری ذهن تأثیر می‌پذیرد معقول به نظر می‌رسد. آنچه ما درک می‌کنیم متأثر از فرایندهای ذهنی بسیار عمیق می‌باشد. در مورد مسأله زبان‌آموزی تصور می‌کنم بتوان از این نظر دفاع کرد که برخی اصول ذاتی در ذهن، ساختارهای ثابتی را به عنوان شرایط نخستین دریافت تجربه زبانی فراهم می‌کنند. در این مقاله به منظور ایضاح و اثبات این گونه نتیجه‌گیریها به ذکر نکاتی چند می‌پردازیم.

به چند طریق می‌توان از شواهد و دلایل زبانی برای معلوم ساختن خصوصیات ادراک و یادگیری انسان استفاده نمود. در این قسمت یک شیوه پژوهشی را که احتمالاً ما را به مقصودمان نزدیک می‌سازد در مد نظر قرار می‌دهیم.

فرض می‌کنیم که شخص به هنگام تعبیر معنای محرک جسمانی معین،^{۳۶} به «دریافت ادراکی»^{۳۷} خاص دست می‌یابد. این ادراک نمودار برخی از نتیجه‌گیریهای (کلی و ناخودآگاه) وی در مورد آن محرک می‌باشد. تا آنجا که بتوان خصوصیات این گونه ادراکات را معلوم داشت، می‌توان به بررسی مکانیسمهایی که محرک و ادراک را بهم ربط می‌دهد، ادامه داد. یک نمونه ادراک را در نظر بگیرید که در آن محرک به صورت «درون داد»^{۳۸} وارد می‌شود و ادراکات به صورت «برون داد»^{۳۹} حاصل می‌آید. این نمونه ممکن است نظامی از معتقدات و روشهای تعبیر انگیزه و دیگر عوامل سازمان حافظه^{۴۰} را در بر بگیرد.

33. lower cortical centers

35. complex intellectual structures

37. "percept"

39. "output"

34. "life space"

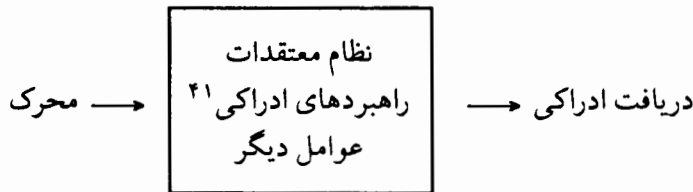
36. physical stimulus

38. "input"

40. organization of memory

نمودار چنین نمونه ادراک به شکل زیر است:

شکل ۱. نمونه ادراک. هر انگیزه طبیعی، پس از تعبیری که از آن به وسیله فرایند ذهنی به عمل می‌آید، منتج به ادراک می‌شود.



در این نمونه ادراک، مؤلفه نظام معتقدات را در نظر بگیرید. این نظام چگونه حاصل شده است؟ برای مطالعه این مساله می‌باید نمونه دیگری را تحت بررسی قرار دهیم که برخی داده‌ها^{۲۲} را به عنوان «درون داد» می‌پذیرد و نظامی از معتقدات را به عنوان «برون داد» (که این بار نیز بخش درونی آن باز نمودن شده است) و در نمونه ادراکی دارای نقشی است به ما تحویل می‌دهد. این نمونه دوم که عبارت از نمونه یادگیری می‌باشد، همانند نمونه نخستین دارای ساختار فطری از آن خود است. مراد از ساختار فطری همانا شرایط مربوط به امکان استحصال ماهیت نظام معتقدات، با شرایط مربوط به راهنماهای استقرایی فطری^{۲۳} و نیز سایر عوامل دیگر مانند سازمان حافظه می‌باشد.

تحت شرایط دیگری که جالب است ولی با موضوع مورد بحث ارتباطی ندارد می‌توان این الگوهای ادراکی و یادگیری را به عنوان نظریه‌های فراگیری دانش به جای نظام معتقدات در نظر گرفت. حال باید دید این الگوها چگونه در مورد زبان عمل می‌کنند. در الگوی ادراکی، محرک درون داد، علامت گفتاری^{۲۴} است و دریافت ادراک، بازنمون گفته (یعنی همان علامت صوتی) و تعبیری است که شنونده از آن به عمل می‌آورد. ما ادراک را همان توصیف ساختاری عبارت زبانی^{۲۵} می‌دانیم که شامل اطلاعات آوایی^{۲۶}، معنایی و نحوی می‌باشد. جالبترین این اطلاعات، اطلاعات نحوی می‌باشد و با ذکر چند مثال به بحث آن می‌پردازیم.

41. perceptual strategies

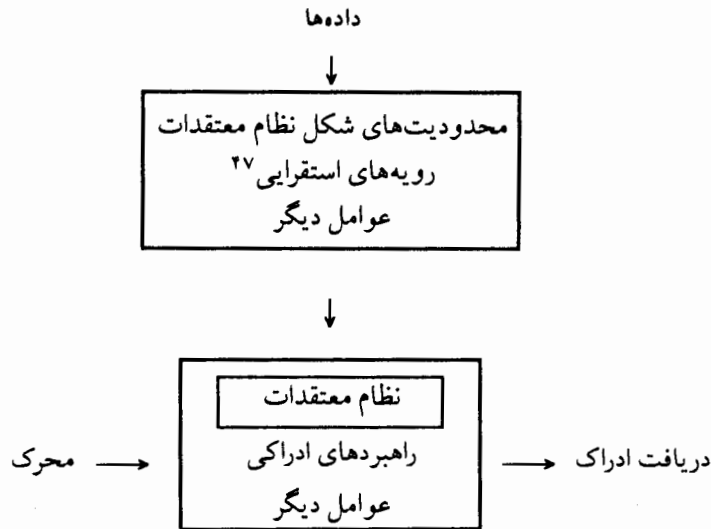
43. innate induction

45. linguistic expression

42. data

44. speech signal

46. phonetic



شکل ۲. نمونه یادگیری. نظام معتقدات آدمی که بخشی از نمونه ادراک می‌باشد به گونه‌ای که در زیر نشان داده شده از داده‌ها حاصل می‌شود.

سه جمله‌ای که به عنوان مثال در زیر نقل می‌شود دارای ساخت نحوی مشابه هستند. زیرا در هر کدام از این جملات، فاعل من است و خبر شامل فعل (گفت، انتظار داشت، و وادار کرد) و گروه اسمی^{۲۸} (John) و گروه گزاره درونه‌ای^{۲۹} (to leave) می‌باشد. این شباهت موجود میان سه جمله، شباهت ظاهری بوده و ما آن را ساخت روبنائی جملات مذکور می‌نامیم، ولیکن وقتی آنها را با دقت بیشتری بررسی می‌کنیم، تفاوت‌های عمده‌ای میان آنها مشاهده می‌کنیم:

- (1) I told John to leave.
- (2) I expected John to leave.
- (3) I persuaded John to leave.

تفسیر ۵۰ نخست

- (1a) What I told John was to leave.
- (2a) What I expected John was to leave.
- (3a) What I persuaded John was to leave.

تفسیر دوم

- (1b) It was told by me that John would leave.
- (2b) It was expected by me that John would leave.

47. inductive procedures
49. embedded predicate phrase

48. noun phrase
50. paraphrase

(3b) It was persuaded by me that John would leave.

(4) I expected the doctor to examine John.

(5) I persuaded the doctor to examine John.

تفسیر مبتنی بر جابجائی جمله مجهول

(4a) I expected John to be examined by the doctor.

(5a) I persuaded John to be examined by the doctor.

هنگامی که سه جمله نخستین را به گونه‌های فوق تفسیر می‌کنیم و یا آنها را با استفاده از عملیات دستوری از حالت معلوم به حالت مجهول تبدیل می‌کنیم، اختلاف معنایی آنها ظاهر می‌گردد. مثلاً در محاوره طبیعی جمله *told John to leave* را می‌توان تقریباً به گونه *what told John was to leave* اما تفسیر دو جمله دیگر یعنی (2) ، (3) به گونه (3a) ، (2a)، یعنی:

What I expected John was to leave.

What I persuaded John was to leave.

ممکن نیست و نیز (2) را می‌توان به گونه *It was expected by me that John would leave* تفسیر کرد، اما دو جمله دیگر یعنی (1) و (3) را نمی‌توان مشمول همان قواعد ساخت:

It was told by me that John should leave.

It was persuaded by me that John would leave.

در جملات (2) و (3) اختلاف معنایی باریکی به چشم می‌خورد. در (3) *John* مفعول مستقیم [مفعول صریح یا مفعول بی‌واسطه] فعل *persuade* می‌باشد، اما در (2) *John* مفعول مستقیم فعل *expect* به حساب نمی‌آید. این فرق را می‌توان با استعمال افعال یاد شده در قالب جملات کمی پیچیده‌تر که در زیر آمده نشان داد:

I persuaded the doctor to examine John.

I expected the doctor to examine John.

اگر به جای قضیه درونه‌ای (*the doctor to examine John*) شکل مجهول آن (*John to be examined by the doctor*) را قرار دهیم، تبدیل قضیه معلوم به مجهول به نوبه خود باعث تغییر معنا نمی‌شود. می‌توان هر دو جمله

I expected the doctor to examine John.

I expected John to be examined by the doctor.

را به عنوان تفسیر همدیگر پذیرفت. در صورتی که جمله مجهول زیر:

I persuaded John to be examined by the doctor

را نمی توان [به دلیل تغییر یافتن معنا] آن را تفسیر جمله معلوم زیر دانست:

I persuaded the doctor to examine John.

اجزاء این جمله‌ها دارای نقش‌های دستوری متفاوت می‌باشند. در جمله

John, I persuaded John to leave هم مفعول persuade و هم فاعل فعل leave می‌باشد. نظر به اینکه شنونده این علائم صوتی زبان، حقایق فوق را از روی شم زبانی می‌داند، لزوماً این حقایق در دریافت ادراکی بازنمون^{۵۱} می‌شوند. برای اینکه اهل زبان این قبیل مثالها را درک کند و بداند که کدامین جمله درست یا نادرست می‌باشد، هر چند ممکن است کاملاً برایش تازگی داشته باشد، به هیچگونه تعلیم و یا آموزش خاصی نیاز ندارد. همه افراد یک زبان این جمله‌ها را به فوریت و یک نسق و بر طبق اصول ساختاری که به طور ضمنی^{۵۲}، شهودی^{۵۳} و ناخودآگاه فرا می‌گیرند تفسیر می‌کنند.

این مثالها دو نکته مهمی را روشن می‌کنند. نخست آنکه، ساختار روینایی جمله و سازمان‌بندی آن در قالب عبارات گوناگون ممکن است در آن واحد نشانگر ساختار زیربنایی آن نباشد. به عبارت دیگر، بازنمون ساختار زیربنایی جمله همیشه به صورت علائم زبانی انجام نمی‌پذیرد؛ ساختار زیربنایی جمله یک مفهوم انتزاعی است. دوم آنکه، قواعد ناظر بر ساختار زیربنایی و روینایی جمله و روابط متقابل میان این دو ساختار در موارد خاص خود دارای حالتی بسیار انتزاعی می‌باشند. مسلماً این قواعد از حوزه آگاهی بیرون بوده، به احتمال قوی آدمی نمی‌تواند بر آنها اشعار داشته باشد.

بررسی این مثالها و مثالهایی از این قبیل که نمونه آنها در همه زبانهای طبیعی به دقت مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، زمینه مرحله نخستین پژوهش، یعنی مطالعه ادراک را که در فوق به اختصار گفته شد فراهم می‌نماید. ادراک زبان شامل اطلاعات آوایی و معنایی می‌باشد که در قالب ساختارهای نحوی بیان می‌شود. ساختارهای نحوی دارای دو جنبه می‌باشند: ساختار روینایی [ساخت جمله] که مستقیماً به شکل آوایی آن مربوط می‌گردد، و ساختار زیربنایی [ساخت جمله] که اساس تعبیر معنا را تشکیل داده، در ذهن بازنمون می‌شود و به ندرت مستقیماً توسط علامت طبیعی^{۵۴} مدلول واقع می‌گردد.

بنابراین زبان شامل مجموعه‌ای از ادراکات معنایی - آوایی و همبستگیهای^{۵۵} صورت و معنا می‌باشد و این همبستگیها تحت تأثیر ساختار نحوی که در بالا ذکر شد، تعیین می‌گردد؛ مثلاً، در زبان انگلیسی صوت و معنا به نحوی معین با هم مرتبط می‌شوند و در زبان ژاپنی و زبانهای دیگر این ارتباط به گونه دیگر صورت می‌گیرد، لیکن خواص عمومی ادراکات، صور و مکانیسمهای آنها در کلیه زبانهایی که به دقت تحت بررسی قرار گرفته‌اند، به طور قابل ملاحظه‌ای شبیه هم

51. presented
53. intuitively
55. correlation

52. tacitly
54. physical signal

می‌باشند.

حال به دو نمونه ادراک و یادگیری خودمان بر می‌گردیم و به بررسی موضوع صورت بندی نظام معتقدات که بخش اصلی فرایند ادراک را تشکیل می‌دهند می‌پردازیم. در بحث مربوط به زبان می‌توان «نظام معتقدات»^{۵۶} را «دستور زبان زایا»^{۵۷} نامید، و مقصود از این دستور، نظامی از قواعد است که همبستگی صوت و معنا را مشخص کرده، توصیفهای ساختاری (ادراکات) که ساختمان زبان مورد نظر را به وجود می‌آورند، تولید می‌کند. بنابراین، دستور زبان نمودار دانش زبانی مشخص شونده و متکلم می‌باشد. می‌توانیم عبارت «دستور زبان» را به طور مبهم [با دو معنا] به کار بریم زیرا آن نه تنها به دانش [زبانی] ناخودآگاه و درونی شده^{۵۸} گوینده دلالت دارد، بلکه به توصیفی که زبانشناس حرفه‌ای از نظام قواعد درونی شده و شهودی ارائه می‌دهد نیز دلالت می‌کند.

این دستور زبان زایا چگونه فراگرفته می‌شود؟ و یا با توجه به نمونه یادگیریمان، ساختار داخلی این دستگاه چگونه است که سبب ایجاد دستور زایا می‌شود؟ دستور زبانی را که فردی طبیعی و سالم فراگرفته، در واقع می‌توان بمثابة نظریه زبانی او به حساب آورد. بر طبق این نظریه زبانی، همبستگی صوت و معنا در جملات نامحدود، و مجموعه نامحدودی از توصیفهای ساختاری قابل توجه می‌باشد؛ هر یک از این توصیفها دارای یک روستا است که صورت آوایی، و یک ژرف ساخت که محتوای معنایی جمله را تعیین می‌کند.

بنابراین به یک تعبیر علمی می‌توان گفت که یادگیری زبان از جانب کودک بمثابة نوعی ساختن نظریه [زبانی] می‌باشد. کودک به کمک تعداد معدودی از داده‌های زبانی نظریه زبانی خود را کشف می‌کند. این نظریه زبانی وی نه تنها دارای دامنه بس وسیع پیش‌بینی می‌باشد، بلکه کودک را قادر می‌سازد که مقدار معتناهی از داده‌های زبانی را که شالوده نظریه [زبانی] وی را تشکیل می‌دهد کنار بگذارد. در بیشتر موارد، کلام طبیعی عمدتاً شامل عبارات ناتمام^{۵۹}، لغزشهای آغازین^{۶۰}، موارد اختلاط^{۶۱} و صور تحریف شده^{۶۲} صورتهای آرمانی^{۶۳} زیربنایی است. با این وجود، همچنان که در بررسی کاربرد زبان اشخاص بزرگسال مشاهده گردیده آنچه کودک فرا می‌گیرد، نظریه آرمانی زیربنایی [زبان] می‌باشد. این واقعیتی قابل توجه است. باید بخاطر داشته باشیم که کودک بدون برخورداری از آموزش صریح نظریه زبانی خود را می‌سازد، و نیز آنکه زمانی کودک این دانش [زبانی] را به دست می‌آورد که در انجام کارهای عقلانی پیچیده در بسیاری از زمینه‌های

56. "system of beliefs"

58. internalized

60. false starts

62. distortions

57. generative grammar

59. fragments

61. blends

63. idealized

دیگر عاجز است، و بالاخره آن که فراگیری زبان نسبتاً مستقل از هوش^{۶۲} یا تجربه خاصی صورت می‌پذیرد. اینها حقایقی هستند که در نظریه یادگیری می‌باید در مد نظر قرار بگیرد.

دانشمندی که بدون گرایش و یا تعصب با این پدیده‌ها برخورد می‌کند، به این نتیجه خواهد رسید که کسب دانش [زبانی] لزوماً به گونه‌ای معین و بر اثر خواص ذاتی^{۶۵} سازمان‌بندی ذهن صورت می‌گیرد. در این صورت دانشمند مذکور در صدد برخواهد آمد که انگارهای فطری^{۶۶} و اصولی را که این گونه اکتساب دانش را ممکن می‌سازد، کشف کند.

این غیر قابل تصور است که زبان که دارای سازمان‌بندی بسیار تنگاتنگ انتزاعی و خاص می‌باشد بر حسب اتفاق به ذهن کودک چهارساله وارد می‌شود. اگر محدودیت فطری^{۶۷} بر صورت دستور زبان مترتب نبود، در این صورت کودک مجبور می‌شد نظریه‌های بی‌شماری را در توجیه تجربیات زبانی خویش به کاربرد و هیچ نظامی و حتی چندین نظام زبانی برای توجیه تجربیات زبانی وی منحصرأ قابل قبول و حتی مرجح نمی‌بود، و کودک احتمالاً نمی‌توانست به دانش زبانی دست یابد. محدود بودن شکل دستوری پیش شرط تجربه زبانی وی بوده و مسلماً عامل مهمی در تعیین مسیر و نتیجه زبان آموزی وی به شمار می‌رود. کودک هنگام تولد نمی‌داند کدامین زبان را فرا خواهد گرفت، اما او باید «بداند» که دستور زبان وی می‌باید دارای شکل پیش‌ساخته‌ای باشد تا اغلب زبانهای قابل تصور را در اشمال خود قرار ندهد.

کار کودک این است که از این داده‌های زبانی محدود فرضیه مناسب را برگزیند و پس از انتخاب آن بتواند با دسترسی به شواهد زبانی صحت آن را تأکید کند. برای آنکه کودک بتواند فرضیه دلخواه خود را برگزیند، نه شواهد زبانی و نه فرایند استقراء (به مفهوم کامل کلمه) به تنهایی کافی نیست. زمانی که صحت فرضیه انتخابی کودک کاملاً تأیید شد کودک زبان متصف به فرضیه مذکور را فرا گرفته است و نتیجه آنکه دامنه دانش [زبانی] وی خیلی وسیعتر از تجربیات زبانی وی می‌باشد و کودک اغلب تجربیات زبانی خود را به علت تأثیر متقابل عوامل فراوانی از جمله دستور زبان آرمانی که در آن ارتباط صورت و معنای عبارات نامحدود زبانی معین و مشخص شده، کنار می‌گذارد. در راستای چنین خطوط [فکری] است که می‌توان نظریه استحصال زبان را تدوین کرد. [در این مقاله بحث مربوط به ژرف ساخت‌ها و روساخت‌ها حذف گردیده است].

در مطالعاتی که اخیراً به عمل آمده، سعی شده است طرقی که ساختار دستوری، از نوعی که وصف آن رفت، وارد اعمال ذهنی می‌شوند مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. اغلب این مطالعات بر مبنای فورمول پیشنهادی جورج میلر (George Miller) به عنوان تقریب^{۶۸} نخستین صورت

64. intelligence

66. innate ideas

68. approximation

65. intrinsic properties

67. innate restriction

گرفته است. بر طبق نظر میلر، ظرفیت حافظه لازم برای بایگانی جمله نشانگر تعداد گشتارهایی^{۶۹} است که برای حصول آن جمله انجام می‌گیرد. به عنوان مثال، ساوین (H.B. Savin) و پرچونوک (E. Perchonock) این پنداشت میلیر را به طریق زیر به محک آزمایش زدند: آنان جمله‌ای را که به دنبال آن رشته‌ای از واژه‌های بی‌ربط آمده بود، در اختیار افراد شرکت کننده قرار دادند و سپس هنگامی که فرد مورد آزمایش می‌کوشید همان جمله و واژه‌های بی‌ربط^{۷۰} را تکرار کند، تعداد این گونه واژه‌های بی‌ربط را تعیین نمودند. در این آزمایش معلوم گردید هر اندازه تعداد بیشتری از واژه‌های بی‌ربط به یادآورده می‌شد حافظه کمتری برای بایگانی جمله لازم بود. هرچه تعداد واژه‌ها کمتر می‌شد، حافظه بیشتری برای بایگانی جمله به کار می‌رفت. نتایج حاصله در موارد ساده و خاصی همبستگی زیادی میان مقدار حافظه و تعداد گشتارها را نشان می‌داد. در واقع، در مواد مورد آزمایش آنان [ساوین و پرچونوک] ملاحظه گردید جمله‌های کوتاه با گشتارها بیشتر به «فضای حافظه» بیشتری نیاز داشتند تا جمله‌های بلند با گشتارهای اندک.

ساوین دامنه مطالعات خود را بسط داده و نشان داده است که آثار ژرف ساخت و روساخت [جملات] را می‌توان با روش مشابه متمایز ساخت. وی برای این منظور جفت جملاتی را که دارای ژرف ساخت تقریباً یکسان بوده و لیکن یکی از آندو دارای روساخت پیچیده‌تری بود، در نظر گرفت. ساوین تحت شرایط آزمایشی که وصف آن رفت نشان داد که نتیجه آزمایش در مورد جفت جمله‌ها فرق نمی‌کند، اما زمانی که واژه‌های بی‌ربط به جای آنکه دنبال جمله مورد آزمایش بیاید مقدم بر آن قرار می‌گرفت، در آن صورت در هر جفت، تکرار جمله‌ای که از لحاظ روساخت پیچیده‌تر بود، از جمله ساده دیگر مشکل‌تر می‌شد. نتیجه بسیار معقولی که ساوین از آزمایش خود گرفت از این قرار بود که جملات بر حسب ژرف ساخت در حافظه کدگذاری^{۷۱} می‌شوند. رمزبندی هنگامی که واژه‌های بی‌ربط مقدم بر جمله مورد آزمایش قرار می‌گیرند بخشی از حافظه کوتاه مدت را اشغال کرده و لذا جمله‌ای که در روساخت پیچیده‌تر می‌باشد، به علت اشغال حافظه با واژه‌های بی‌ربط، مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی‌گیرد. اما چنانچه جمله مورد آزمایش مقدم بر واژه‌های بی‌ربط قرار بگیرد، جمله‌ها بمحض اینکه درک گردید، بر حسب ژرف ساخت، که شبیه جمله همتای خود می‌باشد، [در حافظه] بایگانی می‌گردد. بنابراین در مورد جملات همتا، حافظه معینی برای به یادآوردن واژه‌هایی که متعاقباً می‌آیند، باقی می‌ماند. این یک نمونه زیبا از مطالعات مبتکرانه‌ای است که در بررسی زبان و فرایندهای ذهنی با مطالعات نظری در هم آمیخته است.

حال که صحبت از فرایندهای ذهنی به میان آمد، به سراغ مشکل اصلی خود می‌رویم. اکنون ببینیم چرا معقول به نظر می‌رسد که به استناد شواهد زبانی وجود نظریه «فعال»^{۷۲} فراگیری زبان را

باید پذیرفت. به اعتقاد من، با مطالعه جملات و ادراک گفتاری^{۷۳} می‌توان به نظریه ادراک از نوع خردگرایی سنتی دست یافت. از جمله نمایندگان فکری این مکتب، اصحاب فلسفه افلاطون کمبریج^{۷۴} در قرن هفده بودند که می‌اندیشیدند مفاهیمی که از ذهن، نشأت می‌گیرند [نحوه] ادراک ما را هدایت کرده، چهارچوبی برای تعبیر محرکهای حسی^{۷۵} فراهم می‌کنند. این کافی نیست که بگوییم چهارچوب مذکور انباری است از الگوهای «عصبی»^{۷۶} و یا «طرحها»^{۷۷} که به نحوی در ادراک (همچنان که در برخی از نظریه‌های اخیر ادراک مسلم انگاشته شده) به کار برده می‌شود. ما باید از این فرض پا فراتر گذاشته و در پی نظر هامبولت باشیم که معتقد است ذهن دارای نظامی از قواعد می‌باشد که بر اثر تحریک حواس^{۷۸}، این گونه نمونه‌ها و طرحها [ذهن] را تولید می‌کند. این نظام قواعد به نوبه خود محتوای ادراک متشکله را تعیین می‌کند.

این مطلب را می‌توان صریح‌تر و عاری از استعاره بیان کرد. دستور زبان زایا و نظریه ادراک زبانی مربوط به آن مثال عینی نحوه کاربرد قواعد و مقولات ذهنی^{۷۹} است که با این قواعد ساخته شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند. علم فیزیولوژی هنوز قادر نیست مکانیسمهای فیزیکی را که روی این اعمال انتزاعی تأثیر می‌گذارند، تبیین کند. لیکن نه علم فیزیولوژی و نه علم روان‌شناسی دلالی ارائه نکرده‌اند که موجب بی‌اعتبار شدن نظر ما بوده و یا مسأله را به گونه دیگر توجیه کرده باشد. همچنان که پیشتر گفته شد جالب‌ترین بررسی که اخیراً در فیزیولوژی ادراک به عمل آمده نشان می‌دهد که حتی نظامهای پیرامونی^{۸۰}، محرکها را به صورت خواص پیچیده اشیا تجزیه و تحلیل کرده و فرایندهای مرکزی احتمالاً اطلاعاتی را که به وسیله اندامهای گیرنده^{۸۱} ارسال می‌شود، شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهند.

به نظر من، مطالعه زبان دلایل تجربی قوی برای اثبات نارسا بودن نظریه‌های دانشمندان تجربه‌گرا در مورد یادگیری در اختیار ما می‌گذارد. در سالهای اخیر تلاشهای مجدانه‌ای به منظور تدوین اصول استقرای، تعمیم و تجزیه و تحلیل داده‌های^{۸۲} [زبانی] از برای تبیین دانش [زبانی] به عمل آمده است، اما همه این تلاشها با شکست مواجه شده است. علت شکست روشها و اصول به خاطر دلیل ظاهری مانند کمی دقت یا قلت داده‌ها نیست. روشها و اصول [تجربه‌گرایی] از آن رو با شکست و ناکامی مواجه شده‌اند که در آنها نظامی از قواعد که اساس کاربرد طبیعی زبان بوده باشد ملحوظ نگردیده است. شواهد موجود این نظر را تأیید می‌کند که همه زبانهای طبیعی در سازمان‌بندی و ساخت دارای خواص زیربنایی می‌باشد. می‌توان فرض نمود که این خواص، یا همگانیهای زبانی^{۸۳} و دیعه فطری^{۸۴} در ذهن بوده و محصول یادگیری نمی‌باشند. اگر این فرض

73. speech perception

75. sensory stimuli

77. "schemata"

79. mental objects

81. receptor organs

83. linguistic universals

74. Cambridge Platonists

76. "neural models"

78. stimulation of the senses

80. peripheral systems

82. data analysis

84. innate endowment

صحیح بوده باشد، در این صورت مطالعه زبان مسائل خاص را که از دیرباز در نظریه دانش وجود دارد روشن خواهد ساخت. من دلیلی نمی بینم آنچه در مورد زبان صدق می کند، در مورد دیگر صور دانش بشری صادق نباشد.

پرسش دیگری وجود دارد که می توان در اینجا آن را مطرح ساخت، و آن این که چگونه ذهن انسان از خواص فطری که شالوده اکتساب دانش می باشد، برخوردار می گردد؟ مسلماً شواهد زبانی هیچگونه اطلاعاتی در این باره در اختیار ما نمی گذارد. فرایندی که از قبل آن ذهن انسان از حالت پیچیده فعلی و شکل خاص سازمان بندی فطری برخوردار گردیده، هنوز به صورت رازی باقی مانده است. همان طور که پاسخ به پرسشهای مشابه دیگر پیرامون فرایندهایی که به سازمان بندی طبیعی و ذهنی هر موجود پیچیده^{۸۴} منتهی می شود، نامعلوم است. بی شک می توان این سازمان بندی ذهنی را به موضوع تکامل^{۸۵} نسبت داد هر چند که دلیل متقنی بر این مدعا نیست و از این رو، در توجیه این پدیده ها چاره ای جز توسل به تبیین طبیعی^{۸۶} [قضیه] وجود ندارد.

85. complex organism

86. evolution

87. naturalistic explanation

صورت و معنا در زبانهای طبیعی^۱

هنگامی که زبان انسان را تحت مطالعه قرار می‌دهیم به آنچه «ذات انسان»^۲ نامیده می‌شود، یعنی آن خصوصیات ممیزه ذهن انسان، نزدیک می‌شویم که تا آنجا که می‌دانیم منحصر به نوع انسان است و از هیچ یک از مراحل حساس حیات انسان اعم از شخصی یا اجتماعی جداپذیر نیست. از همین روست که مطالعه زبان انسان دارای جذبه و فسونی است، گو این که در این راه ناکامی‌هایی وجود دارد. ناکامی از این واقعیت ناشی می‌شود که ما، به رغم پیشرفت‌های فراوان، در مواجهه با مسئله اصلی زبان مثل سابق همچنان ناتوان هستیم. به اعتقاد من مسئله اصلی از این قرار است: شخص پس از یادگیری زبان می‌تواند تعدادی نامحدود عبارات لژیانی^۳ را که برای او جدید است بفهمد - عباراتی که هیچگونه شباهت ظاهری ساده و همانندی ساده با عباراتی که تجربه زبانی او را تشکیل می‌دهند، نداشته و شخص قادر است با سهولت کم و بیش در موقعیت مناسبی چنین عباراتی را با وجود جدید بودن و مستقل بودن از شکل‌بندی‌های^۴ قابل تشخیص محرک تولید نموده، مقصود خود را به دیگران که با وی در این توانایی مرموز سهیمند، بفهماند. در این مفهوم، کاربرد عادی زبان فعالیت خلاق است. این جنبه خلاق کاربرد عادی زبان عامل اساسی است که زبان انسان را از هر نظام شناخته شده ارتباط جانوران متمایز می‌سازد.

شایان اهمیت است به خاطر داشته باشیم که تولید عبارات زبانی که نوین اما مناسب باشند شیوه عادی کاربرد زبان است. اگر قرار بود کسی خود را بیشتر به کاربرد رشته معینی از قالب‌های زبانی^۴، یا به رشته‌ای از پاسخهای مألوف در قبال شکل‌بندی‌های محرک، یا به «قیاس‌هایی» در

1. Noam Chomsky. "Form and Meaning in Natural Languages," in *Language and Mind*. New York: Harcourt Brace Jovanovich, Inc., 1972, pp. 100- 114.

2. "human essence"

3. configurations

4. linguistic patterns

مفهوم زبان‌شناسی نوین محدود کند، ما او را به دلیل چنین رفتاری انسان ناقص‌العقل می‌دانستیم و او را بر اثر ناتوانیش در فهم سخن عادی و یا شرکت به شیوه طبیعی در آن فوراً از دیگر افراد سالم جدا می‌کردیم. مقصود از شیوه طبیعی، مبتکر^۵ و آزاد بودن از کنترل محرکهای بیرونی و به کاربردن سخن به اقتضای موقعیت‌های جدید و دائماً در حال تغییر می‌باشد.

این شناخت تازه‌ای نیست که چنین کیفیاتی ممیز کلام انسان است، هر چند که اهمیت آن را می‌باید هرچند بار یادآور شویم. با هر پیشرفتی که در فهم ما نسبت به مکانیسم زبان، اندیشه و رفتار حاصل می‌شود، این باور در ما به وجود می‌آید که کلید فهم کیفیات ذهنی ظاهراً بی‌نظیر انسان را یافته‌ایم. این پیشرفت‌ها واقعی هستند، لیکن به اعتقاد من ارزیابی صادقانه موضوع نشان می‌دهد که این پیشرفت‌ها برای ارائه چنین کلیدی کافی نیستند. با اطلاعاتی که در دست است نمی‌فهمیم و شاید هرگز نفهمیم که چگونه هوش^۶ انسان زبان را به عنوان وسیله‌ای برای بیان اندیشه و احساس به کار می‌گیرد، و یا آنکه کدامین کیفیات ذهن در اعمال خلاقه هوش که در یک وجود حقیقتاً انسانی ممیزاند و نه بی‌نظیر یا استثنائی، دخالت دارند.

فکر می‌کنم این واقعیت مهمی است که باید نه تنها برای زبان‌شناسان و روان‌شناسانی که درباره این مسائل به تفحص مشغولند، بلکه حتی بیشتر برای کسانی که امیدوارند در مطالعات خود درباره زبان و تفکر چیزی سودمند به دست بیاورند، مورد تأکید قرار گیرد. بویژه، اهمیت قضیه در آن است که محدودیت‌های ادراکی برای کسانی که به امر آموزش در دانشگاهها و مهمتر از آن در مدارس اشتغال دارند، معلوم گردد. برای استفاده از تکنولوژی آموزشی جدید و تهیه برنامه و روش‌های آموزشی در پرتو آخرین پیشرفت‌های علمی فشار زیادی اعمال می‌شود. این امر فی نفسه مورد ایراد نیست، لیکن می‌باید در برابر خطر واقعی هشیار بود: بدین معنا که دانش و تکنیک جدید بیشتر ماهیت موضوع مورد تدریس و نحوه تدریس آن را تعریف می‌نماید تا به تحقق اهداف آموزشی که بر اساس زمینه‌های دیگر و در قالب الفاظی دیگر قرار گرفته‌اند، کمک کند. بگذارید واضح‌تر بگویم. تکنیک و حتی تکنولوژی لازم برای ایجاد سریع و مؤثر رفتار ماهر در آموزش زبان، حساب و سایر دروس فراهم آمده است. در نتیجه، نوعی وسوسه واقعی برای تدوین مجدد برنامه درسی بر حسب تکنولوژی جدید وجود دارد و ارائه دلیل منطقی با استفاده از مفاهیمی چون «کنترل رفتار»، «افزایش مهارت» و غیره کار چندان دشواری نیست. و نیز تهیه آزمون‌های عینی که مؤثر بودن چنین روش‌ها را در نیل به اهداف این آزمون‌ها، به طور مطمئنی نشان دهد، دشوار نیست. اما چنین موفقیت‌ها نشان نمی‌دهند که هدف آموزشی مهمی به دست آمده است؛ این موفقیت‌ها نشان نمی‌دهند که توجه به پرورش رفتار ماهر در دانش‌آموز حایز اهمیت می‌باشد. همین دانش اندکی که درباره هوش انسان داریم از چیز دیگری حکایت می‌کند: با کاستن از گستره و پیچیدگی مواد [آموزشی] که در اختیار ذهن جوینده گذاشته می‌شود

و با قرار دادن رفتار او در قالب‌های ثابت، ممکن است چنین روش‌ها به رشد طبیعی توانائی‌های خلاق وی آسیب رسانده یا آن را از مسیر درست منحرف سازد. من نمی‌خواهم در این باره به تفصیل سخن بگویم. مطمئن هستم که هر یک از شما بتوانید نمونه‌هایی را از تجربه خودتان پیدا کنید. کوشش در استفاده از پیشرفت‌های واقعی دانش بسیار پسندیده است و در برخی از رشته‌ها، این امر چاره‌ناپذیر و کاملاً بجاست که پژوهش می‌بایست با در نظر گرفتن ملاحظات مربوط به عملی بودن و ملاحظات مربوط به ارزش نهائی [موضوع پژوهش] انجام پذیرد. همچنین، اگر چه نه لزوماً، احتمال فراوان دارد که ملاحظات مربوط به عملی بودن و ارزش [موضوع پژوهش] به مسیرهای دیگر منتهی شوند. برای کسانی که علاقه‌مند هستند دستاوردهای یک علم را برای حل مسائل علم دیگر به کارگیرند، لازم است نه تنها ماهیت واقعی آنچه به دست آمده، بلکه محدودیت‌های آن را کاملاً معلوم کنند.

لحظه‌ای پیش گفتم که جنبه خلاق کاربرد عادی زبان کشف تازه‌ای نیست. این موضوع رکن مهمی در نظریه دکارت درباره ذهن و در بررسی وی درباره حدود و ثغور تبیین مکانیکی به شمار می‌رود. تبیین مکانیکی نیز به نوبه خود عنصر بسیار مهمی در ساختمان فلسفه ضد سلطه‌جویانه اجتماعی و سیاسی عصر روشنگری است. و در واقع، حتی تلاشهایی به عمل می‌آمد تا نظریه خلاقیت هنری را بر اساس جنبه خلاق کاربرد عادی زبان قرار دهند و مثلاً شلیگل (Schlegel) استدلال می‌کند که شعر در میان هنرها دارای موقعیت ممتازی است، و این واقعیتی است که، بنابر ادعای وی، با اطلاق لفظ «شاعرانه»^۷ به عنصر تخیل خلاق در تلاشهای هنری نشان داده می‌شود و متمایز از لفظ، مثلاً در موسیقی است که به طور استعاری به عنصر احساسی اطلاق می‌شود. وی به منظور تبیین این عدم تقارن^۸، می‌گوید که هر یک از شیوه‌های زبان هنری از نوعی وسیله استفاده می‌کند و وسیله شعر^۹، یعنی زبان، پدیده‌ای است بی‌همتا زیرا زبان که بیشتر ترجمان ذهن آدمی است تا محصول طبیعت، دارای دامنه نامحدودی است و بر مبنای اصل تکرار شونده^{۱۰} که در آن هر ابداعی مبنای عمل خلاق تازه قرار می‌گیرد، ساخته شده است. به همین مناسبت، شعر که زبان وسیله آن است، در میان هنرها موقعیت ممتازی دارد.

البته این باور که زبان با آن جنبه خلاق ذاتیش خاص نوع انسان است بدون معارض نماند. یکی از مفسران فلسفه دکارت به نام آنتوان کبیر (Antoine Le Grand) اشاره‌ای دارد به اعتقاد «برخی از ساکنان جزایر هند شرقی که معتقد بودند بوزینه‌ها و بابونها که به تعداد فراوان در جوار آنها یافت می‌شوند دارای قدرت فهم [زبان] بوده و می‌توانند تکلم کنند اما به دلیل ترس از این که به خدمت گرفته شوند، حرف نمی‌زنند.» اگر دلیل قاطع‌تری در تأیید این مدعا که استعداد زبان‌آموزی انسان در میان سایر نخستی‌ها^{۱۱} می‌توان یافت، من از آن بی‌اطلاع هستم. در واقع، به نظر من، همه

7. "poetical"

8. asymmetry

9. medium

10. recursive principle

11. primates

شواهدی که در دست داریم مؤید این نظر است که توانایی یادگیری و کاربرد زبان استعدادی^{۱۲} است خاص نوع انسان، و اصول بسیار عمیق و محدود کننده‌ای^{۱۳} وجود دارد که ماهیت زبان انسان را تعیین می‌کند و ریشه در سرشت ویژه ذهن انسان دارد. بدیهی است دلایلی که در تأیید این فرضیه باشد نمی‌تواند قطعی و نهائی باشد. اما با وجود این، به نظر من حتی در مرحله کنونی دانش‌مان شواهد و دلایل موجود در خور توجه هستند.

پرسش‌های فراوانی وجود دارد که ممکن است انسان را به مطالعه زبان سوق دهد. من شخصاً از امکان پی بردن به نکته‌ای در اثر مطالعه زبان که بتواند خواص ذاتی^{۱۴} ذهن را روشن کند، بیشتر وسوسه می‌شوم. در حال حاضر نمی‌توانیم چیزی بویژه آگاهی بخش درباره خود جنبه خلاق کاربرد عادی زبان بگوئیم، اما فکر می‌کنم کم کم به درک مکانیسم‌هایی که کاربرد خلاق زبان، استفاده از زبان بعنوان وسیله‌ای که بیان اندیشه را ممکن می‌سازد، نایل می‌شویم. اگر بخواهم باز نظر شخصی خود را بیان کنم؛ به عقیده من جالب‌ترین جنبه‌های پژوهش‌های اخیر در دستور زبان تلاش‌هایی هستند که برای تدوین اصول سازمان‌بندی زبان که گفته می‌شود بازتاب‌های جهانی^{۱۵} خواص ذهنی انسان هستند به عمل می‌آید و نیز تلاش در این راه که بر اساس این فرض [جنبه‌های همگانی زبان] می‌توان برخی واقعیت‌ها را در مورد زبان‌های معینی تبیین نمود. از این دیدگاه، زبان‌شناسی صرفاً بخشی از روان‌شناسی، یعنی رشته‌ای است که می‌خواهد ماهیت استعدادهای ذهنی انسان و طرز کاربرد این استعدادهای را تعیین و بررسی کند. اغلب روان‌شناسان از مشخصه‌یابی^{۱۶} روان‌شناسی به مفهوم می‌گفته شد استنکاف می‌ورزند، لیکن این استنکاف آنان در نظر من بیشتر نشان‌دهنده نقصی جدی در برداشت آنان از روان‌شناسی است تا نمایانگر نقصی در خود تدوین اصول روان‌شناسی. در هر صورت، به اعتقاد من اینها شرایط مناسبی برای تعیین اهداف زبان‌شناسی امروزی و بحث درباره دستاوردها و ناکامی‌های این علم می‌باشد.

فکر می‌کنم اکنون می‌توان درباره سازمان‌بندی زبان انسان برخی پیشنهادات نسبتاً قاطعی را ارائه داد، آنها را عملاً آزمایش کرد. نظریه دستور زبان گشتاری - زایشی که در جهات مختلف و گاهی متعارض تطور می‌یابد چنین پیشنهاداتی را ارائه کرده است، و در چند سال اخیر برخی پژوهش‌های سودمند و امیدبخش کوشیده‌اند تا صورت‌بندی‌ها^{۱۷} و ساختارهایی که اساس زبان انسان را تشکیل می‌دهند، اصلاح و از نو بسازند.

نظریه دستور زبان با این پرسش مواجه است که ماهیت دانش زبان آدمی، یعنی دانشی که او را قادر می‌سازد زبان را به گونه خلاق و عادی به کاربرد چیست؟ کسی که زبانی را می‌داند نظامی

12. capacity

14. inherent properties

16. characterization

13. restrictive

15. universal reflections

17. formulations

از قواعد را فرا گرفته که بر حسب آنها آوا و معنا را به گونه مشخصی برای مجموعه نامحدود^{۱۸} جمله‌های ممکن، مربوط می‌سازد. بدین ترتیب هر زبان (تا حدی) شامل نوعی تطبیق آوا و معنا در یک حوزه نامحدود است. البته کسی که زبان می‌داند در مورد فراگیری یا به کار بستن این قواعد آگاهی ندارد و دلیلی هم ندارد که تصور کرد این دانش قواعد زبانی را می‌توان در حوزه هوشیاری^{۱۹} او قرار داد. آدمی بر اثر تأمل می‌تواند دلایل متعددی را درباره قواعد ناظر بر رابطه آوا-معنا در زبانی که فرا گرفته است به دست آورد، اما دلیلی وجود ندارد که آدمی بتواند از این لایه سطحی^{۲۰} داده‌ها فراتر رفته و بر اثر تأمل و تعمق قواعد و اصول بنیادی ناظر بر رابطه آوا و معنا را کشف کند. کشف چنین قواعد و اصولی، مسئله واقعی در علم است. ما در زبانهای گوناگون مجموعه‌ای از داده‌های [زبانی] مربوط به مطابقت آوا-معنا، صورت و تعبیر عبارات زبانی را در اختیار داریم. سعی ما بر این است که برای هر زبانی نظامی از قواعد که مبین چنین داده‌های زبانی باشند، تعیین کنیم. به کلامی دقیق‌تر، ما می‌کوشیم اصولی را که بر تشکیل چنین نظام‌های قواعد در هر زبانی حاکم است، تدوین کنیم.

نظام قواعدی که رابطه آوا - معنا را در زبانی مشخص می‌کند می‌توان دستور زبان و به اصطلاح فنی کلمه، «دستور زبان زایشی» آن زبان نامید. وقتی گفته می‌شود که یک دستور زبان مجموعه معینی از ساخت‌ها را «تولید می‌کند»^{۲۱}، بدین مفهوم است که مشخصات آن مجموعه را به طور صریح معلوم می‌دارد. در این معنا می‌توان گفت که دستور زبان مجموعه نامحدودی از «توصیف‌های ساختاری» پدید می‌آورد، به طوری که هر توصیف ساختاری چیز مجرد یا انتزاعی^{۲۲} است که آوای معین، معنای معین و هر گونه خواص و شکل‌بندی‌های صوری را که در حکم میانجی رابطه آوا و معنا عمل می‌کنند، تعیین می‌نماید. مثلاً، دستور زبان انگلیسی توصیف‌های ساختاری جمله‌هایی را که من اکنون ادا می‌کنم تولید می‌کند، و یا به منظور روشن شدن موضوع، مثال ساده‌تری را در نظر بگیرد. دستور زبان انگلیسی برای هر یک از جمله‌های زیر، توصیف ساختاری تولید می‌کند:

1) John is eCertain that bill will leave.

2) John is certain to leave.

هریک از ما نظامی از دستور زبان که در آن توصیف‌های ساختاری این جمله‌ها آمده فرا گرفته و در ذهن خود داریم. ما چنین دانشی را که کاملاً از آن ناآگاه هستیم برای تولید این جمله‌ها، و فهم آنها زمانی که از سوی دیگران ادا می‌شوند، به کار می‌بریم. توصیف‌های ساختاری شامل بازنمون آوایی^{۲۳} جمله‌ها و تعیین^{۲۴} معنای آنهاست. در مورد مثالهای ذکر شده (1)

18. infinite

20. surface level

22. abstract object

24. specification

19. consciousness

21. 'generate'

23. phonetic representation

و (2)، توصیف‌های ساختاری می‌باید دست کم اطلاعات زیر را در اختیار ما قرار دهند: در این توصیف‌ها باید آمده باشد که در مثال اول نوعی حالت روان شناختی (یعنی، داشتن اطمینان در مورد این که Bill خواهد رفت) به John نسبت داده شده است؛ در صورتی که در مثال دوم، نوعی خاصیت منطقی^{۲۵} (یعنی، خاصیت اطمینان داشتن) به این قضیه اسناد می‌شود که John خواهد رفت. با وجود شباهت ظاهری در شکل این دو جمله، توصیف‌های ساختاری حاصل از دستور زبان می‌باید نشان دهند که معنای این دو جمله کاملاً متفاوت می‌باشد: یک توصیف، حالت روان شناختی را به John نسبت می‌دهد، و توصیف دیگر، خاصیت منطقی را به یک قضیه انتزاعی^{۲۶} اسناد می‌کند. جمله دوم را می‌توان به گونه دیگر نوشت:

3) That John will leave is certain

جمله اول را نمی‌توان به گونه (3) نوشت. در (3) «صورت منطقی» (2) با صراحت بیشتری ادا شده است. رابطه‌های دستوری میان (2) و (3) بسیار شبیه هم هستند هر چند که رو ساخت آنها بسیار متفاوت‌اند. چنین حقایقی برای بررسی ساخت دستوری زبان انگلیسی - و به طور کلی، برای بررسی خواص کلی زبان، نقطه آغاز محسوب می‌شود.

بگذارید برای بحث بیشتر خواص زبان، اصطلاح «روساخت» را در اشاره به بازنمون گروه‌هائی^{۲۷} به کار برم که عبارت^{۲۸} زبانی و مقوله‌هائی که شامل این گروه‌ها هستند تشکیل می‌دهند. در (1)، گروه‌های روساخت شامل اینهاست: "that Bill will leave" که قضیه^{۲۹} کاملی است، و گروه‌های اسمی "Bill" و "John"؛ و گروه‌های فعل "is certain that Bill will leave" "Will leave" و الی آخر. در (2) روساخت، شامل گروه‌های فعل "to leave"، "is certain to leave" می‌باشد، لیکن روساخت (2) قضیه‌ای با صورت "John will leave" را ندارد، هر چند این قضیه، بخشی از معنای "John is certain to leave" را بیان می‌کند و در روساخت به صورت یک گروه به نظر می‌رسد که تفسیر^{۳۰} "that John leave is certain" است. در این مفهوم، روساخت لزوماً نشانه دقیق از ساخت‌ها و رابطه‌هائی که معنای جمله را معلوم بدارد، در اختیار ما نمی‌گذارد. در مورد (2) روساخت جمله یعنی "John is certain to leave" نشان نمی‌دهد که قضیه "John will leave" بخشی از معنای جمله را ایفاد می‌کند - گو اینکه در دو مثالی که ذکر گردید، یعنی (1) و (3) روساخت [جمله] رابطه‌های مهم معنایی را تقریباً نشان می‌دهد.

اجازه بدهید در ادامه بحث اصطلاح فنی دیگری، یعنی ژرف‌ساخت^{۳۱} را در اشاره به بازنمون گروه‌هائی که در تعبیر معنایی^{۳۲} جمله، نقش مهمتری را بازی می‌کنند، ذکر کنم. در مورد (1) و (3) ژرف‌ساخت از روساخت جمله تفاوت چندانی ندارد. در مورد (2)، ژرف‌ساخت از روساخت

25. logical property

27. phrases

29. proposition

31. deep structure

26. abstract proposition

28. expression

30. paraphrase

32. semantic interpretation

تفاوت زیادی دارد از این لحاظ که ژرف ساخت شامل نوعی قضیه مانند "John will leave" و گزاره^{۳۳} "is certain" است که به این قضیه تعلق دارد، هر چند که اینها در رو ساخت پیدا نیست. علاوه بر مثالهای بسیار ساده که ذکر شد به طور کلی، رو ساختهای جملهها از ژرف ساختهایشان تفاوت زیادی دارند.

دستور زبان انگلیسی برای هر جمله ژرف ساختی تولید می کند و قواعدی دارد که نشان می دهد که چگونه ژرف ساخت [جمله] با رو ساخت آن مرتبط می شود. قواعدی که رابطه ژرف ساخت و رو ساخت را بیان می کنند «گشتارهای دستوری»^{۳۴} نامیده می شوند و وجه تسمیه آن به همین مناسبت است. دستور زبان انگلیسی علاوه بر قواعد ژرف ساختها، رو ساختها و رابطه میان آنها، شامل قواعد دیگری است که این «اقلام نحوی»^{۳۵} (یعنی، جفت های ژرف ساخت و رو ساخت) را از یک سو به بازنمون های آوایی و از سوی دیگر به بازنمون های معنایی مرتبط می سازد. کسی که دانش زبان انگلیسی را به دست آورده این قواعد را درونی گردانیده و از آنها به هنگام فهم یا تولید جمله هائی که نمونه ای از آنها ذکر گردید، و تعداد نامحدود جمله های دیگر استفاده می کند.

درستی این رویکرد را می توان با در نظر گرفتن خواص جالب جمله های انگلیسی که مستقیماً بر حسب ژرف ساخت های آنها قابل تبیین می باشد، اثبات کرد. یک بار دیگر، دو جمله:

1) "John is certain that Bill will leave"

2) "John is certain to leave"

را در نظر بگیرید. به یاد داشته باشید که در مورد جمله اول ژرف ساخت و رو ساخت عملاً یکسان هستند، در صورتی که در مورد جمله دوم، آندو تفاوت زیادی با هم دارند. و نیز در نظر داشته باشید که در مورد جمله نخست، گروه اسمی^{۳۶} متناظر وجود دارد، یعنی "john's certainty". "that Bill will leave (surprised me)". اما در مورد جمله دوم، گروه اسمی متناظر وجود ندارد، یعنی نمی توانیم بگوئیم: "John's certainty to leave surprised me". به نظر من، گروه اسمی [در جمله دوم] قابل فهم است و لیکن جمله دستوری نیست. گوینده انگلیسی به راحتی متوجه این واقعیت می شود و لیکن احتمالاً دلیل آنرا نمی داند. این واقعیت، مورد خاصی از یک خاصیت عمومی زبان انگلیسی است: یعنی، در جمله هائی که رو ساخت آنها به ژرف ساختشان بسیار نزدیک است، گروه های اسمی متناظر با این جملهها وجود دارد، اما در جمله هائی که رو ساخت آنها با ژرف ساختشان متفاوت است، گروه های اسمی متناظر با این جملهها وجود ندارد. از این رو، "John is certain that Bill will leave"، و به جهت آنکه رو ساخت آن به ژرف ساختش نزدیک است، با گروه اسمی "John's certainty that Bill will"

33. predicate

35. "syntactic objects"

34. "grammatical transformations"

36. nominal phrase

leave متناظر می‌باشد؛ اما گروه اسمی نظیر "John's certainty to leave" وجود ندارد که با "John is certain to leave" که با ژرف ساختش تفاوت دارد، متناظر باشد.

مفاهیم «نزدیکی»^{۳۷} و «دوری»^{۳۸} [روساخت‌ها و ژرف‌ساخت‌ها با یکدیگر] را می‌توان به طور کاملاً دقیق بیان کرد. وقتی این مفاهیم را دقیقاً معلوم ساختیم تبیینی در دست داریم دال بر این که اسم ساختها^{۳۹} در برخی موارد وجود دارند ولی در مواردی دیگر وجود ندارند - هر چند اگر در این موارد دیگر عبارات اسمی وجود می‌داشت، این موارد نیز اغلب قابل فهم می‌بودند. تبیین این موضوع روی مفهوم ژرف‌ساخت می‌چرخد: در واقع، عبارات اسمی می‌باید بیانگر خواص ژرف‌ساخت باشند. مثالهای فراوانی وجود دارد که این پدیده را روشن می‌سازد. آنچه مهم است دلیلی است که ژرف‌ساخت در جهت تأیید این نظر به دست می‌دهد که ژرف‌ساخت‌ها که اغلب مفاهیم کاملاً انتزاعی هستند وجود دارند و نقش مهمی در فرایندهای دستوری در تولید و تعبیر جمله‌ها ایفا می‌کنند. بنابراین، چنین واقعیت‌ها مؤید این فرضیه می‌باشند که ژرف‌ساخت‌ها، به گونه‌ای که در دستور زبان زایشی - گشتاری مسلم انگاشته شده‌اند، ساختارهای ذهنی^{۴۰} واقعی می‌باشند.^{۴۱} این ژرف‌ساخت‌ها به انضمام قواعد گشتاری که ژرف‌ساخت‌ها را با روساخت‌ها مرتبط می‌سازند، قواعدی هستند که آنها را کسی که زبانی را آموخته‌است فراگرفته است. این قواعد، دانش زبانی این شخص را تشکیل می‌دهند و به هنگام تکلم و فهم [زبان] به کار می‌روند. مثالهایی که تا اینجا ذکر کردم نقش ژرف‌ساخت را در تعیین معنای [جمله] روشن می‌سازند و نشان می‌دهند که حتی در جمله‌های بسیار ساده، ژرف‌ساخت ممکن است از روساخت [جمله] متفاوت باشد. شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهند شکل آوایی جمله را روساخت آن، بر طبق اصولی که بسیار جالب و پیچیده است تعیین می‌کند، من در اینجا قصد ندارم به بحث آن اصول پردازم. با توجه به این شواهد، درست آن است که نتیجه بگیریم که روساخت جمله تعیین‌کننده شکل آوایی [جمله]، و رابطه‌های دستوری موجود در ژرف‌ساخت رابطه‌هایی هستند که معنای [جمله] را تعیین می‌کنند. مضافاً، چنانکه پیشتر گفتیم برخی فرایندهای دستوری مانند فرایند اسم سازی^{۴۲} وجود دارند که صرفاً بر حسب ژرف‌ساختهای انتزاعی قابل بیان هستند.

اما وضع پیچیده‌ای وجود دارد، بدین معنا که روساخت جمله نیز در تعبیر معنای [جمله] نقشی بازی می‌کند. بررسی این پرسش یکی از جنبه‌های بسیار بحث‌انگیز پژوهشهای جاری بوده، و به اعتقاد من، یکی از پرثمرترین آنهاست. برای روشن شدن مطلب، برخی از خواص

37. "closeness"

38. "remoteness"

39. nominalizations

40. mental structures

۴۱. برای کسب آگاهی بیشتر درباره واقعیت روان‌شناسی قواعد دستوری به مقاله، درباره مفهوم «دستور زبان، علمی در نظریه گشتاری دستور زبان» در این کتاب رجوع کنید. (م)

42. nominalization

زمان گذشته نقلی (حال کامل) را در نظر بیاورید، مثلاً جمله‌هائی نظیر "John has lived in Princeton" مشخصه جالب این زمان که بندرت مورد توجه قرار گرفته این است که در چنین مواردی این پیشفرض^{۲۳} وجود دارد که فاعل [جمله] هنوز زنده است. بنابراین درست است که بگوییم "I have lived in Princeton"، لیکن با علم به اینکه انشتن فوت کرده است نمی‌گوییم "Einstein has lived in Princeton" بلکه در عوض می‌گوییم "Einstein lived in Princeton." (مثل همیشه، موارد پیچیده‌ای در اینجا است، لیکن همین مطلب برای بیان مقصود ما کافی است). اما اکنون جمله‌های معلوم و مجهول با زمان گذشته نقلی را در نظر بگیرید. با علم به اینکه John فوت کرده و Bill زنده است، می‌توانم بگویم "Bill has often been visited by John"، اما درست نیست که بگویم "John has often been visited by Bill"، در عوض باید گفت "John often visited Bill". می‌توانم بگویم "I have been taught by Einstein"، ولی درست نیست که بگویم "Einstein has taught me physics"، بلکه باید بگویم "Einstein taught me physics". به طور کلی، جمله‌های معلوم و مجهول مترادفند و در اساس، ژرف‌ساخت‌های آنها یکسان است. اما در این موارد، پیشفرضهائی را که جمله‌های معلوم و مجهول بیان می‌کنند، متفاوت می‌باشند. به عبارت ساده‌تر، فرض بر این است شخصی که فاعل [جمله] رو ساخت است، زنده است. در این مورد، رو ساخت [جمله] روی معنا اثر می‌گذارد زیرا رو ساخت چیزی را که در کاربرد جمله مفروض تلقی شده تعیین می‌کند.^{۲۴}

برای آنکه مطلب را بازتر کنیم در نظر بگیرید که وقتی فاعل مشترک^{۲۵} داریم، موقعیت فرق می‌کند. بنابراین با فرض اینکه هیلری زنده است و مارکوپولو مرده، درست است که گفته شود "Hilary has climbed Mt Everest"، اما نادرست است اگر بگوئیم "Marco Polo has climbed Mt Everest" ، بلکه باید گفت "Marco Polo climbed Mt Everest" (در اینجا از ذکر برخی ظرایف و پیچیدگی‌های موضوع صرف‌نظر کردم). اما اکنون جمله "Marco Polo and Hilary (among others) have climbed Mt Everest" را در نظر بگیرید. در این مورد فرضی که بر زنده بودن مارکوپولو دلالت کند بیان نشده است و در جمله مجهول "Mt Everest has been climbed by Marco Polo" نیز چنین فرضی وجود ندارد.

و نیز توجه کنید وقتی آهنگ جمله، مثلاً در مثالهایی که بالا ذکر کردم، از آهنگ طبیعی^{۲۶} به الگوی آهنگ^{۲۷} تغییر می‌یابد که دارای تکیه تقابلی یا بیانی^{۲۸} است، وضع به طور کلی دگرگون می‌شود. تأثیر چنین آهنگ روی پیشفرض [جمله] نسبتاً پیچیده است. اجازه بدهید با ذکر مثال

43. presupposition

۴۴. رک به توضیح (۱۸) در بانیویس مقاله «درباره مفهوم دستور زبان علمی در نظریه‌های گشتاری دستور زبان» در همین کتاب. (م)

45. conjoined subject

47. intonation contour

46. normal intonation

48. contrastive of expressive stress

ساده‌ای موضوع را روشن سازم جمله "The Yankees played the Red Sox in Boston" را در نظر بگیرید. در این جمله با آهنگ طبیعی، تکیه اصلی و بالاترین درجه صوت^{۴۹} روی واژه Boston قرار می‌گیرد، و این جمله را می‌توان پاسخی برای پرسش "Where did the Yankees play the Red Sox?" (در بستون)، و برای پرسشهای "What did the Yankees do?" (جمله "The Yankees played the Red Sox in Boston") و "What happened?" (جمله "The Yankees played the Red Sox in Boston") را پاسخ دانست. اما فرض کنید که تکیه تقابلی روی Red Sox قرار بگیرد، به طوری که این جمله را داشته باشیم. "The Yankees played the RED SOX in Boston." اکنون این جمله پاسخی است از برای فقط "Who did the Yankees play in Boston?". ملاحظه کنید که در این جمله فرض بر این است که Yankees در بستون با تیمی بازی کرده است؛ اگر بازی مطلقاً صورت گرفته باشد، گفتن جمله "The Yankees played the RED SOX in Boston." با تأکید روی RED SOX، نه تنها نادرست می‌شد بلکه نامناسب می‌بود. بر عکس، اگر بازی مطلقاً صورت نگرفته باشد، گفتن "The Yankees played the Red Sox in Boston" با آهنگ طبیعی نادرست بود، اما نامناسب نمی‌بود. بنابراین تکیه تقابلی متضمن پیشفرضی است که آهنگ طبیعی [جمله] آنرا نمی‌رساند، هر چند که آهنگ طبیعی جمله نیز متضمن پیشفرض دیگری است. از اینرو نامناسب است که برای پرسش "Who played Red Sox in Boston?" پاسخ "The Yankees played the Red Sox in Boston" (با آهنگ طبیعی) داده شود. این خصیصه تقابلی را می‌توان اصطلاحاً با ساخت جمله شکافته^{۵۰} نشان داد. بنابراین در جمله "It was the YANKEES who played Red Sox in Boston" تکیه اصلی روی Yankees قرار می‌گیرد و فرض بر این است که تیمی با Red Sox در بستون بازی کرده است. اگر مطلقاً بازی صورت نگرفته باشد گفتن این جمله نادرست و نامناسب می‌بود.

این پدیده‌ها در بحث‌های مربوط به نقش معنایی تکیه اصلی معمولاً از نظر دور می‌ماند. برای نشان دادن هر چه بیشتر نقش روساخت در تعیین معنا، جمله‌هائی نظیر این جمله را در نظر بگیرید: "John is tall for a pygmy." در این جمله فرض بر این است که John کوتوله است و کوتوله‌ها دارای قد کوتاه هستند. از اینرو با اطلاع از این که مردم قبیله واتوسی^{۵۱} (Watusi) بلند قد هستند غریب می‌نماید که بگوئیم "John is tall for a Watusi". از طرف دیگر، ملاحظه کنید وقتی واژه 'even' را در جمله مذکور قرار می‌دهیم چه اتفاق می‌افتد. وقتی 'even' را در جمله پیش از John قرار می‌دهیم، جمله زیر حاصل می‌شود: Even John is tall for a pygmy. در اینجا فرض جمله بر این است که John کوتوله است و کوتوله‌ها دارای قد کوتاه هستند. اما این جمله را ملاحظه کنید: "John is tall even for a pygmy." در این جمله فرض این است که

49. highest pitch

50. cleft sentence

۵۱. watusi گله‌داران قبیله راندی (Rundi) در اوراندی (Urundi) واقع در افریقای شرقی. (م)

کوتوله‌ها بلند قد هستند. بنابراین با توجه به دانشی که از قضایا داریم، جمله فوق در مقایسه با جمله فرضاً *John is tall even for a Watusi*. *John* جمله کاملاً طبیعی می‌باشد، عجیب می‌نماید. مقصود این است که محل واژه *even* در جمله "*John is tall for a pygmy*"، پیشفرض [جمله] را در مورد قامت متوسط کوتوله‌ها تعیین می‌کند.

اما قرار گرفتن واژه '*even*' [در جمله] موضوعی است که به روساخت جمله مربوط می‌گردد. در اینجا به این مطلب پی می‌بریم که واژه '*even*' در معیت عباراتی به کار می‌رود که در ژرف‌ساخت عرضه نمی‌شوند. مثلاً، این جمله را ملاحظه کنید:

"John isn't certain to leave at 10; in fact, he isn't even certain to leave at all."

در این جمله واژه '*even*' با عبارت '*certain to leave*' با کار رفته است و این عبارت، همان‌طور که پیشتر گفتیم، در ژرف‌ساخت ظاهر نمی‌شود. بنابراین، در این مورد نیز خواص روساخت در تعیین معنای جمله نقشی ایفا می‌کند.

نقش روساخت جمله در تعیین معنای جمله را باز هم می‌توان با پدیده ضمیرسازی^{۵۲} روشن ساخت.^{۵۳} بنابراین اگر من بگویم "*Each of men hates his brothers*"، ممکن است واژه '*his*' به یکی از اشخاص دلالت کند؛ اما اگر بگویم "*The men each hates his brothers*," واژه "*his*" لزوماً به شخص دیگری که در جمله نیامده است دلالت می‌کند. اما شواهد قوی وجود دارد که '*each of the men*' و '*the men each*' از یک ژرف‌ساخت مشتق می‌شوند. همچنین، گفته‌ایم که محل تکیه نقش مهمی در تعیین مرجع ضمیر^{۵۴} دارد. کلام زیر را ملاحظه کنید:

John washed the car; I was afraid someone ELSE would do it.

مفهوم جمله این است که من امیدوار بودم جان اتوموبیل را بشوید و خوشحالم که او این کار را انجام داده است. حال این جمله را در نظر بگیرید:

John washed the car; I was AFRAID someone else would do it.

با قرار گرفتن تکیه روی '*afraid*'، مفهوم جمله این است که امیدوار بودم *John* اتوموبیل را نخواهد شست. در این دو مثال مرجع '*someone else*' متفاوت است. مثالهای فراوان دیگری وجود دارد که نقش روساخت [جمله] را در تعیین مرجع ضمیری روشن می‌سازد.

آنچه مطلب را پیچیده می‌کند این است که ژرف ساخت نیز در تعیین مرجع ضمیری نقشی دارد. این جمله را ملاحظه کنید: "*John appeared to Bill to like him*". در این جمله ضمیر '*him*' ممکن است به *Bill* دلالت کند، نه به *John*. آنرا با این جمله مقایسه کنید: "*John*"

52. pronominalization

۵۲. مثالهایی که ذکر می‌شوند از ری دوگرتی (Ray Dougherty) و آدریان آکمجیان (Adrian Akmajian) وری جکنداف (Ray Jackendoff) می‌باشد. رک به مقاله من در کتاب *Linguistics Studies in General and Oriental*. گردآوری: یاکوبسون (Jakobson) و کوااموتو (kawamoto).

54. pronominal referenee

"appealed to Bill to like him." در این جمله ضمیر him ممکن است به John دلالت کند و نه به Bill. بنابراین می‌توان گفت "John appealed to Mary to like him"، ولی نمی‌توان گفت "John appeared to Mary to like him"، زیرا در این جمله him به John دلالت می‌کند. از طرف دیگر، می‌توان گفت: "John appeared to Mary to like her" ولی نادرست است اگر بگوئیم: "John appeared to Mary to like her" زیرا در این جمله 'her' به Mary دلالت می‌کند. همین‌طور، در جمله "John appeared to Bill to like himself"، ضمیر انعکاسی 'himself' به Bill عطف دارد؛ اما در جمله "John appealed to Bill to like himself" ضمیر انعکاسی himself به John معطوف است. این جمله‌ها در روساخت تقریباً یکسان هستند و این تفاوت در ژرف‌ساخت است که مرجع ضمیر را تعیین می‌کند.

بنابراین مرجع ضمیری به هر دو ژرف‌ساخت و روساخت بستگی دارد. شخصی که زبان انگلیسی می‌داند مجموعه قواعدی را فراگرفته است که برای تعیین مرجع ضمیر، خواص ژرف‌ساخت و روساخت [جمله] را به کار می‌روند. او نمی‌تواند این قواعد را از راه درون‌نگری^{۵۵} کشف کند. در واقع، این قواعد هنوز ناشناخته هستند، گو اینکه برخی از خواص آنها معلوم می‌باشند.

خلاصه سخن آنکه دستور زایشی یک زبان، مجموعه نامحدودی از توصیف‌های ساختاری را ارائه می‌دهد و هر یک از این توصیف‌ها دارای ژرف‌ساخت، روساخت، بازنمون آوایی، بازنمون معنایی و سایر ساختارهای صوری دیگر است. درباره قواعدی که ژرف‌ساخت و روساخت را به هم ربط می‌دهند و اصطلاحاً «گشتارهای دستوری»^{۵۶} نامیده می‌شوند بررسیهای نسبتاً مفصل صورت گرفته که کم و بیش بخوبی قابل درک هستند. قواعدی که روساخت و بازنمون آوایی را به هم ربط می‌دهند نیز به حد کافی شناخته شده‌اند (هر چند که نمی‌خواهم بگویم جای بحث باقی نمانده است، نه اینطور نیست). به نظر می‌رسد که هر دو ژرف‌ساخت و روساخت در تعیین معنای [جمله] موثرند. ژرف‌ساخت رابطه‌های دستوری اسناد،^{۵۷} تغییر^{۵۸} و غیره را که در تعیین معنا موثرند، ارائه می‌دهد. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد دست کم بخشی از مسائل مربوط به فراز [جمله]،^{۵۹} پیشفرض، برنهاد^{۶۰} و گزارده،^{۶۱} قلمرو عناصر منطقی، و مرجع ضمیر بوسیله روساخت تعیین می‌شوند. قواعدی که ساخت‌های نحوی را به «بازنمون معنایی»^{۶۲} ربط می‌دهند هنوز بخوبی شناخته نشده‌اند. در واقع، مفهوم «بازنمون معنایی» یا «بازنمون معناشناختی»^{۶۳} مورد بحث فراوان است. مطلقاً معلوم نیست آیا می‌توان دقیقاً میان خدمتی که

55. introspection

57. predication

59. focus

61. comment

63. semantic representation

56. *grammatical transformations

58. modification

60. topic

62. representation of meaning

دستور زبان و خدمتی که اصطلاحاً «ملاحظات کاربرد شناختی»^{۶۴} یعنی پرسشهای مربوط به واقعیت، باور و بافت کلام، به تعیین معنا می‌کنند از هم تمییز داد. شاید یادآوری این نکته لازم باشد که پرسشهای مشابهی را می‌توان درباره «بازنمون آوایی» مطرح ساخت. هر چند موضوع اخیر در نظریهٔ زبانی یکی از مفاهیمی است که خوب تثبیت یافته و جای بحث کمتری در آن باقی مانده است. با این وجود این پرسش را می‌توانیم مطرح کنیم آیا بازنمون آوایی، تجرید درستی است یا نه و این که آیا امکان ندارد فهم عمیق کاربرد زبان ثابت کند که عواملی که از ساختارهای دستوری فراتر می‌روند به نحوی غامض در تعیین بازنمون‌های ادراکی^{۶۵} و صورت فیزیکی (ظاهری) دخالت می‌کنند؟ و این که آیا نمی‌توان آنها [چنین عوامل] را از قواعد صوری که رو ساخت را به عنوان صورت آوایی [جمله] تعبیر می‌نمایند، بدون ایجاد خدشه تفکیک نمود؟ تا حال، مطالعهٔ زبان بر اساس برخی مفاهیم تجریدی صورت پذیرفته است، بدین معنا که ما شرایط کاربرد زبان را نادیده می‌گیریم و ساخت‌های صوری و اعمال صوری مربوط به این ساخت را در مد نظر قرار می‌دهیم. در میان این ساخت‌های صوری، ساخت‌های نحوی، یعنی ژرف‌ساخت‌ها و رو ساخت‌ها می‌باشند؛ و نیز بازنمون‌های آوایی و معنایی هستند که ما آنها را بمثابة اقلام صوری^{۶۶} می‌دانیم که تحت قواعد شناخته شدهٔ چندی به ساخت‌های نحوی مربوط می‌شوند. این فرایند تجرید سازی به هیچ وجه نادرست نیست، اما باید متوجه بود که این کار مبین نقطه نظری، فرضیه‌ای دربارهٔ ماهیت ذهن [انسان] بوده و از پیش امری بدیهی نیست. این فرایند بیانگر این فرضیه خام^{۶۷} است که ما می‌توانیم کار را با «مطالعه دانش زبانی»^{۶۸} - آنچه غالباً «توانش زبانی» نامیده می‌شود - بدون از مسائل کاربرد زبان آغاز کنیم. اگر فرضیهٔ خام در عمل قرین موفقیت باشد، صحت آن به اثبات می‌رسد. ما بر مبنای همین فرضیه، چیزهای زیادی را دربارهٔ مکانیسم‌های زبان و باید بگویم دربارهٔ ماهیت ذهن [انسان] آموخته‌ایم. لیکن باید آگاه باشیم که اختیار کردن چنین روش کلی مطالعهٔ زبان، با توجه به این که هنگام مطالعه کاربرد زبان نمی‌توانیم از مفاهیم خود بهره‌برگیریم، از روی اجبار است. به هنگام مطالعه کاربرد زبان با مسائل پیش افتاده‌ای سروکار داریم که هر چند ممکن است جالب باشند، لیکن نمی‌توان از آنها برای مطالعه منظم زبان با ابزار فکری که در اختیار داریم بهره‌مند شد. از طرف دیگر، می‌توانیم در مطالعه ساخت‌های صوری و رابطه‌های آنها از گنجینهٔ تجربه و فهم خود استفاده کنیم. شاید در اینجا با مسأله تعارض میان ارزش کار و عملی بودن آن مواجه باشیم تعارضی که پیشتر در این مقاله بدان اشاره کردم. من بر این باور نیستم که این حالت وجود دارد. ولی احتمال دارد که پیش آید. من تقریباً مطمئن هستم که تجریدسازی^{۶۹} در مطالعه مکانیسم‌های صوری زبان مناسب است و این اطمینان من از این واقعیت ناشی می‌گردد که بر اساس این تجرید سازی نتایج بسیار جالب

64. pragmatic considerations

66. formal objects

68. 'knowledge of language'

65. perceptual representations

67. working hypothesis

69. abstraction

و زیادی حاصل آمده است. با این وجود، باید احتیاط لازم را به کاربرد. شاید که پیشرفتهای بزرگ بعدی در مطالعهٔ زبان در گرو تدارک ابزار فکری نوین باشد، تا بتوان درباره پرسشهای عدیده‌ای که در سبب باطلهٔ «کاربردشناسی»^{۷۰} انداخته شده تأمل نمود و به مطالعه پرسشهایی پرداخت که می‌دانیم چگونه آنها را به طور معقول فورمول‌بندی کنیم.

همان‌طور که گفتیم فکر می‌کنم استفاده از تجریدسازی برای مطالعه توانش زبانی درست باشد. برای آنکه مطلب را بیشتر شکافته باشیم باید بگویم به اعتقاد من بخشی از ناتوانی روان‌شناسی جدید در مواجهه با مسائل مربوط به هوش انسان دست کم زائیده اکرایی است که برای مطالعه ساخت‌های انتزاعی^{۷۱} و مکانیسمهای ذهنی [انسان] دارد. توجه داشته باشید که این رویکردی که رتوس آن را بیان کردم، سابقهٔ دیرینه‌ای دارد. این سخن ناصوابی نیست اگر گفته شود که چنین رویکردی دقیقاً بیانگر نقطه‌نظری است که در تفحصات بسیار مهم دستور زبان همگانی^{۷۲} قرنهای ۱۷ و ۱۸ وجود داشته، و به طرق گوناگون در فلسفه خردگرایانه و رومانیتیک زبان و ذهن نضج داشته است. این رویکرد در موارد زیادی از تصور امروزی، و به اعتقاد من، نادرست که دانش زبانی را نظامی از عادات می‌داند و یا آنرا بر حسب پیوندهای محرک - پاسخ، اصول «قیاس»^{۷۳} یا «تعمیم»^{۷۴} و یا سایر مفاهیم حاصل در زبان‌شناسی و روان‌شناسی قرن بیستم و منبعث از نظریه پرداززی تجربه‌گرای سنتی توجیه می‌کند، توفیر دارد. به عقیده من، نقص عمده این روشها از عدم علاقه آنها برای مطالعه انتزاعی توانش زبانی منتج می‌شود. اگر علوم طبیعی خود را در چنین تنگناهای روشن‌شناختی قرار می‌دادند، هنوز در عصر اخترشناسی بابلی‌ها به سر می‌بردیم.

یک مفهوم سنتی که در مطالعات اخیر دوباره به میان آمده مفهوم «دستور زبان همگانی» است، و من می‌خواهم این بحث را با ذکر مطلبی در این باره به پایان برسانم. دو نوع دلیل وجود دارد مبنی بر اینکه شرایط صوری ژرف‌ساختی^{۷۵} در دستورهای همه زبانها صادق می‌باشد. دلیل نخست بر اثر مطالعهٔ تعداد کثیری از زبانها به دست می‌آید. پژوهندگان در تلاش خود برای تهیه دستورهای زایشی برای انواع گوناگون زبانها در رابطه با شکل و سازمان‌بندی نظامهای زایشی کراراً به فرضهای مشابهی رسیده‌اند. اما دلیل قاطع‌تری در دفاع از دستور زبان همگانی از مطالعهٔ دقیق زبان واحد حاصل می‌شود. شاید در بادی امر گفتن این حرف که مطالعه دقیق زبان واحد در مورد دستور زبان همگانی دلایلی به دست می‌دهد متناقض به نظر برسد لیکن کمی تأمل در این باره نشان می‌دهد که چنین نتیجه‌گیری کاملاً طبیعی است.

برای پی بردن به این نکته، مسئله تعیین استعدادهای ذهنی را در نظر بگیرید که فراگیری زبان را ممکن می‌سازد. اگر مطالعهٔ دستور زبان - توانش زبانی - مستلزم انتزاع [قواعد] از کاربرد زبان

70. 'pragmatics'

72. universal grammarians

74. generalization

71. abstract structures

73. 'analogy'

75. deep-seated formal conditions

باشد، در این صورت مطالعه استعدادهای ذهنی که فراگیری دستور زبان را میسر می‌سازد مستلزم انتزاع رده دوم و بیشتر می‌باشد. من در این ایرادی نمی‌بینم. می‌توان مشخصات ذاتی دستگاهی را که دارای خواص ناشناخته است و به عنوان «درون داد»^{۷۶} داده‌هائی را می‌پذیرد که کودک به هنگام یادگیری زبان اول در اختیار دارد و به عنوان «برون داد»^{۷۷} دستور زایشی آن زبان را می‌سازد، فورمول بندی کرد. در این مورد «برون داد»، دستور زبانی است که ما در مغز خود داریم و یادگیری کامل آن موجب دانش زبانی می‌شود. اگر، بدون داشتن عقیده جزمی یا تعصب در صدد مطالعه ساخت فطری دستگاه فراگیری زبان برآئیم، به نتیجه‌ای خواهیم رسید که هر چند فرضی است، اما به نظر من مهم بوده و تا حد قابل قبولی مبتنی بر اساس و پایه می‌باشد. ما باید این دستگاه [زبان آموزی] را دارای ساختمانی بدانیم که به وجود آمدن دستور زبان را در میان محدودیت‌های محسوس زمان و داده‌های موجود ممکن می‌سازد. و به این واقعیت توجه داشته باشیم افراد گوناگونی که به یک زبان تکلم می‌کنند و از تجربه و تربیت متفاوت برخوردارند دستور زبان‌هائی را فرا می‌گیرند که به طور قابل ملاحظه‌ای یکسان نیستند و این موضوع را می‌توان با توجه به سهولتی که مردم با هم به گفت و گوی می‌پردازند و نیز مطابقت‌هائی^{۷۸} که در تعابیر آنها از جمله‌های تازه وجود دارد دریافت. پر واضح است که داده‌های [زبانی] که کودک به آنها دسترسی دارد بسیار محدود است - تعداد ثانیه‌های عمر او در مقایسه با گستره جمله‌هائی که می‌تواند به فوریت و به گونه شایسته بفهمد و ادا کند بسیار ناچیز و اندک است. با توجه به مشخصات دستور زبان‌هایی که یاد می‌گیریم و اندک بودن داده‌های [زبانی] موجود می‌توانیم فرض‌های کاملاً معقول و تقریباً مبتنی بر دلایل تجربی در رابطه با ساخت درونی دستگاه فراگیری زبان که دستور زبان‌های مصرح^{۷۹} را از میان داده‌های زبانی می‌سازد، ارائه بدهیم. وقتی این موضوع را به تفصیل مورد مطالعه قرار می‌دهیم به اعتقاد من به این نتیجه می‌رسیم که دستگاه زبان - آموزی دارای نظام بسیار غنی از قیوداتی^{۸۰} است که بر شکل دستور زبان ممکن وارد می‌سازد: در غیر این صورت مجال است بتوان توضیح داد که چگونه کودکان تحت شرایط معین زمانی و دسترسی به داده‌های زبانی موفق به ساختن دستور زبانها از نوعی می‌شوند که به نظر می‌رسند بسنده^{۸۱} هستند. مضافاً، اگر فرض کنیم که کودکان برای فراگیری یک زبان بجای زبانی دیگر فطرتاً آمادگی ندارند، در آن صورت به نتایجی که در رابطه با دستگاه فراگیری زبان می‌رسیم نتایجی خواهند بود که به دستور زبان همگانی مربوط می‌شود. نادرستی این نتایج را می‌توان با نشان دادن این که آنها از عهده تبیین ساخت دستورهای دیگر زبانها بر نمی‌آیند به اثبات رسانید. و اگر این نتایج، واقعیت‌های مربوط به دیگر زبانها را به اثبات برسانند درستی آنها بیشتر معلوم خواهد شد. به نظر من، بحث بر این روال، به طور کلی بسیار معقول است و اگر درباره جزئیات موضوع بیشتر

76. "input"

78. correspondences

80. constraints

77. "output"

79. postulated grammars

81. adequate

مطالعه کنیم در رابطه با دستور زبان همگانی به فرضهای تجربی قوی دست خواهیم یافت، و این مقصود حتی با مطالعه زبانی معین حاصل می‌گردد.

من آن رویکرد مطالعه زبان را بحث کرده‌ام که در آن چنین مطالعه‌ای شاخه‌ای از روان‌شناسی نظری انسان تلقی شده است. هدف این رویکرد نشان دادن و روشن کردن استعدادهای ذهنی است که یادگیری و کاربرد زبان را برای انسان میسر می‌سازد. تا آنجا که من می‌دانم این استعدادها، ویژه نوع انسان است و نظایر آنها در دیگر موجودات زنده یافت نمی‌شود. اگر نتایج این پژوهش مقرون به صواب بوده باشد، در آن صورت افراد بشر بایستی به طور فطری دارای مجموعه بسیار غنی و مشخصی از خصایص ذهنی^{۸۲} باشند که شکل معین از زبان را بر اساس داده‌های بسیار اندک و تقریباً نادرست تعیین می‌کند. مضافاً، انسان زبان را که دارای بازنمون ذهنی است به گونه خلاق به کار می‌برد؛ این کار او تابع قواعدی است، اما برای بیان افکار جدید در رابطه با تجارب گذشته و یا عرضه احساس خود صرفاً به گونه غیر مألوف و انتزاعی، آزادانه عمل می‌کند. اگر این درست بوده باشد، در این صورت برای مطالعه «کنترل» رفتار انسان تحت شرایط انگیزش، زمان‌بندی تقویت^{۸۳} [پاسخ درست]، ایجاد عادات، الگوهای رفتاری و غیره امیدی نیست. البته می‌توان محیط محدودی را به وجود آورد که در آن بتوان چنین کنترل‌ها و الگوهای [رفتاری] را نشان داد، لیکن دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم که بوسیله چنین روشهایی می‌توان درباره استعدادهای بالقوه انسان بیشتر از آنچه از مشاهده انسانها در محبس، محیط نظامی و یا چه بسا در کلاس درس حاصل می‌آید، اطلاعاتی به دست آورد. خواص اصلی ذهن انسان را نمی‌توان با چنین تحقیقاتی شناخت و اگر اجازه داشته باشم در پایان نکته‌ای خارج از موضوع بیان کنم، باید بگویم از این پیامد بسیار خوشحال هستم.

فلسفهٔ زبان^۱

م.ر. کشفیات شما در زبان‌شناسی، شما را به سوی انتخاب موضوعی در فلسفهٔ زبان و آنچه «فلسفهٔ دانش» نامیده می‌شود سوق داده است. شما به ویژه در آخرین کتابتان تأملاتی دربارهٔ زبان^۲ ناگزیر بوده‌اید که حدود و ثغور آنچه را که به تفکر قابل شناخت است، تعیین کنید؛ و در نتیجه، تأملاتی دربارهٔ زبان در واقع به فلسفهٔ علم تبدیل شده است.

ن.ج. البته مطالعهٔ زبان آنچه را که روش علمی به شمار می‌رود تعیین نمی‌کند، بلکه در واقع، چنین مطالعه‌ای الگوی مفیدی را در اختیار آدمی می‌گذارد تا بتوان در تفحصات دانش بشری به آن رجوع نمود.

در مورد زبان باید روشن کرد که چگونه است فردی با در اختیار داشتن داده‌های بسیار محدود [زبانی] یک نظام فوق‌العاده غنی دانش [زبانی] را به وجود می‌آورد. کودکی که در جامعهٔ زبانی قرار دارد با مقداری جمله که محدود و اغلب ناقص، گسیخته ... است مواجه می‌باشد. با این وجود، در زمان بسیار کوتاهی به «ساختن» و «درونی‌گرداندن» دستور زبانش موفق می‌شود و صاحب دانش می‌شود که بسیار پیچیده است، دانشی که نمی‌توان آنرا با روش استقرا یا انتزاع از تجربه به دست آورد. نتیجه می‌گیریم که دانش درونی بر اثر نوعی خاصیت زیست‌شناختی^۳ بسیار محدود گشته است. هر وقتی که با وضعیتی مشابه مواجه می‌شویم، هنگامی که دانش از

1. Noam Chomsky. *Language and Responsibility*. New York: Pantheon Books, 1977, pp. 63-81.

فلسفهٔ زبان ('A Philosophy of Language') عنوان فصل سوم کتاب *زبان و مسئولیت* است که بر اساس مصاحبه‌ای که میان چامسکی و میستو رونات (Mistou Ronat) به عمل آمده، به رشته تحریر کشیده شده است. (م)

2. *Reflections on Language*.

3. biological property

داده‌های محدود و ناقص و به شیوه‌ای که در میان همه افراد انسان یکسان همگن می‌باشد، ساخته می‌شود، نتیجه می‌گیریم که مجموعه‌ای از قیود اولیه^۴ در تعیین نظام شناختی که به وسیله ذهن ساخته می‌شود، نقش مهمی ایفا می‌کنند.

در اینجا با موضوعی که به نظر متناقض می‌رسید مواجه هستیم، گو این که در واقع تناقضی مطلقاً در کار نیست. هر جا که دانش غنی و پیچیده‌ای، نظیر دانش زبانی را بشود به گونه همگن ساخت باید عطیه زیست‌شناختی^۵ روی نظام‌های شناختی که توسط ذهن رشد می‌یابند محدودیت‌ها و قیودی را ایجاد کند. دامنه دانش قابل حصول به طور بنیادی به این حدود و ثغور مربوط است.

م.ر. اگر همه انواع قواعد دستوری میسر می‌بود، در آن صورت امکان یادگیری این قواعد ناممکن می‌شد. اگر ترکیب همه واج‌ها ممکن بود در آن صورت دیگر زبانی وجود نمی‌داشت. برعکس، بررسی زبان نشان می‌دهد که ترکیب‌های متوالی واژه‌ها، واج‌ها تا چه اندازه محدود است و این که این ترکیب فقط یک گروه کوچکی از ترکیب‌های قابل تصور را تشکیل می‌دهند. زبان شناسی باید قواعدی را که این ترکیب‌ها را محدود می‌سازد مشخصاً معلوم بدارد. اما بر مبنای این حدود و ثغور می‌توان به صورت‌های زبانی بی‌شمار دست یافت.

ن.چ. اگر حدود و ثغور مشخصی در مورد دانش قابل وصول وجود نداشت، نمی‌توانستیم دانش وسیعی چون دانش زبانی داشته باشیم. دلیل ساده آن این است که بدون وجود محدودیت‌های^۶ اولیه می‌توانستیم تعداد کثیری از نظام‌های ممکن دانش را که هر کدام با تجربه معینی متناسب است، بسازیم. بنابراین حصول یک دست نوعی نظام خاص دانش که وراء تجربه قرار دارد، ناممکن می‌شد: امکان داشت نظام‌های شناختی^۷ گوناگونی را به کار ببریم بدون آنکه بتوان معلوم ساخت کدامین نظام در واقع درست است. اگر نظریه‌های فراوانی داشته باشیم که از لحاظ اعتبار قابل مقایسه باشند، در واقع چنان است که عملاً نظریه‌ای نداریم.

فرض کنیم حوزه‌ای از هوش را کشف کرده‌ایم که افراد انسانی در آن برترند. اگر فردی به رغم محدودیت‌های شواهد موجود، نظریه تبیینی غنی^۸ ساخته باشد به حق باید پرسید چه روال^۹ کلی بوده که این حرکت از تجربه به دانش را اجازه داده است - چه نظامی از قیود است که چنین جهش فکری را میسر ساخته است.

در این رابطه تاریخ علم چند مثال مربوط را در اختیار ما می‌گذارد. در زمان‌های معینی نظریه‌های علمی پرباری بر مبنای داده‌های محدود ساخته شد، نظریه‌هایی که برای دیگران مفهوم بوده و شامل قضایائی^{۱۰} بودند که به نحوی به ماهیت هوش انسان مربوط بودند. با در نظر

4. initial constraints

5. biological endowments

۶. در این بافت واژه‌های limitations, limits مترادف همدیگر بکار رفته‌اند. (م)

7. cognitive systems

8. explanatory theory

9. procedure

10. propositions

گرفتن این موارد شاید بتوان برای کشف قیود اولیه که این نظریه‌ها را مشخص می‌سازند سعی نمود. این موضوع ما را به طرح این پرسش سوق می‌دهد: «دستور زبان همگانی»^{۱۱} برای نظریه‌های قابل فهم چیست؟ مجموعه قیود ذاتی زیست‌شناختی کدامند؟

فرض کنید می‌توانیم به این پرسش پاسخ دهیم - اصولاً امکان آن است. در این صورت، چون قیود ذاتی هستند، می‌توانیم انواع نظریه‌هایی را که اصولاً قابل حصول هستند مورد تفحص قرار داد. این همان چیزی است که در ارتباط با زبان مورد سؤال قرار می‌دهیم: با در دست داشتن دستور زبان همگانی، چه نوع زبانها اصولاً ممکن می‌شوند؟

بیایید آن دسته از نظریه‌هایی که بوسیله قیود زیست‌شناختی فراهم آمده‌اند نظریه‌های قابل دسترسی^{۱۲} بنامیم. امکان دارد این دسته [از نظریه‌ها] همگن نبوده و از لحاظ قابل دسترسی بودن دارای درجاتی باشند، قابل دسترس نسبت به دیگر نظریه‌ها، و الی آخر. به عبارت دیگر، ممکن است نظریه دسترسی^{۱۳} کم و بیش از ساختار برخوردار باشد. اگر این دستور زبان همگانی بخشی از عطیه زیست‌شناختی شخص بوده باشد در آن صورت شخص مذکور با برخورداری از این عطیه مناسب، دست کم در برخی موارد نظریه قابل دسترسی بخصوصی را در اختیار خواهد داشت. باید اعتراف کنم که موضوع را به صورت بسیار ساده بیان می‌کنم.

این بار دسته نظریه‌های حقیقی^{۱۴} را در نظر بگیرید. می‌توانیم تصور کنیم که این قبیل نظریه‌ها وجود داشته و فرضاً به شکل نوعی علامت‌نویسی در اختیار ماست. در آن صورت می‌توانیم سؤال کنیم تقاطع^{۱۵} دسته نظریه‌های قابل دسترسی و دسته نظریه‌های حقیقی چیست؟ به عبارت دیگر، کدام نظریه‌ها در آن واحد هم به دسته نظریه‌های قابل دسترس و هم به دسته نظریه‌های حقیقی تعلق دارند؟ (و یا می‌توانیم سئوالات پیچیده‌تری درباره درجه دسترسی و دسترسی نسبی مطرح کنیم). جایی که یک چنین تقاطعی وجود دارد، انسان می‌تواند دانش واقعی را به دست بیاورد. و بر عکس، او نمی‌تواند خارج از تقاطع دانش واقعی را به دست آورد. البته این موضوع بر مبنای این فرض است که ذهن انسان بخشی از طبیعت بوده و دارای نظام زیست‌شناختی همانند دیگر نظامهاست و شاید پیچیده و غامض تر از نظامهایی که می‌شناسیم اما با این وجود یک نظام زیست‌شناختی است با دامنه^{۱۶} بالقوه‌اش و حدود و ثغور فطریش که بر اثر همان عواملی که دامنه آن را تشکیل داده‌اند، مشخص شده است. از این دیدگاه، دلیل انسان همان ابزار همگانی^{۱۷} نیست که مورد قبول دکارت بود، بلکه یک نظام زیست‌شناختی خاص است.

م.ر. دوباره بر می‌گردیم بر سر این اندیشه که فعالیت علمی ممکن نیست مگر در محدوده

11. universal grammar

13. accessibility

15. intersection

17. universal instrument

12. accessible theories

14. true theories

16. scope

حدود و ثغور انسان ...

ن.چ. ولی توجه داشته باشید که هیچ دلیل زیستی خاصی وجود ندارد که چرا چنین تقاطعی باید وجود داشته باشد و استعداد اختراع فیزیک هسته‌ای به هیچ موجود زنده مزیت‌گزینشی^{۱۸} نمی‌بخشد و در تکامل انسان عاملی به شمار نمی‌رود، این فرض معقولی است. توانائی حل مسائل جبر عاملی در تولید مثل افتراقی^{۱۹} به حساب نمی‌آید. تا آنجا که من می‌دانم این نظر معتبر است که این استعدادهای^{۲۰} خاص به نحوی با توانائی‌های عملی، ساخت ابزار و نظایر اینها متداوم بوده و البته این به معنای انکار آن نیست که این استعدادهای خاص به دلایل نامعلومی بعنوان ملازمهٔ تکامل مغز که امکان دارد در معرض تضییقات گزینشی^{۲۱} قرار گرفته باشد، رشد کرده‌اند.

به مفهومی، وجود تقاطع میان دستهٔ نظریه‌های قابل دسترس و دستهٔ نظریه‌های حقیقی نوعی اعجاز زیستی است. به نظر می‌رسد این معجزه دست کم در یک حوزه یعنی فیزیک، و علوم طبیعی مانند شیمی، بیوشیمی، زیست‌شناسی مولکولی که می‌توان آن را تسامحاً «امتداد»^{۲۲} فیزیک دانست، اتفاق افتاد. در این حوزه‌ها بر مبنای داده‌های محدود و به شیوه‌ای که برای دیگران مفهوم بود پیشرفت سریع بوده است. شاید در اینجا با یک رویداد بی‌نظیری در تاریخ انسان روبرو هستیم: شواهدی در دست نیست که بتوان باور کرد ما موجود جهانشمول^{۲۳} هستیم، بر عکس، با توجه به نظریه‌هایی که می‌توانیم بسازیم و بفهمیم گرفتار محدودیت‌های زیستی می‌باشیم و جای خوشبختی است که چنین محدودیتهایی را داریم زیرا در غیر این صورت نمی‌توانستیم مطلقاً نظام‌های غنی دانش و ادراک را به سازیم. اما امکان دارد این محدودیت‌ها، حوزه‌هایی [از دانش] را که بسیار مایل می‌شدیم دربارهٔ‌شان اطلاعاتی می‌داشتیم کنار می‌گذارد. این نیز ناگوار است. شاید که موجود زندهٔ دیگری باشد با ساختمان هوش متفاوت که بتواند آنچه را که ما قادر نیستیم، از عهده انجامش برآید. به نظر من، این اندیشه بعنوان حدس تقریبی معقول است، راهی است برای اندیشیدن دربارهٔ پرسش مربوط به اکتساب دانش هوشیار.

اگر گامی فراتر بگذاریم می‌توان تجسم نمود که شاید موجود زنده بتواند نظام یادگیری اکتساب دانش خودش را تحت معاینه و مذاقه قرار دهد و بدین ترتیب شاید بتواند دستهٔ نظریه‌های قابل فهمی را که می‌تواند به دست بیاورد، تعیین کند. من در آن هیچ تناقض نمی‌بینم. وقتی نظریه‌ای غیر قابل فهم، و به مفهومی که گفتیم «نظریه غیر قابل دسترس» است، بدین وسیله قابل فهم یا قابل دسترس نمی‌گردد.

چنین نظریه‌ای را می‌توان به آسانی شناخت. و اگر در حوزه‌ای از اندیشه نظریه‌های قابل

18. selectional advantage

20. capacities

22. "extension"

19. differential reproduction

21. selectional pressures

23. universal organism

دسترس در عمل از نظریه‌های حقیقی فاصله داشته باشد، نایباً تأسف خواهد بود. در این صورت، افراد انسان حداکثر می‌توانند نوعی تکنولوژی عقلی^{۲۴} بسازد که بتواند بنا به دلایل غیر قابل تبیین چیزهای معینی را در این حوزه‌ها پیش‌بینی کند. اما آنان به راستی نخواهند فهمید چرا چنین تکنولوژی کار می‌کند. آنان دارای نظریه قابل فهمی به مفهومی که یک علم جالب قابل فهم است، نخواهند بود. نظریه‌های آنان هر چند که ممکن است مؤثر باشد، از لحاظ عقلی قانع‌کننده نخواهد بود.

وقتی به تاریخ تلاش‌های فکری انسان از این نقطه نظر نگاه می‌کنیم چیزهای غریب و حیرت‌آوری را مشاهده می‌کنیم. در ریاضیات بخش‌های خاصی وجود دارند که به نظر می‌رسند با استعدادهای استثنائی انسانی: نظریه اعداد،^{۲۵} ششم مکانی^{۲۶} مطابقت دارند، تعقیب این شش‌ها مسیر اصلی پیشرفت را در ریاضیات دست کم تا اواخر قرن ۱۹ تعیین کرد. ظاهراً ذهن ما قادر است از عهده‌کار با خواص انتزاعی نظام‌های اعداد، هندسه انتزاعی و ریاضیات پیوستار^{۲۷} برآید. اینها حدود مطلق نیستند اما احتمال دارد که به شاخه‌های معینی از علم و ریاضیات محدود بوده باشیم.

احتمالاً همه آنچه که من الان گفتم از جانب یک تجربه‌گرای^{۲۸} سرسخت رد خواهد شد یا حتی بی‌معنا تلقی خواهد گردید.

م.ر. به عبارتی دیگر، توسط کسی که بر این باور است که انسان برای کسب دانش با روش استقرائی^{۲۹} و تعمیم عمل می‌کند و با ذهن «خالی» و «سفید» و بدون محدودیت‌های زیست‌شناختی اولیه کار را آغاز می‌نماید. در این چهارچوب [فکری] تأثیر ساختار ذهن روی دانش بیشتر از تأثیر لوحه مومی روی شکل طراحی شده، نیست.

ن.م. بله، به اعتقاد من این فرضیه‌های تجربه‌گرایان را به سختی می‌توان پذیرفت. به نظر نمی‌رسد که بتوان با فرایندهای استقرا، تعمیم، انتزاع و نظایر این‌ها رشد ادراک عادی^{۳۰} جهان طبیعی، اجتماعی یا علم را توجیه کرد. یک چنین مسیری مستقیم از داده‌های موجود تا نظریه‌های قابل فهم وجود ندارد.

این نکته در دیگر حوزه‌ها، مثلاً موسیقی، نیز صادق است. بالاخره آدمی همواره می‌تواند نظام‌های موسیقی بی‌شماری را تجسم کند که اغلب آنها به گوش وی صرفاً سر و صدایی بیش نیست. در اینجا نیز عوامل زیست‌شناختی دسته نظام‌های موسیقی ممکن را برای انسان تعیین می‌کنند، حال این دسته از نظام‌های موسیقی کدامند بی‌جواب مانده و در حال حاضر محل بحث و جدل است.

24. intellectual technology

26. spatial intuition

28. empiricist

30. common sense understanding

25. number theory

27. mathematics of the continuum

29. induction

در این مورد نیز به نظر می‌رسد که تبیین کارکردی^{۳۱} مستقیم وجود ندارد. توانائی موسیقی عاملی در تولید مثل بشمار نمی‌رود. موسیقی رفاه مادی را بهتر نمی‌کند، مقدر نمی‌سازد که شخص در جامعه به نحو بهتر ایفای نقش کند و الی آخر. خیلی ساده، موسیقی پاسخگویی نیاز آدمی به بیان زیبایی است. اگر سرشت انسانی را به درستی بررسی کنیم، می‌توان پی برد که برخی نظام‌های موسیقی منطبق با این نیاز است، در حالیکه دیگر نظام‌های موسیقی این طور نیست.

م.ر. در میان رشته‌هایی که رویکرد علمی در طول دو هزار سال هیچگونه پیشرفتی نکرده است شما بررسی رفتار انسان را نام می‌برید.

ن.ج. بله، رفتار انسان یکی از این موارد است. پرسش‌های اساسی از وقتی که تاریخ به یاد دارد مطرح بوده است: به نظر می‌رسد که پرسش مربوط به عامل رفتاری^{۳۲} ساده بوده باشد، اما عملاً هیچ‌گونه پیشرفت نظری در جهت پاسخ به آن به عمل نیامده است. می‌توان این پرسش اساسی را چنین تحت قاعده آورد: کارکرد^{۳۳} برخی از متغیرها^{۳۴} را در نظر آورید که با معلوم بودن ارزش آن متغیرها، به ما رفتاری خاص یا نوعی رفتار می‌دهد که تحت شرایط تعیین شده توسط این ارزشها، ناشی می‌گردند. اما چنین کارکردی، ولو با شباهت اندکی، به طور جدی پیشنهاد نشده و این پرسش بدون پاسخ مانده است. در واقع، ما هیچ راه منطقی که ما را به حل مشکل نزدیک سازد نمی‌شناسیم. شاید بتوان این شکست مداوم را چنین توضیح داد که نظریه حقیقی رفتار از حد شناخت ما خارج است. بنابراین نمی‌توانیم پیشرفتی کنیم و چنان است که خواسته باشیم به میمون یاد دهیم که از آهنگهای باخ لذت ببرد. این کار اتلاف وقت است ...

م.ر. در این صورت پرسش مربوط به رفتار از پرسش مربوط به نحو^{۳۵} تفاوت دارد: پرسش مربوط به نحو پیش از تکوین دستور زبان زایشی هرگز مطرح نشده بود.

ن.ج. اما در این مورد همین که پرسش مطرح می‌شود هرکسی پاسخهایی دارد که شبیه هم یا قابل قیاس هستند. هنگامی که پرسش‌های بخصوصی مطرح می‌شوند گاهی تصور پاسخ محال است، گاهی به نظر می‌رسد که پاسخها از هم بسیار متفاوت هستند، و زمانی که پاسخی ارائه می‌شود کسانی که سؤال را خوب درک کرده‌اند، پاسخ را نیز معقول تلقی خواهند کرد. اغلب اتفاق می‌افتد که پرسشی را نمی‌توان به درستی و یا با ظرافتی که لازمه کار است مطرح ساخت؛ اما گاهی می‌توان آنرا به درستی مطرح کرد اما باز هم به نظر نمی‌رسد که از حد درک و فهم ما خارج است.

شاید نمونه شبیه مورد زبان، ادراک ما از ساختارهای اجتماعی باشد که ما در آن به سر می‌بریم. ما درباره روابط خود با دیگر مردم همه نوع دانش تلویحی^{۳۶} و پیچیده داریم. شاید که ما

31. functional explanation

32. causation of behavior

33. function

34. variables

35. syntax

36. tacit

نوعی «دستور زبان جهانی» از اشکال ممکن تعامل اجتماعی داریم و همین نظام است که به ما کمک می‌کند تا مدرکات ناقصی که از واقعیت اجتماعی داریم از روی شم تنظیم کنیم، هر چند که معنای این سخن آن نیست که قادریم با به کار بردن «استعداد تشکیل علم» نظریه‌های هشیار در این حوزه بسازیم. اگر موفق می‌شویم در جامعه خود محل خودمان را پیدا کنیم شاید برای آن است که این جوامع ساختاری دارند که ما برای یافتن آن آماده هستیم. با کمی تخیل می‌توان طرح یک جامعه مصنوعی را ریخت که در آن کسی نمی‌تواند مکان خود را بیابد...

م.ر. در آن صورت می‌توانید شکست زبانهای مصنوعی را با شکست جوامع آرمانی مقایسه کنید.

ن.ج. شاید. آدمی نمی‌تواند زبان مصنوعی را که دستور زبان همگانی^{۳۷} را نقض می‌کند به سهولت کسی که زبان طبیعی را از طریق مستحیل شدن در آن یاد می‌گیرد، یاد بگیرد. حداکثر، می‌توان یک چنین زبان مصنوعی را همچون بازی، معما... تلقی نمود. به همین طریق می‌توانیم جامعه‌ای را تصور کنیم که در آن کسی بعنوان موجود اجتماعی قادر به ادامه حیات نیست زیرا چنین جامعه‌ای با مدرکات فطری و نیازهای اجتماعی انسان مطابقت ندارد. به دلایل تاریخی، امکان دارد جوامع موجود دارای چنین خواصی باشند که این خود به اشکال گوناگون آسیب - شناسی^{۳۸} منجر می‌گردد.

هر علم یا نظریه اجتماعی واقعی مربوط به تحول اجتماعی باید بر پایه نوعی مفهوم سرشت انسانی بنا شده باشد. آدام اسمیت (Adam Smith)، نظریه پرداز پیرو مکتب لیبرالیسم کلاسیک، در تعریفی که از سرشت انسان به مفهوم گرایش برای معامله و داد و ستد کالا داده است، تأیید می‌کند: این فرض با نظام اجتماعی که وی مدافع آن است، مطابقت دارد. اگر شخص این اصل مقدماتی^{۳۹} را بپذیرید (که اعتبار چندانی ندارد) چنین معلوم می‌شود که سرشت انسانی با جامعه سرمایه‌داری اولیه و آرمانی که در آن انحصارطلبی، مداخله دولت و کنترل اجتماعی تولید وجود ندارد، هماهنگ می‌باشد.

برعکس، اگر با مارکس یا با مکتب رومانتیسم فرانسوی و آلمانی هم عقیده باشید که معتقدند تنها همکاری اجتماعی، رشد کامل نیروهای انسانی را ممکن می‌سازد، در آن صورت از جامعه مطلوب تصویری کاملاً متفاوت خواهید داشت. همیشه نوعی مفهوم از سرشت انسانی به طور صریح یا غیر صریح در زیربنای آئین نظام اجتماعی یا تحول اجتماعی قرار دارد.

م.ر. تا چه اندازه کشفیات شما درباره زبان و تعاریفی که از رشته‌های دانش می‌دهید به ظهور پرسش‌های فلسفی منتهی می‌شود؟ احساس می‌کنید که به کدام فلسفه بیشتر نزدیک هستید؟
ن.ج. در رابطه با پرسش‌هایی که الان مشغول بحث بودیم فیلسوفی که خودم را به او نزدیک

37. universal grammar

38. pathology

39. premise

می‌بینم و کسی که نظراتش را تقریباً تفسیر می‌کنم چارلز ساندرز پیرس (Charles Sanders Pierce) است. او خلاصه‌جالبی (که ناقص هم بود) از آنچه قیاس احتمالی^{۴۰} می‌نامید، ارائه داد. م.ر. فکر می‌کنم قیاس احتمالی صورتی از استنباط^{۴۱} باشد که نه منحصرأ بر اصول اولیه (مانند استدلال قیاسی)^{۴۲} و نه منحصرأ بر مشاهداتی (مانند استنتاج استقرایی)^{۴۳} اتکا دارد. اما این نظر پیرس در فرانسه چندان شناخته شده نیست.

ن.ج. در امریکا نیز چنین است. پیرس استدلال می‌کند که برای توجیه رشد دانش، آدمی باید فرض کند که «ذهن انسان دارای انطباق طبیعی است برای متصور شدن انواع نظریه‌های درست»، نوعی اصل قیاس احتمالی که «حدی بر فرضیه قابل قبول^{۴۴} قائل می‌شود»، نوعی «غریزه» که در جریان تکامل به وجود آمده است. نظرات پیرس درباره قیاس احتمالی تا حدی مبهم بود و این اظهار نظر وی که ساختار فطری زیست‌شناختی نقش اساسی در انتخاب فرضیه‌های علمی ایفا می‌کند تأثیر بسیار اندکی داشته است. تا آنجا که من میدانم تقریباً کسی تلاش نکرده است که این عقاید را بیشتر بسط بدهد، گو این که عقاید مشابهی به مناسبت‌های گوناگونی مستقلاً ابراز شده است. پیرس تأثیر بسیار شگرفی داشته است، اما نه به این دلیل خاص.

م.ر. بیشتر در زمینه نشانه‌شناسی.^{۴۵}

ن.ج. بله در این حوزه کلی. نظراتش درباره قیاس احتمالی عقاید کانتی را که فلسفه انگلیسی-آمریکائی چندان پذیرای آنها نبود، به وجود آورد. تا آنجا که من میدانم رویکرد او در معرفت‌شناسی هرگز دنبال نشده است، هر چند که از رویکردهای استقراگرایان^{۴۶} مثلاً، پاپر (Popper) انتقاد فراوان به عمل آمده است.

راسل به سهم خود در اثر اخیرش (دانش انسان) بیشتر با نارسائی رویکرد تجربه‌گرایان برای اکتساب دانش درگیر بوده است. اما این کتاب عموماً نادیده گرفته شده است. وی اصول گوناگون استنباط غیر برهانی^{۴۷} را با این هدف که دانشی را که فی‌الواقع داریم توجیه کند، ارائه داد.

م.ر. تفاوتی که استنباط غیر برهانی با استدلال‌های قیاسی منطق ریاضی^{۴۸} دارد در این است که با وجود حقیقت اصول مقدماتی و مشخصه متقن استدلال، حقیقت نتیجه‌گیریها تضمین شده نیست؛ نتیجه‌گیریها صرفاً به صورت محتمل توصیف شده‌اند. اینطور نیست؟

ن.ج. در اساس، بله. می‌توان گفت که رویکرد او در اینجا تا اندازه‌ای مانند کانت بود، اما با تفاوت‌های بنیادی. به نحوی، راسل بعنوان تجربه‌گرا باقی ماند. اصول استنباط غیر برهانی او یکی پس از دیگری بر اصل بنیادی استقرا افزوده می‌گردد و تغییر اساسی در چشم‌انداز به وجود

40. abduction

42. deduction

44. admissible

46. inductivists

48. mathematical logic

41. inference

43. induction

45. semiology

47. non-demonstrative inference

نمی‌آورد. اما مسئله، کمی نیست، بلکه کیفی است. اصول استنباط غیربرهانی جوابگوی نیاز نیست. معتقدم رویکردی کاملاً متفاوت لازم است که نقطه آغاز آن از پیش فرض‌های تجربه‌گرا کاملاً بدور است. این نه تنها در مورد دانش علمی که امروزه عموماً پذیرفته شده صادق است، بلکه در مورد آنچه ساخت‌های فهم معمولی می‌نامیم، یعنی در مورد اندیشه‌های عادی که درباره ماهیت جهان طبیعی و اجتماعی داریم، درک شهودی^{۴۹} اعمال انسان، اهداف آنها، دلایل آنها، و علل آنها ... الی آخر نیز صادق است.

این‌ها مسائلی هستند که به تحلیل بیشتر از آنچه که اینجا ارائه می‌دهم نیاز دارند. برگردیم بر سر پرسش شما. بخش اعظم کارهای فلاسفه معاصر درباره زبان و ماهیت پژوهش‌های علمی بر این هیجان بخش بوده‌اند. کارهای خود من از همان آغاز تحت تأثیر پیشرفت‌هایی بوده که در فلسفه صورت گرفته است. (همچنانکه در آثار چاپ شده‌ام مراتب حق شناسی خود را اعلام داشته‌ام بویژه به نلسون گودمن (Nelson Goodman) و دبلیو. وی. کوواین (W.V. Quine) و این روال همچنان ادامه دارد. بعنوان مثال، می‌توانم کار جان آستین (John Austin) را درباره اعمال گفتاری^{۵۰} نام ببرم که بسیار مفید بود و نیز کار پل گرایس (Paul Grice) درباره منطق محاوره. در حال حاضر پژوهش جالبی درباره نظریه معنا در جهات گوناگون دنبال می‌شود. می‌توان از خدمات سائول کریپک (Saul Kripke)، هیلری پوت نم (Hillary Putnam)، جerald کاتز (Jerrold Katz)، مایکل دامت (Michael Dummett)، جولیس موراوویسک (Julius Moravcsik) و دونالد داویدسن (Donald Davidson) و بسیار کسان دیگر یاد کرد. برخی از این کارها درباره معناشناسی الگوئی - نظری^{۵۱}، یعنی مطالعه «حقیقت در دنیاها» امکان «امید بخش به نظر می‌رسند. بویژه باید کار جاکو هینتیکی (Jaako Hintikka) و همکارانش را نام ببریم که با پرسش‌هایی سر و کار دارند که برای موضوعهائی در نحو و معناشناسی زبان‌های طبیعی و بویژه کمی کردن از اهمیت فراوان برخوردارند. این پژوهش به «کاربرد شناسی»^{۵۲} یعنی بررسی شیوه‌ای که زبان در جهت حصول اهدافی خاص به کار می‌رود، نیز تسری پیدا کرده است، به عنوان مثال، پژوهش فیلسوف اسرائیلی به نام آسا کاشر (Asa Kasher). همان طور که از این اشارات مختصر پیداست این کار در مقیاس بین‌المللی انجام می‌گیرد و صرفاً به انگلیس و آمریکا محدود نمی‌شود.

و نیز باید از پژوهش‌هایی درباره تاریخ و فلسفه علم، که ما را در جهت فهم بیشتر و دقیق‌تر شیوه‌ای که اندیشه‌ها بسط پیدا می‌کنند و در علوم طبیعی ریشه می‌گیرند، ذکر می‌کنم. این کار، مثلاً کار تامس کوهن (Thomas Kuhn) یا اِمِرلا کاتوس (Imre Lakatos)، از حدود الگوهای غالباً مصنوعی اثبات^{۵۳} و نفی^{۵۴} فراتر رفته است، الگوهای که برای مدتی مدید رواج داشته و

49. intuitive

51. model-theoretic semantics

53. verification

50. speech acts

52. pragmatics

54. falsification

تأثیری مشکوک بر «علوم نیم‌بند»^{۵۵} می‌گذاشت چراکه چنین علومی بر مبنای پایه‌های سالم سنت فکری که پیشرفت آنها را جهت بخشد، قرار نداشتند. به اعتقاد من، برای کسانی که در این زمینه‌ها کار می‌کنند مفید آن است که با طرق پیشرفت علوم طبیعی آشنا شوند، بویژه پی برند که چگونه در لحظه‌های حساس پیشرفت علوم طبیعی، جهت‌یابی آنها بیشتر بر اثر آرمانی ساختن^{۵۶} اساسی [واقعیت‌ها] و علاقه به حصول بینش عمیق و نیروی تبیینی صورت می‌گیرد تا بر اثر علاقه به منطبق ساختن «همه واقعیت‌ها»، مفهومی که به پوچی می‌گراید - و حتی گاهی برای انطباق^{۵۷} واقعیت‌ها، نمونه‌های مخالف بارز با این امید که (گاهی پس از گذشت سال‌ها و حتی قرن‌ها معلوم می‌گردد که بجا بوده‌اند) بینش‌های بعدی آنها [واقعیت‌ها] را تبیین خواهد کرد، کنار گذاشته می‌شوند. این‌ها درس‌های مفیدی هستند که در بیشتر بحث‌های مربوط به معرفت‌شناسی و فلسفه علوم در هاله ابهام مانده‌اند.

م.ر. نظر شما دربارهٔ فلاسفه اروپا و بویژه فرانسه چیست؟

ن.چ. من با فلاسفه معاصر خارج از فلسفه انگلیس - آمریکا آشنائی چندانی ندارم که درباره‌شان عمیقاً به بحث بپردازم.

م.ر. آیا شما با فلاسفهٔ مارکسیست ملاقاتی داشته‌اید؟

ن.چ. به ندرت. در اینجا ذکر برخی از آن تمایزات لازم است. بخش زیادی از فلسفه مارکسیستی معاصر دست کم تا این اواخر با آئین لنین مربوط بوده است. به اعتقاد من، پس از جنگ جهانی اول مارکسیسم اروپائی گرایش‌های تأسف آوری از خود نشان داد: گرایش‌هایی در پیوند با بلشویسم که به نظر من همواره جریانی سلطه‌جو و ارتجاعی بوده است. پس از انقلاب روسیه، بلشویسم در سنت مارکسیستی اروپا به صورت پدیدهٔ غالب درآمد اما گرایش‌های گوناگون دیگر وجود دارند که دست کم به مذاق من خوشایند نیستند، مثلاً همه، آن عقایدی که تقریباً از روزالوگزامبورک (Rosa Luxemburg) و آنتون پانی کوک (Anton Pannekoek)، مارکسیست هلندی، و پل متیک (Paul Mattic) گرفته تا ردولف راکر (Rudolf Rocker)، آشوب - طلب و طرفدار اتحادیه‌های سیاسی، به سر دارند.

این متفکران به فلسفه به مفهومی که در بحث ماست خدمتی انجام نداده‌اند. اما اینان دربارهٔ جامعه، تحول اجتماعی و مسائل بنیادی زندگی انسان نظرات فراوانی ابراز کرده‌اند. گو این که به عنوان مثال، این مسائل از نوع مسائلی که بحث می‌کنیم، نیستند.

خود مارکسیسم اغلب به صورت نوعی کلیسا یا ایدئولوژی درآمد است.

البته من موضوع را بسیار کلی بیان می‌کنم. پژوهش‌های با ارزشی توسط آنهاست که خود را مارکسیست می‌دانند انجام یافته است. متأسفانه تا حدودی این انتقاد رواست. به هر صورت،

55. "soft sciences"

56. idealization

57. accommodation

فکر نمی‌کنم فلسفه مارکسیستی، صرف نظر از هر گرایشی که دارد، خدمت اساسی به پرسش‌هایی که بحث می‌کنیم، انجام داده باشد.

در مورد بقیه [متفکران مارکسیستی] آنچه می‌دانم این است که در من زیاد تأثیر نگذاشته‌اند و در من برای کسب اطلاعات بیشتر رغبتی به وجود نیاورده‌اند.

م. ر. فکر می‌کنم شما در مصاحبه تلویزیونی در آمستردام با میشل فوکال (Michel Foucault) ملاقات نمودید.

ن. ج. بله، و ما پیش از مصاحبه تلویزیونی و در اثنای آن بحث‌های جالبی داشتیم. در تلویزیون هلند چندین ساعت گفت و گو کردیم، او به زبان فرانسوی و من به انگلیسی. نمیدانم بینندگان تلویزیونی از گفت و گوها چه فهمیدند. به نظر من، در آن مصاحبه تا حدودی درباره سرشت انسانی به توافق رسیدیم، اما در سیاست (دو موضوع اساسی که فونز الدرز (Fons Elders) مصاحبه را انجام می‌داد) نظراتمان چندان هماهنگ نبود.

تا آنجا که بحث به مفهوم سرشت انسان و رابطه آن با پیشرفت علم مربوط می‌شد، به نظر می‌رسید که هر دو از یک کوه اما در سوی مخالف بالا می‌رویم، این تشبیهی بود که الدرز به کار برد. به نظر من، خلاقیت علمی بر دو واقعیت متکی است. از یک سو، بر خاصیت فطری ذهن، و از سوی دیگر، بر ترکیبی از شرایط اجتماعی و فکری. نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. برای این که بتوان کشف علمی را فهمید لازم است تعامل میان این دو عامل را فهمید. اما من مشخصاً بیشتر به موضوع نخست [خاصیت فطری ذهن] علاقه‌مند هستم در حالیکه فوکال موضوع دوم [شرایط اجتماعی و فکری حاکم] را مورد تأکید قرار می‌دهد. فوکال دانش علمی هر عصر معینی را به شبکه‌ای از شرایط اجتماعی و فکری مانند می‌کند، همچون نظامی از قواعد که ابداع دانش تازه‌ای را میسر می‌سازد. اگر مقصود او را درست فهمیده باشم به نظر او، دانش انسان بر اثر شرایط اجتماعی و تلاش‌های اجتماعی، و در حالیکه شبکه‌ای از شرایط جایگزین شبکه دیگر می‌شود و بدین ترتیب امکانات تازه‌ای را در اختیار علم قرار می‌دهد، تغییر شکل می‌یابد. به اعتقاد من، فوکال درباره امکان یا مشروعیت تلاش برای قرار دادن منابع دانش انسانی در ذهن انسان که به طریق غیر تاریخی تکوین شده باشد، تردید دارد.

و نیز در موضع فکری او واژه خلاقیت^{۵۸} به گونه متفاوتی به کار رفته است. وقتی من خلاقیت را در این بافت به کار می‌برم، به داوری ارزش‌ها^{۵۹} نمی‌پردازم: خلاقیت جنبه عادی و روزمره کاربرد زبان و عمل انسان به طور کلی است. اما وقتی فوکال از خلاقیت صحبت می‌کند او بیشتر درباره مثلاً دستاوردهای نیوتن فکر می‌کند - هر چند که او بیشتر روی پایه مشترک اجتماعی و فکری ابداعات تخیل علمی تأکید می‌گذارد تا دستاوردهای یک فرد نابغه - به عبارتی، او درباره شرایط نوآوری اساسی می‌اندیشد. او واژه خلاقیت را در مفهومی عادی‌تر از

مفهومی که من به کار می‌برم، به کار می‌برد. اما حتی اگر علم امروز نوعی پاسخ به مسائل مربوط به خلاقیت عادی و طبیعی پیدا کند - که من حتی در این مورد نیز تردید دارم - باز هم مسلماً نمی‌تواند امیدوار باشد که بتواند با خلاقیت واقعی به مفهوم متعارف واژه، یعنی پیش‌بینی دستاوردهای هنرمندان بزرگ یا اکتشافات آینده علم دست و پنجه نرم کند. به نظر می‌رسد که این جست و جوی عبثی باشد. به اعتقاد من، معنایی که من از «خلاقیت عادی» اراده می‌کنم بی‌شباهت نیست به آنچه که دکارت، زمانی که میان موجود انسان و طوطی تمایز می‌گذاشت، در ذهن داشت. از دیدگاه تاریخی فوکال، کسی نیست که دیگر در پی یافتن مبتکران و دستاورد خاص آنان یا موانعی که بر سر راه ظهور حقیقت وجود دارد باشد، بلکه می‌کوشد معلوم بدارد دانش چگونه بعنوان نظامی مستقل از تک تک افراد قواعد تشکّل خود را تغییر می‌دهد.

م.ر. آیا فوکال در تعریف دانش هر عصر بعنوان شبکه یا نظامی، به افکار ساختگرایان که زبان را نیز همچون نظامی مینگارند، نزدیک نمی‌شود؟

ن.ج. برای آنکه به این پرسش پاسخ مناسب داده شود باید موضوع را عمیقاً بررسی کنیم. به هر صورت، در حالی که من از محدودیت‌هایی صحبت می‌کنم که بر دسته‌ای از نظریه‌های قابل دسترس مترتب است - نظریه‌هایی که با محدودیت‌های ذهنی انسان، که ساختن نظریه‌های غنی را میسر می‌سازد، در ارتباط است، او بیشتر به تکثیر^{۶۰} امکانات نظری حاصل از گوناگونی شرایط اجتماعی که در آنها هوش انسان می‌تواند پرورش یابد، علاقه‌مند است.

م.ر. به همین طریق، زبان شناسی ساختگرایی تفاوت‌های میان زبانها را مورد تأکید قرار می‌دهد.

ن.ج. در پاسخ باید جانب احتیاط را رعایت کنم زیرا اصطلاح «زبان شناسی ساختگرا»^{۶۱} مواضع [فکری] بسیاری را در بر می‌گیرد. مسلماً این درست است که زبان‌شناسان آمریکائی - «بلومفیلدیانی نو»^{۶۲} که گاهی خود را ساختگرایان می‌نامند بیشتر از هر چیز تحت تأثیر تنوع زبانها قرار گرفته، و برخی از آنان، مانند مارتین جوس (Martin Joos) تا آنجا گام را جلو گذاشته که به عنوان قضیه کلی علم زبان‌شناسی اعلام داشته زبانها از یکدیگر به طور دلخواهی متفاوت هستند. هنگامی که آنان (ساختگرایان) از «همگانی‌ها»^{۶۳} ی [زبانی] صحبت می‌کنند، مقصودشان نوعی مشخصه‌یابی بسیار محدود و شاید برخی از مشاهدات آماری است. از سوی دیگر، در مورد دیگر مکاتب زبان‌شناسی ساختگرا یک چنین مشخصه‌یابی بسیار نادرست بوده است، مثلاً در نظر بگیرد کار رومن یا کوبسن (Roman Jakobson) را که همواره با همگانی‌های زبانی که به دقت زبانهای ممکن را، بویژه از لحاظ آواشناسی، مقید می‌کند^{۶۴}، اشتغال داشته است. همان طور که گفته‌ام تا آنجا که به فوکال مربوط می‌شود به نظر می‌رسد که وی در مورد امکان ایجاد مفهومی

60. proliferation

62. neo-Bloomfieldian

64. constrain

61. structural linguistics

63. universals

از «سرشت انسان»، که مستقل از شرایط اجتماعی و تاریخی باشد، بعنوان مفهوم زیست‌شناختی صریح و روشن تردید دارد. فکر نمی‌کنم او رویکرد خود را «ساختگرا» بداند. من مثل او دچار شک و تردید نیستم. من با او در این گفته که سرشت انسان هنوز در گستره علم قرار ندارد، موافقم. تا به امروز سرشت انسان از دسترس تفحص علمی به دور مانده است، اما من معتقدم در حوزه‌های معینی چون بررسی زبان می‌توانیم شروع به ضابطه‌بندی مفهوم با ارزشی از مفهوم «سرشت انسان» با جنبه‌های عقلانی و شناختی آن بکنیم. به هر صورت، من در این که استعداد زبان را بخشی از سرشت انسان بدانم تردیدی روا نمی‌دارم.

م.ر. آیا شما و فوکال درباره دستور زبان پورت - رویال^{۶۵} صحبت کردید؟

ن.ج. دقیق‌تر گفته باشم من درباره رابطه خود با پژوهشی در مورد تاریخ عقاید صحبت کردم. در این باره سوء تفاهماتی وجود دارد.

این پرسش‌ها را می‌توان به طرق گوناگون مورد مذاقه قرار داد. مثلاً، رویکرد من با سنت خردگرایان^{۶۶} اوایل عصر جدید به گونه رویکرد مورخ علم یا فلسفه نیست. من نخواسته‌ام آنچه را که مردم در آن زمان می‌اندیشیدند به طور جامع از نو بسازم، بلکه خواسته‌ام برخی بینش‌های مهم آن دوره را که بعدها در فعالیت‌های پژوهشی در طاق نسیان مانده و اغلب شدیداً تحریف شده‌اند، روشن سازم و نشان دهم که چگونه در آن زمان چند نفری بی‌آنکه خود به خوبی آگاه باشند به چیزهای مهمی پی برده بودند. این مطالب خاص در کتابی مثلاً کتاب من زبان شناسی دکارتی به وضوح و به تفصیل بیان شده است.

من به مراحل اولیه اندیشه و نظریه‌پردازی در رابطه با پرسش‌هایی که امروزه دارای اهمیت می‌باشند، علاقه مند بودم و کوشیدم نشان دهم چگونه و تا چه اندازه عقاید مشابه، [و یا عبارتی] پیش‌بینی‌های پیشرفت‌های بعدی، از دیدگاه‌های نسبتاً متفاوتی فورمول‌بندی شده بودند. با توجه به موقعیت بهتری که امروزه از لحاظ درک مسائل داریم فکر می‌کنم اغلب می‌توانیم بفهمیم چگونه اندیشمندی در ایام گذشته راه خود را کورمالانه و غالباً به طور سازنده و قابل ملاحظه به سوی برخی اندیشه‌های بس با ارزش پیدا کرده است و شاید که در این میان از ماهیت جست و جوی خود چندان آگاهی نداشته است.

۶۵. دستور زبان پورت - رویال (Port-Royal) یا زبان شناسی دکارتی (Cartesian Linguistics): بنابه عقیده رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) و دستوریان خردگرای فرانسوی زبان انسان برساختار فکری که وجه مشترک همه انبیا بشر است، قرار دارد. آثار فلسفی و زبان شناسی که با الهام از این سنت فکری به وجود آمده، مرهون دستور زبان تجویری لاتینی و ایده‌تولوژی ریاضی عصر روشنگری است. گفتنی است که میان زبان شناسی دکارتی و اصول نظریه همگانی‌های زبانی مشابهت فکری فراوان وجود دارد چه بنابه عقیده پیروان نظریه همگانی‌های زبانی، دستور زبان همگانی (Universal Grammar) به تعبیری همان خواص زبانی است که فطری ذهن است. نماینده اصلی این نظام فکری نوام چامسکی است که می‌خواهد با بررسی همگانیهای صوری (Formal Universals) یعنی قواعد انتزاعی زبانها به ذهن انسان راه برد و بهمین مناسبت است که چامسکی زبان شناسی را شاخه‌ای از روان شناسی می‌داند. (م)

بگذارید تمثیلی ذکر کنم. شیوه کار من به گونه شیوه کار مورخ هنر نیست بلکه بیشتر شبیه شیوه کار دوستار هنر است، کسی که در جست و جوی چیزهایی است که مثلاً در قرن هفدهم برایش با ارزش است و ارزش مذکور تا اندازه زیادی از دیدگاه امروزی که در مورد این اشیاء وجود دارد، ناشی می‌گردد. هر دو رویکرد بجاست. فکر می‌کنم شخص می‌تواند به مراحل پیشین دانش علمی برگردد و با توجه به آنچه که امروزه می‌دانیم، به گونه‌ای پرتوی از روشنائی به خدمات با ارزش دوره‌های پیشین بیفکند، کاری که خلاق‌ترین نوابع به دلیل محدودیت‌های زمان خود از عهده انجام این کار بر نمی‌آمدند. علاقه من، بعنوان مثال، به دکارت و فلسفه و سنت فکری که از او تأثیر پذیرفته است و نیز به هامبولت (Humboldt)، کسی که خود را طرفدار فلسفه دکارت نمی‌دانست، دارای چنین ماهیتی بود. علاقه من به تلاش هامبولت از این رو بود که وی می‌کوشید از مفهوم خلاقیت آزاد مبتنی بر نظامی از قواعد درونی شده سر در بیاورد، اندیشه‌ای که به اعتقاد من ریشه در افکار دکارت دارد.

رویکردی که من اختیار کرده‌ام مورد انتقاد قرار گرفته است، اما تا آنجا که می‌دانم این انتقاد به لحاظ مبنای فکری آن نبوده است. شاید که بهتر آن بود ماهیت و مشروعیت چنین رویکردی را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار می‌دادم. گو اینکه این موضوع برایم پرواضح بود (و هنوز هم پرواضح به نظر می‌رسد). آنچه را که گفتم موضوع کاملاً شناخته‌ای در تاریخ علم است. مثلاً، دیجیک استرهیوس (Dijksterhuis) در اثری معروف درباره پیدایش مکانیک کلاسیک^{۶۷} در اشاره به نیوتن می‌گوید: «سخن صواب این است که همه نظام را فقط می‌توان در پرتو پیشرفت بعدی علم فهمید.»^۱ فرض کنید که بینش‌های مکانیک کلاسیک مفقود شده باشد و رجعتی کرده باشیم به چیزی شبیه «تاریخ طبیعی» - یعنی به جمع‌آوری و تنظیم مقادیر فراوان داده‌ها و مشاهدات پدیداری،^{۶۸} شاید شبیه اخترشناسی بابلی‌ها (هر چند که حتی چنین اشاره‌ای منصفانه نیست). آنگاه فرض کنید که در یک مرحله تازه‌ای [از پیشرفت] علم، پرسش‌های شبیه پرسش‌های دوره مکانیک کلاسیک مطرح می‌شد، در آن صورت، کاملاً بجا بود و در واقع حائز اهمیت بود که می‌کوشیدیم بینش‌های با ارزش دوره پیشین را کشف نموده، تعیین کنیم چگونه آن بینش‌ها بمنزله پیش‌بینی‌های فعالیت [علمی] جاری بوده و شاید که آنها را در پرتو پیشرفت‌های بعدی به درستی می‌فهمیدیم. به اعتقاد من، این وضع کم و بیش همان چیزی است که در بررسی زبان و ذهن اتفاق افتاده است و فکر می‌کنم بسیار جالب است که بینش‌هایی که مدت طولانی در بوت‌ه فراموشی مانده‌اند دوباره به دست بیاوریم و خود را به پژوهش‌های نخستینی (که به طور فاحش به غلط تعبیر شده، چنانکه نشان دادم) از نقطه نظر علایق عصر حاضر نزدیک سازیم و سعی کنیم دریابیم پرسش‌های مورد بحث در دوره پیشین را چگونه می‌توان در پرتو فهم، دانش و

۶۷. classical mechanics یا مکانیک نیوتنی. (م)

تکنیک تازه‌ای که یافته‌ایم درک نمود و گاهی نیز تعبیر نمود. این رویکردی بجاست و نباید آن را با تلاش‌های بازسازی^{۶۹} (نظیر تلاش‌های دیجیک استرهیوس در فیزیک) که می‌خواهد چگونگی بروز مسائل و تکوین عقاید را در زمان پیشین عیناً بازسازی کند، اشتباه کرد. البته شخص باید مواظب باشد که بحث پیشین را تحریف نکند. من هیچ تحلیل منتقدانه‌ای که از آثار من به عمل آمده است به یاد ندارم که نشان دهد من چنین کاری را کرده‌ام. متأسفانه باید بگویم از نوشته‌های من تفسیر کاملاً نادرست در آنچه «نوشته‌های محققانه»^{۷۰} نامیده می‌شوند به عمل می‌آید و من از مشاهده انتقاد تندی که از نظرات منتسب به من درباره موضوعهائی که مطلقاً بحث نکرده‌ام دچار تعجب می‌شوم. گاهگاهی من، مثل دیگران، در مقام پاسخگویی در مورد برخی از این تحریف‌ها برآمده‌ام ولی نه به طور مشروح و در اینجا نیز قصد ندارم موضوع را دنبال کنم.

هر کسی که به فعالیت فکری اشتغال داشته باشد می‌تواند همین کار را در مورد خودش انجام دهد. آدمی می‌تواند آنچه را که بیست سال پیش فهمیده بوده دوباره در مد نظر قرار دهد و بدین ترتیب بفهمد در چه جهتی و به گونه مغشوش سعی می‌کرده است حرکت کند و به جانب کدام هدفی پیش می‌رفته است، هدفی که شاید با گذشت سالها روشن و قابل درک گشته است. م.ر. میان شما و فوکال چه اختلاف نظرهای سیاسی وجود داشت؟

ن.ج. من به سهم خود مایلم دو وظیفه عقلانی را متمایز کنم. یکی تجسم جامعه آینده است که با مقتضیات سرشت انسانی، تا آنجا که آنها [مقتضیات سرشت انسانی] را می‌شناسیم، مطابقت دارد، دیگری، تجزیه و تحلیل ماهیت قدرت و ظلم و ستم در جوامع حاضر است. اگر منظور فوکال را درست فهمیده باشم برای او آنچه که ما می‌توانیم حالا تصور کنیم چیزی بجز محصول جامعه بورژوازی عصر جدید نیست: مفاهیم عدالت یا «تحقق یافتن جوهر انسان»^{۷۱} صرفاً ابداعات تمدن ما بوده و از نظام طبقاتی ما منتج می‌شوند. بدین ترتیب، مفهوم عدالت در دست طبقه‌ای که قدرت را در اختیار دارد یا می‌خواهد داشته باشد دستاویزی می‌شود. وظیفه فرد اصلاح طلب یا انقلابی کسب قدرت است نه آن که جامعه عادل تری را بسازد. پرسشهای مربوط به عدالت انتزاعی مطرح نیستند و شاید که هم نتوان در حد درک مطرح ساخت. باز اگر منظور فوکال را خوب فهمیده باشم، می‌گوید شخص در مبارزه طبقاتی شرکت می‌کند که برنده شود نه آنکه جامعه را به سوی عدالت بیشتری رهنمون گردد. در این مورد من نظر کاملاً متفاوتی دارم. به عقیده من، مبارزه طبقاتی وقتی قابل توجیه است که در وراه آن دلیلی باشد - ولو آن دلیل غیر مستقیم و مبتنی بر واقعیت و ارزشی باشد که روشن نیستند - که می‌خواهد نشان دهد پیامدهای این مبارزه برای افراد انسان سودمند بوده و جامعه بهتری به وجود خواهد آمد. بگذارید مورد خشونت را در نظر بگیریم. من یک صلح طلب متعهدی نیستم و لذا نمی‌گویم که اعمال

69. reconstruction

70. "scholarly literature"

71. "realization of human essence"

خشونت در همه شرایط، مثلاً به هنگام دفاع از خود کار نادرستی است. اما هر گونه توسل به خشونت باید توجیه شود، شاید به این دلیل که خشونت برای درمان بیعدالتی لازم است. اگر بنا بود پیروزی انقلاب طبقه کارگر بقیه جهان را در کوزه‌های آتش معدوم کند، در آن صورت مبارزه طبقاتی قابل توجیه نخواهد بود. مبارزه طبقاتی تنها به این دلیل که به ظلم و ستم طبقاتی خاتمه خواهد بخشید و این کار را طوری انجام دهد که با حقوق اساسی بشر مطابقت داشته باشد توجیه پذیر است. بدون شک مسائل پیچیده‌ای در اینجا پیش می‌آید اما باید با این مسائل مواجه شد. ما به طور آشکارا اختلاف نظر داشتیم زیرا آنجا که من از عدالت صحبت می‌کردم، او از قدرت حرف می‌زد. دست کم این اختلافی است که به نظر من میان دو نقطه نظر وجود داشت.²

1. E.J. Dijkstrhuis. *The Michanization of the World Pictures*. London: Oxford University Press, 1961, p. 466.
2. Fons Elders, (ed.) *Reflexive Waters*. London: Souvenir Press, 1974.

زبان‌شناسی و علوم انسانی: مصاحبه‌ای با نوآم چامسکی

مقدمه^۱: در ماه مارس (۲۸-۲۶)، سال ۱۹۸۱، در دانشگاه تکزاس واقع در شهر آرلینگتن کنفرانسی درباره‌ی زبان‌شناسی و علوم انسانی برگزار شد. در این کنفرانس شخصیت‌های علمی، بویژه زبان‌شناسانی که از زبان‌شناسی برداشت وسیع‌تر و انسانی‌تری داشتند، شرکت کرده، مقاله‌هایی ارائه نمودند که عموماً درباره‌ی زبان‌شناسی و ارتباط آن با دیگر علوم طبیعی و انسانی بود.

در این کنفرانس بر اهمیت زبان به‌عنوان وسیله‌ای برای درک هر چیز بهتر انسان تأکید گردید و این برداشت با آن عده از زبان‌شناسانی که می‌کوشند زبان‌شناسی را فی‌نفسه و بی‌ارتباط با دیگر علوم وابسته تحت مطالعه و مذاقه قرار دهند، به بحث گذاشته شد. امروزه نظر غالب در زبان‌شناسی بر این است که زبان نوعی رفتار قراردادی و دارای ساختار بسیار نظام‌یافته‌ای است که برای بیان مقاصد گوناگونی به کار می‌رود. آن زبان‌شناسی که صرفاً در بند تحلیلهای زبانی بدون عنایت به زمینه‌های متنوع کاربردی آن می‌باشد، در واقع نه تنها بررسی خود را بسیار محدود می‌کند، بلکه به نتایجی می‌رسد که گویای همه حقایق نیست.

بررسی دقیق زبان، پژوهشگر زبان‌شناس را خواه ناخواه به سوی مرزهای دیگر علوم مانند روان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، قوم‌شناسی، فلسفه، سیاست، ادبیات، فرهنگ و هنر^۲ ... سوق می‌دهد و تردیدی نیست که ره‌آوردی چنین تفحصی که در آن زبان در خدمت تبیین

۱. این مقدمه را مترجم خود برای اصل مقاله تهیه کرده است.

۲. نگارنده از چند سال پیش مجموعه‌ای از مقاله‌هایی که درباره‌ی ارتباط زبان‌شناسی با دیگر علوم با عناوینی چون «زبان‌شناسی و ادبیات»، «زبان‌شناسی و روان‌شناسی»، «زبان‌شناسی و فلسفه» و ... نگاشته شده است، از منابع گوناگون فراهم آورده، در نظر دارد ترجمه‌ی این مقاله‌ها را یکجا به صورت کتابی به چاپ رسانده و در

اصول و نظرات مکاتب گوناگون فکری باشد بسیار غنی‌تر از زمانی خواهد بود که زبان‌شناسی بخواید در دایره بسته و تنگ «زبان‌شناسی» به دنبال چند اصل زبان‌شناختی به‌کند و کاو بپردازد.

متن اصلی مصاحبه^۳:

م.ر. در سالهای اخیر در رابطه با «مطالعات میان رشته‌ای»^۴ دربارهٔ ایجاد پیوندهای نزدیک‌تری میان علوم همجوار پرسشهای فراوانی شده است. نظر شما درباره کیفیت رابطه‌ای که گفته می‌شود میان زبان‌شناسی و روان‌شناسی وجود دارد، چیست؟

ن.ج. به نظر من نباید از «رابطه»^۵ میان زبان‌شناسی و روان‌شناسی گفت وگو کرد، چرا که زبان‌شناسی بخشی از روان‌شناسی است. من نمی‌توانم بجز این فکر کنم.

به طور کلی، میان زبان‌شناسی و روان‌شناسی اغلب این تمایز را قایل می‌شوند: زبان‌شناسی بررسی زبان و روان‌شناسی بررسی یادگیری و کاربرد زبان است. به نظر من، این تمایز معنا و مفهومی ندارد. هیچ علمی نمی‌تواند در مورد حصول و کاربرد نوعی معرفت به‌گونهٔ پُربار سر و کار داشته باشد مگر آنکه ماهیت نظام آن معرفت را مورد توجه قرار داده باشد.

اگر روان‌شناسی خود را محدود به بررسی الگوهای یادگیری^۶ یا ادراک^۷ یا گفتار می‌نمود و در عین حال جست‌وجو در خود نظامی را که بدین سان حاصل آمده و مورد استفاده قرار می‌گیرد، از زمینهٔ پژوهش خود خارج می‌ساخت، به‌عبث بودن خود فتوا می‌داد. این چنین تحدید موضوع پژوهش در روان‌شناسی کاملاً بی‌معناست.

در اینجا به نظر می‌رسد زبان‌شناسی، که منظور از آن بررسی نظام زبان است، خلأ مفهومی را به‌گونه‌ای که غالباً تصور می‌شود در روان‌شناسی وجود دارد برطرف می‌سازد. در واقع، زبان‌شناسی وجود روان‌شناسی را که هم با استحصال نظام زبان و هم با کاربرد این نظام سر و کار دارد، میسر می‌سازد. این جهت حرکت مایه امید فراوان است. در این میان، اگر زبان‌شناسی منحصرأ با نظامی که حاصل آمده است سر و کار داشته باشد ولیکن طرز یادگیری و طرق کاربرد آن را مورد نظر خود قرار ندهد، خود را در چهارچوب بسیار تنگی محدود خواهد ساخت و مسائلی را که ممکن است برای اهداف محدودترش دارای اهمیت فراوان بوده و فی نفسه بسیار جالبند، از حیطه بررسی حذف خواهد نمود.

روان‌شناسی زبان، اگر درست فهمیده باشیم، علمی است که بررسی نظام به دست آمده

دسترس علاقه‌مندان قرار دهد.

۳. این مقاله بر مبنای مصاحبه‌ای تنظیم شده که میان میستورونات (Mistou Ronat) و نوام چامسکی به عمل آمده و در کتاب زیر چاپ شده است:

Noam chomsky. Language and Responsibility. Newyork, pantheon Books, 1977, 43-62.

4. interdisciplinary studies

5. relationship

6. models of learning

7. perception

(دستور زبان)، روشهای فراگیری (در رابطه با دستور زبان همگانی^۸) و نمونه‌های ادراک و تولید^۹ را در برمی‌گیرد و نیز مبانی فیزیکی همه اینها را مورد بررسی قرار می‌دهد. این بررسی، کل منسجمی^{۱۰} را تشکیل می‌دهد. نتایج حاصل در بررسی یکی از بخشها می‌تواند به درک بقیه بخشها کمک کند. به‌عنوان مثال، کار جری فودور (Jerry Fodor) را در روان‌شناسی زبان در نظر بگیرید. م.ر. اگر درست یادم باشد، جری فودور آزمایشهایی ترتیب می‌دهد و در آنها صداهای مزاحم^{۱۱} یا «تیک تیکهایی»^{۱۲} را در جاهای معینی در نوار مغناطیسی که بر روی آن جملاتی ضبط شده قرار می‌دهد و آنگاه از آزمودنیها می‌خواهد محلتهائی که این تیک تیکها را در جمله دریافته یا شنیده‌اند تعیین کنند.

ن.چ. بله، این کار در اصل ممکن است به حل مسایل بحث‌انگیز ساختار زبانی^{۱۳} کمک کند. به‌عنوان نمونه، گشتار دستوری «ارتقا»^{۱۴} را در نظر بگیرید. این عملکردی است که برای ساختهای [دستوری] نظیر expected Bill to leave امسلم فرض شده است. این عملکرد، فاعل جمله واره درونه‌ای^{۱۵} Bill leaves [یعنی Bill] را برمی‌دارد و آن را به مرتبه مفعول فعل اصلی [یعنی expected] ارتقا می‌دهد:

John expected that - Bill leaves.

John expected - Bill - to leave.

جمله دیگری مانند John persuaded Bill to leave را در نظر می‌گیریم که به ظاهر شبیه جمله John expected Bill to leave می‌باشد. آزمایشهای تیک تیکی اصولاً ممکن است به ما بگویند آیا ساخت این دو جمله یکسان است. فرض کنید که به هنگام ضبط این جمله، صدای تیک روی واژه Bill قرار داده شده است. اگر تیک در مورد persuaded پیش از Bill و در مورد persuadell بعد از Bill ادراک شود و اگر علاوه بر آن مسلم شود که ادراک ذهنی جابجایی^{۱۶} این صداها به رو ساخت نحوی^{۱۷} بستگی دارد، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که ساختهای مربوط به ترتیب از این قرارند:

(John expected (Bill to leave)).

(John (persuaded Bill (to leave))).

از سوی دیگر، اگر آزمایشهای مربوطه نشان دهد که ادراک ذهنی جابجایی صداهای تیک در هر دو مورد یکی است، به عبارتی دیگر، اگر صدای تیک روی واژه Bill ضبط شده از لحاظ ادراک ذهنی به طرف راست (یعنی بعد از Bill) میل کند، این امر نشان می‌دهد که ارتقا صورت پذیرفته

8. universal grammar

10. a coherent whole

12. "clicks"

14. grammatical transformation of "raising"

16. perceptual displacement

9. production

11. noises

13. linguistic structure

15. embedded clause

17. surface syntactic structure

است و فاعلی جمله واره درونه‌ای [یعنی Bill] مفعول فعل expect واقع شده است. این گونه نتایج ممکن است به حل این مسئله که آیا «ارتقا» در این ساختها صورت می‌گیرد، کمک کند، مطمئناً هنوز خیلی زود است که از این قبیل آزمایشها پاسخهایی قطعی به دست آورد، لیکن منطقی که بر وضعیت موجود حاکم است به حد کافی روشن و واضح است. امکان دارد به وسیله آزمایش نشان داد که رابطه‌های قابل توجهی میان ادراک و ساخت جمله وجود دارد. در واقع، کسی که به ساخت زبانی^{۱۸} علاقه‌مند باشد، به دل این امید را دارد که این گونه فنون آزمایشی توسعه یابد چرا که در آن صورت شخص وسیله‌ای در اختیار خواهد داشت که بتواند نظریه‌های ساخت زبانی را از طریق بررسی نمونه‌های ادراک و برعکس، به طور تجربی آزمایش کند.

مضافاً، می‌توان انتظار داشت هر پیشرفتی که در روان‌شناسی زبان صورت می‌گیرد، الگوهای الهام‌بخشی^{۱۹} را برای بررسی جنبه‌های دیگر روان‌شناسی شناختی^{۲۰} (مانند ادراک دیداری^{۲۱}، ساختن نظریه‌هایی درباره جهان خارج - خواه این نظریه‌ها مبتنی بر عقل سلیم باشد یا پژوهشهای علمی، الی آخر) در اختیارمان قرار خواهد داد تا بتوان آنها [جنبه‌های ذهنی] را به همان شیوه متداول در روان‌شناسی زبان به نحوی تمرینش تحت بررسی قرار داد: به عبارتی دیگر، می‌توان خواص بنیادی نظامهای شناختی به دست آمده را تعیین نمود و فرایندهای استحصال^{۲۲} و کاربرد این نظامها را مورد پژوهش قرار داد.

بدین سان، روان‌شناسی شناختی هر نظام شناختی را به عنوان یک «اندام ذهنی»^{۲۳} خاص که ساختی از آن خود دارد، بررسی می‌کند و متعاقباً درباره شیوه‌های تعامل^{۲۴} آنها [نظامهای شناختی] به جست و جو می‌پردازد، چرا که این گونه شیوه‌های تعامل وجود دارد: هنگامی که ما چیزی را می‌بینیم، عموماً می‌توانیم درباره آن صحبت کنیم و در اختیار داشتن اصطلاحات مناسب ممکن است در تشحیذ ادراک دیداری نقشی را ایفا کند. امکان دارد میان بازنمون دیداری^{۲۵} و زبان شفاهی^{۲۶} نوعی «ترجمه» وجود داشته باشد. این موضوع در مورد دیگر نظامها نیز صادق است. زبان‌شناسی یک بخش از روان‌شناسی شناختی است: بخشی که می‌توان آن را به آسانی از روان‌شناسی شناختی جدا ساخت. زبان دارای نظام است (و مطمئناً نظامی بسیار غنی)، اما می‌توان آن را به آسانی از سایر قوای دفاعی^{۲۷} جدا کرد.

م.ر. روشن است که آن روان‌شناسی که شما بنیان نهادید و خلأ مفهومی موجود در آن را، که در علوم رفتاری امری ذاتی است، با دستور زبان زایشی پر نمودید با روان‌شناسی تجربی، که مدتها قبل توسط اسکینر (B.F. Skinner) یا پیازنه به ما عرضه شده، تفاوت فراوان دارد. اکنون ما از

18 structure of language

20 cognitive psychology

22. processes of acquisition

24. modes of interaction

26. spoken language

19. suggestive models

21. visual perception

23. "mental organ"

25. visual representation

27. mental faculties

موضوع بهره‌های هوشی^{۲۸} و اعتقاد راسخ به آزمونها فاصله زیاد گرفته‌ایم.

ن.ج. بیشتر مردم به روان‌شناسی از دیدگاه آزمونها و روشهای آزمایشگاهی آن می‌نگرند. اما شخص نباید علمی را با توجه به روشهای کار آن تعریف کند، بلکه باید در وهله نخست آن را با توجه به موضوع پژوهشی آن تعریف نماید. روشهای آزمایشگاهی یا تحلیلی باید به‌منظور افکندن پرتوی بر موضوع پژوهش ابداع شوند. به‌عنوان مثال، روان‌شناسی رفتارگرا از لحاظ داشتن فنون آزمایشگاهی مقام برتری دارد، اما به‌اعتقاد من موضوع پژوهش خود را به‌خوبی معین نساخته است. بدین سان روان‌شناسی رفتارگرا ابزار بسیار عالی، ابزار بسیار خوبی ... دارد اما چیز زیادی ندارد که با این ابزار مورد بررسی قرار دهد.

م.ر. شما کار فلسفی خود را با این انتقادی که از رفتارگرایی نمودید آغاز کردید. شما در مقاله‌ای که در آن مروری بر نظرات اسکینر داشتید و در نشریه *Language*، سال ۱۹۵۹ چاپ گردید، دعاوی علمی روشهای تجربی را که با تقویت محرک-پاسخ^{۲۹} و «شرطی سازی عامل»^{۳۰} سر و کار دارد و به‌منظور مطالعه و بررسی رفتار جانوران به کار می‌رود، مردود دانستید. مثلاً، به‌منظر اسکینر جالب آن است که از تنی چند از آزمودنیها سؤال شود یک تابلو نقاشی مکتب فلاماندی^{۳۱} چه اندیشه‌ای را در ذهنشان برمی‌انگیزد. جواب به‌دست آمده که به تعبیر اسکینر «خوب» است، چنین می‌باشد: «این اثر، هلند را در نظرم زنده می‌کند.» اما شما یادآور شده‌اید که جواب دریافت شده می‌تواند این‌گونه باشد: «فکر می‌کنم تابلو را خیلی پائین نصب کرده‌اید» یا «به عقیده من با کاغذ گلدار دیواری هماهنگی ندارد.» شما در آن مقاله نوشته‌اید که این آزمایشها به‌همان اندازه که ساده‌اند، پوچ و توخالی هستند.

ن.ج. باید اضافه کنم سالها پیش انتقادات کاملاً مشابهی توسط ولف گانگ کهلر^{۳۲} (Wolfgang Kohler) و دیگر روان‌شناسان گشتالتی^{۳۳} به‌عمل آمده بود، لکن تأثیر چندانی نداشته است. و همچنانکه گفته‌ام نباید فراموش کنیم که بسیاری از آزمایشهای ابداعی دارای ابتکار^{۳۴} و ظرافت^{۳۵} قابل توجهی هستند. مسلماً بایستی ظرافت موجود در کارهای آزمایشگاهی روان‌شناسی رفتارگرا را حفظ نمود، صرفاً برای آنکه از آن به‌طور معقول استفاده کنیم. این موضوع در فیزیک نیز صادق است. شاید فنون آزمایشگاهی پیچیده‌تری نسبت به‌فوننی که دانشمندان فیزیک برای

28. intelligence quotients

29. stimulus-response reinforcement

30. "operant conditioning"

۳۱. هنر و معماری فلاماندی از برجسته‌ترین دستاوردهای تاریخ هنر در قرن ۱۵ و ۱۷ می‌باشد. اصطلاح «هنر فلاماندی» (مشتق از فلاندرز (Flanders) منطقه‌ای که اکنون میان بلژیک، هلند و فرانسه واقع است) به هنر منطقه‌ای که امروزه بلژیک جدید را دربرمی‌گیرد، اطلاق می‌شود. از ویژگیهای نقاشی به سبک فلاماندی استفاده از رنگهای اصلی و تند و واقع‌گرایی سفت و سختی است که گاهی اثر را تا مرز کاریکاتور نزدیک می‌سازد. از چهره‌های سرشناس هنر فلاماندی پیتر پل روبنز (Peter P. Rubens)، ۱۹۲۸-۱۸۴۳ است که تابلوی «ونوس و آدونیس» (Venus and Adonis) وی معروف است.

۳۲. رک به افزوده (۱).

33. Gestalt psychology

34. ingenuity

35. elegance

پاسخ گفتن به پرسشهای جالب ابداع کرده‌اند، وجود داشته باشد، لیکن این فنون [آزمایشگاهی] هیچ رابطه‌ای با پرسشهایی که از لحاظ علمی جالبند، ندارند. در این صورت تعریف نمودن فیزیک بر حسب این تکنولوژی آزمایشگاهی بی‌معناست. این تکنولوژی فی‌نفسه و جدا از رابطه‌ای که با پرسشهای مهم دارد، مفید فایده‌ای نیست.

به‌همین سیاق آزمایشهای روان‌شناختی سودی ندارند مگر آنکه از این آزمایشها به‌منظور درک باریک‌بینانه نظریه‌های ارزشمندی که بتوان در رابطه با موضوع ارزشمند بررسی ابداع نمود، استفاده شود.

م.ر. آیا تعداد روان‌شناسانی که در این زمینه مشغول کارند فراوان است، روان‌شناسانی که در عین علاقه‌مند بودن به نظام زبان‌شناختی^{۳۶} به اصول فراگیری نظام زبان نیز علاقه داشته باشند؟
ن.ج. در این کشور تعداد این‌گونه روان‌شناسان بسیار معدود است. در فرانسه به‌عنوان نمونه، ژاک میلر (Jacques Mehler) را دارید. این رشته از دانش بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند و من امیدوارم از نزدیک شاهد تحولات آن باشم.

م.ر. و اما آیا روان - زبان‌شناسی تجربی^{۳۷} همواره صرفاً در خدمت ارزیابی فرضیه‌های زبان‌شناسان است و یا آنکه به نظر شما رشته ایست که دارای اهدافی خاص خود می‌باشد؟
ن.ج. همان‌طور که پیشتر گفتم، اصولاً میان بررسی ساخت زبان (آن بخش از روان‌شناسی که «زبان‌شناسی» نامیده می‌شود) و روان - زبان‌شناسی تجربی که عمدتاً با شیوه‌های ادراک و بیان سر و کار دارد، رابطه متقابل وجود دارد. من شخصاً به امکان آزمودن فرضیه‌های زبان‌شناختی علاقه‌مند هستم. برخی از پرسشها را نمی‌توان صرفاً با اتکا بر روشهای متداول در زبان‌شناسی پاسخ‌گفت مانند: بررسی فرایندهای زمانی^{۳۸}، محدودیتهای حافظه^{۳۹}، تعامل موجود در نظامهای شناختی. علاوه بر اینها، بررسی دستور زبان به صورت مجرد و انواع داده‌هایی که مورد استفاده زبان‌شناسان قرار می‌گیرد، برای حل برخی از پرسشهای مربوط به زبان کافی نیست. زبان‌شناس می‌تواند امیدوار باشد که از عهده مشخصه‌یابی دستور زبانهای محتمل برآید، یعنی بتواند خواص مجردی^{۴۰} که هر زبان باید دارا باشد، معلوم بدارد. همین‌طور، بررسی زبان معینی می‌تواند به بهترین وجه ممکن خواص مجرد دستور زبان آن زبان را مشخص کند. این امر شبیه مطالعه جبر است: هر علم جبر مجرد می‌تواند به وسیله نظامهای واقعی گوناگون عیدیه تحقق یابد. نظریه‌گروهها^{۴۱} می‌تواند به وسیله نظام اعداد^{۴۲} یا با چرخش اشیا^{۴۳} صورت واقع پیدا کند. به همین طریق، نظامهای صوری زبان‌شناسان می‌تواند با نظامهای واقعی گوناگون مطابقت داشته باشد.

36. linguistic system

38. temporal processes

40. abstract properties

42. the number system

37. experimental psycholinguistics

39. constraints on memory

41. the theory of groups

43. the rotation of objects

م.ر. همچنانکه بنا به عقیده موریس هیل (Morris Hale)^{۲۲}، در نظام متری، فی‌المثل همین نمایش مجرد^{۲۵} ××××× می‌تواند برای شاعر به مثابه شش مصوت، برای یک باغبان، شش گل و برای هنرپیشه رقص شش گام باشد.

ن.چ. و اگر زبان‌شناس به سرشت واقعی افراد انسانی علاقه‌مند باشد - که من فکر می‌کنم هست - در این صورت در صدد برخورد خواهد آمد نظامی را که واقعاً مورد استفاده قرار می‌گیرد، کشف کند. اطلاعات موجود در زبان‌شناسی آنچنان غنی نیست که به این پرسشهای جالب فراتر از حد معینی پاسخ دهد. از این رو، زبان‌شناس ناگزیر امیدوار می‌شود که از بررسی الگوهای فرایندی^{۲۶} و ساختهای عصب شناختی^{۲۷} بینش بیشتری به دست بیاورد.

م.ر. الگوی زبان‌شناختی الگوئی است که توانش^{۲۸} نامیده شده است. شما اخیراً از الگوهای فرایندی یا از الگوهای کنشی^{۲۹} صحبت به میان آورده‌اید. این تقابل توانش - کنش آشکارا نخستین بار حوالی ۶۵ - ۱۹۶۴ بیان گردید. تعریفی که شما از توانش زبان‌شناختی ارائه نمودید، عبارت بود از دانشی که گوینده زبان آن را درونی می‌سازد^{۵۰} و همین که این دانش فراگرفته شد و حاصل آمد اهل زبان را قادر می‌سازد که به طور ناهشیار تعداد بی‌نهایتی از جمله‌های تازه را بفهمد و به کار برد. دستور زبان زایشی، نظریه صریحی است که برای توجیه این توانش ارائه شده است. در کنش [زبانی] سایر نظامهای شناختی، صرف‌نظر از توانش (یعنی حافظه و غیره) دخالت دارند. در کتاب زبان و ذهن^{۵۱}، شما اشاره کرده‌اید که سایر شاخه‌های روان‌شناسی - که با بینایی^{۵۲}، حافظه و نظیر اینها - سر و کار دارند، برای آنکه به صورت علم درآیند باید مفهومی معادل مفهوم توانش را تعریف کنند. اکنون مسلم گشته که غالب روان‌شناسان با این نظر مخالفت می‌ورزند. ن.چ. به عقیده من بسیاری از روان‌شناسان تعریف غریبی از رشته خودشان ارائه می‌دهند. تعریفی که مخرب و بمنزله انتحار می‌باشد، مسیری که به بن‌بست می‌انجامد. آنان می‌خواهند بررسیهای خود را تنها محدود به مطالعه و بررسی کنش - رفتار - کنند؛ با این وجود، همان‌طور که گفته‌ام کار عبثی است که بخواهیم علمی بسازیم که طرز به دست آوردن و استفاده از نظامی را بررسی کند و لیکن از توجه به ماهیت همین نظام اجتناب ورزد.

به اعتقاد من برای آنکه بتوان حق روان‌شناسی را ادا نمود، شخص باید کار را با تعیین حوزه شناخت^{۵۳} - فی‌المثل، حوزه بینایی - آغاز کند؛ به عبارتی دیگر، حوزه‌ای که بتوان به عنوان نظامی یا یک اندام ذهنی که کم و بیش منسجم^{۵۴} است، در نظر گرفت. همین که هویت این نظام معلوم گردید شخص می‌تواند ماهیت آن را تعیین کرده، درباره نظریه‌های مربوط به آن به پژوهش

۴۴. رک به افزوده (۳)

45. abstract representation
47. neurological structures
49. performance models
51. *Language and Mind*
53. cognitive domain

46. process models
48. competence
50. internalize
52. vision
54. intergrated

بپردازد. تا حدی که بتوان چنین نظریه‌ای را ظابطه‌بندی کرد، می‌توان پرسید که بر چه مبنایی این نظام به دست آمده، چه همانندی‌هایی میان این نظام و دستور زبان جهانی وجود دارد، و اصول زیست‌شناختی آن کدام است؟ همین طور، بررسی کنش [زبانی] فهم ماهیت نظام شناختی را که مورد استفاده قرار می‌گیرد، مفروض می‌داند. وقتی درباره‌ی نوعی نظام شناختی تا حدودی اطلاعات نظری به دست آوردیم می‌توان امیدوار بود که به طور ثمربخشی بررسی کنیم که چگونه این نظام شناختی به کار می‌رود و چگونه این نظام با دیگر نظام‌های شناختی به تعامل می‌پردازد. فکر می‌کنم یک چنین چیزی باید برای روان‌شناسی الگو باشد. البته، موضوع را بسیار ساده بیان نمودم. آدمی نمی‌تواند «ترتیب اکتشاف»^{۵۵} را قانون‌بندی کند، لیکن به نظر من، این الگو اساساً درست است.

م.ر. این همان روش کلی است که شما در زبان‌شناسی دنبال کرده‌اید. شما هویت نظام را معلوم ساخته‌اید: توانش، و نظریه‌ای پیشنهاد نموده‌اید که همان نظریه‌ی دستور زبان زایشی می‌باشد. دستور زبان جهانی مجموعه‌ی فرضیه‌هایی است که با یادگیری نظام و غیره مربوط می‌شود. اما مسیر متداول در روان‌شناسی بدین گونه نیست.

ن.چ. نه، برای آنکه تقریباً تا این اواخر روان‌شناسان کوشیده‌اند پیش از طی مراحل نخستین مستقیماً به سوی مراحل بعدی حرکت کنند و از این رو، نتوانسته‌اند بیشتر از آنچه انجام داده‌اند، کاری صورت دهند زیرا شخص نمی‌تواند موضوع یادگیری یا کاربرد زبان را از روی آگاهی و بصیرت مورد بررسی قرار دهد بی‌آنکه درباره‌ی این زبانی که به دست آمده و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، چیزی بداند. اگر همه‌ی آنچه که شما درباره‌ی زبان می‌دانید همین باشد که بگوئید زبان از واژه‌ها تشکیل یافته و یا نظریه‌ی زبانی مانند نظریه‌ی زبانی سوسور (Saussur) را داشته باشید که می‌گوید: «زبان یک رشته متوالی از نشانه‌هاست»^{۵۶} و نیز نشانه دارای صورت و معناست، این [معرفت] نوعی الگوی فرایندی را که می‌توانید بررسی کنید، به شدت محدود می‌سازد. شما مجبور می‌شوید با الگوهای کنشی کار کنید که توالیهای واژه به واژه تولید می‌کند، بدون آنکه در آن ساختهای عالیتری^{۵۷} وجود داشته باشد. شما فقط قادر خواهید بود با الگوهای استحصال زبان که نظامی از مفاهیم و اصوات را به دست می‌دهد، و با روابط میان این نظامها کار کنید. این نوع کار، کار روان‌شناسی ابتدایی^{۵۸} است که بر اثر تصور [نادرستی] که از زبان داشته و مبداء حرکت بوده، محدود می‌باشد. این نظر عموماً درست است.

روان‌شناسان اغلب می‌گویند که نمی‌توانند از پیش الگوی توانش را مفروض بدانند؛ به عبارتی، نظریه زبانی داشته باشند. اما این درست نیست. آنان نمی‌توانند بدون آنکه تصویری از ماهیت زبان داشته باشند هیچ کاری را انجام دهند. هر روان‌شناسی دست کم فرض نخستش بر این

55. "order of discovery"

56. a sequence of signs

57. higher structures

58. primitive psychology

است که زبان نظامی از واژه‌هاست: یعنی الگوئی از توانش است. اما الگوی بسیار بدی از توانش، با این حال یک الگو است. اگر روان‌شناسان بخواهند حق روان‌شناسی را بهتر ادا کنند باید الگوی بهتری از توانش را انتخاب نمایند.

چرا بسیاری از روان‌شناسان و همین‌طور غالب زبان‌شناسان اکراه دارند که الگوهای پر محتوا و انتزاعی‌تر را در مد نظر بگیرند. به نظر من، پاسخ آن است که آنان هنوز تحت تأثیر آئینهای تجربه‌گرا^{۵۹} قرار دارند که در اصل به الگوهای کاملاً ابتدایی توانش محدودند. بر طبق این آئینها، کلیه یادگیریها از جمله استحصال زبان بر اثر انباشته شدن موادی معین، رشد تداعیا^{۶۰}، تعمیم^{۶۱} در راستای برخی از ابعاد انگیزشی^{۶۲}، انتزاع خواص معینی از مجموعه خواص حاصل می‌شود. اگر موضوع از این قرار باشد، الگوهای توانش به قدری ناچیز و بی‌اهمیت‌اند که می‌توان آنها را نادیده گرفت.

م.ر. اگر از این دیدگاه به موضوع بنگریم، نظام نشانه‌های سوسور که به صورت ذخیره‌ای تصور شده که آرام آرام در حافظه جای می‌گیرد، در واقع با الگوی ناچیز تجربه‌گرا مطابقت کامل دارد.

شما از آزمایشهای گریگوری (Gregory) دربارهٔ بینایی اطلاع دارید؟ این آزمایشها ثابت می‌کنند که دید بر اثر تعامل میان نظام فطری و تجربی حاصل می‌شود.

ن.ج. گریگوری از جمله کسانی است که می‌کوشند تا برای بینایی، الگوی توانشی بسازند. کار جالبی است و به نظر می‌رسد که برای یافتن پاسخ به این پرسشها راه منطقی برگزیده باشد. ظاهراً، قسمتی از قشر بینایی^{۶۳} پستانداران از پیش تا حدودی به وسیله [اصل] عدم تعیین^{۶۴} تعیین شده است. فی‌المثل، در مغز سلولنهائی در قشر بینایی یافت می‌شود که ساختمانشان طوری است که خطوطی را با زاویه خاص و خطوط دیگری را با زاویه دیگر می‌بینند؛ اما چنین به نظر می‌رسد که این گیرنده‌ها^{۶۵} و بویژه تراکم آنها، یا تعیین جهت یابی^{۶۶} دقیق آنها در داخل گستره از پیش تعیین شده جهت یابی بالقوه^{۶۷}، به محیط بینایی بستگی داشته باشد.

م.ر. بنابراین، بینایی مانند دستور زبان یک ساخت است؟

ن.ج. به نظر می‌رسد که ساخت عمومی نظام بینایی تثبیت یافته است، لیکن تحقق یافتن آن به طور کامل و به طرز خاص آزاد است. فی‌المثل، فرضاً از لحاظ ژنتیکی تعیین هماهنگی دقیق میان دو چشم^{۶۸} دقیق در واقع غیر ممکن است. به نظر می‌رسد که برای حل دقیق این مسئله مهندسی وجود تجربهٔ بینایی لازم است، هر چند که بینایی دید دوچشمی^{۶۹} به طور ژنتیکی تعیین

59. empiricist doctrines

61. generalization

63. visual cortex

65. receptors

67. potential orientation

69. binocular vision

60. associations

62. stimulus dimensions

64. indeterminacy

66. orientation

68. binocular coordination

می‌شود.

به طور کلی، روان‌شناسی واقعی اصولاً با حوزه‌هایی سر و کار دارد که در آنها افراد انسان تفوق دارند و دارای استعداد‌های استثنائی می‌باشند. زبان یکی از این حوزه‌هاست. در این حوزه، مطمئناً شخص ساختهای غنی برای بررسی خواهد یافت. مثلاً، در حوزه ادراک بینایی یکی از توانائیهای شگفت‌انگیز تشخیص قیافه‌هاست. چگونه است که شخص پس از رویت چهره‌ای از زاویه خاصی می‌تواند آن را از زاویه دیگر تشخیص دهد؟ این عمل شامل یک دگرگونی هندسی قابل توجهی است. و عجیب آنکه وقتی دو چهره را از هم باز می‌شناسیم! ساختن وسیله‌ای که با این عمل برجسته انسان در این موارد پهلوی بزند، کار آسانی نیست.

به نظر می‌رسد که نظریه تشخیص قیافه^{۷۱} به دستور زبان زایشی شباهت دارد. همان‌طور که در زبان [بنا به دستور زبان زایشی] ساختهای پایه^{۷۱} و ساختهای تأویلی (گشتاری)^{۷۲} وجود دارد، می‌توان مدلی را متصور شد که قیافه‌های محتمل انسانی می‌سازد، یعنی گشتاریهایی که می‌گوید هر یک از قیافه‌ها از همه زوایا چگونه به نظر خواهد رسید. مطمئناً، نظریه‌های صوری^{۷۳} از نظریه‌های زبانی تفاوت بسیار خواهند داشت...

م.ر. ... برای آنکه، از توالی خطی^{۷۴} به سوی حجم حرکت می‌کنیم.

ن.ج. اخیراً پژوهشی بسیار جالب درباره نظام ادراکی نوزادان به عمل آمده است. در طول چند سال گذشته روشهای آزمایشگاهی ابداع شده که می‌توان در مورد نوزادان تازه تولد یافته، که از تولدشان چند هفته یا حتی چند روز پیش نمی‌گذرد، به کاربرد و برخی از جنبه‌های نظامهای ادراکی آنها را، که آشکار است پیش از حصول تجارب مربوطه وجود دارند، معلوم کرد. مثلاً، گزارش شده که نوزادان مقوله‌های آوایی^{۷۵} P,T,K را که از لحاظ صوتی، پیوستاری^{۷۶} را تشکیل می‌دهند، تشخیص می‌دهند: میان این مقوله‌ها (P,T,K) هیچ خط فاصلی^{۷۷} و هیچ ضرورت فیزیکی برای این پیوستار به طریقی که صورت می‌گیرد، وجود ندارد. اما این مقوله‌های [آوایی] در ادراک، پیوستاری را تشکیل نمی‌دهند. محرکهای ویژه‌ای در این بُعد به صورت P یا T یا K دریافت می‌شود. به نظر می‌رسد نوزادان از پیش از عهده تشخیص این مقوله‌های [آوایی] برمی‌آیند که این خود نشان‌دهنده آن است که بخشی از نظام ادراکی انسان مبتنی بر یادگیری نیست، بلکه یک استعداد فطری است که شاید به طور خاص به زبان مربوط می‌گردد، هر چند که در آن جای بحث است.

پژوهش دیگری درباره بازتابهای شگفتی‌زا^{۷۸} انجام یافته است. مثلاً، اگر به نوزادی حلقه

70. the theory of face perception

72. transformed structures

74. linear sequence

76. continuum

78. surprise reflexes

71. base structures

73. formal theories

75. phonetic categories

77. demarcation

کوچکی بدهید که کم کم بزرگتر شود، نوزاد متعجب خواهد شد. اما اگر حلقه‌ای بدهید که اندازه آن کوچکتر شود، واکنش تعجب [در رفتار کودک] مشاهده نخواهید کرد. نتایج این آزمایشها به طور غیر رسمی گزارش شده و من اطلاع ندارم در جایی چاپ شده باشد و تا چه اندازه معتبرند. چنانکه این نتایج درست بوده باشد، معنای آنها این است که مکانیسمی وجود دارد که در واقع ذاتی است و می‌تواند شیئی را که نزدیک می‌شود تشخیص دهد. در عین حال، این بازتاب هیچگونه کار کردی ندارد: نوزاد نمی‌تواند به هیچ طریق خود را کنار بکشد. این بازتاب با نظام ادراک انسان عجین می‌شود و برای آنکه بتوان برای آن توجیه کارکردی^{۷۹} پیدا کرد شخص باید که میلیونها سال به عقب برگردد تا به نوعی توجیه تکاملی^{۸۰} برسد.

م.ر. آیا نوزادان در آن سن می‌توانند ببینند؟

ن.ج. باز تا این اواخر معلوم نبود که نوزادان تا چه اندازه می‌توانند ببینند. هیچ وسیله‌ای برای اندازه‌گیری قدرت بینایی آنها وجود نداشت. ظاهراً، کودک پیش از آنکه بتواند حرکت کند از ادراک بینائی پیچیده‌ای برخوردار است. به هر صورت، نوزادان از همان اوان می‌توانند ببینند. با روشهای مشابهی شاید بتوان همچنین استعدادهای زبانی و نیز نارسائیها، زبان پریشی^{۸۱} و نظایر اینها را بررسی نمود.

پژوهش نسبتاً جالبی درباره‌ی عصب‌شناسی زبان^{۸۲}، مثلاً درباره‌ی جانبی بودن^{۸۳} یا عملکردهای هر دو نیمکره مغز صورت گرفته است. معمولاً زبان عملکردی است که اصولاً به نیمه چپ مغز تعلق دارد و پژوهشهای معاصر هدفش روشن ساختن نقشهای ویژه هر دو نیمکره است. بعنوان نمونه، بیور (Bever) از پژوهشی خبر می‌دهد که حاکی است تحلیل موسیقی به وسیله نیمه چپ مغز، که با فرایندهای تحلیلی سر و کار دارد، انجام می‌گیرد؛ در حالی که نیمه راست مغز، نوعی گزارش حسی^{۸۴} را بایگانی می‌کند، این امر در صورتی که درست باشد جالب است. گویا این که پدیده جالبی بودن [مغز] به افراد انسان منحصر نیست، لیکن در وجود انسان است که این پدیده بسیار تکامل یافته است.

این خطوط گوناگون پژوهشی موید یکدیگرند و امکان دارد که در سالهای آینده این پژوهشها یکی از بخشهای بسیار هیجان‌انگیز علوم را تشکیل دهند.

م.ر. شما از جامعه‌شناسی زبان صحبتی به میان نمی‌آوردید، اما به نظر می‌رسد که جامعه‌شناسی زبان برای خود جای وسیعی باز کرده است. این علم می‌کوشد به حقایق زبان به عنوان واقعیهائی که طبقات اجتماعی را به وجود می‌آورند، نظر افکند. منظور من بویژه پژوهشی است که لایبوف (Labov) درباره انگلیسی غیر معیار^{۸۵} مردم زاغه نشین به عمل آورده

79. functional explanation

81. aphasia

83. lateralization

85. non-standard English

80. evolutionary explanation

82. neurology of language

84. sensory account

است. به نظر من، این کار نیز زبان‌شناسی است.

ن.چ. مطالعه لهجه‌های گوناگون مسلماً در محدودهٔ زبان‌شناسی قرار می‌گیرد. اما من نمی‌فهمم چگونه مطالعهٔ لهجه‌های مردم زاغه‌نشین از مطالعهٔ لهجه‌های تحصیل‌کرده‌های دانشگاه فرق می‌کند. از لحاظ نظری هر دو [بررسی] یکی است. در واقع، گروهی هستند که گاهی مدعی می‌شوند که در رابطه با بررسی زبان در جامعه نظریه‌های خاصی وجود دارد. شاید چنین باشد، اما من تاکنون چنین نظریه‌هایی یا گزارش خاصی از اصول دخیل ندیده‌ام. تا آنجا که من می‌دانم پیشنهادات نظری بسیار معدودی دربارهٔ این پرسشها ارائه شده است.

این نکته مسلم است که هیچ فردی زبان کاملی را تکلم نمی‌کند. مفهوم زبان خود مفهومی بسیار انتزاعی است. در واقع، هر فردی به هنگام تکلم تعدادی از نظامهای زبانی را به کار می‌برد. چگونه می‌توان چنین آمیزه‌ای^{۸۶} را توصیف کرد. زبان‌شناسان به طور کلی، و به حق با شایستگی، از راه آرمان‌سازی^{۸۷} [زبان] در مقام چاره‌جویی برآمده‌اند: اینان [زبان‌شناسان] می‌گویند فرض می‌کنیم که یک جامعه زبانی همگن وجود دارد. حتی اگر اینان این گفتهٔ خود را قبول نداشته باشند، در عمل چنین می‌کنند. به نظر من، این تنها راه مقابلهٔ معقول با مسئله است. شما نظامهای آرمانی^{۸۸} را بررسی می‌کنید و آنگاه از خود می‌پرسید چگونه این نظامها در افراد واقعی متجلی شده، عمل می‌کنند. شاید جامعه‌شناسی زبان در رابطه با گونه‌گونی این قبیل نظامها به نوعی اصل دست یابد، هر چند که من از چنین نتایجی اطلاعی ندارم. گفته می‌شود که نظام زبانی یک فرد بر تعامل نظامهای آرمانی بستگی ندارد، بلکه بر نظام واحدی که دارای تغییر^{۸۹} اندکی است، متکی می‌باشد. اگر موضوع صرفاً از این قرار باشد در این صورت هیچ جالب نخواهد بود.

من با آنچه شما می‌گوئید، موافقم: آن [بررسی لهجه‌های غیر معیار مردم زاغه‌نشین] بخشی از زبان‌شناسی است - زبان‌شناسی که آرمان‌سازی زبان‌شناسی معمولی را یک گام به سوی پیچیدگی واقعیت نزدیکتر می‌سازد. این خوبه.

م.ر. فکر می‌کنم برای لایوفا بسیار اهمیت دارد که نشان بدهد زبان مردم زاغه‌نشین برای خود دستور زبانی دارد و زبان آنان را به صورت مجموعه‌ای از خطاها و موارد تخلف^{۹۰} از انگلیسی معیار تعریف نمی‌کند ...

ن.چ. اما کیست که در آن تردید کند. احتمالاً هیچ زبان‌شناسی در آن شک ندارد.

م.ر. بسیار خوب، برای آن که زبان‌شناسان می‌دانند که این یک اصل زبان‌شناختی است. اما لایوفا اصولاً روی سخنش با معلمان و متخصصان فن تدریس است که عموماً مشروعیت^{۹۱} زبان گفتاری را قبول ندارند، و گذشته از آن، این وظیفه مسلکی را دارند که در ذهن کسانی که به لهجهٔ غیر معیار تکلم می‌کنند، حس حقارت تلقین کنند.

86. amalgam

88. ideal systems

90. infractions

87. idealization

89. variation

91. legitimacy

ن.چ. لایوف در سطح فعالیت آموزشی، در تلاش برای مبارزه با تبعیضهای جامعه بی بند و بار، کار بس مفیدی انجام می دهد. این بسیار خوب است، لیکن از لحاظ زبان شناسی، این موضوع امری پر واضح و پیش افتاده است. تا آنجا که من می دانم انسان عصر حجر به زبانی شبیه زبان ما تکلم می کرد. بدیهی است زبان مردم زاغه نشین زبانی است از همان رسته^{۹۲} مردم حومه نشین. از نقطه نظر زبان شناسی، بررسی انگلیسی مردم سیاه پوست؛ بررسی زبان کره ای یا زبانهای بومی آمریکا، یا بررسی تفاوت موجود میان انگلیسی کامبریج (در انگلیس) و انگلیسی کامبریج (در ماساچوست) در یک ترازو قرار دارد. این بررسیها سودمندند، لیکن آنچه مرا نگران می سازد، ادعاهای نظری است. ما در این بررسیها نمونه خوبی از زبان شناسی توصیفی ملاحظه می کنیم لیکن زبان شناسی برای آنکه از لحاظ اجتماعی به یک نتیجه گیری مناسب برسد، مغالطه نمی کند. مثلاً، همین هدف ایده تئولوژیکی توسط تئودور روزنگارتن (Theodore Rosengarten) در کتابش همه مخاطرات خداوندی^{۹۳} که زندگینامه نیت شاوو (Nate Shaw) است، حاصل شده است. روزنگارتن قصه مرد سیاهپوست سالخورده ای را آوانویسی^{۹۴} می کند، مردی که سواد خواندن نداشت و خاطره همه زندگیش را به گونه شگفت آوری به یاد سپرده بود. او نوعی قصه پرداز طبیعی بود و زندگیش که با مبارزات اجتماعی درآمیخته بود بسیار دلکش بود. روزنگارتن با آوانگاری قصه شفاهی این مرد سالخورده همان چیزی را می گوید که شما به لایوف نسبت می دهید: این مرد نیز در واقع یک انسان است، انسانی که کلاً در خور توجه است. شاید خلط بحث ناشی از یکی از گفته های من باشد که بیشتر از آنچه حدس می زدم سبب مجادله شده است: من از ضرورت متصور شدن یک جامعه زبانی همگن سخن به میان آوردم...

م.ر. ... آرمان سازی که برای انجام پژوهش علمی ضروری است و این، همان طور که نوشته اید، بدان معنا نیست که واقعیت همگن است؛ لیکن هنگامی که شخص زبان مردم زاغه نشین را بررسی می کند، چنین آرمان سازی لازم است و در واقع حتی امری خودکار است. ن.چ. البته. و در مورد همه لهجه ها نیز وضع بدین قرار است. به اعتقاد من، این راه معقولی است که می توان برای بررسی گوناگونیهای لهجه ها^{۹۵} برگزید: ما باز هم از نظامهای آرمانی صحبت می کنیم. تنها این گونه نظامها دارای خواص جالبی هستند. ترکیبهای نظامها به ندرت خواص جالبی دارند. مثالی ذکر می کنم: دوست من موریس هیل (Morris Hale)^{۹۶} زمانی که بچه خردسالی بود به پنج

92. order

93. All God's dangers

94. transcribe

95. dialect variations

۹۶. چامسکی در سال ۱۹۵۱ در ام. آی. تی (MIT) با موریس هیل آشنا شد. او که یکی از پیشگامان آواشناسی زایشی است، از جمله همکاران دانشگاهی است که چامسکی را تشویق نمود تا از روالهای کشف (discovery) (procedures) و دیگر اصول توصیفی زبان شناسی ساختگرا زبان به انتقاد گشاید و با اطمینان خاطر و عزم استوار نظریه زایشی - گشتاری خود را عرضه بدارد. هیل و چامسکی کتابی را که با همکاری همدیگر تحت عنوان قالب آوایی زبان انگلیسی (The Sound Patterns of English) به رشته تحریر کشیده بودند در سال ۱۹۶۸ منتشر ساختند.

زبان تکلم می‌کرد. این پنج زبان را وقتی با هم در نظر می‌گیریم خواص جالبی ندارند، اما تک تک دارند. به همین طریق، اگر کسی به چندین لهجه صحبت کند، چنانچه شما عناصر آنچه این کل^{۹۷} را می‌سازد از هم سوا نکنید با آشفتگی و سردرگمی بسیاری مواجه خواهید شد.

م.ر. با این وجود، به نظر من مهم است که کار مترقیانه لایوف را با موضع کسی چون برنشتاین (Bernstein)، کسی که تبعیض نژادی را تأیید و توجیه می‌کند، مقابله کنیم.

ن.ج. مفهوم ضمنی کار برنشتاین ممکن است کاملاً واپس‌گرایانه^{۹۸} باشد و شاید ارزش آن را نداشته باشد که از آن بعنوان نمونه بررسی معقول زبان بحث شود. من بر این اعتقاد بودم که دیگر ضرورتی نخواهد داشت که بگوئیم زبان گفتاری یک نفر زاغه‌نشین شهری، زبانی واقعی است. اما شاید این طور نباشد. به نظر می‌رسد که برخی مربیان آموزشی و دیگران این فرضیه را، که در میان کودکان طبقات پائین محدودیتهای شدید توانش [زبانی] وجود دارد، بسیار جدی گرفته باشند. اما وجود علمی تحت عنوان «جامعه‌شناسی زبان»^{۹۹} هنوز برایم به صورت موضوعی مبهم باقی مانده است.

م.ر. به طور کلی به نظر شما معنای جامعه‌شناسی چیست؟

ن.ج. دوباره می‌گویم که هر علمی بر حسب موضوع^{۱۰۰} و نتایج آن تعریف می‌شود. جامعه‌شناسی بررسی جامعه است و در مورد نتایج آن به نظر می‌رسد که سخن اندکی می‌توان، دست کم در سطح نسبتاً کلی، بیان کرد. شخص [در این علم] شاهد مشاهدات، مکاشفات^{۱۰۱}، برداشتها و شاید برخی تعمیمهای معتبر است. شکی نیست که همه آنها با ارزشند اما نه در حد اصول تبیینی. نقد ادبی نیز چیزهایی برای گفتن دارد لیکن اصول تبیینی ندارد. البته از زمان یونانیان باستان کسانی کوشیده‌اند اصول کلی را، که بتوان نقد ادبی را بر پایه آنها قرار داد، پیدا کنند. اما برداشت من این است که کسی موفق نشده است که اصول آن را تعیین کند، هر چند که من در این رشته [نقد ادبی] صاحب نظر نیستم. این وضع شباهت بسیاری با وضع موجود در دیگر علوم انسانی دارد. آنچه به عنوان نقد ادبی عرضه می‌شود، نقد نیست، بلکه به نظر من، درست آن است که آترا مشخصه‌یابی^{۱۰۲} بدانیم. به اعتقاد من، جامعه‌شناسی زبان علمی است که می‌کوشد اصول جامعه‌شناسی را برای بررسی زبان به کاربرد اما تردید دارم که چیزی از جامعه‌شناسی عایدش شود و یا آن که محتملاً به آن خدمتی انجام دهد.

م.ر. به طور کلی، شخص یک طبقه اجتماعی را به مجموعه‌ای از صورتهای زبانی^{۱۰۳} به گونه‌ای که از دو لحاظ [جامعه‌شناختی و زبان‌شناختی] تقریباً بی‌مانند است، ربط می‌دهد.

ن.ج. شما نیز می‌توانید کلکسیون پروانه درست کنید و اظهارنظرهای فراوان بکنید. اگر شما

97. ensemble

99. "sociolinguistics"

101. intuition

103. linguistic forms

98. reactionary

100. object

102. characterization

پروانه دوست دارید، حرفی نیست، اما چنین کاری را نباید با پژوهشی که در بند کشف اصول تبیینی^{۱۴} نسبتاً غنی است، اشتباه نمود، پژوهشی که اگر نتواند این اصول را کشف کند، مردود است. م.ر. برخی از جامعه‌شناسان، زبان‌شناسی را متهم می‌کنند که در مشروعیت بخشیدن به زبان غالب^{۱۵}، بویژه به دلیل مفهوم «توانش» که غالباً، کم و بیش، با مهارت در کاربرد زبان مشتبه می‌شود، شرکت دارد. اما بالاتر از همه اینها، آنان زبان‌شناسی را به خاطر آرمانی‌سازی که آن را از واقعیت اجتماعی دور می‌سازد، ملامت می‌کنند.

ن.ج. مخالفت با آرمانی‌سازی صرفاً اعتراض به خردپذیری^{۱۶} است و نتیجه این عمل چیزی بجز آن که از پژوهشهای فکری پرمعنا محروم شویم، نخواهد بود. پدیده‌هایی که به علت پیچیدگی ارزش مطالعه و بررسی دارند عموماً شامل تعامل^{۱۷} چندین نظام می‌باشند. از این رو، شما باید یک نوع موضوع بررسی را انتزاع کنید، و آن عواملی را که مربوط نیستند، کنار بگذارید. اینها حداقل مواردی هستند که اگر خواستید پژوهشی انجام دهید که مبتذل نباشد، باید رعایت نمائید. در علوم طبیعی این امر حتی مورد بحث قرار نمی‌گیرد، چرا که پرواضح است. در علوم انسانی این امر پیوسته مورد سؤال قرار می‌گیرد و این مایه تأسف است. هنگامی که شخص در محدوده نوعی آرمانی‌سازی کار می‌کند شاید که از چیزی بس مهم غافل بماند و آن امکان بررسی عاقلانه است^{۱۸} که همیشه [ضرورت] آن مورد تأیید بوده است. شخص نباید بیش از حد نگران این موضوع باشد. او ناگزیر است با این مسئله روبرو شده، بکوشد که با آن کنار آید و وضع خود را با آن تطبیق^{۱۹} کند و این چیزی اجتناب‌ناپذیر است.

هیچ ملاک ساده‌ای که رسیدن به آرمانی‌سازی درست را فراهم کند، وجود ندارد مگر ملاک، همان حصول نتایج با معنا باشد. اگر شما نتایج خوبی به دست آورید، به استناد نتایج حاصله می‌توانید مطمئن شوید که از یک آرمانی‌سازی فاصله چندانی ندارید. اگر با تغییر نقطه نظر خود نتایج بهتری به دست بیاورید در آن صورت آرمانی‌سازی خود را اصلاح کرده‌اید. میان تعریف حوزه پژوهش و کشف اصول مهم عمل متقابل ثابتی وجود دارد. رد آرمانی‌سازی کار سخیفی است. شنیدن این گونه انتقاد از چپ‌گرایان بویژه عجیب است. اقتصاد سیاسی مارکسیستی با آرمانی‌سازیهایش و انتزاعیات پر دامنه‌اش نمونه کلاسیک و آشنایی را در اختیار ما می‌گذارد.

م.ر. آیا جامعه‌شناسان در صدد نیستند روشهایی را که در حال حاضر به کار می‌برند، مصاحبه‌هایشان، بررسیها، آمارها و امثال اینها، که جای روش علمی را گرفته‌اند، حفظ کنند؟

ن.ج. باز این روش کلی به نوبه خود نه خوب است و نه بد. سؤال این است که آیا روش ما به کشف اصول مهم منتهی می‌شود. برگشتیم بر سر موضوع تفاوت میان تاریخ طبیعی و علوم طبیعی. در تاریخ طبیعی هر آنچه که انجام می‌دهید، خوب است. اگر خواسته باشید تکه‌های

104. explanatory principles

106. rationality

108. rational inquiry

105. dominant language

107. interaction

109. accommodate

سنگ جمع‌آوری کنید می‌توانید آنها را بر طبق رنگ، شکل و غیره طبقه‌بندی کنید. همه چیز دارای ارزش برابرند، چرا که شما در جست و جوی اصول نیستید. شما با این کار خود را سرگرم ساخته‌اید و کسی را بر آن اعتراضی نیست. اما در علوم طبیعی وضع کاملاً به گونه‌ی دیگر است. در علوم طبیعی ما در جست و جوی کشف ساخت قابل فهم^{۱۱۰} و اصول تبیینی هستیم. در علوم طبیعی حقایق فی‌نفسه جالب نیستند، بلکه جالبیت آنها منوط به درجه رابطه‌ای است که با اصول تبیینی یا ساختهای نهانی^{۱۱۱} دارند که به نحوی به عقل جالب می‌نمایند. من فکر می‌کنم همه این بحثها به التباس میان دو مفهوم واژه «جالب»^{۱۱۲} خلاصه می‌شود. برخی چیزها فی‌نفسه جالبند. برای مثال: اعمال انسان را در نظر بگیرید. هنگامی که رمان‌نویسی با اعمال انسان سر و کار دارد کار جالبی است؛ پرواز پرند، گله‌ها، اینها همه جالبند. در این مفهوم، تاریخ طبیعی و جامعه‌شناسی توصیفی همانند رمان جالبند. هر دو با پدیده‌های جالبی سر و کار دارند و آنها را در معرض دید ما قرار می‌دهند و شاید به نحوی به ما بینشی می‌دهند. اما واژه «جالب» معنای دیگری، مثلاً در فیزیک دارد. یک پدیده فی‌نفسه برای دانشمند فیزیک جالبیتی ندارد. در واقع، علمای فیزیک، دست کم در عصر جدید، معمولاً به پدیده‌های «غریبی»^{۱۱۳} علاقه‌مند هستند. که به مفهوم نخست واژه «جالب» واقعاً فی‌نفسه جالب نیستند. آنچه در شرایط آزمایش علمی صورت می‌گیرد فی‌نفسه اهمیت ندارند. جالبیت آن در رابطه با آن اصول نظری است که در معرض خطر قرار دارند. علوم طبیعی، که با تاریخ طبیعی فرق دارد، با خود پدیده‌ها سر و کار ندارد، بلکه با اصول و تبییناتی سر و کار دارد که از پدیده‌ها به نحوی تأثیر می‌پذیرند. اگر ما یکی از این تعاریف «جالب» (یا هر مفهوم دیگری، فی‌المثل مربوط به سودمند بودن) را انتخاب کنیم کاری صواب یا خطا انجام نداده‌ایم. اگر ما به اعمال انسان علاقه‌مند بوده باشیم، کارمان درست و چنانچه به شتابگرهای ذرات^{۱۱۴} علاقه‌مند باشیم، کارمان نادرست است. این دو صرفاً دو چیز کاملاً متفاوتند. جاذبیت جامعه‌شناسی نباید بر مبنای التباس میان دو مفهوم واژه [جالب] قرار گیرد.

در بررسی زبان نیز شخص با پدیده‌های عجیبی برخورد می‌کند. در زبان انگلیسی شما نمی‌توانید جمله

John seems to the men to like each other

را به معنای: «به نظر هریک از آقایان، جان (John) دیگران را دوست دارد»، بگیرید. حرف بر سر معنای مورد نظر چیست. بحث در این است که جمله فوق این معنا را بیان نمی‌کند. این جمله به نوبه خود جالب نیست؛ کسی چنین جمله‌ای را به کار نمی‌برد و بیشتر از این هم جای بحث آن نیست. لیکن این پدیده به عقل جالب می‌نماید زیرا به اصول مهم نظریه زبان‌شناختی مربوط می‌گردد.

110. intelligible structures

112. "interesting"

114. particle accelerators

111. hidden structures

113. "exotic"

مشکل علوم انسانی این است که دست اندرکاران خود را به آسانی در وضعیتی می‌یابند که به توصیف پدیده‌های کم‌اهمیتی می‌پردازند و چیز جالبی برای گفتن دربارهٔ موضوع خود ندارند. این بدترین حالت است، یعنی شخص تحلیل‌های آماری دربارهٔ موضوعی می‌دهد که بدون فایده‌اند... مطمئناً، مردم شناسی و جامعه‌شناسی گاهی به نتایج بسیار جالبی می‌رسند. مثلاً، کار همکارم کنت هیل (Kenneth Hale) را در نظر بگیرید. او به بررسی «گنجینه فرهنگی»^{۱۱۵} فرهنگهای بومی^{۱۱۶} و زبانهای استرالیایی مشغول بوده است. این بومیان را می‌توان، دست کم از نقطه‌نظر تکنولوژی، ابتدایی‌ترین مردم دنیا دانست. اما آنها نظامهای فکری^{۱۱۷} را که فوق‌العاده پیچیده‌اند و بازیهای زبانی را که نظیر ندارند، ابداع کرده‌اند.

م.ر. من بررسی‌ای که او دربارهٔ بازی کلمات متضاد^{۱۱۸} به عمل آورده است، خواننده‌ام. در این بازی هر یک از گویشوران می‌باید بر طبق قواعد معینی به جای واژه‌ها، متضاد آنها را به کار برد. ن.چ. بله، این یک نمونه است. بدون شک آنچه از بررسی او حاصل می‌شود بسیار جالب است. این بازیها صرفاً برای وقت‌گذرانی ابداع نشده‌اند؛ آنها پاسخی به نیازهای بنیادی فکری‌اند. هیل همچنین گفته است که کثرت^{۱۱۹} نظامهای فوق‌العاده پیچیده و ظریف خویشاوندی^{۱۲۰} احتمالاً از لحاظ کاربرد اجتماعی قابل تبیین نیست.

م.ر. بدین سان هیل مخالف با کارکردگرایی^{۱۲۱} لوی - استروس^{۱۲۲} (Levi-strauss) است که نظامهای خویشاوندی را ربط می‌دهد به مبادلهٔ ...

ن.چ. شاید این نظامهای خویشاوندی یک نیاز فکری را ارضا می‌کنند، ممکن است این نظامهای خویشاوندی نوعی ریاضیات هستند که شخص هنگامی که ریاضیات صوری^{۱۲۳} ندارد، می‌تواند ابداع کند. یونانیان نظریهٔ اعداد^{۱۲۴} را به وجود آوردند، دیگران نظامهای خویشاوندی را تشکیل دادند. هیل و دیگران از افراد مطلعی^{۱۲۵} خبر می‌دهند که به طور استثنائی در نظامهای خویشاوندی صاحب نبوغ بوده‌اند، همان طور که دانشمندان ریاضی می‌توانند دارای نبوغ باشند. این اکتشافات به مردم شناسی تعلق دارد، لیکن طبیعی است که به روان‌شناسی نیز تعلق دارد. این

115. "cultural wealth"

116. indigencus

117. intellectual systems

118. antonyms

119. proliferation

120. kinship

121. functionalism

۱۲۲. رک به افزوده (۲).

123. formal mathematics

124. number theory

نظریه اعداد یا حساب عالی (higher arithmetic). پژوهش در عددهای طبیعی، موضوعهایی که در نظر گرفته می‌شوند دامنه‌ی گسترده دارند، از معماگونه‌های پیش افتاده تا قضیه‌های دشوار و عمیق. بخش‌هایی که پیوسته مورد علاقه بوده‌اند متضمن این مطالبند: (۱) عددهای اول. (۲) معادلات دیوفانتوسی، و (۳) نظریهٔ افزایشی اعداد. برای اطلاع از شرح کوتاه مباحث فوق به فرهنگ اندیشهٔ نو، ویراستار: پاشانی، ص ۷۷۰، ۱۹۶۹ رجوع کنید.

125. informants

اکتشافات نشان می‌دهند که چگونه افراد انسانی در شرایط محرومیت از مادیات، غنای فرهنگی به وجود می‌آورند. در رابطه با این بازیهای زبانی می‌گویند که کودکان در یادگیری آنها مطلقاً مشکلی ندارند. به نظر می‌رسد که این بازیها با مراسم بلوغ^{۱۲۶} ارتباط دارد. همه اینها بسیار عجیب و دلفریب است.

م.ر. این اکتشافات به هر دو مفهوم «جالب» است. به نظر من، حقایق زبانی نیز می‌تواند به هر دو مفهوم جالب باشد.

ن.ج. بله. یک دستور زبان سنتی^{۱۲۷} خوب را ملاحظه کنید. این دستور زبان آن پدیده‌هایی را عرضه می‌دارد که دارای جالبیت «انسانی»^{۱۲۸} است؛ فی‌المثل: افعال بیقاعده. اما دستور زبان سنتی به آنچه برخی از دستوریان زایشی شرط فاعل مشخص^{۱۲۹} معلوم نامیده‌اند، علاقه‌مند نیستند، برای آن‌که پدیده‌هایی که بر اثر این حالت کنار گذاشته می‌شود، «جالبیت انسانی» ندارند. به عنوان مثال، جمله‌ای که پیشتر ذکر نمودم: John seems to the men to like each other. بر اثر شرط فاعل مشخص کنار گذاشته می‌شود، اما تردید دارم که هیچ دستور زبان سنتی، حتی کاملترین آنها، برای کنار گذاشتن چنین جمله‌ای وسواس داشته باشد. این امر تا آنجا که به دستور زبانهای سنتی انگلیسی مربوط می‌شود، موجه است. این دستور زبانها [برای تعیین جمله درست یا نادرست] به هوش^{۱۳۰} خواننده متوسل می‌شوند، بی‌آنکه بکوشند «هوش» را به طور صریح و روشن مشخصه‌یابی کنند. می‌توانیم فرض کنیم که این شرط فاعل مشخص - یا هر اصلی که این جمله را کنار می‌گذارد - صرفاً جنبه‌ای از هوش‌گوشور، جنبه‌ای از دستور زبان جهانی است و در نتیجه، آموزش صریح را به کسی که دستور زبان سنتی را فرا می‌گیرد، لازم نمی‌داند.

برای زبان‌شناس عکس این موضوع صادق است. زبان‌شناس به آنچه دستور زبانهای سنتی بیان نمی‌کنند، علاقه‌مند است؛ او به اصول علاقه‌مند است - و یا به اعتقاد من، دست کم به آنچه نظر او را جلب می‌کند.

م.ر. بدین سان واکنشی که معمولاً آدمی در علوم انسانی علیه آرمانی‌سازی مشاهده می‌کند

126. rites of puberty

127. traditional grammar

128. "human"

۱۲۹. شرط فاعل مشخص (specified subject condition) حالتی است که در آن استخراج عنصری، که به عبارت درونه‌ای تعلق دارد، و عطف آن عنصر با عنصری بیرون از آن عبارت غیر مجاز است به شرط آنکه عبارت درونه‌ای دارای فاعل «مشخص» باشد - «مشخص» به مفهومی که باید دقیقاً تعریف شود. بعنوان مثال: جمله We expected John to like each other عبارت را نمی‌توان به مرجع we عطف کرد، به طوری که جمله این معنا را بدهد: "Each of us expected that John would like the other" (هر یک از ما انتظار داشتیم که جان (John) دیگری را دوست بدارد). شرط فاعل مشخص عطف کردن each other به we را به دلیل وجود فاعل [John] در عبارت درونه‌ای John to like each other نهی می‌کند. همین شرط [فاعل مشخص] در مثالی که پیشتر ذکر گردید: John seems to the men to like each other جاری است. در اینجا فاعل فعل "like" ادا نشده بلکه مستفاد می‌شود که "John" است. برای اطلاع از بحثی که درباره این مسائل به عمل آمده است، رجوع شود به فصل سوم کتاب تأملاتی در باره زبان Reflections on Language، جامسکی (۱۹۷۵).

130. intelligence

به نظر می‌رسد که مربوط به این واقعیت است که مردم به آنچه مشترکاً دارند علاقه‌مند نیستند، بلکه ...

ن.چ. بلکه به آنچه آنها را از هم متمایز می‌کند^{۱۳۱}، علاقه‌مند هستند، بله. و به حیات انسانی طبیعی خودشان؛ این تصمیمی درست است. به نظر می‌رسد که این موضوع در مورد قورباغه‌ها نیز صادق است. بدون شک، آنها به آنچه آنها را قورباغه می‌کند، نباید علاقه‌مند باشند، بلکه به آنچه آنها را از یکدیگر متفاوت می‌کند، باید علاقه‌مند باشند: یکی دورتر می‌جهد، ... بالاخره هر چیزی که قورباغه‌ای را در نظر قورباغه‌های دیگر قابل توجه می‌کند. قورباغه‌ها می‌پذیرند که «قورباغه بودن» امری کاملاً طبیعی است.

م.ر. در میان آمریکائیاها «قورباغه» برای معرفی فرانسویها ... نیز به کار می‌رود.

ن.چ. منظورم آن نبود.

* * *

افزوده‌ها

۱) ولف گانگ کهلر (Wolfgang Kohler)، ۱۹۶۷ - ۱۸۸۷، روان‌شناس آلمانی - آمریکایی و پایه‌گذار روان‌شناسی گشتالت. کهلر در شهر راول (Revel) (تالین Tallin فعلی) در استونیا (Stonia) در ۲۱ ژانویه ۱۸۸۷ به دنیا آمد. وی پس از دریافت درجهٔ دکترا از دانشگاه برلین در سال ۱۹۰۹ به ماکس ورتایمر (Max Wertheimer) و کورت کافکا (Kurt Koffka) در دانشگاه فرانکفورت که همزمان با نضج نهضت گشتالت بوده، پیوست. این گروه خطاهای ادراکی^{۱۳۲} را که با آسانی با نظریه‌های تداعی عناصر حسی^{۱۳۳} قابل تبیین نبود مورد مطالعه قرار دادند. نظریه پردازان گشتالتی معتقدند که نظام عصبی، مجموعه‌های ساختاری^{۱۳۴} را بی‌درنگ به صورت توده‌های کل^{۱۳۵} دریافت می‌کند. کهلر از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ سرپرستی مرکز تحقیقاتی انسان‌نماها واقع در تنه ریف (Tenerife)، در جزایر قناری را بر عهده داشت. در آنجا وی مطالعات معروف خود را که در سال ۱۹۱۷ به صورت کتابی با عنوان ذهنیت میمون انسان‌نما^{۱۳۶} منتشر شد، ادامه داد. در این کتاب کهلر، ثابت می‌کند که شمشیرها در مواجهه با دشواری از راه‌حلهای بینشگرانه استفاده می‌کنند و صرفاً به یادگیری از راه آزمایش - خطا دست نمی‌یازند. کهلر تحت تأثیر نظریه میدانها^{۱۳۷}، نظریه هم‌ریخت‌بینی^{۱۳۸} را ارائه کرد و استدلال می‌کرد که سازمان ادراکی^{۱۳۹} در بافت عصبی شبیه خصیصه‌های ساختاری با میدانهای الکتریکی پراکنده می‌باشد. وی در سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۵ مدیر مؤسسه روان‌شناسی و استاد فلسفه در دانشگاه برلین بود کتاب روان‌شناسی گشتالت^{۱۴۰}، ۱۹۲۹ ره‌آورد این دوره از تبعات علمی اوست. کهلر که از رژیم آلمان نازی بی‌مناک بود در سال ۱۹۳۵ از مقام خود استعفا کرد و به آمریکا مهاجرت نمود و تا سال ۱۹۵۵ در کالج سوارث مور (Swarthmore) به کار تدریس مشغول بود و در سال ۱۹۵۸ به کالج دارت مور (Dartmore) پیوست. از آثار متأخر وی می‌توان موقعیت و ارزش در جهان واقعیت‌ها^{۱۴۱}، ۱۹۳۸ و پویایی روان‌شناسی^{۱۴۲}، ۱۹۴۰ را نام برد.

132. perceptual illusions

133. association of sensory elements

134. structural wholes

135. wholes

136. *The Mentality of Apes*

137. field theory

کوششی برای یکی کردن قانون‌های بنیادی فیزیک از طریق استنتاج آن‌ها از بهم‌کنش‌های آنها بین میدانها. [به صورت تحقق یافتن این کوشش] این میدان‌ها موجودی‌های بنیادین فیزیک می‌شوند و امید آن بود که ذره‌های بنیادی به صورت نتیجه‌هایی از کاربرد قانون‌های مکانیک کوانتومی ظاهر شود. این برنامه دورهٔ کودکی را می‌گذرانند، و موفق‌ترین نظریه‌های میدانی نظریه عام نسبیت است (که گرانس را در مکانیک گنجانده است) و الکترو دینامیک کوانتومی (که الکترومغناطیس را در مکانیک کوانتومی جای داده است). فرهنگ اندیشه نو. ویراستار ع. پاشائی، ص ۷۸۰، ۱۹۶۹.

138. isomorphism

139. perceptual organization

140. Gestalt Psychology

141. *The Place and Value in a World of Facts*

142. Dynamics of Psychology

وی در ۱۱ ژوئن سال ۱۹۶۷ در شهر اینفیلد (Enfield)، ماساچوست چشم از جهان فرو بست. (۲) کلود لوی استروس^{۱۴۳} (Claude levi Strauss) مردم شناس و فیلسوف فرانسوی در ۲۸ نوامبر ۱۹۰۸ در بروسل، بلژیک بدنیا آمد و تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته فلسفه، دانشگاه سوربن پاریس به پایان برد. زمانی که به عنوان استاد مدعو در دانشگاه ساو پولو (Sao paulo) برزیل به تدریس فلسفه اشتغال داشت به مردم شناسی روی آورد و از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ سرپرستی هیئت مردم شناسی در برزیل مرکزی را به عهده داشت. لوی استروس با استفاده از فنون و اصول زبان شناسی ساختگرایی در تفحصات مربوط به به حوزه های متعدد رفتار روشی را ارائه کرد که به مردم شناسی ساختاری^{۱۴۴} معروف است. این دانشمند فرانسوی ضمن مطالعه آداب و رسوم قومی و افسانه ها ابراز داشت که واقعیت اجتماعی در نظامهای منطقی قرار دارد. هر چند که محتوای این نظامها در جوامع انسانی متفاوت است، اما یک زیرساختار منطقی اساس و مبنای همه رفتار انسانی را تشکیل می دهد. به اعتقاد لوی استروس این طرح زیربنایی را می توان با به کارگیری زبان شناسی ساختگرا، نظریه ارتباطات، سبیرنتیک^{۱۴۵} و منطق ریاضی معلوم ساخت. به عبارت دیگر، همه پدیده های اجتماعی تظاهرات نمادین ذهن است و وظیفه مردم شناس اجتماعی آن است که رابطه های ساختاری ناهشیار و ناآشکار^{۱۴۶} را که در نظامهای گوناگون صور نمادین موجود است آشکار سازد - همه پدیده های اجتماعی نظامهای ارتباطی است که به صورتهای خویشاوندی اقتصادی و زبانی متجلی می شوند.

بجاست یادآور شویم لوی استروس کوشید دانش جدید افسانه را بنیان گذارد. او معتقد بود که نقش تحلیل ساختاری افسانه آشکار ساختن ساختار منطقی است که زیربنای ایماژها و طرحهای یک رشته از افسانه هاست. به زعم لوی استروس، افسانه، همچون علم، برخاسته از محرکهای فکری^{۱۴۷} است - یعنی مشکلی باید حل شود و تفاوت آن از علم، نه در منطق آن، که در نوع موضوعهائی است که این منطق درباره آنها جاری است. افسانه، بر خلاف آنچه زیگموند فروید معتقد بود، سرشت غریزی و ناهشیار انسان را برملا نمی کند، بلکه اندیشه عقلایی و ناهشیار او را در تلاش برای حل مسائل منطقی که با آنها مواجه است، بیان می دارد و این عقیدتی است که لوی استروس بدان پایبند بود. در نظر وی افسانه، در واقع مبین نخستین تلاش انسان برای ایجاد فلسفه، علم طبیعت و فرهنگ بوده است.

از جمله آثار عمده لوی استروس:

- ۱- ساختار ابتدایی خویشاوندی، ۱۹۴۹. Elementary Structure of Kinship
- ۲- ذهن وحشی، ۱۹۶۶. The Savage Mind
- در رابطه با نظریه ساختی - کارکردی (structural - functional theory) که به کارکردگرایی -

۱۴۳. در نگارش افزوده (۱) از دایرةالمعارف بریتانیکا استفاده شده است.

144. structural anthropology
146. implicit

145. cybernetics
147. intellectual impulses

ساختی (structural - functionalism) نیز معروف است می‌توان به شرح کوتاهی که در این باره در کتاب فرهنگ اندیشه نو، ص ۷۶۶، ۱۹۶۹ آمده است مراجعه نمود. و نیز رویکرد تالکوت پارسونز (T.Parsons)، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه هاروارد، در تحلیل مسائل جامعه‌شناختی، که در دهه ۱۹۵۰ از اعتبار و نفوذ فراوان برخوردار بود و با نظریه ساختی - کارکردگرایی قرابت نزدیکی دارد در خور توجه و تعمق می‌باشد.

۳- موریس هیل (Morris Hale)، ۱۹۲۳، زبان‌شناس آمریکائی در لیه پایا (Liyepaya)^{۱۴۸}، واقع در جمهوری لیتوانی روسیه سوسیالیستی^{۱۴۹} چشم به دنیا گشود. وی در پایان تحصیلات دانشگاهی به کار آموزش زبان روسی در کالج نورث پارک (North Park)، شیکاگو پرداخت و بعد در دانشگاه‌های شیکاگو و هاروارد به تدریس مشغول گردید و سپس در سال ۱۹۵۱ به هیأت علمی MIT پیوست. در سال ۱۹۶۱ به سمت استاد زبانهای نوین منصوب شد. اشتهاش بخاطر تحقیقاتی است که در زمینه زبان‌شناسی به عمل آورده است. زبان روسی، اسلاوی، انگلیسی از جمله زبانهای بودند که اغلب مورد پژوهش وی بودند. وی همچنین در پژوهشهای زبان - شناختی به زبانهای سوئدی، عربی، آلمانی، لهستانی، انگلیسی باستانی، انگلیسی مردم آمریکا و گویشهای جنوب روسیه توجه داشت و از پیامدهای کاربرد کامپیوتر در مطالعات زبان‌شناسی غافل نبود. از جمله آثارش می‌توان عناوین زیر را نام برد:

- (۱) «درباره شناخت گفتار با استفاده از ماشین^{۱۵۰}»، در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی مربوط به پردازش خبر^{۱۵۱}، (۱۹۶۰) ۱۹۵۹، ص ۶-۲۵۲.
- (۲) الگوی آوایی زبان روسی.^{۱۵۲} ۱۹۵۹.
- (۳) الگوی آوایی زبان انگلیسی^{۱۵۳} (با مشارکت مؤلف دیگر، در دو جلد، ۱۹۶۸).
- (۴) مقدماتی در تحلیل گفتار^{۱۵۴}، ۱۹۵۲.

۱۴۸. شهر بندری با جمعیت ۸۸ هزار (در سرشماری ۱۹۶۹).

149. Lithuanian Soviet Socialist Republic.

150. "On the Recognition of Speech by Machine"

151. Proceedings of the International Conference on Information Process

152. The Sound pattern of Russian

153. The Sound Pattern of English

154. The Preliminaries of Speech Analysis

انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی^۱

در سراسر تاریخ پژوهش دربارهٔ انسان یک مخالفت^۲ بنیادی میان دو گروه وجود داشته است: کسانی که معتقدند پیشرفت بر اثر مشاهده دقیق رفتار واقعی انسان حاصل می‌شود و آنهایی که می‌اندیشند این گونه مشاهدات تا آنجا می‌توانند جالب باشند که قوانین پوشیده و تا حدودی مرموز زیربنایی را که به صورت ناقص و مسخ شده در رفتار انسان تجلی می‌کنند، برای ما آشکار نمایند. به عنوان مثال، فروید در گروه دوم قرار دارد و بخش اعظم علوم اجتماعی در آمریکا در ردهٔ نخست جای می‌گیرد.

نوام چامسکی بدون احساس هیچگونه خفتی در ردیف محققانی قرار می‌گیرد که در جست و جوی قوانین پنهانی هستند. در نظر او رفتار کلامی، یعنی کنش گفتاری^۳، صرفاً بمثابةٔ بخش فوقانی یخ شناور توانش^۴ زبانی است که شکل آن بر اثر عواملی بی‌ارتباط با زبان شناسی تغییر یافته است. در واقع، زمانی چامسکی این عقیده را اظهار داشت که خود اصطلاح «علوم رفتاری» از وجود التباس میان شاهده^۵ و موضوع^۶ حکایت می‌کند. به عنوان مثال، وی می‌گوید که روان‌شناسی علم مغز انسان است و چنانچه روان‌شناسی را علم رفتار تلقی کنیم مانند آنست که

۱. مقالهٔ Chomsky's Revolution in Linguistics از کتاب زیر که شامل شانزده گفتار پیرامون نقد و بررسی افکار و آثار نوام چامسکی می‌باشد برگزیده شده است:

Gibert Harman (ed.). On Noam Chomsky: Critical Essays. New York: Anchor Books, 1974, 2-33.

از همکار فاضلم دکتر مجدالدین کیوانی بخاطر آنکه برگردان فارسی این مقاله را خوانده و پیشنهادات سودمندی داده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم. (م)

2. opposition

3. speech performance

4. linguistic competence

5. evidence

6. subject matter

فیزیک را علم خوانندن کنترها بدانیم. آدمی از رفتار انسان به عنوان شاهد برای دست یافتن به قوانین طرزکار ذهن استفاده می‌کند و اگر فرض کنیم که قوانین ذهن لزوماً قوانین رفتارند، بمنزله آنست که بگوئیم شاهد لزوماً همان موضوع است.

با توجه به همین تضاد میان روش تحدید پژوهش به حقایق مشهود و روش استفاده از حقایق مشهود به عنوان نشانه‌هایی دال بر قوانین پنهانی و زیربنایی است که انقلاب چامسکی دوچندان جالبتر می‌شود: نخست آنکه، در زمینه زبان‌شناسی اختلافی را دامن زده که خود نمونه‌ای از اختلاف وسیعت‌تری است؛ دوم آنکه، چامسکی با استفاده از نتایج حاصل از مطالعات زبانی کوشیده است درباره ماهیت مغز انسان نتیجه‌گیریهای ضد رفتارگرایانه و ضد تجربه‌گرایانه کلی ارائه دهد که از محدوده بحث زبان‌شناسی خارج می‌شود.

انقلاب چامسکی کمابیش همان چارچوب کلی‌ی را دنبال کرده که تامس کوهن (Thomas Kuhn) در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی^۷ توصیف کرده است:^۸ «نمونه پذیرفته شده یا «الگوی»^۹ زبان‌شناسی، عمدتاً بر اثر تفحصات چامسکی، با تعداد فزاینده‌ای از شواهد مخالف^{۱۰} و داده‌های قانون‌ناپذیر که الگوی زبان‌شناسی [ساختگرا] قادر به توجیه آنها نبود، مواجه گشت. این شواهد زبانی مخالف سرانجام موجب گردید چامسکی نمونه پیشین [زبان‌شناختی] را به طور کامل در هم بشکند و نمونه کاملاً تازه‌ای را ابداع کند»^{۱۱} پیش از چاپ کتاب ساخت‌های نحوی^{۱۲} در سال ۱۹۵۷، بسیاری از زبان‌شناسان آمریکایی، و شاید اکثر آنها، هدف زبان‌شناسی را طبقه‌بندی عناصر زبانی‌های انسان می‌دانستند، و زبان‌شناسی نوعی گیاه‌شناسی زبانی بود همچنان که هاکت (Ch. Hockett) در سال ۱۹۴۲ نوشت «زبان‌شناسی علمی است مبتنی بر طبقه‌بندی»^{۱۳}

به‌عنوان مثال، فرض کنید یک نفر زبان‌شناس، زبانی را توصیف می‌کند خواه زبان بسیار ناآشنایی چون زبان چروکی و یا زبان آشنائی مانند انگلیسی. او کار را با جمع کردن «داده‌های زبان» شروع می‌کند و بدین طریق تعداد فراوانی گفته^{۱۴} را روی نوار ضبط می‌کند و یا آنها را آوانگاری می‌کند. این «مجموعه مواد زبانی»^{۱۵} موضوع پژوهش را تشکیل می‌دهد. وی عناصر این انبوه زبانی را در سطوح مختلف طبقه‌بندی می‌کند: «ابتدا کوچکترین واحدهای آوایی ممیز را که واج^{۱۶} نام دارند، طبقه‌بندی می‌کند، سپس این واحدها در سطح بعدی به صورت کوچکترین عناصر با معنا، یعنی تکواژ^{۱۷}، ترکیب می‌شوند (مثلاً، در زبان انگلیسی وژه 'Cat' تکواژی است که از سه واج، و واژه 'uninteresting' از سه تکواژ: 'un', 'interest', 'ing' تشکیل یافته است)، و در سطح بالاتر بعدی تکواژها به هم پیوسته، واژه، اقسام وازه^{۱۸}، یعنی گروه‌های اسمی و گروه‌های فعلی را

7. The Structure of Scientific Revolutions

۸. رک به افزوده (۱).

9. "paradigm"

11. Syntactic Structures

13. "corpus"

15. morpheme

10. counterexamples

12. utterances

14. phoneme

16. word classes

می‌سازند و در بالاترین سطح ساختاری جمله و انواع جمله قرار می‌گیرند. هدف نظریه زبان‌شناسی این بود که مجموعه‌ای از روشها و روال‌های اکتشافی دقیق را در اختیار زبان‌شناس قرار دهد تا او بتواند از انبوه مواد زبانی، واجها، تکواژها ... و غیره را بیرون بکشد. در این میان موضوع بررسی معانی جمله‌ها و موارد استعمال آنها چندان مورد توجه گویندگان زبان نبود و معنا به یک تعبیر علمی نوعی رفتار محسوب می‌شد که بر اثر محرک و پاسخ ایجاد شده باشد. در واقع، معنا جزء مباحث روان‌شناسی به حساب می‌آمد. به تعبیر دیگر،^{۱۰} «ارای ذات^{۱۷} ذهنی اسرار آمیزی است که از حیطة یک علم دقیق بیرون است، و یا بدتر آنکه معنا را شامل کل دانشی می‌دانستند که گوینده از جهان اطراف خود به دست آورده و بدینسان آن را از قلمرو تفحصاتی که صرفاً به کشف حقایق زبانی محدود می‌شد، خارج می‌دانستند.

زبان‌شناسی ساختاری، با تأکیدی که روی روشهای عینی اثبات^{۱۸} [داده‌های زبانی] و روشهای بسیار دقیق کشف [قواعد ساختاری] داشت و با امتناع از هر بحثی درباره معانی یا جوهرهای ذهنی و یا خصایص نامشهود^{۱۹}، از شیوة کلی که «علوم رفتاری» در مطالعه انسان اتخاذ کرده‌اند، سرچشمه می‌گیرد و نیز عمدتاً حاصل فرضهای فلسفی اثبات‌گرایی منطقی^{۲۰} است. چامسکی در سایه چنین سنت فکری موجود در دانشگاه پنسیوانیا و به‌عنوان دانشجوی زلیگ هریس (Zellig Harris) زبان‌شناس، و نلسون گودمن (Nelson Goodman) فیلسوف پرورش یافت.

کار چامسکی به لحاظی بسیار جالب است زیرا وی نه تنها به تصویری که از انسان در علوم رفتاری داده می‌شده سخت تاخته است، بلکه این حمله از درون همان سنت دقیق و صریح عملی صورت می‌گیرد که علوم رفتاری به داشتن آن می‌بالد. حمله چامسکی بر این نظر که روان‌شناسی انسان را می‌توان با قرار کردن رابطه علت و معلولی میان محرک و پاسخ توصیف کرد، به استدلالهای نظری پیشین مربوط نمی‌شود، و حتی حمله چامسکی نشانه فریاد اعتراض انسان‌گرای دردمندی نیست که خواسته باشد خشم خود را از بابت اینکه با او به گونه ماشینی یا جانوری رفتار می‌کنند نشان دهد، بلکه چامسکی معتقد است که تحلیل زبان به معنای دقیق نشان می‌دهد که این گونه روشهای علمی وقتی در مورد زبان به کار می‌رود چیزی بجز نتایج کاذب یا خزعبلات چندی به دست نمی‌دهد، و کسانی هم که این روشها را به کار می‌برند، در بند «خصوصیات ظاهری علم» بوده، بی آنکه «محتوای عقلانی و ارزشمند» آن را دریافته باشند.

زمانی که چامسکی در دانشگاه پنسیوانیا دروّه تحصیلات عالی را می‌گذرانید، کوشید از روشهای معمول زبان‌شناسی ساختگرا در زمینه مطالعه نحو استفاده کند اما دریافت که استفاده از این روشها که ظاهراً در مورد واجها و تکواژها مفید بود در بررسی جمله‌ها مفید و موثر

17. entity

18. verification

19. unobservable features

20. logical positivism

هر زبانی دارای تعداد محدودی واج و نیز تعداد محدود اما نسبتاً فراوانی تک‌واژه باشد. می‌توان فهرستی از واج‌ها و تک‌واژه‌های موجود در هر زبان تهیه نمود و لیکن به‌کارگیری این واژه‌ها در هر زبان طبیعی مانند فرانسوی و انگلیسی به مفهوم دقیق کلمه نام‌گذاری است. هیچ حدی بر تعداد جمله‌های تازه‌ای که می‌توان ادا نمود متصور نیست و می‌توان هر جمله طولانی را صرف‌نظر از این که چقدر بلند است، طولانی‌تر کرد. با توجه به فرضهای زبان‌شناسی ساختگرا توجیه این که هر زبان طبیعی دارای تعداد بی‌شماری جمله می‌باشد، آسان نبود.

مضافاً، به نظر می‌رسد که روشهای طبقه‌بندی در زبان‌شناسی ساختگرا از عهدهٔ تبیین کلیه رابطه‌های موجود در جمله، و یا رابطه‌هایی که جمله‌های گوناگون نسبت به یکدیگر دارند، برنمی‌آیند. مثلاً، این دو جمله معروف را در نظر بگیرید: *John is easy to please* و *John is eager to please*. چنین به نظر می‌رسد که این دو جمله دارای ساختار دستوری یکسان می‌باشند. در هر یک از آنها این توالی: اسم - فعل ربطی - صفت - مصدر به چشم می‌خورد. لیکن با وجود تشابه در روساخت آنها، معنای آن دو کاملاً متفاوت است. در جملهٔ نخست، 'John' مفعول بی‌واسطه فعل 'please' می‌باشد هر چند که این نقش دستوری از آرایش واژه‌ها در جمله معلوم نیست. و معنای جمله این است که راضی کردن John کار آسانی است. در جملهٔ دوم John فاعل فعل 'please' محسوب می‌شود و معنای جمله این است که John مشتاق است کس دیگری را خشنود سازد. این تفاوت در ساخت دو جملهٔ مذکور وقتی به وضوح معلوم می‌شود که در نظر داشته باشیم در زبان انگلیسی می‌توان از جملهٔ دوم، گروه اسمی (NP) مانند "John's eagerness to please" را درست کرد، اما از جملهٔ نخست نمی‌توان چنین گروه اسمی را ساخت. در چهارچوب فرضهای ساختگرا روشهای آسان یا طبیعی برای توجیه چنین واقعیت‌های دستوری وجود ندارد.

از جملهٔ واقعیت‌های نحوی دیگر که فرضهای ساختگرایی قاصر از توجیه آنهاست، وجود انواع خاصی از جملات مبهم است که ابهام آنها ناشی از واژه‌های موجود در جمله نیست، بلکه زائیده ساختار نحوی آنها می‌باشد، این جمله را در نظر بگیرید:

The shooting of the hunters is terrible.

این جمله دارای معانی زیر است.

۲۱. برای آنکه دریابیم این دو جمله دارای ژرف‌ساخت، و یا به تعبیر چامسکی، معنای متفاوت هستند می‌توان آنها را در قالبهای ساختاری زیر قرار داد: با توجه به مثالهای داده شده (۱.۴) می‌توان بخوبی دریافت که دو جملهٔ مذکور با وجود روساخت یکسان دارای ژرف‌ساخت متفاوتی هستند.

1. It is eager to please John.
2. * It is eager to please John.
3. To please John is easy.
4. * To eager John is easy.

x جمله‌هایی که با علامت ستارهٔ کوچک مشخص شده‌اند از لحاظ دستورزبان انگلیسی نادرست هستند. (م)

It is terrible that the hunters are being shot.

The hunters are terrible at shooting.

The hunters are being shot in a terrible fashion.

و یا مثال دیگری را در نظر بگیرید: I like her cooking | این جمله با وجود آنکه ابهام و ازگانی در آن نیست و ساختار دستوری بسیار ساده: اسم - فعل - ضمیر ملکی دارد، به طور بارزی مبهم است. از جمله معانی آن می توان به معانی زیر اشاره کرد:

I like what she cooks.

I like the way she cooks.

I like the fact that she cooks.

I like that she is being cooked.

این قبیل جمله‌ها که دارای «ابهام ساختاری»^{۲۲} می باشند بمنزله سنگ محکی برای نظریه‌های نحوی است. مثالهایی که ذکر شد نمونه جمله‌های انگلیسی متداول و معمولی است و چیزی غریب درباره آنها به چشم نمی خورد، لیکن یافتن راهی برای تبیین آنها کار آسانی نیست. معنای هر جمله به معنای واژه‌ها (یا تکواژها) و طرز قرار گرفتن آنها در جمله منوط است. حال چگونه می توان این واقعیت را توجیه کرد که جمله‌ای با داشتن واژه‌ها (و تکواژهای) بدون ابهام دارای چندین معناست؟ زبان شناسان ساختگرا برای توجیه چنین مواردی حرف چندانی برای گفتن نداشتند. آنان به راحتی از این قبیل جملات چشم می پوشیدند. سرانجام چامسکی اعلام کرد که این قبیل جمله‌ها دارای ساختارهای نحوی متفاوت می باشد و روساخت^{۲۳} یکسانی مانند I like her cooking دارای زیرساختهای^{۲۴} متفاوتی است که او آنها را «ژرف ساخت»^{۲۵} نامید. عرضه داشت فکر ژرف ساخت جمله که همیشه در روساخت آن پیدا نیست، عنصر اصلی انقلاب چامسکی می باشد که بعداً آنرا به تفصیل شرح خواهم داد.

یکی از محاسن کار چامسکی این است که وی مصرأً کوشیده تا توجه ما را به ماهیت شگفت انگیز آن دسته از واقعیات [زبان شناسی] جلب کند که به علت بدیهی بودن نیازی به تبیین آنها نمی بینیم. درست همان گونه که علم فیزیک آنجا آغاز می شود که [فیزیکدان] از مشاهده بدیهیاتی مانند سقوط سیب از درخت شگفت زده می شود، و یا عالم علم وراثت از تولید مثل گیاهان و جانورانی دچار بهت می گردد، مطالعه ساختار زبان هم زمانی شروع می شود که پدیده‌های زبانی پیش پا افتاده‌ای سبب شگفتی ما می شود. اینک جمله I like her cooking دارای معنای گوناگونی است. و یا دو جمله John is easy to please و John is eager to please دارای ساختار نحوی یکسان نیست. از جمله این واقعیات‌های مسلم و غالباً نادیده این است که ما

22. "syntactically ambiguous"

23. surface structure

24. underlying structures

25. 'deep' structures

به طور مداوم حرفهائی را بر زبان می‌رانیم و می‌شنویم که پیشتر آنها را هرگز به زبان نیاورده یا هرگز نشنیده‌ایم، و نیز آنکه تعداد این گونه جمله‌های تازه بی‌نهایت است.

ناتوانی روشهای ساختگرا در توجیه این قبیل واقعیات نحوی سرانجام موجب گردید که چامسکی نه تنها روشها، بلکه اهداف و در واقع موضوع زبان‌شناسی که از سوی زبان‌شناسان ساختگرا ارائه شده بود، زیر سؤال قرار دهد. چامسکی به جای آنکه در صدد برآید عناصر زبانی را ضمن کار روی مجموعه مواد زبانی طبقه‌بندی کند، استدلال نمود که هدف از توصیف زبان - شناختی می‌باید ارائه نظریه‌ای باشد که قادر به تبیین تعداد نامحدودی^{۲۶} جمله‌های موجود در یک زبان طبیعی باشد. چنین نظریه‌ای می‌تواند نشان دهد کدامین رشته از واژه‌ها، جمله است و کدامین رشته جمله نیست و نیز خواهد توانست ساختار دستوری هر یک از جمله‌ها را توصیف نماید.

این گونه توصیفهای دستوری باید از عهده تبیین حقایقی مانند رابطه‌های دستوری درون جمله^{۲۷} و ابهاماتی نظیر آنچه گفته شد برآیند. توصیف دستوری زبان طبیعی مبتنی بر یک نظریه قیاسی صوری^{۲۸} شامل مجموعه‌ای از قواعد دستوری است که می‌تواند تعداد نامحدودی جمله تولید کند، هر آنچه را که جمله نیست تولید نمی‌کند و برای ساختار هر یک از جمله‌ها، توصیف دستوری ارائه می‌دهد. چنین نظریه‌ای «دستور زبان زایا»^{۲۹} نامیده شده چرا که هدف آن ساختن ابزاری است که بتواند فقط همه جمله‌های ممکن در یک زبان را تولید کند.

چنین تصویری از هدف زبان‌شناسی موجب شد مفهوم روش و موضوع زبان‌شناسی دستخوش تغییر گردد. چامسکی معتقد بود چون هر زبانی شامل تعداد نامحدودی جمله است، هر «مجموعه مواد زبانی»، ولو شامل همه جمله‌های موجود در کتابهای کتابخانه کنگره آمریکا باشد، باز هم اندک و ناچیز خواهد بود. به جای آنکه درون‌مایه زبان‌شناسی مجموعه‌ای از جمله‌هائی باشد که به طور اتفاقی انتخاب می‌شوند، موضوع مناسب، دانش زیربنائی است که گوینده از زبان خود دارد، یعنی توانش زبانی وی که او را قادر می‌سازد جمله‌هائی را که هرگز قبلاً نشینده، ادا کند و بفهمد.

همین که تصور «مجموعه مواد زبانی» به عنوان موضوع تخصص [زبان‌شناسی] کنار گذاشته می‌شود، اندیشه روشهای مکانیکی برای کشف حقایق زبان‌شناختی نیز به دنبال آن کنار گذاشته می‌شود. چامسکی معتقد است هیچ علمی برای کشف حقیقت روشی مکانیکی ندارد، بلکه چیزی که هست این است که فرضیه‌هائی را ضابطه‌بندی می‌کند و صحت آنها را با توجه به شواهد موجود تعیین می‌کند. زبان‌شناسی هم از این مقوله خارج نیست: زبان‌شناس درباره حقایق زبان‌شناسی به حدس و گمان می‌پردازد و صحت آنها را با توجه به شواهدی که گویندگان

26. infinite

28. a formal deductive theory

27. internal grammatical relations

29. "generative grammar"

زبان در اختیار وی می‌گذارند، می‌سنجد. سخن کوتاه آنکه وی رویه‌ای دارد که با آن نظریه‌های رقیب را ارزیابی^{۳۰} می‌کند، اما رویه‌ای که بدان وسیله نظریه‌های راستین را از طریق تحلیل مکانیکی شواهد [زبانی] کشف کند^{۳۱}، در اختیار ندارد.

انقلاب چامسکی را می‌توان در جدول زیر خلاصه نمود:

موضوع بحث	مجموعه‌ای از گفته‌ها (یا جملات)	دانش‌گوینده در مورد چگونگی تولید و فهم جمله‌ها، یعنی نوانش زبانی او.
هدف	طبقه‌بندی عناصر مواد زبانی	تعیین قواعد دستوری ساختن جمله‌ها
روش	روشهای کشف	روشهای ارزیابی

بخش اعظم این انقلاب پیشتر در کتاب چامسکی: ساخت‌های نحوی عرضه شده است. به گفته یک زبان‌شناس: تأثیر خارق‌العاده و تحول‌آفرین انتشار ساخت‌های نحوی توسط چامسکی در سال ۱۹۵۷ برای کسی که این تحول را پشت سر گذاشته باشد، معلوم نمی‌گردد.^{۳۲} در سالهای بعد از ۱۹۵۷ در اثر پاره‌ای از خصایص سازمان زبان‌شناسی، به‌عنوان یک علم، گسترش انقلاب چامسکی در ایالات متحده آمریکا سرعت و نفوذ بیشتری یافت. پیشتر تنها چند دانشگاه دارای بخشهای زبان‌شناسی جداگانه بود و این رشته (در مقایسه با فرضاً، فلسفه و روان‌شناسی) نوعی رشته راحت و بی‌دردسری بود و هنوز هم هست. تعداد زبان‌شناسان کاربردی اندک بود و همه همدیگر را می‌شناختند و همه همان چند نشریه معدودی که موجود بود می‌خواندند. اینان نشستهای سالانه‌ای در مؤسسه تابستانی زبان‌شناسی، وابسته به انجمن زبان‌شناسی آمریکا داشتند و هنوز هم دارند و در آن مسائل را موشکافی می‌کنند و مناظرات درون‌گروهی را در جلسات معمولی علنی می‌سازند.

همه این عوامل به گسترش سریع عقاید تازه و برخورد آشکار و تند نظرات مخالف کمک کرد. چامسکی نتوانست پیشگامان سرشناس زبان‌شناسی را متقاعد سازد، لیکن کار مهمتری که انجام داد این بود که دانشجویان دروه‌های عالی را که در کلاس درس آنان تلمذ می‌کردند مجاب نمود و برخی هواداران آتشین، چون روبرت لیز (R. Lees) و پال پستال (P. Postal) را به سوی خود کشید.

گسترش انقلاب چامسکی، همانند گسترش فلسفه تحلیلی^{۳۳} در همان دوره، نمونه بارزی از پدیده شورش نسل جوان^{۳۴} در حیات دانشگاهی آمریکاست. دانشجویان فرهیخته حتی در بخشهایی که گرایشهای سنتی داشتند در سلک دستور زبان زایا^{۳۴} درآمدند و در نتیجه، خشم و خصومتی به وجود آمد که تا به امروز ادامه دارد. بیشتر آنان که به نسل پیشین تعلق دارند هنوز

30. evaluating

32. analytical philosophy

34. generative grammarians

31. discovering

33. Young Turk phenomenon

سرسختانه به سنتهای بزرگ چسبیده و چامسکی و «مقلدان»^{۳۵} او را آدمهای بی‌ذوق و عامی می‌دانند. در این میان، نظرات چامسکی به صورت خرد متعارف^{۳۶} درآمد و به تدریج که نهضت چامسکی و پیروان او در سالهای ۱۹۶۰ به سرعت کهنه می‌گردد، نسل تازه‌ای از زبان‌شناسان انقلابی جوان (که بیشتر آنها در زمره بهترین دانشجویان چامسکی بودند) قد علم می‌کنند و با ارائه نظریه تازه‌ای تحت عنوان «معناشناسی زایشی»^{۳۷} به نظرات چامسکی ایراد می‌گیرند.

۲

هدف نظریه زبان‌شناسی که چامسکی آن را در کتاب ساخت‌های نحوی ۱۹۵۷ به تفصیل بیان کرده در اصل توصیف نحو^{۳۸} و به عبارتی، تعیین قواعد دستوری و زیربنایی ساختمان جمله می‌باشد. در نظریه پخته‌تری که چامسکی در کتاب جنبه‌های نظریه نحو^{۳۹} (۱۹۶۵) ارائه می‌دهد، اهداف زبان‌شناسی بلند پروازانه می‌شود: تبیین کلیه رابطه‌های زبان شناختی که میان نظام آوایی^{۴۰} و نظام معنایی^{۴۱} زبان وجود دارد. برای حصول چنین هدفی، «دستور» کامل زبان، به مفهوم فنی کلمه که چامسکی به کار می‌برد، می‌باید دارای سه بخش باشد: بخش نحوی^{۴۲} که تعداد نامحدودی جمله‌های زبان را تولید کرده، ساختارهای درونی آنها را توصیف می‌کند، بخش واج‌شناسی^{۴۳} که ساختار آوایی جمله‌ها را که حاصل بخش نحوی است توصیف می‌کند، و بخش معنایی^{۴۴} که ساختار معنایی جمله‌ها را توصیف می‌نماید. بخش نحو قلب دستور زبان است، بخش‌های واج‌شناسی و معناشناسی صرفاً جنبه «تعبیری»^{۴۵} دارند، بدین معنا که این بخش به توصیف آوا و معنای جمله‌هائی که حاصل نحو است می‌پردازند و خود هیچ جمله‌ای را تولید نمی‌کنند.

نخستین وظیفه نحو چامسکی این است که تبیین کند چگونه یک گوینده ساختار درونی جمله‌ها را درک می‌کند. جمله از یک رشته نامنظم واژه‌ها تشکیل نمی‌یابد، بلکه واژه‌ها و تکواژها به گونه‌ی سازه‌های نقش‌گزار^{۴۶}، مانند نهاد، گزاره، مفعول صریح ... الی آخر در قالب جمله قرار می‌گیرند. چامسکی و دیگر دستوریان می‌توانند بخش اعظم ولی نه همه دانشی که گوینده در مورد ساختار درونی جمله‌ها دارد با قواعدی که به قواعد «گروه‌ساختی»^{۴۷} موسوم است، نشان دهند.

فهمیدن این قواعد کار آسانی است. مثلاً، می‌توان این واقعیت را که جمله (s) از یک گروه

35. "epigones"

37. "generative semantics"

39. *Aspects of the Theory of Syntax*

41. meaning system

43. phonological component

45. "interpretive"

47. 'phrase structure' rules

36. conventional wisdom

38. syntax

40. sound system

42. syntactical component

44. semantic component

46. functional constituents

اسمی (NP) و گروه فعلی (VP) ساخته می‌شود، به صورت قاعده $S \rightarrow NP+VP$ نشان داد. و به منظور ساختن نظریه دستور زبانی که ساختمان جمله‌ها را تولید و توصیف می‌کند می‌توان معنای پیکان را دستورالعملی برای بازنویسی نماد^{۴۸} سمت چپ به صورت زنجیره‌ای از نمادهای سمت راست تعبیر کرد. قواعد بازنویسی به ما می‌گویند که می‌توان $NP+VP$ را جایگزین S ، یعنی نماد آغازین^{۴۹}، کرد. همین‌طور قواعد دیگر، سازه‌های^{۵۰} NP و VP را معلوم می‌دارند. بدین ترتیب، در یک دستور زبان ساده، گروه اسمی می‌تواند شامل حرف تعریف (Art) و اسم (N) باشد، و گروه فعل می‌تواند از یک فعل کمکی (AUX) و فعل اصلی (V) و یک گروه اسمی (NP) تشکیل یابد؛ بنابراین دستور زبان بسیار ساده بخشی از زبان انگلیسی به گونه زیر خواهد بود:

۱- $S \rightarrow NP+VP$

۲- $NP \rightarrow Art+N$

۳- $VP \rightarrow Aux+V+NP$

۴- $Aux \rightarrow (can, may, must, etc.)$

۵- $V \rightarrow (read, hit, eat, etc.)$

۶- $Art \rightarrow (a, the)$

۷- $N \rightarrow (boy, man, look, etc.)$

اگر ما نشانه آغازین S را در این نظام وارد کنیم و سپس هر پیکان را دستورالعملی برای بازنویسی نماد دست چپ به صورت عناصر سمت راست بنویسیم (و هر جا که عناصر، داخل پیرانتز قرار گرفته باشد، آن نماد را به عنوان یکی از عناصر بازنویسی کنیم) می‌توانیم مشتقات^{۵۱} جمله‌های انگلیسی را بسازیم. اگر ما این قواعد را برای تولید زنجیره نمادها تا آخر ادامه دهیم به طوری که در سمت چپ قاعده بازنویسی، عنصری در زنجیره باقی نمانده باشد، به «زنجیره پایانی»^{۵۲} خواهیم رسید. به عنوان مثال، می‌توان اشتقاق ساده زنجیره پایانی، که زیر ساخت جمله "The boy will read the book" را تشکیل می‌دهد، با نوشتن نخستین قاعده، یعنی S و بازنویسی آن به صورت قواعدی که در بالا مذکور افتاد، به دست آورد:

$NP+VP$ (با قاعده ۱)

$Art+N+VP$ (با قاعده ۲)

$Art+N+Aux+V+NP$ (با قاعده ۳)

$Art+N+Aux+V+Art+N$ (با قاعده ۲)

$The+boy+will+read+the+book$ (با قاعده ۴، ۶، ۷)

اطلاعات^{۵۳} موجود در این جمله اشتقاقی را می‌توان با نمودار درختی به گونه زیر ترسیم کرد:

48. symbol

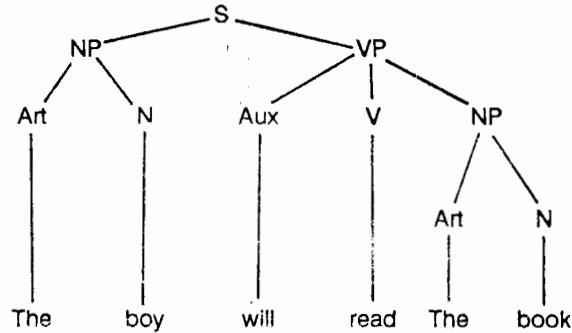
50. constituents

52. "terminal string"

49. initial symbol

51. derivations

53. information



این «جمله‌نما»^{۵۴} که توسط چامسکی ارائه شده، ساختار نحوی جمله *The boy will read the book* را نشان می‌دهد و بدینسان، ساختار نحوی جمله را توصیف می‌کند. نوع قواعد گروه‌ساختی که برای دست یافتن به جمله اشتقاقی به کار بردم دست کم در بعضی از دستورزبانهای ساختگرا به طور ضمنی^{۵۵} وجود داشت، لیکن چامسکی نخستین کسی بود که آنها را صراحت^{۵۶} بخشید و نقش آنها را در مشتقات جمله‌ها نشان داد. البته چامسکی مدعی نیست که یک گوینده فی‌الواقع برای ساختن جمله آگاهانه یا ناآگاهانه قواعد را به صورت «بازنویسی x به شکل y» به کار می‌برد. اگر توصیفی را که یک دستور نویس [از زبان] ارائه می‌دهد به گونه فوق‌تعبیر کنیم، در آن صورت توصیف توانش را با نظریه‌کنش اشتباه کرده‌ایم.

اما چامسکی معتقد است که گوینده به نحوی از انحاء قواعد ساختن جمله‌ها را «درونی کرده»، از قواعد دستوری دانشی «ضمنی»^{۵۷} و «ناهشیار»^{۵۸} حاصل کرده است و دیگر آنکه قواعد گروه‌ساختی که به وسیله دستورزبان‌نویس ساخته می‌شود توانش [زبانی] وی را «باز می‌نماید»^{۵۹}. یکی از اشکالات عمده نظریه چامسکی این است که هنوز برای این پرسش: توصیفی که دستور زبان نویس از ساختمان جمله ارائه می‌دهد دقیقاً چه مقدار توانایی یک گوینده را برای بیان و ادراک جمله‌ها باز می‌نماید، و دقیقاً یک گوینده باید قواعد دستور زبان را به چه مفهومی از «دانستن» بداند، پاسخی صریح و روشن داده نشده است.

همان‌طور که گفته‌ام، قواعد گروه‌ساختی پیشتر در برخی از دستور زبانهای ساختگرا که چامسکی در کتاب ساختارهای نحوی آنها را انتقاد کرده، به طور ضمنی وجود داشت. یکی از ادعاهای نخستین چامسکی این بود که چنین قواعدی، حتی در یک نمونه قیاسی^{۶۰} سفت و سخت و ضابطه‌بندی شده که پیشتر ارائه نمودیم، برای تبیین کلیه واقعیات نحوی زبانهای طبیعی کافی نیست. لیه تیز حملات وی بر ساختگرایی این بوده که قواعد گروه‌ساختی به تنهایی نمی‌توانند

54. "phrase marker"

56. explicit

58. "unconscious"

60. deductive model

55. implicit

57. "tacit"

59. "represent"

موارد گوناگونی مانند *I like her cooking* و *John is eager to please* را تبیین کنند. اولاً، در چهارچوب چنین دستور زبانی راه طبیعی برای توصیف ابهاماتی در جمله‌ای نظیر *I like her cooking* وجود ندارد. قواعد گروه‌ساختی تنها یک مشتق [معنای] این جمله را به ما می‌دهد. لیکن چون جمله از لحاظ ساختار مبهم است، دستور زبان می‌باید این واقعیت را از طریق ارائه مشتقات نحوی^{۶۱} گوناگون نشان داده و بدین طریق چندین توصیف نحوی گوناگون را در اختیار ما بگذارد.

ثانیاً، دستورزبانهای گروه‌ساختی هرگز نمی‌توانند تفاوت‌هایی که میان *John is easy to please* و *John is eager to please* وجود دارد نشان دهند. هر چند دو جمله یاد شده از لحاظ ساختار متفاوت هستند، لیکن جمله‌نماهای آن دو که از به کار بستن قواعد گروه‌ساختی حاصل می‌شود، شبیه هم است.

ثالثاً، همان طور که در مثالهای بالا شباهتهای روساختی تفاوت‌های زیرساختی را - که دستور زبان گروه‌ساختی نمی‌تواند آشکار سازد - از نظر مخفی می‌دارد، همین طور تفاوت‌های روساختی، شباهتهای زیرساختی را پنهان می‌سازد. به عنوان مثال، با وجود آنکه دو جمله *The book will be read by the boy* و *The boy will read the book* از لحاظ ترتیب قرار گرفتن واژه‌ها و داشتن عناصر چندی متفاوت هستند، لیکن هر دو جمله دارای جنبه‌های مشترک بسیاری هستند. به عبارتی، هر دو به یک معناست و تنها تفاوت موجود میان آن دو این است که یکی جمله مجهول و دیگری معلوم است. دستور زبان گروه‌ساختی راهی پیش پای ما قرار نمی‌دهد که بتوانیم این شباهت را دریابیم. این گونه دستور زبانها، توصیف‌های متفاوتی از این دو جمله به ما می‌دهند.

برای آنکه بتوان از عهده تبیین چنین حقایق (دستوری) برآمد چامسکی می‌گوید علاوه بر قواعد گروه‌ساختی به وجود نوعی دیگر از قواعد، یعنی قواعد «گشتاری» نیاز است. این قواعد، جمله‌نماهای به دست آمده، را با تغییر، حذف و اضافه عناصر، به جمله‌نماهای دیگر تبدیل می‌کنند. به عنوان مثال، با استفاده از قواعد گشتاری که چامسکی ارائه کرده، می‌توانیم شباهت موجود میان جمله مجهول و جمله معلوم را، با نشان دادن اینکه چگونه جمله‌نمای جمله معلوم به جمله مجهول تبدیل می‌شود، روشن ساخت. بدینسان، به جای آنکه با استفاده از قواعد گروه‌ساختی دو جمله‌نمای متفاوت تولید کنیم، می‌توانیم دستور زبان را ساده‌تر کرده به طوری که بتوان دو جمله معلوم و مجهول را از یک جمله‌نمای زیرساختی به دست آورد.

برای آنکه بتوانیم [ساختار نحوی یا معنایی] جمله‌هایی مانند *I like her cooking* را تبیین کنیم، نشان می‌دهیم که آنچه در اختیار داریم تنها یک جمله نما نیست، بلکه چندین جمله زیرساختی^{۶۲} است که هر کدام دارای معنای متفاوتی است و جمله‌نماهای این جملات متفاوت را

می‌توان به یک جمله‌نمای جمله I like her cooking تبدیل کرد. بدین ترتیب، زیرساخت یک جمله I like her cooking جمله‌نمائی هستند برای (۱-۳):

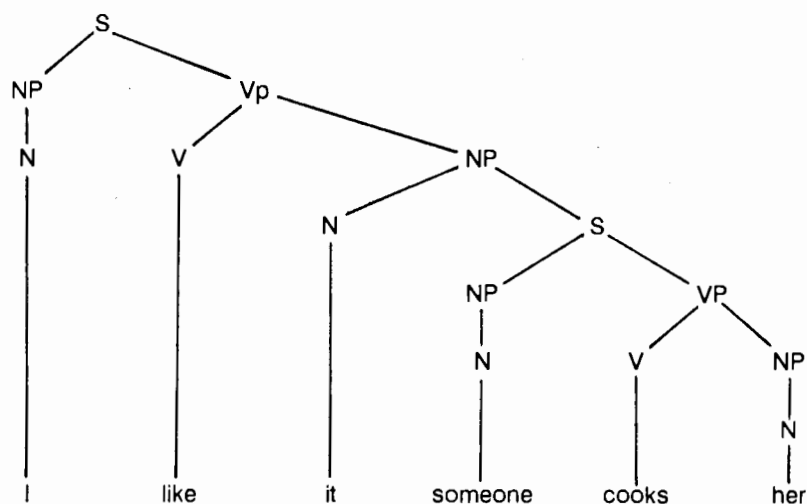
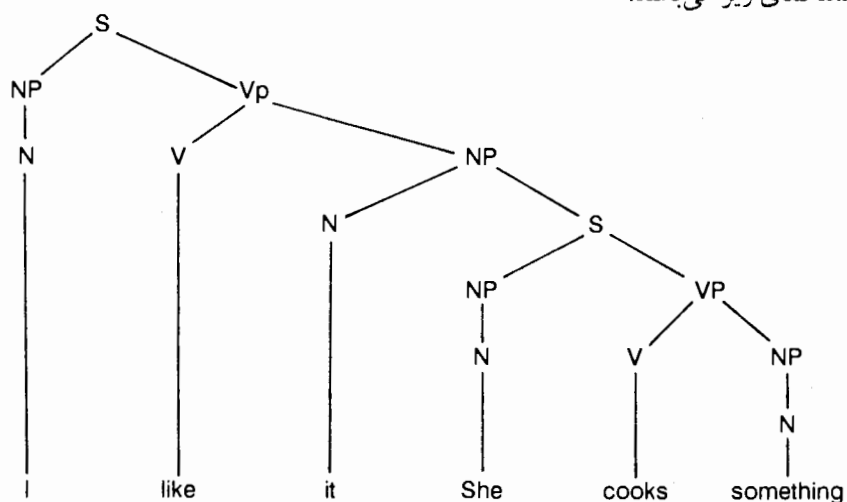
- 1) I like what she cooks.
- 2) I like the way she cooks.
- 3) I like the fact that she cooks.

الی آخر.

به‌عنوان مثال، معانی (a) و (b):

I like what she cooks (a) و I like it that she is being cooked (b) هر یک دارای

جمله‌نمای زیر می‌باشد:³



قواعد گشتاری متفاوتی وجود دارد تا بتوان هر یک از این جمله‌نماها را به جمله‌نمای که برای جمله *I like her cooking* به دست آورده‌ایم، تبدیل نمود. بدین گونه، ابهام [معنائی] موجود در جمله *I like her cooking* را می‌توان در دستور زبان به وسیله جمله‌نمائی که نشان‌دهنده چندین جمله متفاوت می‌باشند، باز نمود. جمله‌نماهای متفاوتی که با به کاربردن قواعد گروها ساختی به دست می‌آیند با استفاده از قواعد گشتاری به همان جمله‌نمای [جمله مبهم] تبدیل می‌شوند.

به علت استفاده از قواعد گشتاری، دستور زبانهای از گونه دستور زبان چامسکی، اغلب «دستور زبانهای زایا - گشتاری»^{۶۳} و یا به طور ساده «دستورهای گشتاری»^{۶۴} نامیده می‌شوند. برخلاف قواعد گروها ساختی که به عنصر واقع در سمت چپ و صرفاً با توجه به شکل^{۶۵} آن به کار می‌رود، قواعد گشتاری در مورد یک عنصر فقط با توجه به جایگاه^{۶۶} آن در یک جمله‌نما به کار می‌رود؛ یعنی، قاعده گشتاری به جای آنکه عنصری را به صورت رشته‌ای از عناصر^{۶۷} بازنویسی کند، وضع یک جمله‌نما را در درون جمله‌نمای دیگر مشخص می‌کند. از این رو، قواعد گشتاری وقتی به کار می‌رود که قواعد گروها ساختی به کار رفته باشد: آنها روی برون داد^{۶۸} قواعد گروها ساختی دستور زبان عمل می‌کند.

متناظر با این قواعد گروها ساختی و قواعد گشتاری، دو بخش نحو زبان، یعنی بخش پایه^{۶۹}، و بخش گشتاری^{۷۰} است. بخش پایه دستور زبان چامسکی شامل قواعد گروها ساختی است و این قواعد (همراه با قواعد محدود کننده خاصی که ترکیبهای معینی از واژه‌ها را مجاز ساخته، و از به وجود آمدن جمله‌های بی معنی مانند: *The book will read the boy* مانع می‌گردد) ژرف ساخت جمله را تعیین می‌کنند. بخش گشتاری، ژرف ساخت جمله را به روساخت تبدیل می‌کند. در مثالی که ذکر کردیم دو جمله *The boy will read the book* , *The book will be read by the boy* از یک ژرف ساخت مشتق شده‌اند. در مورد جمله *I like her cooking* یک روساخت از چندین ژرف ساخت مشتق است.

به هنگام چاپ کتاب جنبه‌های نظریه نحو به نظر می‌رسد که همه اجزاء جمله که به معنا مربوط می‌شود، یعنی همه آنچه تعیین کننده معنای جمله می‌باشد در ژرف ساخت جمله وجود دارند. مثالهای که در بالا ذکر نمودیم با این نظریه هماهنگی کامل دارند. جمله *I like her cooking* دارای معنائی گوناگونی است زیرا دارای ژرف ساختهای گوناگونی است هر چند که فقط یک روساخت دارد. جمله‌های *The boy will read the book* , *the book will be read by the boy* دارای روساختهای گوناگون بوده، اما فقط یک ژرف ساخت دارند و در نتیجه به یک معنا

63. "transformational-generative grammar"

65. shape

67. a string of elements

69. a base component

64. "transformational grammars"

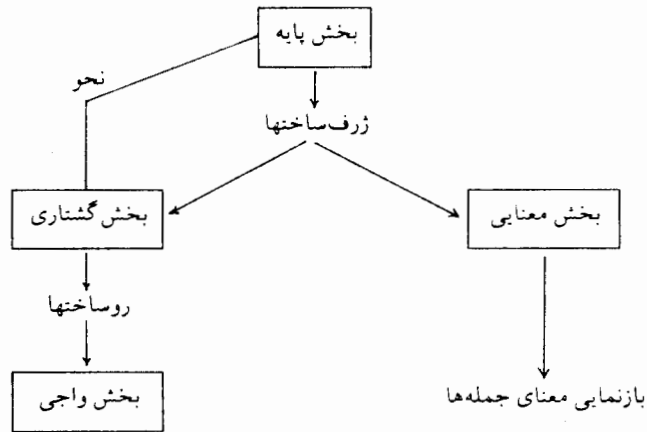
66. position

68. output

70. a transformational component

می‌باشند.

چنین تبیینی باعث به وجود آمدن نظریه نسبتاً خوش اسلوبی دربارهٔ رابطه نحو با معنا-شناسی و آواشناسی شد. بدین معنا که دو بخش نحو: بخش پایه و بخش گشتاری به ترتیب ژرف‌ساختها و روساختها را تولید می‌کنند. درون داد^{۷۱} بخش معنایی^{۷۲}، ژرف‌ساختها می‌باشند که به معنای جمله دلالت می‌کنند. روساختها، درون داد بخش واجی^{۷۳} می‌باشند که آوای^{۷۴} جمله را نشان می‌دهند. خلاصه آنکه، ژرف ساخت تعیین کننده معنا و روساخت تعیین کننده آوای جمله است. به نظر می‌رسید که نمودار نظریه زبانی شبیه نمودار زیر باشد:



نمایش^{۷۵} واجی جمله‌ها

وظیفه دستور زبان نویس بیان قواعدی است که در داخل هر یک از مربع مستطیلها قرار دارد. چنین تصور می‌شود که این قواعد، توانش [زبانی] یک گوینده را بازمی‌نماید. برای آنکه گوینده بتواند جمله‌های زبان را تولید کند و بفهمد می‌باید این قواعد را بداند، یا آنها را «درونی کرده»^{۷۶}، یا از آنها «بازنمون درونی»^{۷۷} داشته باشد.

در سالهای اخیر، بر ظرافت و زیبایی این تصویر خدشه وارد آمده و عامل آن از یک سو، خود چامسکی است که اکنون می‌پذیرد روساخت جمله دست کم بخشی از معنا را تعیین می‌کند، و از سوی دیگر، بویژه زبان‌شناسان جوان، یعنی معناشناسان زایشی^{۷۸} هستند که قویاً معتقدند میان

71. input

73. phonological component

75. representation

77. "internal representation"

72. semantic component

74. sound

76. "internalized"

78. generative semanticists

نحو و معناشناسی مرزی وجود ندارد و لذا چیز مستقلی به نام ژرف ساخت نحوی وجود ندارد.^{۷۹}

۳

انقلاب چامسکی که به عنوان اعتراضی تند به روشها و فرضهای زبان شناسی ساختگرا به شمار می رود، در نظر بیشتر دانشجویان یک انقلاب واقعی محسوب نمی شود. چامسکی این اعتقاد راسخ خود را که نحو را می توان و باید مستقل از معناشناسی بررسی کرد و صورت را باید جدای از معنا مشخص نمود از ایام تلمذ در مکتب ساختگرایی به ارث برده و بدان پایبند است. از همان او ان که چامسکی به تدوین ساختهای نحوی پرداخت، بحث می کرد که «تفحص در این پیشنهادات [معناشناختی] همواره به این نتیجه کلی منتهی می گردد که فقط یک مبنای صرفاً صوری^{۸۰} می تواند اساس محکم و زایا برای ساختن نظریه دستوری» باشد. 4

ساختگرایان از نفوذ معناشناسی به [بحثهای نحو] زبان در هراس بودند زیرا به نظر آنان معنا مفهوم پوچ و غیر علمی تر از آن است که بتوان از آن در علم دقیقی چون زبان استفاده نمود. این نگرش هنوز در این که چامسکی تبیینهای نحوی را بر تبیینهای معناشناختی ترجیح می دهد تا حدی به چشم می خورد. لیکن من معتقدم که اشتیاق برای حفظ استقلال نحو [زبان] از یک تعهد فلسفی عمیق نشأت می گیرد. در نظر چامسکی، انسان اساساً حیوان نحوی^{۸۱} است. ساختمان مغز وی ساختمان نحو [زبان] او را تعیین می کند و به همین دلیل مطالعه نحو زبان یکی از کلیدها و شاید مهمترین کلید مطالعه مغز انسان می باشد.

به نظر چامسکی البته درست است که بگوئیم انسان از ساختههای نحوی^{۸۲} برای بیان معنا استفاده می کند (یعنی در قالب جملات حرف می زند)، لیکن معنا صورت^{۸۳} نحو زبان را تعیین نمی کنند و یا تأثیر قابل ملاحظه ای روی آن نمی گذارد. بخاطر رابطه صرفاً اتفاقی صورت با کارکرد است که موجب می شود مطالعه زبان بعنوان نظام صوری^{۸۴}، طریقه بسیار جالب مطالعه مغز انسان درآید.

تأکید این مطلب ضرورت دارد که رویکرد همه جانبه چامسکی با زبان بسیار غریب و به گونه خاصی است. بیشتر مفسران همفکر چامسکی به قدری از نتایج حاصله در نحو شگفت زده شدند که توجه نکردند چه مقدار از نظریه او با فرضهای ساده، قابل قبول و متعارف مربوط به زبان مغایرت دارد. تصور متعارف زبان انسان حکایت از آن دارد که هدف زبان ایجاد ارتباط است درست همان گونه که هدف قلب تلمبه زدن خون است. در هر دو مورد می توان دستگاه را مستقل

۷۹. رک به افزوده (۲).

80. formal

82. syntactical objects

84. formal system

81. syntactical animal

83. form

از نقش آن بررسی کرد، لیکن این کار عبث و اشتباه است چرا که واضح است دستگاه و نقش آن تأثیر متقابل دارند. ما عمدتاً با دیگران به گفت و شنود می‌پردازیم، لیکن با خود نیز گفت و گو می‌کنیم، مانند وقتی که در قالب واژه با خود حرف می‌زنیم و یا می‌اندیشیم. زبانهای انسان در زمره چندین نظام ارتباطی (مانند حرکات بیانگر^{۸۵} نظام‌های نمادها^{۸۶}، و هنر تجسمی^{۸۷}) می‌باشند، لیکن زبان در مقایسه با دیگر نظامها دارای نیروی ارتباطی فوق‌العاده زیادتری است.

ما نمی‌دانیم زبان چگونه در دوران ماقبل تاریخ تکامل یافت، اما اگر فرض کنیم که نیاز به برقراری ارتباط روی ساختار زبان اثر گذاشته است، به نظر منطقی می‌رسد.^{۸۸} به عنوان مثال، قواعد گشتاری امکان رعایت صرفه‌جویی در کلام را آسان می‌کند و از این رو ارزش دارند که در زبان ابقا شوند. ما مجبور نیستیم که بگوئیم: like it that she cooks in a certain way بلکه می‌گوئیم: like her cooking. البته در ازاء استفاده از صرفه‌جویی، تاوان اندکی نیز می‌پردازیم و آن امکان به وجود آمدن جمله‌های ابهام‌آمیز است، لیکن این ابهام مانع ارتباط زبانی نمی‌شود زیرا هنگامی که مردم عملاً گفت و گو می‌کنند، بافت^{۸۹} کلام از بروز موارد ابهام جلوگیری می‌کنند. همچنین قواعد گشتاری ارتباط زبانی را آسان می‌سازد زیرا این قواعد به ما کمک می‌کنند که برخی عناصر جمله را نسبت به عناصر دیگر بیشتر مورد تأکید قرار دهیم. مثلاً نه تنها می‌توانیم بگوئیم که Bill Loves Sally بلکه می‌توانیم بگوئیم It is bill that loves sally. به طور کلی، دریافتن واقعیات نحوی منوط به درک نقش آنها در جریان ارتباط زبانی است زیرا هدف و غایت زبان ایجاد ارتباط^{۹۰} است.

از سوی دیگر، تصویری که چامسکی (از زبان) ارائه می‌دهد چیزی شبیه این است: زبان بجز داشتن هدفهای کلی نظیر بیان افکار انسان، هیچ هدف اصلی ندارد، و اگر هم داشته باشد هیچ پیوند جالبی میان هدف زبان و ساختار آن وجود ندارد. ساختارهای نحوی زبانهای انسان حاصل خواص فطری مغز انسان است و هیچ پیوند مهمی با ارتباط ندارد، گو اینکه البته مردم از آنها علاوه بر مقاصد دیگر برای ایجاد ارتباط زبانی نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. مهمترین نکته دربارهٔ زبانها، یعنی صفت معرف آنها، ساختارهایشان است. مثلاً، زبان معروف به «زبان زنبورها» مطلقاً زبان به حساب نمی‌آید چرا که دارای ساختار واقعی نمی‌باشند و این که زنبورها ظاهراً از زبان برای ارتباط استفاده می‌کنند حرف بی‌ربطی است.

اگر انسان در جریان تکامل به مرحله‌ای می‌رسید که برای گفت و گو آنچنان صورتهای نحوی^{۹۱} را به کار می‌برد که از صورتهای نحوی ما در زمان حال متفاوت و از حد درک ما خارج بود، در این

85. gestures

86. symbol systems

87. representational art

۸۸. رک به افزوده (۳).

89. context

90. communication

91. syntactical forms

صورت انسان دیگر زبان نمی دانست و در عوض چیزی دیگری در اختیار داشت. به نظر چامسکی زبان از طریق ساختار نحوی تعریف می شود (و نه با کاربرد این ساختار در عمل ارتباط) و ساختار نحوی بر اثر خواص فطری ذهن^{۹۲} انسان (و نه بر اثر نیاز به ارتباط) تعیین می گردد. با توجه به این تصویری که چامسکی از زبان ارائه می دهد جای شگفتی نیست که خدمت عمده چامسکی در زمینه نحو زبان بوده است. نتایج معناشناختی که او و همکارانش به دست آورده اند تا حال بسیار ناچیز بوده است.

بیشتر دانشجویان ممتاز چامسکی این تصویر زبانی را ناموجه و نظریه زبان شناختی ناشی از آن را به طور غیر ضروری دست و پا گیر می دانند. آنان بحث می کنند که یکی از عوامل مهم در شکل ساخت نحوی معناشناسی است. آنان مدعی هستند برای آنکه بتوان حتی مفاهیم مانند «جمله درست دستوری» یا «جمله کامل» را توجیه کرد استفاده از مفاهیم معنایی ضروری است. مثلاً جمله^۵ John called Mary a Republican and then SHE insulted HIM است صرفاً بر مبنای این فرض که طرفین گفت و گو جمهوریخواه نامیده شدن را نوعی اهانت تلقی می کنند^{۹۳}.

همانگونه که چامسکی زمانی بحث می کرد ساختگرایان نمی توانند به خوبی از عهده تبیین حقایق نحوی زبان برآیند، معناشناسان زایشی نیز اکنون بحث می کنند نظام (زبانی) چامسکی نمی تواند به خوبی از عهده توجیه حقایق مربوط به تعبیر تأثیر متقابل معناشناسی و نحو برآید. در میان منتقدان نظریه چامسکی - مانند راس (Ross)، پستال (Postal)، لیکاف (Lakoff)، مک کاولی (McCawley)، فیملور (Fillmore) (که برخی از آنها در زمره بهترین دانشجویان چامسکی می باشند) - وحدت نظر وجود ندارد، لیکن آنان به طور کلی قبول دارند که نحو و معناشناسی را نمی توان دقیقاً از هم سوا کرد و از این رو، نیازی نمی بینند که وجود ژرف ساخت های نحوی^{۹۴} را مسلم انگارند.

کسانی که خود را معناشناسان زایشی می دانند معتقدند که بخش زایشی نظریه زبان شناسی به گونه ای که در نمودارهای پیشین اشاره شد، نحو نیست، بلکه معناشناسی است، و دیگر آنکه دستور زبان با توصیف معنای جمله آغاز می شود و با استفاده از قواعد نحوی و قواعد واژگانی ساخت های نحوی را تولید می کند، و در این صورت، نحو عبارت است از مجموعه ای از قواعد که برای بیان معنا به کار می رود.

هنوز خیلی زود است که بتوان مناقشه میان نحو زایشی^{۹۵} چامسکی و نظریه جدید معناشناسی زایشی^{۹۶} را ارزیابی کرد بدین علت که در حال حاضر مباحث وضع بسیار آشفته ای

92. innate properties of the human mind

۹۳. رک به افزوده (۴).

94. syntactical deep structures

95. generative syntax

96. generative semantics

دارند. خود چامسکی چنین تصور می‌کند که مسائل طرح شده محتوایی ندارند چراکه به زعم او منتقدان وی همان نظریه او را صرفاً در قالب عباراتی دیگر بیان کرده‌اند.⁶

اما واضح است که بخش اعظم بینش کلی چامسکی از زبان روی این موضوع متمرکز است که چیزی به عنوان ژرف‌ساخت نحوی وجود دارد. چامسکی استدلال می‌کند چنانچه ژرف‌ساخت نبود، زبان شناسی به عنوان یک علم از جالبیت کمتری برخوردار می‌شد زیرا در این صورت آدمی نمی‌توانست از نحو به ساختار مغز انسان^{۹۷}، که خود برای چامسکی جاذبه بزرگ زبان‌شناسی است، راه بجوید. برعکس، من معتقدم اگر حق با معناشناسان زایشی باشد (و به هیچ وجه روشن نیست که حق با آنها باشد)، یعنی اینکه میان نحو و معناشناسی مرزی نباشد و در نتیجه ژرف‌ساخت‌های نحوی وجود نداشته باشد، زبان‌شناسی حتی جالبتر می‌شد زیرا در آن صورت می‌توانستیم به طور مستقیم تفحصات نحوی را درباره عمل متقابل صورت و کارکرد زبانی^{۹۸} و اینکه چگونه کاربرد و ساختار زبانی^{۹۹} روی همدیگر اثر می‌گذارند، آغاز کنیم، به جای آنکه به شیوه چامسکی به طور اختیاری فرض کرده باشیم که آندو [کاربرد و ساختار زبانی] روی همدیگر اثر متقابل ندارند.

یکی از طنزهای انقلاب چامسکی این است که بانی آن اکنون خود در نهضتی که علم کرده، از موقعیت کهنتری برخوردار است. اکثر افراد فعال در دستور زبان زایشی می‌دانند که موضع چامسکی بر اثر بحثهای مربوط به تعامل میان نحو و معناشناسی کهنه و مطرود شده است. ساختگرایان دیرین که در ابتدا آماج حمله‌های چامسکی قرار گرفته بودند به این انقلاب درون انقلاب با شادمانی می‌نگرند و از مشاهده این که حریفان آنها به جان هم افتاده از خوشحالی بادمشان گردو می‌شکنند.

«هوداران دستور گشتاری سخت به دردسر افتاده‌اند»، این حرفی بود که یکی از مبارزان مکتب پیشین زبان‌شناسی به من گفت. اما اگر دستوریان سنتی^{۱۰۰} می‌پندارند این مبارزه به تحکیم موقعیت آنها خواهد انجامید، اشتباه می‌کنند. این مناقشه کلاً در نظام مفاهیمی که چامسکی به وجود آورده، ادامه دارد. صرف نظر از اینکه کدام طرف در این میان پیروز شود [دستوریان گشتاری یا معناشناسان زایشی] مکتب کهنه ساختگرایی، بازنده خواهد بود.

۴

جالب‌ترین نتیجه‌ای که چامسکی از فعالیتهای زبان‌شناختی خود درباره ماهیت مغز انسان می‌گیرد این است که نتیجه‌گیریهای او مؤید دعاوی خردگرایان^{۱۰۱} قرن هفده مانند دکارت، لایپ

97. structure of the human mind

98. form and function

99. use and structure

100. traditionalists

101. rationalists

نیست و دیگران است که می‌گویند در مغز انسان انگارهای فطری^{۱۰۲} وجود دارند. خردگرایان مدعی هستند که افراد انسان معرفتی دارند که حاصل تجربه نیست، بلکه مقدم بر کلیه تجارب آنهاست و این معرفت، صورت دانشی را که می‌توان از راه تجربه به دست آورد تعیین می‌کند. برعکس، سنت تجربه‌گرایی^{۱۰۳} از زمان لاک تا نظریه پردازان یادگیری رفتارگرا^{۱۰۴} در عصر حاضر، مغز را لوحه سفیدی^{۱۰۵} می‌داند که در آن معرفت مقدم بر تجربه وجود ندارد و هیچگونه محدودیت برای کسب انواع صور معرفت وجود ندارد جز آنکه این صورتهای معرفت می‌باید از راه تجربه و توسط مکانیسمهایی مانند تداعی انگارها^{۱۰۶} و یا بر اثر پیوندهای محرک و پاسخ و برمبنای عادت به دست آید. در نظر تجربه‌گرایان همه معرفت انسان مولود تجربه است، ولی به عقیده خردگرایان برخی معرفت پیش از کسب تجربه به طور فطری در نهاد او گذاشته شده است. چامسکی با صراحت کامل تجربه‌گرایان را مردود شمرده، به حمایت از خردگرایان برخاسته است.

استدلال چامسکی در اطراف روش زبان آموزی کودک دور می‌زند. فرض کنیم شرحی که از ساخت زبانهای طبیعی در بخش دوم (این مقاله) ارائه نمودیم درست باشد. در آن صورت گرامر یک زبان طبیعی از مجموعه قواعد گروهماختی که جمله‌های زیرساخت را تولید می‌کند، مجموعه قواعد گشتاری که جمله‌های ژرف‌ساخت را به جمله‌های روساخت تبدیل می‌کند، و مجموعه قواعد واجی که تعبیرات آوایی^{۱۰۷} روساختها را تعیین می‌کند ... الی آخر تشکیل یافته است. حال، چامسکی می‌پرسد اگر همه آنچه گفته شد بخشی از توانش زبانی کودک بوده باشد، کودک آنرا چگونه به دست می‌آورد؟ به عبارتی دیگر، زمانی که کودک حرف زدن را می‌آموزد، کودک چگونه این دانش مربوط به حرف زدن را که به وسیله دستور زبان توصیف شده و توانش زبانی او را تشکیل می‌دهد کسب می‌کند؟

چامسکی توجه ما را به چندین خصیصه^{۱۰۸} محیط زبان آموزی معطوف می‌دارد. آنچه به سمع کودک می‌رسد - یعنی زمانی که اشخاص دیگر او را مخاطب قرار می‌دهند و یا کودک گفت و گوی آنها را می‌شنود - محدود^{۱۰۹}، گسیخته^{۱۱۰} و ناقص^{۱۱۱} است. به نظر نمی‌رسد که کودک بتواند زبان را صرفاً از راه تعمیم این گونه تجربه‌های (زبانی) اندک، یعنی با شنیدن گفته‌های دیگران یاد بگیرد؛ به علاوه، کودک زبان را در خردسالی پیش از آنکه قوای دماغی وی رشد کرده باشد، فرا می‌گیرد. در واقع، توانایی یادگیری زبان وابستگی بسیار ناچیزی به هوش^{۱۱۲} و انگیزش^{۱۱۳} دارد. کودک کردن و کودک باهوش یا کودک با علاقه و کودک بی‌علاقه همه زبان مادری خود را یاد می‌گیرند. اگر کودکی نتواند زبان نخستین خود را تا سن بلوغ فرا بگیرد، بعد از آن یاد گرفتن زبان مشکل و

102. innate ideas

104. behaviorist

106. association of ideas

108. features

110. fragmentary

112. intelligence

103. empiricist tradition

105. tabula rasa

107. phonetic interpretations

109. limited

111. imperfect

113. motivation

احتمالاً ناممکن خواهد شد. آموزش زبان اول به گونه رسمی ضرورت ندارد. کودک برای آنکه خواندن و نوشتن را یاد بگیرد، می‌تواند به مدرسه برود، اما برای آنکه حرف زدن را فرا بگیرد این کار لازم نیست.

چامسکی می‌گوید با وجود این واقعیت‌ها، کودکی که زبان اولش را فرامی‌گیرد، یک عمل خارق‌العاده عقلی انجام می‌دهد. او با «درون‌گردانیدن» دستور زبان، در واقع مثل آن است که نظریه زبان می‌سازد. مراد از بیان این واقعیت‌ها آن است که ذهن کودک لوحه سفیدی نیست، بلکه او پیش از آنکه حرف زدن را بیاموزد از پیش صورت زبان را به طور فطری در ذهن خود دارد. به سخنی دیگر، طرح دستور زبان همگانی^{۱۱۴} بعنوان بخشی از وراثت ژنتیکی^{۱۱۵} در ذهن کودک ریخته شده است.^{۱۱۶} در یکی از بلندپروازانه‌ترین گونه‌های این نظریه، چامسکی از کودک بعنوان موجودی که «با دانش کامل دستور زبان همگانی» یعنی با طرحی ثابت برای فراگیری زبان» پا به عرصه هستی گذاشته، صحبت می‌کند.^۷ کودک می‌تواند هر زبانی را بر مبنای اطلاعات ناقص [زبانی] بیاموزد. و چون او می‌تواند از عهده انجام این مهم برآید، پس لزوماً باید صورتهای (زبانی) را که وجه مشترک همه زبانهای انسان است، به عنوان بخشی از ابزار فطری ذهن خود دارا باشد.

چامسکی در تأکید [نظریه] «استعداد زبان‌آموزی»^{۱۱۷} که خاص انسان است شواهدی دیگری آورده، می‌گوید نظامهای ارتباطی جانوران با زبانهای انسان اساساً متفاوت است. نظامهای ارتباطی جانوران از تعداد محدود ابزارهای ارتباطی^{۱۱۸} تشکیل یافته و تحت کنترل محرک‌های معینی می‌باشند. برعکس، همه زبانها انسان دارای ظرفیت‌های نامحدود زایشی^{۱۱۹} است، و ادای جملات بر مبنای محرکهای بیرونی^{۱۲۰} قابل پیش‌بینی نیست. این «جنبه خلاق»^{۱۲۱} در کاربرد زبان» خاص انسان است.^{۱۲۲}

یک دلیل دیرینه در رد وجود استعداد فطری زبان‌آموزی این است که زبانهای انسان بسیار متنوع است. مثلاً، تفاوت‌های موجود میان زبانهای چینی، نوتکائی (Nootka)، مجارستانی و انگلیسی به قدری فراوان است که امکان وجود هر گونه دستور زبان همگانی را از بین می‌برد. و از اینرو استدلال می‌شود که یادگیری زبان تنها در سایه هوش عمومی، و نه به وسیله دستگاه فطری زبان‌آموزی، میسر می‌گردد. چامسکی کوشیده است موضوع را از جهت دیگری بحث کند، بدین معنا که همه زبانها به رغم وجود تفاوت‌های ظاهری از ژرف‌ساختهای مشابهی برخوردارند و همه آنها دارای قواعد گروه‌ساختی و قواعد گشتاری هستند. در همه زبانها جمله به کار می‌رود و همه

114. a universal grammar

115. genetic inheritance

۱۱۶. رک به مقاله «زبان و تفکر، نوشته رونالد و. لانگاکر ترجمه بهروز عزیدقتری، مجله زبان‌شناسی، سال اول شماره اول، ۱۳۶۳، ص ۳۹».

117. "faculté de langage"

118. communicative devices

119. infinite generative capacities

120. external stimuli

121. creative aspects

۱۲۲. رک به افزوده (۵).



جملة ۱ از گروه‌های اسمی نهادی ۱۲۳ و گروه‌ها فعلی گزاره‌ای ۱۲۴ تشکیل یافته‌اند.

در اینجا چامسکی در واقع دو مطلب را عنوان می‌کند. نخست این دعوی تاریخی که نظرات وی درباره زبان از عقاید خردگرایان قرن هفده بویژه دکارت شکل پذیرفته است. ۱۲۵ دوم این دعوی نظری که نظریه تجربه‌گرایانه زبان آموزی قادر نیست فراگیری زبان را توجیه کند. هر دو دعوی بسیار ظریف‌تر از آن است که چامسکی عنوان می‌کند. درست است که دکارت گفته است که ما در نهاد خود انگارهای فطری مانند انگار مثلث، کمال، یا خداوند را داریم، اما من به مطلبی از دکارت برخورد نکرده‌ام که گفته باشد نحو زبانهای طبیعی فطری است. بلکه کاملاً برعکس، به نظر می‌رسد که دکارت زبان را (پدیده) قراردادی می‌پنداشت. وی بر این اعتقاد بود که ما به طور قراردادی واژه‌ها را به انگارهای ۱۲۶ خود ربط می‌دهیم. در نظر دکارت، مفاهیم ۱۲۷ فطری هستند، در صورتی که زبان پدیده قرار دادی و اکتسابی ۱۲۸ می‌باشد. به علاوه، دکارت امکان وجود معرفت ناهشیار ۱۲۹ را، که در نظام چامسکی بسیار مهم می‌باشد، قبول ندارد. چامسکی در بیان این کلام دکارت که کاربرد ابتکاری ۱۳۰ زبان انسان را از جانوران پست متمایز می‌سازد، جانب امانت را درست نگاه داشته، لیکن این مطلب به تنهایی مؤید این عقیده که دکارت در نظریه فطری بودن انگارها، پیشرو چامسکی بوده، نیست.

در واقع، مواضع دکارت و چامسکی بسیار متفاوت است. در نظر دکارت انسان اساساً حیوان ناطقی است که به طور قراردادی برچسب‌های زبانی ۱۳۱ را به نظامی از مفاهیم فطری نسبت می‌دهد. به اعتقاد چامسکی، انسان اساساً حیوان نحوی است که به یمن برخورداری از نظام فطری جملات را تولید کرده و درک می‌کند. این نظام [فطری زبان آموزی] بر حسب زبانهای گوناگونی که انسان [در طفولیت] در معرض آنها قرار می‌گیرد به اشکال گوناگون عمل می‌کند. یک قیاس مناسب‌تر تاریخی آن است که چامسکی را به جای مقایسه با دکارت با لایب نیتس (Leibniz) مقایسه کنیم که مدعی بوده وجود انگارهای فطری در ما به گونه مجسمه‌ای است که شکل آن از پیش در یک تخته سنگ مرمرین وجود دارد. لایب نیتس در قطعه‌ای که چامسکی مکرراً آن را نقل می‌کند، ذهن انسان را

... به تخته سنگ مرمرینی تشبیه می‌کند که دارای رگه‌هایی است و نه به سنگ

مرمرینی که به طور یکدست صاف بوده و یا به آنچه که در میان فلاسفه به لوحه سفید معروف است زیرا اگر روح به این لوحه‌های سفید شباهتی داشت، حقیقت در وجود ما حالت نقش هرکول در سنگ مرمرین را داشت، سنگی که نقش هرکول یا هر نقش دیگر برایش تفاوتی ندارد. اما اگر در سنگ مرمرین رگه‌هایی وجود داشت به طوری که به جای

123. subject noun phrases

124. predicative verb phrases

۱۲۵. رک به افزوده (۵)

126. ideas

127. concepts

128. conventional and acquired

129. unconscious knowledge

130. creative

131. verbal labels

اشکال دیگر شمایل هرکول را نشان می‌داد، تخته سنگ تعیین بیشتری پیدا می‌کرد و وجود شمایل هرکول در آن، به یک معنا پدیده‌ای فطری می‌بود، گو این که لازم می‌آمد برای کشف این رگه‌ها و مشخص ساختن آنها تلاش لازم برای صیقل دادن و تراشیدن و دور ریختن هر آنچه مانع پیدا شدن آنها [رگه‌ها] بود، مبذول داریم. بدین سان در وجود ما انگارها و حقایق، همانند امیال^{۱۳۲}، گرایشها^{۱۳۳}، عادات و استعدادهای بالقوه و طبیعی،^{۱۳۴} و نه مانند اعمال، فطری هستند، گو این که این استعدادهای بالقوه همواره با برخی اعمال مربوطه و اغلب نامحسوس همراه می‌باشند.^۸

اگر الگوی درست برای مفهوم انگارهای فطری، سنگ مرمرینی باشد که شمایل هرکول در آن، همانند وجود «گرایش»، «میل»، یا «استعداد بالقوه» در نهاد انسان قرار گرفته باشد، در آن صورت دست کم قدری از مناقشه میان چامسکی و نظریه پردازان تجربه‌گرای نظریه یادگیری، همانند هوای مه‌آلودی که در سپیده دم بسیار گرم از بین می‌رود از میان برخواهد خاست. بسیاری از طرفداران سرسخت نظریه‌های یادگیری مبتنی بر تجربه‌گرایی و رفتارگرایی حاضرند استعداد فطری یادگیری^{۱۳۵} را در وجود کودک در این معنا که وی دارای گرایشها، امیال و استعدادهای بالقوه است، بپذیرند. درست همانگونه که قطعه سنگ مرمرین برای مجسمه شدن ذاتاً قابلیت فطری دارد، کودک نیز به طور فطری استعداد^{۱۳۶} یادگیری دارد. به عنوان مثال، کوواین (W.V. Quine) در پاسخ به فرضیه فطری بودن که چامسکی عنوان کرده، می‌گوید: «دانشمند رفتارگرا آگاهانه و با مسرت خاطر در مکانیسمهای فطری مربوط به آمادگی یادگیری^{۱۳۷} تا گلو فرو رفته است.» کوواین ادعا می‌کند: «در واقع، سوگیریهای فطری^{۱۳۸} و گرایشها، سنگ زیرینای مکتب رفتارگرایی است.»^۹ اگر سنگ زیرینای مکتب رفتارگرایی فطری^{۱۳۹} باشد در آن صورت چه چیز دیگر مایه مناقشه است؟ حتی پس از ژست وحدت طلبانه رفتارگرایان و تجربه‌گرایان در عدول از مواضع خود بدین مفهوم که وجود مکانیسمهای فطری را برای توجیه مسائل بر مبنای الگوهای محرک و پاسخ لازم بدانند، باز هم مایه اصلی اختلاف واقعی باقی است. بحث چامسکی در این نیست که کودک می‌باید دارای «آمادگی برای یادگیری»، «سوگیریها» و «گرایشها» بوده باشد، بلکه بحث وی در این است که کودک می‌باید مجموعه خاصی از مکانیسمهای زبانی را به کار بگیرد. دعاوی رفتارگرایان مبنی بر آنکه راهبردهای کلی یادگیری^{۱۴۰} بر مبنای مکانیسمهای پس‌خوراند^{۱۴۱}، اطلاع‌پردازی^{۱۴۲}، قیاس^{۱۴۳} و غیره قرار دارد، به نظر کافی و بسنده نمی‌رسد. شخص می‌باید قوه ذهنی^{۱۴۴} مادرزادی زبان آموزی را مسلم فرض کند تا بتواند این واقعیت را توجیه کند که کودک پس

132. inclinations

134. potentialities

136. capacity

138. innate biases

140. general learning strategies

142. information processing

144. faculty

133. dispositions

135. innate learning capacities

137. learning readiness

139. innateness

141. feedback

143. analogy

از آنکه در معرض زبان قرار گرفت، دستور زبان درست را فرامی‌گیرد.

لب و جوهر بحث چامسکی این است که نحو، این هسته درونی هر زبان، به قدری پیچیده و دارای صورتهای خاصی است و به قدری متفاوت با دیگر دانشهاست که هیچ کودکی نمی‌تواند آن را یاد بگیرد مگر آنکه از پیش شکل دستور زبان در ذهن وی برنامه‌ریزی^{۱۲۵} شده باشد، و یا به عبارتی «دانش کاملی از دستور زبان همگانی» را داشته باشد. نظر به اینکه در حال حاضر علم فیزیولوژی اعصاب^{۱۲۶} نمی‌تواند دربارهٔ صحت و سقم چنین فرضیه‌ای از طریق مشاهده مغز اظهار نظر کند تنها حقایق دستور زبان است که می‌تواند شواهدی برای نتیجه‌گیری بدست بدهد. مخالفان چامسکی در مقابله با این بحث مجبورند دستور زبان ساده‌تری را که از عهده توجیه توانایی کودک برای یادگیری زبان و به طور کلی توانش زبانی برآید، پیشنهاد کنند. هیچ یک از مدافعان نظریهٔ سنتی یادگیری این کار را انجام نداده‌اند (گو اینکه دستوریان زایشی مدعی هستند که توجیه آنان از توانش، بسیار ساده‌تر از شرحی است که ما در بخش ۲ این مقاله ارائه نمودیم). نظریه پرداز یادگیری رفتارگرا و تجربه‌گرا که پیچیدگی و غامض بودن دستور زبان را قبول دارد با وضع دشوار مواجه است. یا او صرفاً بر مکانیسمهای محرک - پاسخ تکیه دارد که در این حالت نمی‌تواند فراگیری دستور زبان را توجیه کند و یا همانند کوواین می‌پذیرد که [در مغز کودک] مکانیسمهایی وجود دارد که به وی امکان یادگیری زبان را می‌دهد. لیکن به محض آنکه مکانیسمها از نیروی کافی برخوردار می‌شوند و می‌توانند پیچیدگی^{۱۲۷} و اختصاصی^{۱۲۸} بودن دستور زبان را توجیه کنند در آن موقع بخش محرک - پاسخ نظریه که رکن نظریه رفتارگرایی است، جالبیت خود را از دست می‌دهد، زیرا این جالبیتی که محرک - پاسخ هنوز هم از آن برخوردار می‌باشد تماماً ناشی از نیروی آن برای به کار انداختن مکانیسمهای فطری است که اکنون عنصر اصلی نظریهٔ یادگیری به شمار می‌رود. از هر دو جنبه که به موضوع نگاه کنیم، دانشمند رفتارگرا پاسخ قانع‌کننده‌ای در برابر استدلالهای چامسکی ندارد.

۵

سست‌ترین بخش دستور زبان چامسکی بخش معناشناسی آن است و این قولی است که خود چامسکی آن را می‌پذیرد¹⁰. اگر چه چامسکی معتقد است که بخش معناشناسی دارای نارسائیهای فنی جزئی می‌باشد، اما من فکر می‌کنم که این بخش اساساً ناقص بوده و نظریهٔ معناشناسی ناتوان‌تر از آنست که به دستور زبان امکان دهد تا به هدفش یعنی تبیین رابطه‌های زبانی میان صوت و معنا دست یابد.

145. programmed
147. complexity

146. neurophysiology
148. specificity

نظریه‌های معنا که در چندین قرن گذشته از زمان لاک تا زمان چامسکی و کوواین ارائه شده، بیشترین شان (ولی نه همه‌شان) دقیقاً گرفتار مغالطه‌ای^{۱۴۹} مشابه‌اند. این مغالطه را می‌توان به صورت برهان دو وجهین^{۱۵۰} برای نظریه (معنا) مطرح ساخت: یا خود عمل تحلیل معنا^{۱۵۱} شامل برخی عناصر مهم مفهومی است که می‌باید تجزیه شوند، که در آن صورت تحلیل معنا به علت دوری^{۱۵۲} بودن استدلال به شکست می‌انجامد و یا عمل تحلیل، چیزی را که باید تجزیه شود به صورت عناصر ساده‌تری در می‌آورد که فاقد خصیصه‌های تعیین‌کننده^{۱۵۳} آن چیز است و در آن صورت عمل تحلیل به علت نارسا بودن، منتهی به شکست می‌شود.

پیش از آنکه ما این برهان دو وجهین را در مورد چامسکی به کار می‌بریم، بهتر است ببینیم این برهان در نظریه ساده معناسناسی به گونه‌ای که در آثار فلاسفه تجربه‌گرای کلاسیک مانند لاک (Locke)، برکلی (Berkeley)، هیوم (Hume) مشاهده می‌کنیم چه پیامدی خواهد داشت. این تجربه‌گرایان بزرگ انگلیسی معتقد بودند که واژه‌ها بدین گونه معنادار می‌شوند که برانگاره‌های موجود در ذهن دلالت می‌کنند. جمله‌ای مانند «گل قرمز است» از آن جهت دارای معناست که هر کسی که جمله را می‌فهمد در ذهن خود انگار گل را با انگار قرمزی ربط می‌دهد^{۱۵۴}. از لحاظ تاریخی، درباره جزئیات این نظریه بحث‌های گوناگونی صورت گرفته است (مثلاً، آیا انگاره‌هایی که واژه‌های کلی^{۱۵۵} به آنها دلالت می‌کنند خود انگاره‌های کلی^{۱۵۶} بوده‌اند یا آنکه آنها انگاره‌های خاصی هستند که در باز نمودشان^{۱۵۷} کلی شده‌اند؟)، اما طرح کلی نظریه مورد قبول همگان بود - یعنی درک معنای جمله عبارت است از ارتباط دادن انگاره‌های موجود در ذهن به عبارتهای توصیفی در جمله.

لیکن دیری نمی‌پاید که این نظریه با مشکلی مواجه می‌شود. چه چیز موجب می‌شود انگاره‌های موجود در ذهن به حکم^{۱۵۸} تبدیل شود؟ چه چیزی تصویرهای ذهنی را به یک عمل زبانی که می‌گوید گل قرمز است تبدیل می‌کند؟ مطابق این نظریه، ابتدا من انگاری از گل و انگاری از رنگ قرمز (در ذهن) دارم. تا اینجا این توالی^{۱۵۹} صرفاً یک توالی ناپیوسته از تصاویر ذهنی است و به صدور این حکم که گل قرمز است و در قالب جمله ادا شده منجر نمی‌شود. من تصور می‌کنم که این انگارها به مغز کسی خطور می‌کند که معنای جمله را به صورت حکمی در می‌یابد، و نیز آنکه این انگارها به هنگام بیان جمله گل قرمز است به نحوی با همدیگر مربوط می‌شوند و در این صورت با یکی از دو شق برهان مواجه هستیم و نظریه، حالت دوری پیدا می‌کند زیرا این نظریه برای تبیین معنا، برخی از عناصر مفهوم معنا را به کار می‌برد. و یا از طرف دیگر، اگر من فرض نکنم که انگارها به صورت حکمی ظاهر می‌شوند، در این صورت من فقط رشته‌ای از تصاویر را

149. fallacy

151. analysis of meaning

153. crucial features

155. general words

157. representation

159. sequence

150. dilemma

152. circular

154. conjoin

156. general ideas

158. judgement

در ذهن خود دارم و نه خصیصه مهم جمله اصلی، یعنی این واقمیت که جمله می‌گوید گل قرمز است - که در آن صورت با شق دیگری از برهان روبرو هستیم و کار تحلیل به دلیل آنکه برای توجیه معنای جمله نارساست، به شکست می‌انجامد.

نظریه معناشناسی دستور زبان زایشی چامسکی دقیقاً مرتکب همین مغالطه می‌شود. برای اثبات این موضوع شمه‌کوتاهی از آنچه این نظریه در پی انجام آن است بیان می‌کنم. همان طور که بخش نحوی دستور زبان می‌باید توانش نحوی گوینده (یعنی دانشی که او از ساختار جمله دارد) را توصیف کند بخش واجی می‌باید توانش واجی (یعنی دانشی که او از آوای جمله‌های زبان خود دارد) را توصیف کند، بخش معنائی نیز می‌باید توانش معناشناختی یعنی (دانشی که او از معنای جمله و چگونگی ایفاد معنا دارد) را توصیف کند.

بخش معنائی دستور یک زبان شامل نظریه معناشناسی آن زبان می‌باشد. این بخش از مجموعه قواعدی که معنای جمله‌های زبان را تعیین می‌کند، تشکیل یافته و بر این فرض مسلماً درست قرار دارد که معنای هر جمله بر اثر معنای عناصر معنی‌دار جمله و نحوه ترکیب نحوی آنها تعیین می‌شود. چون این عناصر و ترتیب آنها، در ژرف‌ساخت جمله بازنمود می‌شود، «درون داد»^{۱۶۰} بخش معنائی دستور زبان شامل ژرف‌ساخت‌های جمله‌هائی خواهد بود که توسط بخش معنایی، به شرحی که در قسمت دوم مقاله گفته شد، تولید می‌شود.

«برون‌داد» هر جمله عبارت است از مجموعه تقریرات^{۱۶۱} و چنین فرض می‌شود که این تقریرات «بازنمود معنائی»^{۱۶۲} آن جمله می‌باشد. به عبارتی دیگر، چنین تصور می‌شود که تقریرات، معنای جمله را توصیف می‌کند. مثلاً، اگر جمله‌ای سه معنای متفاوت داشته باشد، بخش معنائی با تولید سه تقریر متفاوت، توانش گوینده را منعکس خواهد کرد. چنانکه جمله بی‌معنا باشد، بخش معنایی هیچ‌گونه تقریری تولید نخواهد کرد. اگر دو جمله به یک معنا باشد، تقریر حاصله برای هر دو جمله یکی خواهد بود. اگر جمله‌ای «تحلیلی»^{۱۶۳} باشد، یعنی مطابق تعریف، جمله حقیقی باشد چرا که معنای گزاره در معنای نهاد یافت می‌شود (مثلاً، جمله «همه مجردها غیر متأهل هستند» تحلیلی است زیرا معنای نهاد، «مجردها»، شامل معنای گزاره، «افراد غیر متأهل» است) بخش معنائی، تقریری برای جمله تولید خواهد کرد که در آن تقریر نهاد، تقریر گزاره را در بر دارد. نحوی پیرو مکتب چامسکی برای ساختن بخش معنائی می‌کوشد مجموعه قواعدی را درست کند که الگوئی از توانش معناشناسی گوینده را به وجود آورد. چنین الگوئی می‌باید فهم گوینده زبان را از جمله‌های مبهم، مترادف، بی‌معنا، تحلیلی، متناقض^{۱۶۴} و... الی آخر منعکس کند. بدین ترتیب، مثلاً جمله مبهم "I went to the bank" را در نظر بگیرید. گوینده زبان انگلیسی با توجه به توانش زبانی خود می‌داند که این جمله ابهام دارد زیرا واژه bank دست کم دارای دو

160. "input"

161. a set of "readings"

162. semantic representation

163. "analytic"

164. self-contradiction

معناست. این جمله می‌تواند به این معنا باشد که من به ساختمان امور مالی رفتم یا آنکه من به کنار رودخانه رفتم. هدف دست‌ورزبان‌نویس آن است که این نوع توانش را توصیف کند. او این کار را با ساختن الگوئی، یعنی مجموعه‌ای از قواعد که توانش [گوینده] را منعکس می‌کند، انجام می‌دهد. نظریه معناشناسی باید دو تقریر برای این جمله تولید کند.

از سوی دیگر، اگر این جمله *I want to the bank and deposited some money in my accoun.* را داشته باشیم، بخش معنایی تنها یک تقریر تولید خواهد کرد زیرا آن قسمت از جمله که مربوط به گذاشتن پول در حساب مربوط می‌گردد، معلوم می‌دارد که معنای دیگر، یعنی «ساحل رودخانه»، در این جمله مورد نظر نیست. در این صورت بخش معنایی باید شامل قواعدی باشد که توصیف‌کننده چه نوع ترکیبهای واژگانی چه نوع مفاهیمی را به وجود می‌آورد و فرض بر این است که این قواعد، دانش [زبانی] گوینده را، در رابطه با این که چه نوع ترکیبهای واژگانی موجب چه نوع معانی می‌شوند، توجیه می‌کند.

همه آنچه را که گفتیم می‌توان در یک نظریه صوری بسیار ظریف که توسط چامسکی و پیروانش ارائه شده گنجانده، و در واقع گنجانده شده است. اما بعد از توصیفی که از بخش معنایی آنگونه که به نظر می‌رسید، ارائه کردیم، یک پرسش آزردهنده باقی می‌ماند: این «تقریرات» در واقع چیست؟ این زنجیره نمادها^{۱۶۵} که از بخش معنایی حاصل آمده بناست چه چیزی را بازنمود^{۱۶۶} یا بیان کنند^{۱۶۷} تا معنای جمله را توصیف کرده باشند؟

همان برهان ذو وجهینی که با آن به مقابله لاک رفتیم در اینجا نیز صادق است یا این تقریرات صرفاً تفسیرهایی^{۱۶۸} هستند که در آن صورت تحلیل ما از نوع تحلیل دوری خواهد بود، و یا این تقریرات صرفاً شامل فهرستی از عناصرند که در آن صورت تحلیل معنا به علت نارسایی به شکست انجامیده، نمی‌تواند این حقیقت را که جمله حکمی^{۱۶۹} را بیان می‌کند، توجیه کند. به هر یک از دو شق وضع دشوار توجه کنید. در مثال بالا وقتی دو تقریر متفاوت برای جمله *I went to the bank* ارائه کردم، از آن دو نوع تفسیر انگلیسی به دست دادم، اما این امکان در نظریه معناشناسی که در صدد تبیین توانش [گوینده] در زبان انگلیسی است، منظور نشده است زیرا توانایی فهم تفاسیر، مستلزم وجود همان توانشی است که نظریه معناشناسی در صدد تبیین آن است. من نمی‌توانم توانش کلی را در زبان انگلیسی با برگرداندن جمله‌های انگلیسی به صورت جمله‌های انگلیسی دیگر تبیین کنم. در آثار نظریه پردازان معناشناسی مکتب چامسکی نمونه‌های «تقریرات» ارائه شده معمولاً تفسیرهای بدی از جمله‌های انگلیسی است که با برخی حرفهای من درآوردی درباره «نشانه‌های معناشناختی»^{۱۷۰} و «ممیزات»^{۱۷۱} و غیره همراه است. مطمئن

165. the string of symbols

167. express

169. statement

171. distinguishers

166. represent

168. paraphrases

170. "semantic markers"

هستیم که این تفاسیر تقریرات واقعی نیستند بلکه صرفاً جنبه توضیحی^{۱۷۲} دارند. ۱۱ اما تقریرات واقعی چه می‌توانند باشند؟ محدودیتهای صرفاً صوری نظریه معناشناسی کمک زیادی به ما در جهت شناساندن این تقریرات نمی‌تواند بکنند. این محدودیتهای صوری فقط به ما می‌گویند که جمله‌ای که دارای سه معنا می‌باشد، لزوماً سه تقریر دارند، جمله بی‌معنا، تقریری ندارد و دو جمله مترادف حتماً تقریرات یکسان دارند و از این قبیل. اما، تا آنجا که به وجود این شرایط لازم نیاز باشد، ضرورتی ندارد که تقریرات از واژه‌ها تشکیل یافته باشد بلکه می‌تواند از مجموعه‌ای اشیاء که دارای شکل خاصی هستند تشکیل شده باشد. تقریرات می‌تواند ارقام، توده‌هایی از سنگ، اتومبیل‌های کهنه، زنجیره‌ای از نمادها و هر چیز دیگری باشد. فرض کنید که بخواهیم تقریراتی مانند توده سنگها را تعبیر کنیم. در آن صورت، نظریه معناشناسی برای جمله مبهم که دارای سه معنا می‌باشد، سه توده سنگ به ما خواهد داد، برای جمله بی‌معنا، توده سنگی نخواهد بود، برای جمله تحلیلی آرایش سنگها در توده گزاره‌ای به آرایش سنگها در توده نهاد شبیه خواهد بود والی آخر. در خواص صوری^{۱۷۳} بخش معناشناسی چیزی وجود ندارد که ما را از تعبیر^{۱۷۴} موضوع به این طریق بازدارد. واضح است که این کار مفید فایده‌ای نیست چرا که آن نظریه به جای تبیین رابطه‌های میان صوت و معنا رابطه نامعلومی را میان اصوات و سنگها ایجاد کرده است.

هنگامی که نظریه پردازان معناشناسی با این ایراد مواجه می‌شوند همیشه یک جواب آماده دارند. اگر چه ما نمی‌توانیم در حال حاضر تقریرات مناسب تولید کنیم، اما سرانجام تقریرات با استفاده از الفبای جهانی معناشناسی که روزی کشف می‌شود بیان خواهد شد. همان طور که در همه زبانها الفبای آوایی واحدهای صوتی را باز نمود می‌کند، عناصر این الفبا نیز در همه زبانها به واحدهای معنایی دلالت خواهد کرد. اما آیا این الفبای معنایی جهانی از این وضع دشوار در امان خواهد بود؟ من فکر می‌کنم نه.

یا این الفبا نوعی زبان مصنوع است، چیزی شبیه به اسپرانتوی جدید و تقریرات بار دیگر بمثابة تفاسیرند^{۱۷۵}، تنها با این تفاوت که این بار تقریرات به جای آنکه به زبان اصلی باشد به زبان اسپرانتو بیان می‌شود؛ و یا آنکه ما با شق دوم معما مواجه هستیم و تقریرات در الفبای معناشناسی فقط فهرستی از خواص زبانی است و تجزیه معنا نارساست زیرا در چنین تجزیه و تحلیلی فهرستی از عناصر جایگزین عمل گفتاری^{۱۷۶} شده است.

نظریه معناشناسی دستور زبان چامسکی در واقع ضمیمه^{۱۷۷} بسیار مفید و جالبی را در رابطه با توانش معناشناسی در اختیار ما قرار می‌دهد زیرا به ما نمونه‌ای می‌دهد که توانش زبانی گوینده را در تشخیص جمله‌های مبهم، مترادف و بی‌معنا منعکس می‌کند. اما به محض آنکه می‌پرسیم

172. illustrative

174. interpreting

176. speech act

173. formal properties

175. paraphrases

177. adjunct

زمانی که گوینده به یکی از خواص معنایی پی می‌برد، در واقع چه چیزی را تشخیص می‌دهد و یا همین که سعی می‌کنیم نظریه معنانشناسی را به‌عنوان تبیین کلی توانش معنایی در نظر بگیریم، نمی‌تواند از عهده حل این معما برآید. این نظریه معنانشناسی یا به ما یک فورمالیسم (صورت - گرای) پوچ و عبث، یعنی فهرست نامعلومی از عناصر می‌دهد و یا تفاسیری تحویل ما می‌دهد که چیزی را تبیین نمی‌کند.

فلاسفه متعددی که در گذشته¹² درباره تبیین معنا به تحقیق پرداخته‌اند، برای خلاصی از این وضع دشوار راهی پیش پای ما گذاشته‌اند. اما قبول راه حل ارائه شده مستلزم تکمیل نمودن نظریه معنانشناسی در جهاتی است که چامسکی و یا دیگر دستوریان کمبریج بدان نیندیشیده‌اند. چامسکی توانش زبانی گوینده را توانایی وی در «تولید و درک» جمله می‌داند. اما این نظر کاملاً گمراه‌کننده می‌باشد. دانش آدمی از معنای جمله عمدتاً شامل دانش وی در مورد کاربرد جمله برای اظهار نظر کردن، پرسیدن دستور صادر کردن، درخواست نمودن، وعده و هشدار دادن... می‌شود و نیز درک جمله‌هائی است که دیگران برای چنین مقاصدی به کار می‌برند. توانش معنایی عمدتاً عبارت است از توانایی انجام و فهم آنچه فلاسفه و زبان‌شناسان اعمال گفتاری¹⁷⁸ می‌نامند.

حال اگر رویکرد ما در مطالعه توانش معنایی از این نقطه‌نظر، یعنی توانایی در کاربرد جمله برای انجام اعمال گفتاری باشد، در می‌یابیم که اعمال گفتاری دارای دو خاصیت¹⁷⁹ می‌باشند که ترکیب آن دو ما را از این وضع دشوار نجات خواهد داد: این دو خاصیت تابع قواعد بوده و ارادی¹⁸⁰ هستند. گویشوری که جمله‌ای را ادا می‌کند و قصدش از این جمله واقعاً همان است که بیان می‌کند آن را به تبع قواعد معنایی معینی بیان می‌کند و قصد او از کاربرد این قواعد آنست که کلام او یک عمل خاص گفتاری را انجام دهد.

در اینجا مجال آن نیست که رئوس مطالب همه نظریه معنا و اعمال گفتاری را بیان کنیم،¹³ اما اصل مطلب از این قرار است: گفتن چیزی و مقصودی از آن داشتن، یعنی گفتن آن چیز به قصد گذاشتن اثراتی چند بر شنونده. و این اثرات به واسطه قواعدی که بر جمله ادا شده مترتب می‌باشد، معین می‌گردد. بدینسان، مثلاً گوینده‌ای که از معنای جمله «گل قرمز است» آگاه است، می‌داند که با ادای این جمله حکمی را بیان کرده است، لیکن صدور حکمی با این مضمون که گل قرمز است شامل انجام عملی با این نیت است که در شنونده این اعتقاد را به وجود آوریم که گوینده به وضع معینی از امور اشعار دارد؛ این وضعیت خود بر اثر قواعد معنایی مترتب بر جمله معین می‌شود.

توانش معنایی عمدتاً عبارت است از آگاهی بر رابطه‌های میان مقاصد¹⁸¹ و قواعد معنایی و

178. speech acts

179. property

180. intentional

181. intentions

شرایطی که بر اثر این قواعد مشخص شده است. چنین تحلیلی از توانش شاید سرانجام نادرست از آب در بیاید لیکن آن مغالطه‌های مسلمی که من برای تجربه‌گرایی کلاسیک و نظریه پردازان معناشناسی مکتب چامسکی اقامه داشتم بر آن وارد نیست. چنین تحلیلی خلاصه‌ای از تفسیر یا فهرستی از عناصر را تحویل ما نمی‌دهد. عامل انسجام و پیوند عناصر در قالب یک عمل گفتاری نیات معناشناختی گوینده است.

نقصی که بر نظریه چامسکی وارد است از همان ضعفی که بیشتر گفتیم نشأت می‌گیرد، یعنی غفلت از وجود پیوند اساسی میان زبان و ارتباط و میان معنا و اعمال گفتاری. در تصویری که چامسکی از نظریه معناشناسی و در واقع کل نظریه زبان ارائه می‌دهد، جملات چیزهای مجردی^{۱۸۲} هستند که می‌توان آنها را جدا از نقش ارتباطی آنها به کاربرد و درک نمود. در واقع، نظر چامسکی گاهی چنان است که گوئی از جمله بر حسب اتفاق برای تکلم استفاده می‌شود^{۱۸۴} من قویاً می‌گویم هر اقدامی که در جهت توجیه معنای جمله با این پیش‌فرض به عمل آید یا استدلال دوری است یا نارساست.

این دو راهی صرفاً نیرنگ جدلی نیست، بلکه نشانگر یک نارسایی عمیق می‌باشد. هر کوششی که در جهت توجیه معنای جمله به عمل بیاید می‌باید نقش ارتباطی آن را در انجام اعمال گفتاری مد نظر داشته باشد زیرا بخش اصلی معنای هر جمله، امکان بالقوه^{۱۸۳} آن برای استفاده در اعمال گفتاری است. در اینجا از زبان دو مفهوم کاملاً متفاوت به دست می‌آید. زبان، به مفهومی که چامسکی اراده می‌کند، آن عبارت است از نظام صوری قائم به ذات^{۱۸۴} که کم و بیش بر حسب اتفاق به منظور ارتباط به کار می‌رود. مفهوم دیگر، زبان را اساساً یک نظام ارتباطی می‌داند.

محدودیت‌های^{۱۸۵} فرض‌های چامسکی وقتی روشن می‌شود که بخواهیم معنای جمله را در قالب این نظام توجیه کنیم چراکه هیچ راهی برای توجیه معنای جمله بدون در نظر گرفتن نقش ارتباطی آن وجود ندارد به دلیل آنکه این دو اساساً به هم مربوط هستند. مادامی که پژوهش خود را به نحو - که بخش اعظم مطالعات چامسکی در این زمینه به عمل آمده - محدود می‌کنیم می‌توان محدودیت‌های این رویکرد را از نظر دور داشت چراکه نحو را می‌توان به صورت نظامی مستقل از کاربرد آن تحت مطالعه و بررسی قرار داد، همانگونه که می‌توان گردش پول و نظام اعتباری مربوط به یک اقتصاد را به صورت نظام صوری مجرد و مستقل از این واقعیت که مردم از پول برای خرید کالا استفاده می‌کنند، بررسی کرد، و یا می‌توان قواعد بازی بیس بال را به صورت یک نظام صوری و مستقل از این واقعیت که جماعتی آن را بازی می‌کنند، مطالعه کرد لیکن به محض آنکه می‌خواهیم معنا، توانش معنایی را توجیه کنیم، چنین روش صورت‌گرایانه از هم می‌باشد

182. abstract objects

183. potential

184. self-contained

185. limitations

زیرا این روش نمی‌تواند این واقعیت را توجیه کند که توانش معنایی عمدتاً عبارت است از اینکه بدانیم چگونه باید حرف زد، یعنی چگونه باید اعمال گفتاری را انجام داد.

انقلاب چامسکی عمدتاً انقلابی در مطالعه و بررسی نحو (زبان) است. واضح است که گام بعدی در پیشرفت و توسعه مطالعات نحو زبان منوط به پیوند دادن بررسیهای نحوی به بررسیهای اعمال گفتاری است. و این کار در واقع در حال حاضر صورت می‌پذیرد، هر چند که چامسکی در سنگر تدافعی علیه این جریان و یا دست کم علیه تعبیر نوینی که معناشناسان زایشی از نحو و بر مبنای مطالعات خود چامسکی ارائه می‌دهند، به مبارزه خود ادامه می‌دهد. به اعتقاد من برای اینکه فهمید چرا چامسکی نمی‌خواهد اعمال گفتاری را به دستور زبان خود منظم کند چند دلیل وجود دارد: نخست آنکه، چامسکی از تفاوتی که میان کنش و توانش [زبانی] وجود دارد برداشت نادرستی دارد. چنین به نظر می‌رسد که وی فکر می‌کند نظریه اعمال گفتاری می‌باید نظریه کنش باشد و نه نظریه توانش، زیرا او متوجه نیست که توانش در نهایت عبارت است از توانش برای انجام دادن و به همین دلیل بررسی جنبه‌های زبان شناختی توانایی انجام اعمال گفتاری، همان بررسی توانش زبانی است. دوم آنکه، چنین به نظر می‌رسد برای چامسکی این ظن باقی است که هر نظریه‌ای که به بحث عمل گفتاری، یعنی موردی از رفتار زبانی بعنوان واحد بنیادی معنا پردازد، لزوماً به جانب رفتارگرایی رو نهاده است. این از حقیقت بسیار فاصله دارد. یکی از طنزهای تاریخ رفتارگرایی این است که رفتارگرایان نتوانسته‌اند دریابند که مفهوم عملی که از انسان سر می‌زند، مفهومی است «ذهن‌گرایانه» و «درون‌گرایانه» چرا که عمل گفتاری متضمن مفهوم مقاصد انسانی است.

بررسی اعمال گفتاری در واقع بررسی نوع خاصی از رفتار انسان است و به همین دلیل با هر شکلی از رفتارگرایی که از لحاظ مفهوم نمی‌تواند رفتار انسان را بررسی کند، در تعارض می‌باشد. اما به اعتقاد من، سومین و مهمترین دلیل، عقیده‌ای است که چامسکی آن را به طور صریح و آشکار بر زبان نیاورده و آن اینکه زبان در اصل پیوندی با ارتباط ندارد بلکه نظامی است صوری و مجرد که به وسیله خواص فطری ذهن انسان تولید می‌شود.

کار چامسکی یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای عقلی عصر حاضر به شمار می‌رود و از لحاظ وسعت و انسجام به تفحصات کی‌نیز (J. Keynes) ۱۸۶ و فروید پهلوی می‌زند. عظمت کار چامسکی بیشتر از یک انقلاب صرف در زبان‌شناسی است. مطالعات او علم تازه دستور زبان گشتاری را به وجود آورده و دو علم دیگر فلسفه و روان‌شناسی را متحول ساخته است. از محاسن تفحصات چامسکی که اهمیت شایانی دارد این است که تفحصات وی ابزار نیرومندی را در اختیار حتی کسانی گذاشت که با بسیاری از خصوصیات رویکرد چامسکی با زبان مخالفت می‌ورزیدند. و بالاخره آنکه به اعتقاد من بزرگترین خدمت چامسکی این است که او توانسته گامی بلند در جهت احیای مفهوم دیرینه منزلت و بی‌همتایی انسان بردارد.

افزوده‌ها

۱) چارلز آزگود (Charles Osgood) در کتاب خود تحت عنوان *خطابه‌هایی درباره کنش زبانی* (Lectures on Language Performance)، ۱۹۸۰، ضمن اشاره به نظرات تامس کوهن^{۱۸۷} (T. Kuhn) درباره به وجود آمدن انقلابهای علمی می‌گوید هر یک از علوم در مسیر پیشرفت و تکامل خود در ازمنه مختلف دارای نمونه پذیرفته شده یا الگوی خاصی (Paradigm) است که عمدتاً از مفروضات بنیادی آن علم درباره حکمت، روش‌شناسی، نظریه‌پردازی، نوع موضوعهای قابل بحث، نوع ملاک‌هایی که به منظور ارزیابی حقایق و سنجش اعتبار نظریه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، تأثیر می‌پذیرد، هر عملی در مسیر پیشرفت و تکامل خود سرانجام با نابهنجاری‌هایی^{۱۸۸} مواجه می‌شود که در نمونه پذیرفته شده آن علم تا آن زمان مطرح یا پیش‌بینی نشده بود. این موارد نابهنجار توجه و کوشش دانشمندان مربوطه را به جانب خود فرامی‌خواند و چنانکه این نابهنجاریها با وجود تلاش دانشمندان آن علم همچنان باقی بماند و بر مقدار آنها هر دم افزوده شود، در آن صورت آن علم دچار بحران می‌گردد. بدین معنا که با سست شدن پایه‌های علمی نمونه پذیرفته شده، زمینه برای به وجود آمدن انقلاب در آن علم فراهم می‌گردد. البته هنوز انقلاب علمی صورت نپذیرفته است چراکه به صرف معلوم شدن ناتوانی اصول نظری یک علم در تبیین مسائل مورد بحث نمی‌توان مدعی شد که انقلاب علمی به وجود آمده است، بلکه لازمه پیدایش انقلاب علمی، ارائه نمونه دیگری از همان علم و اعلام وفاداری از سوی دانشمندان به نمونه نوین می‌باشد. مفهوم این سخن آن است که نمونه تازه باید اصول بنیادی متفاوتی با خود به ارمغان بیاورد و به اصطلاح «قواعد بازی» را عوض کند و این کار معمولاً از عهده انجام فرد نابغه برمی‌آید که بتواند دیدگاه جهانی مکتب پیشین را در هم بشکند. هر مقدار که نمونه تازه در رفع نابهنجاریها و به عبارتی در گشودن گره‌های فرو بسته نمونه پیشین توفیق حاصل کند به همان نسبت بریدن از آیین کهنه و گرویدن به آیین نو سرعت پیدا می‌گیرد. بدیهی است در برهه‌ای از زمان که این تحول صورت می‌گیرد، مباحث و جدلهای تند و تلخ در میان طرفداران دو مکتب فکری کهنه و نو در می‌گیرد و ارتباط علمی به علت وجود تفاوت‌های اساسی در مفروضات بنیادی آنان دستخوش تزلزل می‌شود.

آزگود می‌گوید در تاریخ یک علم گاهی این توهم به وجود می‌آید که انقلابی رخ داده است در صورتی که ممکن است چنین نبوده باشد. وی پس از مطرح ساختن این پرسش که تحت چه شرایطی می‌توان مدعی شد انقلاب علمی صورت پذیرفته است، به نقل از تامس کوهن (۷۹ -

187. Thomas. Kuhn. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: university of Chicago, 1962.

188. anomalies

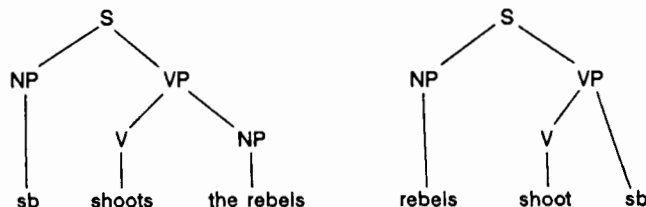
۷۷:۱۹۶۲)، سه شرط اصلی را نام می‌برد: (۱) نخستین شرط تحقق یافتن انقلاب علمی، تصمیم به کنار گذاشتن نمونه پذیرفته شده پیشین و پذیرش نمونه نوین است و پذیرش نمونه نوین مستلزم مقایسه دو نمونه کهنه و نو با طبیعت و نیز با یکدیگر می‌باشد. رد نمونه پیشین بدون آنکه نمونه تازه‌ای جایگزین آن شود، در واقع بمثابة نفی خود علم است. (۲) شرط دوم متحقق شدن انقلاب علمی، اثبات ناتوانی اصول نظری نمونه پیشین است، و برای آنکه بتوان ناتوانی اصول نظری نمونه پذیرفته شده پیشین را به اثبات رساند، لازم است به جای آنکه به تعداد و اهمیت مسائل حل شده به وسیله دو نمونه رقیب توجه گردد، می‌باید به مسائلی پرداخت شود که نمونه پیشین در حل آنها عجز و ناتوانی نشان داده - مسائلی که با اصول بنیادی نمونه پیشین ارتباط نزدیکی دارد. شرط سوم که باید حاصل آید این است که نمونه نو می‌باید از عهده حل مسائلی که نمونه پیشین موفق به حل آنها بوده، برآید. به سخن دیگر، نمونه نو نه تنها ضعف و ناتوانی نمونه پیشین را در حل مسائل آشکار می‌سازد و خود راه حلهای تازه‌ای را ارائه می‌دهد، بلکه برای مسائلی که نمونه پیشین از عهده حل آنها برآمد. راه حلهائی دارد. ۱۸۹

آزگود پس از شمردن این سه شرط با قاطعیت می‌گوید که آنچه چامسکی و پیروانش در زبان‌شناسی انجام داده‌اند یک انقلاب راستین محسوب می‌شود چرا که (۱) چامسکی به جای

۱۸۹. به عنوان مثال، دستور زبانهای گروه‌ساختی توانائی توصیف عبارات:

- 1) a) a réading lâmp
- b) a chéwing gùm
- 2) a) a flòwing ríver
- b) a gròwing plánt

را دارند، بدین معنا که عبارات (1a,1b) اسم مرکب بوده و هر کدام دارای ساختار verb+ing+noun (gerund) می‌باشند، و عبارات (2a,2b) ساختار صفت و موصوف (participle) verb+ing+noun را دارند. در عبارتهای (1a,1b) تکیه اصلی روی واژه نخستین (اسم مصدر) و در عبارتهای (2a,2b) تکیه اصلی روی واژه دوم (وجه وصفی) قرار دارد. اگر گفته شده است دستور زبان گروه‌ساختی توانایی تبیین ندارد بدین معناست که عبارتهای (1a,1b) دارای ژرف ساخت نمی‌باشند و بنابراین نادرست است که بگوئیم a lamp which reads و یا a gum which chews؛ در حالی که عبارتهای (2a,2b) ژرف ساخت دارند و ترکیبهای a river which flows و یا a plant which flows کاملاً دستوری است. دستور زبان زایا-گشتاری قواعد دستوری صریح برای جمله‌های مبهم مانند shooting rebels و نیز برای ساختارهای دستوری یکسان ولی با معنای متفاوت (مانند مثال معروف چامسکی John is eager to please, John is easy to please) را ارائه کرد و تفسیرهای معنایی را با جمله نماها کاملاً مصرح ساخت، کاری که دستور زبانهای گروه‌ساختی از توجه و تبیین آنها سرباز زده و یا بسیار اندک به آنها پرداخته بودند:



دستور زبانهای گروهساختی^{۱۹۰} پیشین که از سوی دستوریان توصیفی ارائه شده بودند، دستور زبان زایشی را عرضه کرد، (۲) چامسکی دلایل متقنی ارائه کرده دال بر آنکه دستور زبانهای گروهساختی دارای کفایت توصیفی^{۱۹۱} هستند و لیکن از کفایت تبیینی برخوردار نمی باشند؛ (۳) دستور زبان زایشی با ایجاد تمایز میان ژرف ساختها و روساختها و با قواعد گشتاری که بدان وسیله ژرف ساختها به روساختها مبدل می شوند، توانست نه تنها از عهده تبیین رابطه های نحوی که پیشتر در دستور زبان توصیفی به طور خام توجیه می شد، برآید بلکه به تبیین پدیده های می پردازد (مانند آواشناسی، سازه شناسی^{۱۹۲}، سازمان بندی سلسله مراتبی^{۱۹۳}) که نمونه پیشین (دست کم در اصول) قادر به توجیه آنها بود؛ و بالاخره آنکه تقریباً همه زبان شناسان جوان نمونه تازه را پذیرفته و به آن اعلام وفاداری کرده اند.

(۲) انقلاب چامسکی را می توان به سه مرحله تقسیم کرد. مرحله نخستین از ۱۹۵۷، سال انتشار کتاب ساختارهای نحوی (Syntactic Structures) آغاز می شود و تا اوایل دهه ۱۹۶۰ ادامه دارد. چامسکی در این کتاب به دیدگاه زبان شناختی رفتارگرایان که زبان را مجموعه ای از محرک - پاسخ می داند و نمونه کامل آن کتاب رفتار زبانی (Verbal Behavior) اسکینر (Skinner) می باشد، سخت می تازد. مرحله دوم سالهای اوایل ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۷ را در بر می گیرد، سالی که چامسکی کتاب جنبه های نظریه محو (Aspects of the Theory of Syntax) را منتشر ساخت. در این کتاب چامسکی به شرح و بسط بیشتر قواعد گروهساختی که پیشتر در کتاب ساختهای نحوی ارائه کرده بود، می پردازد. نظریه زبانی چامسکی در این کتاب به نظریه زبانی معیار معروف است. در این مرحله از تحول دستور زبان گشتاری چامسکی بخش معناشناسی و قواعد گشتاری را وارد نظریه زبانی خود می کند. در تحول بعدی که از سال ۱۹۶۷ و تا نیمه ۱۹۷۰ ادامه دارد با معناشناسی زایشی مواجه هستیم، بدین معنا که گروهی از زبان شناسان جوان که تنی از آنان دانشجویان خود چامسکی بودند مانند لیکاف (Lakoff)، فیلمور (Fillmore) و مک کالی (McCawley) بر چامسکی خرده گرفتند که وی در بحثهای مربوط به معناشناسی صرفاً توانش زبان شناختی (Linguistic competence) را در مد نظر داشته و از توجه به توانش ارتباطی (communicative-competence) که مسائل فرا زبانی^{۱۹۴} عدیده ای را شامل می گردد غفلت ورزیده است - مسائلی که مورد توجه طرفداران نظریه اعمال گفتاری (speech acts) و کاربردشناسان (pragmatists) بوده و در مباحث جامعه شناسی زبان و روان شناسی زبان از اهمیتی خاص برخوردارند. واقع امر آن است که از زمان سوسور تا چامسکی موضوعهای مورد بحث زبان شناسی - آواشناسی، سازه شناسی، نحو، معناشناسی، تحلیل کلام به طرز انتزاعی مورد بررسی قرار گرفته و کاربرد زبان در موقعیتهای گوناگون اجتماعی و با مقاصد گوناگون ارتباطی از

190. phrase structures grammars

192. morphology

194. extra linguistic

191. descriptive adequacy

193. heirarchical organization

حوزه توجه و مطالعه زبان‌شناسان خارج بوده است.

در ارتباط با موضوع بالا - نقش ارتباطی زبان، یادآور می‌شویم که چامسکی به روش کار ساختگرایان که با بررسی و مطالعه مجموعه‌ای از داده‌های زبانی (corpus) قواعد دستوری آن زبان را تدوین می‌کردند خرده گرفت و اعلام داشت دستور زبان باید مجموعه‌ای از قواعد صریح و مشخص باشد تا از قبیل آنها بتوان جمله‌های بی شماری را تولید کرد. به عبارت دیگر، گرامر هر زبان می‌باید توصیفی از توانش زبانی گوینده آن زبان باشد و برخلاف روش کار دستوربان ساختگرا نمی‌توان از بررسی کنش زبانی به توانش زبانی پی برد. چامسکی برای تدوین دستور زبان هر یک از زبانهای دنیا (که تاکنون به رشته تحریر کشیده نشده)، توانش گوینده - شنونده آرمانی را در مد نظر داشته است. جامعه‌شناسی زبان امروز این مفهوم انتزاعی را که مورد نظر چامسکی بوده مردود می‌داند و به کاربرد زبان در موقعیتهای ملموس ارتباطی توجه دارد. یک بار دیگر می‌بینیم آونگ نظریه زبان‌شناسی جدید حرکت معکوس دارد و توجه دانشمندان زبان‌شناسی از توانش زبانی به کنش زبانی معطوف می‌گردد، منتهی کنش زبانی مورد نظر دارای مفهوم بس گسترده‌ای است که عمدتاً در جامعه‌شناسی زبان و روان‌شناسی زبان مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳) در مورد پیدایش و تکامل زبان هری هوجر (Harry Hoijer) ۱۹۵ به شرحی که هاکت (F. Hockett) و آشر (R. Asher) تحت عنوان «تحول انسان» ۱۹۶ در این باره نوشته‌اند، اشاره می‌کند و می‌گوید نظام آوایی که در میان گروه یا گروه‌های چندی از هومی نوید (hominoid) از تیره انسان) رواج داشته، در مسیر تکامل خود اندک اندک خواص ویژه زبان انسان، یعنی زبانی ۱۹۷، قابلیت انتقال اجتماعی ۱۹۸، جابجایی ۱۹۹ و دوگانگی الگوئی ۲۰۰ را پیدا کرده و به صورت زبان واقعی درآمده است. در مقاله هوجر می‌خوانیم که در نظام آوایی جانوران هر کدام از آواها منحصرأ به یک معنا دلالت دارد. در مقابل تاریخ انسان زمانی بوده که هومی نویدی محتملاً با موقعیتی مواجه شده که خواسته وجود غذا و خطر را به دیگر هومی نویدها اعلام کند. وقتی ترکیب دو آوا با یکدیگر در میان هومی نویدهای نسلهای بعدی متداول شد این عادت اندک اندک به ساختن آواهای مرکب از اجزاء با معنا منجر گردید و نظام بسته آوایی خودبخود باز شده، خاصیت خلاقیت را پیدا کرد و این پدیده موجبات تحقق یافتن خواص دیگر زبان یعنی جابجائی و انتقال آن از طریق زندگی اجتماعی را فراهم ساخت.

۴) در زبان‌شناسی جدید توجه به معنا نخستین بار در مکتب زبان‌شناسی زایا - گشتاری به

195. Harry Hoijer. "The Origin of Language." in *Linguistics* (ed.) Archibald Hill, Voice of American Forum Lectures, 1965, pp 57-65.

196. F. Hockett and R. Asher. "The Human Evolution." in *Current Anthropology*, V, No.,3 (June 1964).

197. productivity

198. social transmission

199. displacement

200. duality of patterning

عمل آمد. لیکن این توجه به معنا در رابطه با ساختارهای نحوی و محدود به توصیف توانش زبانی بود. هنگامی که معناشناسان زایشی معناشناسی را در کانون توجه خود قرار دادند برای ارائه معنای جمله تنها به رابطه‌های واژه‌ها در جمله (نحو) توجه نداشتند بلکه جنبه‌های دیگری مانند قصد گوینده از ادای جمله، دانشی که گوینده و مخاطب درباره موضوع صحبت خود داشتند، انتظارات آن دو از یکدیگر، روابط اجتماعی آنها، موقعیت سخن و... را در مد نظر داشتند. این قبیل جنبه‌های فرازبانی در علمی به نام کاربردشناسی (pragmatics) مورد بحث و تفسیر واقع می‌شود.

برای درک کامل معنای (زبان‌شناختی) جمله باید هم کارکردهای نحوی (syntactic functions) و هم رابطه‌های معنایی (semantic relations) موجود در آن جمله را فهمید. برخی از دستوریان معتقدند که رابطه‌های معنایی باید بخشی از ژرف‌ساخت جمله باشد. گروهی از طرفداران این نظریه در مکتب معناشناسی زایشی (generative semantics) گرد هم آمده‌اند و گروهی دیگر لوای دستور زبان حالت (case grammar) را برافراشته‌اند. هر جمله‌ای که ادا می‌شود علاوه بر معنای واقعی دارای قصد، نیت ارتباطی و یا به اصطلاح فنی نیروی عطفی (illocutionary force) است. به عبارتی، در ارتباط زبانی هر گفته‌ای دارای دو نوع معناست: یک معنای آن، معنای صریح (denotative) است که در قالب واژه‌های دیگری مانند حقیقی (literal)، خبری (propositional)، و بیانی (Locutionary) نیز به کار رفته است. معنای دوم عبارت زبانی با عناوینی چون مقدرت پیام‌رسانی (illocutionary force)، کاربرد شناختی (pragmatic)، تلویحی / ضمنی (implicit)، و استنباطی (inferential) نام برده شده است. به عنوان مثال، اگر در یک محفل دوستانه میهمانی بگوید «امروز هوا بسیار گرم است»، معنای صریح این گفته از ساختار و واژه‌های آن پیداست، اما گوینده ممکن است از ادای این عبارت خواسته باشد که میزبان کولر را روشن کند، یا برایش نوشیدنی خنک بیاورد و یا... هر اندازه طرفین گفت و گو با دنیای ذهن و خلق و خوی همدیگر آشنا باشند دریافت معنای تلویحی عبارت ادا شده آسانتر خواهد بود. در این باره در مقاله «معناشناسی در دستور زبان گشتاری» در این مجموعه به حد مبسوط سخن رفته است.

(۵) رنه دکارت^{۲۰۱} در سال ۱۵۹۶ در یکی از شهرهای کوچک فرانسه به نام لاهه متولد شد و در مدت هشت سال، دوران تحصیل آن زمان را در مدرسه لافلش (Lafleche) به پایان رسانید و چندی بعد به علم حقوق و طب پرداخت. دکارت علاقه وافری به سیر و سیاحت داشت و مدت نه سال به سیر آفاق و انفس مشغول بود و با دانشمندان کشورهای گوناگون مجالست داشت و سرانجام به دلیل داشتن عشق فراوان به کسب معرفت و میل به گوشه‌نشینی کشور هلند را برای سکونت اختیار نمود و مدت بیست سال در آنجا زندگی کرد. و در این میان آثاری موسوم به

۲۰۱. در تهیه افزوده (۵) از کتابهای زیر استفاده کرده‌ام: سیر چکمت در اروپا (۱۳۱۷)، محمدعلی فروغی، اصول فلسفه هنر دکارت (۱۳۴۶)، ترجمه منوچهر صانعی و تأملات در فلسفه اولی (۱۳۶۱)، ترجمه احمد احمدی.

«عالم»، «گفتار در روش درست راه بردن عقل...»، «تفکرات در فلسفه اولی» و «اصول فلسفه» را به وجود آورد. در پائیز سال ۱۶۴۹ برای تعلیم فلسفه از سوی ملکه سوئد به آن کشور دعوت شد اما چون سرمای شدید آن دیار به مزاج دکارت سازگار نبود پس از نه روز بیماری در سال ۱۶۵۰ به سن پنجاه و چهار سالگی چشم از جهان فرو بست.

مقام دکارت در فلسفه. برای معرفی آراء و عقاید دکارت، پدر فلسفه نوین، ذکر مقدمه کوتاه لازم به نظر می‌رسد: حکمت یا فلسفه در نزد قدما مشتمل بود بر حکمت نظری و حکمت علمی. حکمت نظری شامل حکمت علیا (الهیات)، حکمت وسطی (ریاضیات) و حکمت سفلی (طبیعیات) بود و حکمت عملی مشتمل بود بر سیاست، اخلاق و تدبیر منزل.

اصول و اساس حکمت نظری تا قرن شانزده (آغاز عصر رنسانس در اروپا) همان تعلیماتی بود که از متفکران یونانی بویژه سقراط، افلاطون و ارسطو برای ملل متمدن به ارث رسیده بود. در قرون وسطی حکمت نظری یونانیان با تعلیمات مسیح تطبیق داده شد و برای تقویت عقاید مسیحی مکتب فکری اسکولاستیک (scholasticism) تأسیس گردید و کسانی که افکارشان از دایره تنگ اعتقادات پذیرفته شده اسکولاستیک (اصحاب مدرسه) خارج بود مورد ایذا و تکفیر واقع شده و حتی اعدام می‌شدند.

در سده شانزده در کشورهای اروپائی دانشمندانی پیدا شدند که بیرون از حوزه محدود علمیه اصحاب مدرسه به تفکر پرداختند و نخستین واقعه علمی باطل شدن هیئت بطلمیوس و رد نظریه مرکزیت زمین بود و همین انقلاب عظیم علمی پایه علوم قدیمه را در هم ریخت و اهل تحقیق پی بردند که برای کشف اسرار و تدوین قوانین علمی لازم است به جای قبول بی‌چون و چرای حکمای قدیم به مشاهده تجربه امور پرداخت. از سردمداران بزرگ این نهضت فکری در انگلستان فرانسیس بیکن، و در فرانسه رنه دکارت بود. بیکن نخستین دانشمندی بود که با تأکید بر روش استقرا و تجربه و مشاهده در امور عالم زخم کاری بر پیکر جهل علم‌نمای اسکولاستیک وارد ساخت و دکارت نخستین فیلسوفی بود که به استقلال فکر برای تأمل و تعمق در امور عالم اهمیت فراوان قایل شد و به احیای فلسفه نوین توفیق یافت.

نظرات فلسفی دکارت. دستور بیکن برای تحصیل دانش منحصر به تجربه و مشاهده بود و روش دکارت مبتنی بر به کار بردن قوه تعقل است. به اعتقاد دکارت آنچه در علم معتبر است شهود عقل است، نه ادراک حسی و آنچه را که عقل به شهود دریافت و برای او بدیهی بود یقیناً درست است. دکارت نفس انسانی را ذاتی می‌داند قائم به خود و برای مفاهیم موجود در نفس وجود، حقیقتی ذاتی قایل است و آنها را اساس علم واقعی می‌پندارد. در کتاب سر حکمت در اروپا از قول فروغی می‌خوانیم «... معمولاً محققان وجود عالم جسمانی را مسلم دانسته از آن به مجردات پی می‌برند دکارت عکس این روش را پیش گرفته و از مجردات پی به عالم محسوس برده است» (ص ۲۵).

دکارت در راه کسب علم نخست جمیع محسوسات، معقولات و منقولات که از پیشینیان، استاد و کتاب آموخته بود مورد شک و تردید قرا می دهد تا به قوه تعقل و تفحص شخص خویش اساسی در علم به دست آورد و بدین سان شک را نخستین گام در راه وصول به یقین قرار داده و آن را شک دستوری یا مصلحتی می داند. وی پس از آنکه ذهن را به کلی از قید افکار پیشین رها می سازد به نخستین اصل، یعنی هستی وجود خویش پی می برد و این جمله معروف یادگار اوست: می اندیشم پس هستم و معتقد بود که اگر فکر (شعور) از او زایل شود دلیلی بر وجود داشتن وی نخواهد بود. بنابراین دکارت فکر را همان حقیقت، ماهیت یا نفس خود می دانست و حس و خیال، مهر و کین، تصدیق و تصور همه را جزء متعلقات فکر می دانست. دکارت پس از اثبات وجود نفس، وجود صانع را به عنوان حقیقت دوم به اثبات رساند. در این رابطه می گوید من شک دارم و شک داشتن از نادانی است. پس من ناقصم و از نقص پی به کمال نمی توان برد، بلکه به سبب تصورات کمال که در ذهن من است به نقص خود پی برده و طالب کمال شده ام. تصورات کمال از خارج به ذهن نیامده زیرا که از محسوسات نیست، آنها فطری است و چون بی علت نمی تواند باشد پس موجد همان ذات کمال نامتناهی خواهد بود. به زبان روشنتر «کسی که موجود کامل تر از خود را می شناسد خود علت وجود خویش نیست، چه اگر علت خود بود همان کمالاتی را که تصورش در وجود وی هست، به خود ارزانی می داشت؛ پس دلیل وجود او، جز در وجودی که واجد تمام این کمالات است، یعنی جز در وجود خدا، نیست» (صانعی، ص ۵۳).

با نگاهی گذرا بر عقاید دکارت در منابع اندکی که در اختیار داشتیم، هیچ اشارتی، مستقیم و غیر مستقیم به قوه ناطقه و یا زبان انسان نجستم تا بتوان به وجود توارد فکری میان فیلسوف بزرگ قرن هفدهم و چامسکی و کیفیت آن پی ببرم، هر چند در قبول نظریه فطری بودن مفاهیم میان دکارت و چامسکی وجوه مشترک فراوان یافت می شود.

1. R.H. Robins. A short History of Linguistics. Indiana University Press, 1967, p. 239.
2. Howard Maclay, "Overview," in D. Steinberg and L. Jakobovits (eds), Semantics (Cambridge University Press, 1971), p. 163.
3. همه دستوریان در اینکه این جمله نماها دقیقاً جمله نماهای مناسبی برای این دو معنا می باشند، متفق القول نمی باشند. منظور من در اینجا صرفاً نشان دادن این است که چگونه جمله نماهای گوناگون می توانند معانی گوناگون را باز نمود کنند.
4. Noam Chomsky. Syntactic Structures. Mouton E Co. 1957, p.100.

5. جمله داده شده با این جمله:

"John called Marry beautiful and then she INSULTED him." از لحاظ تأکید موارد کلام تفاوت دارد.

6. Noam Chomsky. "Deep Structure, Surface Structure, and Semantic Interpretation," in D. Steinberg and D. Jakobovits, (eds)., *Semantics* (Cambridge University Press, 1971).
7. Noam Chomsky, "Linguistics and Philosophy," in S. Hook, (ed)., *Language and Philosophy* (NYU Press, 1969), p.88.
8. C. Leibniz. *New Essays Concerning Human Understanding*. Open Court, 1949, pp. 45-46.
9. W. V. O. Quine, "Linguistics and Philosophy," in S. S. Hook, (ed)., *Language and Philosophy* (NYU Press, 1969), pp. 95-96.
10. من میل ندارم بخش معناشناسی را به چامسکی منتسب کنم زیرا بیشترین خواص آن نه از سوی خود چامسکی، بلکه توسط همکاران چامسکی در موسسه علمی ماچوست (MIT) ارائه شده است. با این وجود، نظر به اینکه چامسکی این بخش را کلاً بخشی از دستور زبان قرار داده، به همان گونه به ارزیابی آن خواهیم پرداخت.
11. مثلاً، یکی از تقریراتی که برای جملهٔ *The man hits the colourful ball* داده شده، شامل عناصر زیر است: [معلوم در متن] (شی ذات) (انسان) (بزرگسال) (فوریت) (شدت) [با ضربه می‌خورد] [معلوم در متن] (شی ذات) (رنگ) [دارای رنگهای متباین یا انواع رنگهای روشن] [دارای شکل کروی] در کتاب:

J. Katz and J. Fodor, "The Structure of a Semantic Theory," in *The Structure of Language*, J. Katz and J. Fodor, (eds). Prentice- Hall, 1964.
12. In, e.g., L. Wittgenstein: *Philosophical Investigations* (Macmillan, 1953); J.L. Austin: *How to Do Things with Words* (Harvard, 1962); P. Grice: "Meaning," in *Philosophical Review* 1957; J.R. Searle: *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language* (Cambridge University press, 1969); and P. F. Strawson: *Logico- Linguistic papers* (Methuen, 1971).
13. برای پی بردن به برخی از جزئیات قضیه رک به اعمال گفتاری (speech Acts) اثر جان ر. سیرل (John R. Searle)، فصول ۱-۳.
14. مثلاً، چامسکی می‌نویسد معنا «ضرورتی ندارد متضمن ارتباط یا کوششی برای ایجاد ارتباط باشد» مسائل معرفت و آزادی (Problems of Knowledge and Freedom)، (پانتئون بوکس) ۱۹۷۱، ص ۱۹.

BIBLIOGRAPHY

- Austin, L.J. *How to Do Things with words*. Harvard, 1962.
- Chomsky, Nom. *Syntactic Structures*. Mouton and Co., 1975.
- "Linguistics, and Philosophy", ins S. Hook (ed) *Language and philosophy*, NYU, 1969.
- "Seep Structure, Surface Structure, and Semantic.
- Interpretation," in D.Steinberg and L. Jacobovits (eds) *Semantics*, Cambridge University Press, 1971.
- *Problems of knowledge and Freedom*. Pantheon Books, 1971.
- Grice, p. "Meanin," in *Philosophical Review*. 1957.
- Leibniz, G. *New Essays Concerning Human Understanding*. Open Court, 1949.
- Maclay, H. "Overreview," in Steinberg and L. Jacobovits (eds) *Semantics* Cambridge University Press, 1971.
- Quine, V.O.W. "Linguistics and Philosophy," in S.Hook, (ed) *Language and Philosophy*, NYU Press, 1969.
- Robins, H.R. *A Short History of Linguistics*. India University Press, 1979.
- Searle, R.J. *Speech Acts: An Essay in the philisophy of Language*. Cambridge University Press, 1969.
- Strawson, F.P. *Logico-Linguistic Papers*. Methuen, 1971.
- Wittgenstein, L. *Philosophical Investigations*. Macmillan, 1953.

بخش دوم:

- چامسکی: خردگرایی و تجربه‌گرایی
- چامسکی و روان‌شناسی
- معناشناسی در دستور زبان گشتاری
- بررسی تأثیر عقاید زبان شناختی نوآم چامسکی و نظریه‌های زایشی دستور زبان روی آموزش زبان دوم
- درباره مفهوم «دستور زبان علمی» در نظریه‌های گشتاری زبان
- نگاهی گذرا بر روند کلی تحولات در نظریه‌های زایشی - گشتاری دستور زبان

چامسکی. خردگرایی و تجربه گرایی

۱-۱ مقدمه

چامسکی نخستین گام خود را در زبان‌شناسی رسماً زمانی برداشت که در پایان تحصیل در دوره لیسانس، پایان‌نامه‌اش را درباره‌ی دستور زبان زایشی عبری نوین نگاشت. در آن زمان این اثر مطلقاً توجه دیگران را به خود جلب نمود و تنها تنی معدود چون کواین (R. Quine) و گودمن (N. Goodman) بودند که چامسکی را به ادامه راه و تکوین نظریه‌ی زبانی خود بر اساس اصول زایشی تشویق نمودند. چامسکی نمی‌دانست همان اثر نخستین سنگ زیربنای نظریه‌ی زبانی نوینی خواهد بود و با این نظریه، انقلابی راستین (به تعریف تامس کوهن (Thomas Kuhn)) در زبان‌شناسی به پا خواهد ساخت.¹

با این همه باید توجه داشت که اشتها چامسکی صرفاً معلول نظریه‌ی زبانی یا تفحصات وی در زبان‌شناسی نیست، بلکه آنچه عمدتاً موجب پرآوازه شدن چامسکی در محافل علمی گشته، نظراتی است که از سوی وی درباره‌ی امکان برخورداری از پژوهشهای زبان‌شناختی در دیگر زمینه‌های علمی چون روان‌شناسی و فلسفه، ابراز شده است زیرا به طوری که همه می‌دانیم یکی از وجوه متمایز میان انسان و جانور زبان است. زبان و اندیشه آن چنان در هم آمیخته که تصور اندیشه بدون زبان بسیار دشوار است و با قبول این نظر که زبان جزء لاینفک حیات انسان است طبیعی است که بپذیریم نتایج حاصل در مطالعات زبان‌شناسی می‌تواند در راه درک طبیعت انسان مفید واقع شود.

هدف چامسکی در تدوین دستور زبان گشتاری این بوده که برخی از خصوصیات بارز زبان را همانند قواعد صریح علوم ریاضی بیان کند. او معتقد است که اصول کلی حاکم بر تشکیل قواعد دستوری تا حد زیادی در همه‌ی زبانها مشترک است و نیز آنکه اصول زیربنایی ساخت زبان آنچنان

1. *The Generative Grammar of Modern Hebrew*

صریح و دقیق^۲ است که می‌توان آنها را فطری و بخشی از سرشت انسان دانست. و چون دستور زبان زایشی - گشتاری با هدف توصیف و تبیین ساخت زبان انسان ساخته و پرداخته شده و به لحاظ آنکه ساخت زبان انسان از ساختمان ذهن او تأثیر گرفته است از این رو، درک دستور زبان گشتاری برای کسانی که علاقه‌مند هستند از راز قوه زبان‌آموزی انسان و لاجرم از غامض‌ترین رفتار او، یعنی اندیشه‌اش سر درآورند، ضروری است. این رویکرد چامسکی با مسئله زبان، که خواسته پیچیده‌ترین رفتار انسان را با صریح‌ترین قواعد معلوم بدارد برای دیگر محققان علوم انسانی و اجتماعی که رفتار انسان را بررسی می‌کنند نمونه پژوهشی شده است.

چامسکی بیشترین نظرات روان‌شناختی و فلسفی خود را از پژوهش درباره ساخت دستور زبان انگلیسی و دیگر زبانها به دست آورده است و برای خواننده نکته‌بین کشف پیوند میان نظرات زبان‌شناختی وی از یک سو، و نظرات روان‌شناختی، فلسفی و حتی سیاسی او از سوی دیگر، چندان دشوار نمی‌باشد. اگر چامسکی در روان‌شناسی علم مخالفت با رفتارگرایی افراطی برافراشته است - مکتبی که همه اعمال و اندیشه‌های انسان را در قالب مفهوم محرک - پاسخ و بر اساس فرایند شرطی‌سازی توجیه می‌کند، در عالم سیاست نیز فریاد اعتراض چامسکی را بر علیه سیاست‌های خارجی دولت آمریکا می‌شنویم، سیاست استعماری که در جهت تأمین منافع خود گاهی، حقوق انسانها را لگدمال می‌کند و با انسانها به گونه ابزار و ماشین رفتار می‌نماید. چامسکی بر این اعتقاد است که افراد انسان از جانوران (که موضوع آزمایشهای اسکینر (B.F. Skinner) و مبنای اصول مستخرج وی درباره یادگیری می‌باشد) و نیز از ابزار ماشینی تفاوت دارد و این تفاوت می‌باید در علم و سیاست مورد تکریم و احترام باشد. و این همان اعتقاد کلی و اصولی چامسکی است که نظرات وی را درباره مسائل سیاسی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی و فلسفی وحدت می‌بخشد.

چامسکی ضمن ارائه نظریه زبانی زایشی - گشتاری، اعتقاد خود را در مورد فطری بودن مکانیسم زبان‌آموزی در انسان، وجود همگانیهای زبانی^۳ و ضرورت تأکید تشابهات ساختاری در میان زبانها، که همه به یک تعبیر برخاستگاه مشترک اندیشه در انسان دلالت می‌کند، پیامی آشنا: «بنی آدم از یک گوهرند» را به گوش ما می‌رساند. و به ملاحظه چنین اندیشه‌ها است که چامسکی در جرگه خردگرایان به شمار می‌آید و میان عقاید او و فلاسفه خردگرای قرن هفده و هیجده (بویژه دکارت) تشابه فراوان یافت می‌شود. و نیز به ملاحظه وحدت در مبانی فکری چامسکی است که می‌بینیم وی در اوج سیطره ساختگرایی در زبان‌شناسی و رفتارگرایی در روان‌شناسی، نظرات مدافعان این دو مکتب فکری را به چالش طلبیده و حتی با دانشجویان پراگماتیست خود که عقایدشان در زمینه معناشناسی رنگ و بوی دیگر و خارج از محور عقیدتی اوست، سر ناسازگاری دارد.

۱-۲ چامسکی و خردگرایی

در آغاز این بحث بجاست این نکته را یادآور شویم که دستور زبان گشتاری نظریه‌ایست عمومی درباره ساخت زبان انسان و از اینرو، هر یک از زبانهای طبیعی بالقوه می‌تواند در شمول قواعد تبیینی آن قرار گیرد. نکته دیگر آنکه چامسکی در برخورد خردگرایانه با زبان، از «دستور» مجموعه قواعدی را اراده می‌کند که اهل زبان در ذهن خود دارد و از قبل این قواعد محدود و معین دستوری می‌تواند جمله‌های تازه و نامحدودی را تولید کرده و درک کند. دانش انسان درباره جنبه‌های عصب‌شناختی و روان‌شناختی این فرایند ذهنی، و به طور کلی آنچه به اصطلاح در «جعبه سیاه» او (که چامسکی آن را با عنوان «دستگاه فراگیری زبان»^۴ نام می‌برد) صورت می‌پذیرد، بسیار اندک است. چامسکی با ارائه نظریه زایشی کوشیده است از فرایندهای ذهنی - زبانی گویشور توصیف صوری در قالب قواعد صریح و دقیق به دست بدهد و چون معتقد است قواعد دستوری از ساختمان مغز و نحوه کارکرد آن تأثیر می‌پذیرد، بنابراین تفحص در زبان را به منظور پی بردن به شگفتیهای ذهن انسان و نیز حصول آگاهی در مورد منشاء معرفت انسان، که از اهم مسائل مجادله‌آمیز میان دو مکتب فلسفی خردگرایی و تجربه‌گرایی است، بسیار با ارزش می‌داند.^۲

چامسکی انسان را موجودی می‌داند که دارای مجموعه استعدادهای معینی است که درکل به آنها ذهن (mind) اطلاق می‌شود. ذهن انسان او را قادر می‌سازد تا دانشی کسب کند و در مقابل محرکهای جهان خارج به‌عنوان موجودی صاحب اراده عمل کند.^۳ (لایسنز (J.Lyons) ۱۰۹: ۱۹۷۳).

حال ببینیم چامسکی در توجیه دیدگاه خردگرایانه خود چگونه از مطالعات زبان‌شناختی بهره می‌جوید. پیش از آنکه به این پرسش پاسخ بدهیم بی‌مناسبت نمی‌دانیم که یادآور شویم پیش از چامسکی، زبان‌شناسان پیرو مکتب بلومفیلد یا ساختگرایان اصولاً به مباحث نظری التفاتی نداشتند. در نظر آنان هدف زبان‌شناسی توصیف ساختمان زبانهاست. در اروپا این هدف بیشتر در رابطه با جوامع و قبایلی تعقیب می‌شد که دستور زبان مدونی نداشتند و از این رو توصیف و تدوین گرامر زبانهای آنها بر دانشمندان مردم‌شناس و مبلغان مذهبی با توجه به اهدافی که داشتند لازم بود. در آمریکا مطالعات زبان‌شناسی در دهه‌های نخستین قرن بیستم عمدتاً، در حول محور زبانهای بومی که غالباً با انقراض گویشوران در خطر نابودی قرار داشتند دور می‌زد تا بدین وسیله از امحا و فراموشی آنها جلوگیری به عمل آید. بنابراین، در زبان‌شناسی ساختگرایی، هدف و انگیزش مطالعات زبانی چیزی بجز آنچه در فوق اشاره شد، نبود. دیدگاه زبانی چامسکی اساساً با نگرش بلومفیلد مغایرت دارد. به زعم چامسکی، هدف

4. "Language Aquisition Device"

زبان‌شناسی ارائه نظریه‌ای درباره ساخت زبان انسان است که در عین کلی بودن (به طوری که همه زبانهای موجود و زبانهای محتمل را در اشمال خود بگیرد) در مورد دیگر نظامهای ارتباطی صادق نبوده و کاربرد نداشته باشد. مفهوم برداشت چامسکی از نظریه زبان‌شناسی این است که چنین نظریه‌ای می‌باید در پی تعیین خواص همگانی و اصلی زبان باشد زیرا همان طور که پیشتر گفتیم خواص همگانی زبان از ساختمان مغز انسان حکایت می‌کند و مطالعه آنها می‌تواند به انسان در جهت شناخت فرایندهای ذهنی آدمی کمک کند. نباید پنداشت که چامسکی تنها کسی است که در مورد زبان و یا نقش نظریه‌زبانی چنین باور را دارد. پیش از او ساپیر (E.Sapir) در کتاب خود زبان^۵ (۱۹۲۱) اهمیت پژوهشهای زبان‌شناختی را به دلیل آنکه زبان خاص نوع انسان است و برای شناخت اندیشه او بسیار ضروری می‌باشد، یادآور شده است. رومن یاکوبسن (R.Jakobson) ۴ نیز در این رابطه عقایدی شبیه عقاید چامسکی دارد.

ساپیر و یاکوبسن هر دو بر این عقیده‌اند که برخی از واحدهای واجی، نحوی و معنایی همگانی‌اند، البته نه بدان معنا که در همه زبانها یافت می‌شوند، بلکه می‌توان آنها را با توجه به تعریفی که در نظریه عمومی زبان آمده و مستقل از هر زبان خاص می‌باشد تشخیص داد. مثلاً، گفته شده که حدود بیست مشخصه متمایز واجی مانند واکبری، همخوانی، سایشی، خیشومی... در واج‌شناسی و همین‌طور مفاهیمی چون اسم، فعل، صفت، تذکیر، تأنیث، شمارش‌پذیری... در بخش نحو و معنایی هر یک از زبانهای طبیعی یافت می‌شوند که در نظریه عمومی زبان به جنبه‌های همگانی موسومند، و همه زبانها برخی از، و نه همه، این جنبه‌ها را با ترکیب خاصی به کار می‌برند. چامسکی این‌گونه جنبه‌ها یا عناصر واجی، نحوی و معنایی را همگانیهای جوهری^۶ نامیده است و در تقابل با این مفهوم همگانیهای زبانی، به همگانیهای صوری^۷ اشاره می‌کند و مقصود وی از مفهوم دوم، قواعد زبانی و عملکرد آنها در هر یک از زبانهای طبیعی است. به اعتقاد چامسکی با مطالعه قواعد زبانی و نحوه عملکرد نوع دوم همگانیهاست که زبان‌شناس می‌تواند در جهت شناخت فرایندی ذهنی انسان گام بردارد و از اینرو همگانیهای صوری در مقایسه با همگانیهای جوهری از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد.^۵

در اینجا لازم است یادآور شویم که میان دیدگاه چامسکی و دیدگاه بلومفیلد در رابطه با همگانیهای جوهری تفاوتی وجود دارد و این تفاوت از نوع کمی است و نه کیفی - بدین معنا که به اعتقاد چامسکی، هر یک از زبانهای دنیا از میان همگانیهای واجی، نحوی و معنایی عناصری را انتخاب و با ترکیب ویژه‌ای به کار می‌برند. به عبارتی دیگر، در میان زبانها تفاوت‌هایی از لحاظ تعداد عناصر زبانی و شیوه ترکیب آنها وجود دارد. در حالی که بلومفیلد و پیروان ساختگرای وی، به پیروی از بواس (F.Boas) ۶ تفاوت‌های زبانی را مورد تأکید قرار داده‌اند، چامسکی و همفکران

5. Language

6. substantive universals

7. formal universals

وی، به تبع این اندیشه که افراد انسان دارای ساخت ذهنی مشترکند، انگشت روی تشابهات زبانی گذاشته‌اند (مطالعات زبان‌شناختی که در سالهای اخیر به عمل آمده صحت این نظر را که تشابهات زبانی عمیق‌تر و تفاوت‌های زبانی سطحی‌ترند، تأیید نموده‌است).

مفهوم ضمنی این کلام که همهٔ زبانهای انسان به طور بارز در ساخت شبیه به هم هستند چیست؟ ممکن است در پاسخ به این پرسش گفته شود: در همهٔ زبانها به خواص و اشیائی در جهان اشاره می‌شود که اساساً به گونه واحدی توسط افراد انسان، که از نظر فیزیولوژی و روانی طبیعی هستند، مورد ادراک واقع می‌شوند؛ و یا در همهٔ زبانها، صرف نظر از جوامعی که در آنها به کار می‌روند، عملکردهای معینی چون ادای جمله‌های خبری، استفهامی، امری... مورد استفاده دارند؛ و یا آنکه در همهٔ زبانها از دستگاه فیزیولوژیکی و روانی واحدی و با طرز کار واحدی استفاده می‌شود. چنین تبییناتی معمولاً از جانب کسانی که پیرو مکتب تجربه‌گرایی هستند به‌عنوان دلایلی در جهت توجیه وجود تشابهات زبانی اقامه می‌گردد. لاینز (۱۹۷۳:۱۱۷) می‌گوید چنین دلایل تجربه‌گرایانه به نظر منطقی می‌آید و احتمال دارد عوامل مورد استناد آنها در ساخت زبان تأثیر گذاشته باشد. اما کلیه خواص همگانی زبان (چه از گونه جوهری باشند و یا صوری) با دلایلی نظیر آنچه در فوق اشاره رفت قابل تبیین نیستند و از اینرو بنا به عقیده چامسکی، تنها راه تبیین قضیه، قبول این فرض است که انسان به طور فطری دارای «استعداد زبان»^۸ است و به کمک همین «استعداد» است که همگانیهای زبانی تعیین می‌یابند. چامسکی می‌گوید همهٔ کودکان، صرف نظر از نژاد و تبارشان به هنگام تولد دارای استعداد زبان‌آموزی است. کودک به طور فطری اصول دستور زبان همگانی را در ذهن خود دارد و نیز ذهن او این آمادگی فطری را دارد که وقتی زبانی در اطراف وی تکلم می‌شود اصول دستور زبان همگانی را برای تجزیه و تحلیل عبارات زبان مورد تکلم به کار گیرد. چامسکی با این شیوهٔ استدلال با آئین خردگرایی دست بیعت می‌دهد و بدین سان میان اندیشه‌های او و عقاید خردگرایانه دکارت که دامنهٔ آنها به زبان افلاطون می‌رسد قرابت فراوان احساس می‌شود.

با وجود آنکه به یک معنا، یعنی وجود انگارهای فطری در ذهن، میان عقاید چامسکی و دکارت شباهتی وجود دارد، لیکن در نظام فکری این دو اندیشمند تفاوتی وجود دارد که در بحث ثنویت «جسم» و «ذهن» به روشنی معلوم است. 8

اغلب فلاسفه، بویژه دکارت میان «جسم» و «ذهن» خط فارق کشیده، معتقدند وظایف فیزیولوژیکی و اعمال بدنی مانند دیگر امور جهان مادی تابع قوانین مکانیکی یا فیزیکی می‌باشند. دکارت وجود «نفس» و به عبارتی «هستی» خود را با این عبارت که «می‌اندیشم، پس هستم» به اثبات می‌رساند و بدین ترتیب، اندیشه را ماهیت یا حقیقت نفس خود می‌داند و حس، خیال، مهر، کین، تصدیق و تصور را همه جزء متعلقات اندیشه می‌پذیرد. دکارت پس از اعلام

8. 'language faculty'

نخستین اصل، یعنی حقیقت وجود خویش، وجود صانع را به عنوان حقیقت دوم و دلیل وجود خود به اثبات می‌رساند.

چامسکی همانند دکارت و دیگر ذهن‌گرایان معتقد است که دست کم بخشی از رفتار انسان را محرک‌های خارجی یا حالات فیزیولوژیکی درونی تعیین نمی‌کند. به عبارت دیگر، برخی از خواص موجود زنده فطری بوده و آنچه در سرشت وی نهفته است به گونه‌ای که طراحی شده تحقق خواهد یافت. البته چامسکی در کیفیت بروز این خواص فطری تأثیر عوامل محیطی را از نظر دور نگاه نداشته است. نکته مهم دیگر این است که اگر دکارت پدیده‌های جسمانی را تابع قوانین فیزیکی می‌داند، ذهن و معقوله‌های ذهنی را به اصل دوم، یعنی روح (âme) منسوب می‌داند. چامسکی، برخلاف دکارت و اغلب فلاسفه ذهن‌گرا، ثنویت جسم و ذهن را به تعبیر فوق قبول ندارد، بلکه معتقد است که خواص ذهنی نیز تابع قوانین ویژه خود می‌باشند. توجیه این قوانین در پرتو قبول تز وجود ساختارهای فطری ذهن و نحوه فعل و انفعالات ذهنی بر طبق برنامه ژنتیکی از پیش تعیین شده میسر است (چامسکی ۹۶: ۱۹۷۹). همان‌طور که در سطور بالا اشاره کردیم چامسکی نقش عوامل طبیعی را در کیفیت بروز خواص فطری ذهن نادیده نمی‌گیرد. به عبارتی، چامسکی امکان این که بتوان «پدیده‌ها ذهنی» را بر حسب فرایندهای فیزیولوژیکی فرایندهای فیزیکی توجیه کرد، رد نمی‌کند و به ملاحظه چنین طرز اندیشه است که چامسکی از اندامهای ذهنی سخن می‌گوید و از اینرو می‌توان او را در مقایسه با افلاطون و دکارت «فیزیکی‌الیست»^۹ نامید. 9

چامسکی در اغلب موارد زبان به انتقاد تجربه‌گرایی فلسفی و علمی گشوده است. وی می‌گوید در مباحث مربوط به ثنویت جسم و ذهن که در چهارچوب آئین تجربه‌گرایی به عمل می‌آید معمولاً گفته می‌شود که جسم انسان از اندامهای گوناگون و بسیار پیچیده که دارای ماهیت ژنتیکی می‌باشد تشکیل یافته و تعامل میان اندامها به شیوه‌ای که زیست‌شناسی انسان تعیین نموده است، صورت می‌پذیرد. از سوی دیگر می‌بینیم که تجربه‌گرایان ذهن را همانند لوح سفید، خالی و فاقد ساختار از پیش تعیین شده می‌دانند. چامسکی چنین نگرشی را مردود می‌شمارد و نمی‌پذیرد که مثلاً انگشت کوچک انسان در مقایسه با آن قسمت‌های مغز انسان که در اعمال ذهنی دخالت دارند پیچیده‌تر باشد. مشاهده می‌شود که تجربه‌گرایان مطالعه جسم را با روشهای علمی امر بدیهی می‌دانند لیکن در مورد شناخت ذهن با تصورات از پیش ساخته با آن برخورد می‌کنند و بدین سان عملاً آنرا از دایره پژوهشهای علمی بیرون می‌کنند.

در مقابل با این رویکرد ساختگرایانه با ذهن، چامسکی معتقد است که می‌باید ساختهای شناختی گوناگون در ذهن انسان را در جریان رشد و با در نظر گرفتن رابطه میان آنها و عوامل طبیعی و اجتماعی تحت مطالعه و مذاقه قرار داد تا بتوان اصول حاکم بر آنها را کشف نمود. به

9. "physicalist"

نظر چامسکی، ذهن مانند جسم در واقع نظامی از اندامهاست که ساخت و کار و فرایند رشد آن بر طبق یک برنامه ژنتیکی تعیین شده است و طرز بالندگی این نظام به نحوه تعامل آن با محیط بستگی دارد. از این اندیشه چامسکی دو نتیجه مهم به دست می‌آید. نخست آنکه، چامسکی در جرگه پیروان آئین کارکردگرایی (functionalism) قرار می‌گیرد چرا که فرض وی این است که هر یک از اندامهای ذهنی، همانند قلب که وظیفه تلمبه زدن خون در بدن را دارد، دارای نقشی ویژه است. دوم آنکه، چامسکی قبول ندارد که «هدف اصلی»^{۱۰} زبان «ارتباط» است، بلکه در نظر وی سؤال اصلی این است: «انسان چگونه موجودی است؟» بدیهی است این پرسش بسیار کلی و فراگیر بوده و کلیه علوم انسانی و بسیاری از علوم طبیعی در پاسخ به چنین پرسشی تدوین شده‌اند. با امعان نظر به این پرسش بوده که چامسکی در اوایل مطالعات زبان‌شناختی، که در کتاب ساختار منطقی نظریه زبانی (The Logical Structure of Language Theory (LSLT)، ۱۹۷۵ا آمده، روی مفهوم خود مختاری (autonomy) زبان اصرار می‌ورزید و پژوهشهای زبانی را وسیله‌ای برای دست یافتن به دنیای تاریک ذهن انسان و به عبارتی، برای درک نظامهای شناختی و فرایندهای فعل و انفعالاتی می‌دانست. لیکن از نیمه دهه ۱۹۶۰، مقارن با انتشار کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) و با انضمام بخش معناشناسی به دستور زبان‌گشتاری (مرحله دوم روند تکاملی این دستور زبان) او نظریه خودمختاری دستور زبان را کنار گذاشت تا آنجا که امروزه چامسکی می‌پذیرد در تحلیلهای زبانی باید عوامل جامعه‌شناختی و روان-زبان‌شناختی را در مد نظر داشت زیرا معلوم گردیده است که انتخاب صورتهای خاص زبان بر اثر عوامل فزایبانی^{۱۱} که به دانش، نیات، باورها و عقاید مشترک گویشوران جامعه زبانی مربوط می‌شود صورت می‌پذیرد. نکته دیگری که شایسته است در این قسمت از بحث پیرامون خردگرایی چامسکی ذکر گردد وجود همناوختی در نظام اندیشه چامسکی است. ما چامسکی را در صحنه سیاست به صورت مبارزی می‌بینیم که علیه عوامل سلطه‌جویانه و استثمارگرانه می‌شورد. این رویکرد سیاسی چامسکی با عقاید فلسفی وی (که بی شباهت به عقاید فلسفی فلاسفه قرون هفده و هیجده، بویژه دکارت نیست) همخوانی دارد. دلیل این قرابت اندیشه میان چامسکی و دکارت چیست؟ در نظر دکارت، انسان موجود اندیشمندی است مجهز به جوهر اندیشه (res cogitans)، جوهری واحد و لایتغیر، این جوهر، به قول معروف، «ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است» - «ذهن سیاه» و «ذهن سفید» وجود ندارد. تفاوتی موجود میان انسانها سطحی‌اند و این تفاوتها در جوهر انسانی و لایتغیر او تأثیری ندارد. مفهوم این بیان آنست که ما دکارت و چامسکی را در مبارزه علیه نژادپرستی در یک صف می‌بینیم، هر چند میان آن دو سه قرن فاصله زمانی است. در نظام اندیشه چامسکی باطل بودن آئین تجربه‌گرایی که ذهن را همچون لوح سفید و آماده برای پذیرش تقریرات طبقه حاکم و بهره‌کش می‌داند جای شگفتی ندارد. حال چرا تاکنون آئین تجربه‌گرایی از

10. 'essential purpose'

11. extralinguistic

کرسی منزلت پائین نیفتاده است، چامسکی در پاسخ می‌گوید برای آنکه تجربه‌گرایی به صورت حربه‌ای در دست طبقه‌ای به اصطلاح «مصلحان روشنفکر» جامعه درآمده است و مقبولیت آن نه بخاطر قدرتش در تبیین مسائل بوده، بلکه به خاطر آن است که برای تأمین اهداف سیاست‌پردازان وسیله خوبی بوده است. 10

در کتاب زبان و مسئولیت^{۱۲} (۱۹۷۹) چامسکی که بر مبنای گفت و شنود میان میستورونات (Mistou Ronat) و چامسکی درباره دیدگاه‌های سیاسی، فلسفی، روان‌شناختی و زبان‌شناختی چامسکی تدوین شده از قول رونات می‌خوانیم که حمله روشنفکران مرفقی به دستور زبان زایشی... «دقیقاً به خاطر اشاره شما به آنچه که «انگارهای فطری»^{۱۳} نامیده شده است، می‌باشد، یعنی محدودیت‌های ژنتیکی^{۱۴} که بر زبان مترتب است. این فرض به آرمانگرایی متهم گردیده است.» (ص ۹۴). چامسکی در پاسخ به این تذکار رونات می‌گوید اگر بپذیریم که افراد انسان به دنیای زیست‌شناسی تعلق دارند، در این صورت باید قبول کرد که انسان تابع قوانین دنیای زیست‌شناسی است - یعنی جسم او، اندام‌های او و اصول نضج او به طور فطری تعیین شده است و در این صورت دنیای ذهن او نمی‌تواند مستثنی باشد. چامسکی به این پرسشها - «آیا نظام‌های ذهن انسان دارای مشخصات عمومی نظام‌های بیولوژیکی است؟» «آیا به هر یک از ساختهای شناختی او کارکردی مترتب است که به طور فطری تعیین شده است؟» پاسخ مثبت می‌دهد و معتقد است که یکی از ساختها (اندامها)ی ذهنی که در سمت چپ نیمکره مغز قرار گرفته، 11 نقش اکتساب دستور زبان (grammar) را برعهده دارد. ناگفته نماند مفهومی که چامسکی از "grammar" دارد جدای از مفهومی است که سوسور، زبان‌شناس سوئیسی، از langue (در تقابل با parole) کرده است. در نظر سوسور و دیگر زبان‌شناسان ساختگرا، یادگیری زبان به یاد سپردن مجموعه‌ای از جمله‌هاست و این جمله‌ها نشانگر قواعد زبان هستند، در صورتی که در نظر چامسکی دستور زبان عبارت است از قواعد محدود و معینی در ذهن گویشور که ساختن جمله‌های نامحدود را میسر می‌سازد. 12

۱-۳ چامسکی و ساختگرایی 13

بی‌مناسبت نیست در آغاز این بحث به عنوان مقدمه کوتاه بگوئیم که مطالعات زبانی در دنیای غرب به زمانهای دور یونان و رم باستان می‌رسد و در واقع بسیاری از مفاهیم دستور زبان چون «جنس»، «شمار»، «حالت»... از زبان یونانی و فلسفه زبان قرون وسطی مأخوذ است. با وجود قدمت مطالعات زبانی در غرب، پرسشهای مربوط به «ماهیت زبان» تا قرن هیجدهم همواره با

فلسفه، الهیات، علم معانی بیان و احتمالاً به هنگام آموزش زبان لاتینی، یونانی و عربی مطرح می‌گردید.

از اواخر قرن هیجدهم به این سو، مطالعه زبان به طور کلی و مطالعه زبانهای زنده دنیا (بجز زبانهای باستانی مانند یونانی، لاتینی و عربی) بویژه جنبه علمی به خود گرفت. در زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی کوشش به عمل آمد که تحولات تاریخی زبانها را به گونه علمی توصیف کنند، و پیوند میان آنها را معلوم بدارند. در نتیجه این تلاشها، قوانین تغییر اصوات زبانی^{۱۵} تدوین گشت و طبقه‌بندی زبانها صورت گرفت و برای یافتن زبان ابتدایی (Ursprache) که خاستگاه بسیاری از زبانهای هندو اروپائی است، ابراز امیدواری شد.

در اواخر قرن نوزدهم، قوم‌نگاری^{۱۶} که درباره آداب و رسوم قبایل بومی مطالعاتی انجام می‌داد اطلاعات ذی‌قیمتی درباره قواعد دستور زبانهای بومی در دسترس علاقمندان گذاشت. قوم‌نگاران مدعی بودند برای شناختن هر چه بهتر فرهنگ یک جامعه، مطالعه و تحلیل‌های دستوری زبان آن جامعه ضرورت دارد و توصیه می‌نمودند که زبانهای این گونه جوامع را نباید از ورای عینک دستور زبان لاتینی و یا با قوالب از پیش ساخته شده دستور زبانهای اروپائی مطالعه و بررسی نمود چراکه معتقد بودند تفاوت‌های شگرف موجود میان فرهنگهای این جوامع به معنای تنوع بی‌حد دستور زبانهای رایج در جوامع خود می‌باشند. این طرز اندیشه، مبنی بر نسبی بودن فرهنگ و زبان، منتهی به هدفی شد که زبان‌شناسان از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰ دنبال می‌کردند. به زعم این زبان‌شناسان زبانهای طبیعی به طور بی‌نهایت از یکدیگر تفاوت دارند و زبان هر جامعه بمثابه شبکه‌ای است که افراد جامعه از ورای آن جهان خارج را می‌بینند. چنین برداشتی از دستور زبان، پیوند محکمی میان زبان‌شناسی و مردم‌شناسی به وجود آورد. زبان‌شناسان پیرو این مکتب فکری را ساختگرا گفته‌اند و دستور زبان پیشنهادی آنها (با پیشگامانی چون بلومفیلد، فریز (Ch.Fries) و بلاک (B.Bloch)) عناوین چندی مانند دستور زبان ساختگرا (Structural Grammar)، دستور زبان همزمانی (Synchronic Grammar)، دستور زبان طبقه‌ای (Taxonomic Grammar)، دستور زبان گروه‌ساختی (Phrase Structure Grammar) و دستور زبان سازه‌های پیاپی (Immediate Constituent Grammar) را به خود گرفته است.

در این مکتب زبان‌شناسی، زبان به گونه نظامی از رابطه‌ها که با نظم سلسله مراتبی آرایش یافته‌اند و نتیجه روش مطالعه همزمانی^{۱۷} سوسور می‌باشد، تلقی می‌شود. در این معنا زبان‌شناسی امروزی، صرف‌نظر از مکاتب گوناگون زبان‌شناسی، «ساختگرا» است (اشترن ۱۹۸۴:۱۲۶). آنچه مایه اختلاف میان زبان‌شناسان پیرو مکاتب گوناگون می‌باشد به تعیین و تبیین روابط و تعامل میان عناصر یا سازه‌های زبانی، یعنی عملکرد زبان به عنوان نظام واحد

15. sound change

16. ethnography

17. synchronic

مربوط می‌شود.

ساختگرایی آمریکایا، به عنوان مکتب زبان‌شناسی نوین، از کتاب معروف بلومفیلد، زبان (Language) (۱۹۳۳)، که شکل نو پرداخته کتاب درسی بلومفیلد تحت عنوان مقدمه‌ای بر مطالعه زبان (Introduction to the Study of Language)، ۱۹۱۴ می‌باشد، مایه گرفت است. ارزش این کتاب عمدتاً به خاطر ارائه مفاهیمی تازه است که زبان‌شناس را قادر می‌سازد زبانی را از واج گرفته تا جمله تجزیه و تحلیل کند. در این تحلیل زبانی، به تبع سنت علمی رایج در آن زمان که تنها به پدیده‌های مشهود عنایت بود، به معنا توجهی نشد. زبان‌شناسان ساختگرا، همانند دانشمندان مردم‌شناس که به مطالعه فرهنگها و جوامع بومی اشتیاق نشان می‌دادند، زبانهائی را توصیف می‌کردند که اغلب خود بدان زبانها تکلم نمی‌کردند. آنان برای مطالعه اصوات و واژه‌های این گونه زبانها روالهای کشف^{۱۸} را تکمیل و ارائه کردند و چون این روالها را برای مطالعه نحوه کار گرفتند دریافتند که آنها برای این منظور سودمند نیستند. به دلیل عدم کارآرایی روالهای کشف در مطالعه نحوه زبان و نیز به دور ماندن معناشناسی از حوزه تفحصات زبان‌شناسان، ساختگرایی کم‌کم منزلت و قدرت خود را از دست می‌داد و چامسکی از جمله پیشتازانی بود که نقاط ضعف این مکتب زبان‌شناسی را سخت به باد انتقاد گرفت و با انتخاب روش خردگرایانه مطالعه زبان، دستور زبان‌گشتاری را ارائه نمود و به حق در زبان‌شناسی انقلابی به پا ساخت.

چامسکی توصیف‌های دستوری صرفاً بر مبنای داده‌های زبانی را رد می‌کند و دستور زبان را مجموعه‌ای از قواعد صریح و معین می‌داند که همه جمله‌های دستوری ممکن در زبان خاصی را تولید می‌کند. این رویکرد گشتاری با زبان، اساس نوینی را در مطالعات زبان‌شناسی فراهم آورد چرا که در نظریه‌های زبان‌شناسی از زمان سوسور تا زمان هریس (Z.Harris) و هلیدی (M.A.K. Halliday) زبان به گونه پدیده‌ای که بتوان به طور عینی تحت مشاهده و تجزیه و تحلیل قرار داد تصویر شده بود. چامسکی با ارائه قواعد معین تولید ساختارهای دستوری زبان انگلیسی، بر جنبه «خلاقیت»^{۱۹} زبان تأکید گذاشت - جنبه‌ای که زبان‌شناسان ساختگرا آنرا نادیده گرفته بودند. البته چامسکی خود معترف است که در این اندیشه، از گفته مشهور هامبولت (W.Humboldt) ۱۷۴-
«زبان از ابزار محدود استفاده نامحدود می‌کند» (چامسکی، ۱۹۶۵: ۷)، الهام گرفته است.

چامسکی روش کار زبان‌شناسان ساختگرا را در توصیف جمله‌های ساده بر مبنای تحلیل سازه‌های پیاپی قبول دارد و از این رو می‌بینم که تحلیل سازه‌های پیاپی را، به عنوان بخش پایه قواعد گروها ساختی، اساس دستور زبان زایشی قرار می‌دهد، اما در کتاب ساختهای نحوی^{۲۰} (۱۹۵۷) چامسکی نشان می‌دهد که سودمندی و یا به عبارت بهتر، کارایی دستور زبان سازه‌های پیاپی صرفاً به تحلیل جمله‌های ساده محدود می‌شود و برای بیان رابطه‌های دستوری فراتر از

جمله‌های ساده ناتوان بوده و نمی‌تواند به گونه صریح و موجز تغییرات ساختاری نظیر آنچه در جمله‌های معلوم و مجهول رخ می‌دهد بیان کند و لذا چامسکی برای رفع این نقیصه، بخش گشتاری را جزئی از دستور زبان زایشی قرار می‌دهد و بدین سان دو دسته قواعد گروهباساختی و قواعد گشتاری را از عناصر ضروری نحو زبان معرفی می‌کند.

چامسکی با ارائه قواعد زایشی و گشتاری به منظور تجزیه و تحلیل زبان موجب می‌گردد تحلیل‌های نحوی که تا آن زمان از حیطة علاقه‌زبان‌شناسان به دور مانده بود، در کانون توجه آنان قرار گیرد. روشن‌تر گفته باشیم، قرنها بود معلمان زبان دریافته بودند که میان ساختهای گوناگون جمله رابطه‌ای وجود دارد و در کتابهای درسی انجام برخی از تمرینات دستوری مانند تبدیل جمله از معلوم به مجهول، مستقیم به غیر مستقیم، بیانی به استفهامی، جمله به عبارت... مستلزم به کار بستن قواعد گشتاری چندی بود، لیکن نظریه ساختگرایانه زبان، که از عهده تبیین تک تک جمله‌ها برمی‌آمد، نمی‌توانست رابطه‌های موجود میان آنها را بیان کند. به کلامی دیگر، پیش از آنکه چامسکی دستور زبان گشتاری را ارائه کند زبان‌شناسان، همانند معلمان زبان و گویشوران زبان، به وجود رابطه معنایی میان سه جمله زیر پی برده و لیکن آنها را از لحاظ دستور زبان سه الگوی متفاوت جمله می‌دانستند:

1. The soldiers captured the city easily.
2. The city was easily captured by the soldiers.
3. The soldiers' capturing the city was easy.

و نیز دستور زبان ساختگرا توانائی لازم برای معلوم ساختن ابهام عباراتی چون the shooting of the rebels و یا flying planes را نداشت زیرا رابطه‌های نحوی متفاوت عناصر این عبارات را می‌توان صرفاً با استفاده از مفهوم ژرف‌ساخت و روساخت معلوم کرد:

4. (Somebody) shoots the rebels.
5. The rebels shoot (somebody).
6. (Somebody) flies the planes.
7. The planes are flying.

این حقیقت که یک جمله و یا عبارت می‌تواند بیش از یک معنا داشته باشد و نیز آنکه یک معنا می‌تواند در قالب بیش از یک جمله یا عبارت تحقق یابد موجب گردید که چامسکی مفاهیم ژرف‌ساخت و روساخت را در نظریه زبانی معیار (۱۹۶۵) را به کاربرد. مثلاً، هر یک از جمله‌های زیر دارای بیش از یک معناست: 15

8. Our business is growing.
9. We have found her a good daily help.
10. He decided to retire when he reached the age of sixty.

11. No one liked the portrait he had painted.

البته این چامسکی نبود که مفهوم ژرف ساخت و روساخت را برای نخستین بار مطرح کرد. پیش از وی هامبولت، ویتگنشتاین (L. Wittgenstein)، هریس و هاکت (Ch. Hockett) مفاهیم مشابهی را در آثار خود به کار برده بودند (اشترن (H. Stern)، ۱۹۸۴: ۱۴۳). لیکن اندیشه دستور زبان مرکب از دو سطح که بر اثر فرایند گشتاری به طور پویا در تعامل بوده باشد اول بار از جانب چامسکی ابراز شد و یکی از خصیصه‌های مهم تجزیه و تحلیل زبان شناختی به شمار آمد.

حال که چامسکی و دستور زبان زایشی - گشتاری او را در تقابل با زبان‌شناسی ساختگرا پیش رو داریم، بی‌مناسبت نمی‌دانیم به اختصار به موضع چامسکی در رابطه با معناشناسی اشارتی داشته باشیم. نظریه‌ای 16 که چامسکی در کتاب ساختهای نحوی (۱۹۵۷)، که در واقع مرحله نخست روند تکاملی دستور زبان گشتاری می‌باشد (GT1)^{۲۱}، ارائه کرده به بررسی ساختهای نحو محدود بود، لیکن در کتاب جنبه‌های نظریه نحو^{۲۲} (۱۹۶۵) این نظریه به گونه مبسوط که کل تحلیل زبان شناختی را در بر می‌گرفت و به نظریه زبانی معیار^{۲۳} معروف است، ارائه شد (GT2). به عبارت روشن‌تر، چامسکی در کتاب نخست هماهنگ با ساختگرایی افراطی هریس کوشید نشان دهد که دستور زبان مستقل از ملاحظات معنایی عمل می‌کند و دو مثال زیر را که معروف است در جهت اثبات نظر خود ارائه نمود:

12. Colorless green ideas sleep furiously.

13. Furiously sleep ideas green colorless.

مشاهده می‌کنیم که ترکیب واژه‌ها در (۱۲) و (۱۳) هر دو به یکسان بی‌معنا هستند، اما هر گویشور انگلیسی زبان به خوبی می‌داند که فقط ساخت (۱۲) دستوری است (۱۹۵۷: ۱۵). در کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) دستور زبان به صورت کاملتری ارائه گردید و هر سه بخش واجی، نحوی و معنایی را شامل بود. بخش نحوی به نوبه خود علاوه بر قواعد ژرف ساخت و قواعد گشتاری، مشخصه‌های واژگانی را در خود جای داد و از اینرو تولید جمله‌های بی‌معنا چون colorless green ideas sleep furiously به دلیل وجود مشخصه‌های واژگانی عملی نبود. گفتنی است در نظریه زبانی معیار، بخش معنایی بر پایه نحو استوار بوده و از این رو به معناشناسی تعبیری (interpretive semantics) معروف است.

در تحولات بعدی که از سال ۱۹۶۵ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ در نظریه زبانی معیار به وقوع پیوست، معناشناسی در کانون توجه زبان‌شناسان قرار گرفت و نظریه زبانی نوینی از جانب معناشناسان زایشی، که اغلب از شاگردان چامسکی بودند و حالا بر نظریه زبانی او خرده می‌گرفتند، عنوان گردید (همچنانکه چامسکی بر عقاید زبانی ساختگرایانه استادان سلفش چون

21. generative-transformational grammar, stage 1

22. Aspects of the Theory of Syntax

23. standard theory

هریس خرده گرفته بود). اینان گفتند به جای آنکه نحو را مرکب از دو سطح ژرف‌ساخت و روساخت توأم با رابطه‌های بسیار پیچیده با معناشناسی در نظر بگیریم می‌توانیم ژرف‌ساخت را همان بخش معنایی فرض کنیم که مستقیماً به روساخت جمله مربوط می‌شود. به کلام دیگر، معناشناسان زایشی، ژرف‌ساخت یعنی مرز میان نحو و معناشناسی را از میان برداشتند و بدین سان بازنمون فرایندهای زبانی را ساده‌تر کردند و لیکن در بیان ظرایف و دقایق معنایی در قالب قواعد صوری و صریح (نظیر آنچه که در نظریه زبانی معیار چامسکی بود) و اماندند و این خود نظریه زبانی آنها را که در آن معناشناسی بر نحو استوار بوده و به معناشناسی زایشی (generative semantics) معروف است به بن‌بست کشانید.

۱-۴ زبان‌شناسی ساختگرا در تقابل با زبان‌شناسی گشتاری

اگر بلومفیلد را سرسلسله دستوریان ساختگرا و چامسکی را نماینده دستور زبان گشتاری بپذیریم و این دو مکتب زبان‌شناسی را در تقابل با یکدیگری مشخصه‌یابی کنیم به چند نکته اصلی و متمایز خواهیم رسید. با ذکر این وجوه متمایز ما نیز کلام خود را به پایان می‌بریم:

۱- زبان‌شناس ساختگرا، زبان را مجموعه‌ای از عادات ذهنی می‌داند و در آموزش زبان روی تشخیص، تقلید و ازبر کردن جمله‌ها با الگوهای ساختاری درجه‌بندی شده و طبقه‌بندی شده تأکید می‌ورزد.

بر عکس، زبان‌شناس گشتاری، زبان را نظامی مبتنی بر قواعد بسیار پیچیده و انتزاعی می‌داند (چامسکی ۱۹۶۶:۴۷) و در نظر او، یادگیری زبان درونی کردن این قواعد می‌باشد (ساپورتا (S.Saporta)، ۱۹۶۶:۸۶).

۲- زبان‌شناس ساختگرا، زبان را براساس پیکره زبانی معین، یعنی آنچه گویشوران‌ش بر زبان می‌رانند (و به اصطلاح «کنش زبانی» یا 'parole' گفته می‌شود) و باروش استقرایی (از جزء به کل و یا در رابطه با مثال زبان از واج به جمله) توصیف می‌کند.

چامسکی معتقد است که با روالهای تحلیلی تقطیع^{۲۲} و طبقه‌بندی که توسط زبان‌شناس ساختگرا در مورد پیکره زبانی اعمال می‌شود نمی‌توان قواعد ناظر بر ساختهای واجی و نحوی زبان را به دست آورد (۱۹۶۶:۴۵) زیرا که زبان‌شناس ساختگرا برای تشخیص جمله‌های دستوری و غیر دستوری (به عبارتی دیگر، جمله‌های درست یا نادرست) ملاکی بجز آنکه در پیکره زبانی، یعنی کنش زبانی آمده است، ندارد. در صورتی که زبان‌شناس گشتاری با توانش زبانی گویشور

(یعنی داوری گویشور در تعیین جمله‌های دستوری و غیر دستوری)^{۲۵} سر و کار دارد و نه باکنش زبانی وی (یعنی آنچه را که ادا کرده یا می‌کند).

۳- زبان‌شناس ساختگرا فقط با روساخت جمله‌ها سر و کار دارد و در نتیجه برای تبیین این واقعیت که دو روساخت یکسان مانند *John is eager to please* و *John is easy to please* می‌تواند معنای متفاوتی داشته باشد، پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارد و در آموزش زبان نیز به تمرین الگوهای ساختاری تأکید بسیار می‌گذارد. برعکس، زبان‌شناس گشتاری روی تفاوت‌های میان روساخت و ژرف‌ساخت تأکید می‌گذارد و برای توجیه تشابهات، تفاوت‌ها و ابهامات ساختاری نیروی تبیینی فراوان دارد و در آموزش رابطه‌های نحوی نه تنها روساخت بلکه ژرف‌ساخت جمله را در کانون توجه قرار می‌دهد (اسپولسکی (B.Spolsky) (۵: ۱۹۷۰).

۴- زبان‌شناس ساختگرا با توجه به تأکید فراوانی که روی صورت‌های نحوی داشته متهم است که معنا را نادیده گرفته است. این اتهام به دستور زبان گشتاری نیز که اصول آن در کتاب ساختهای نحوی (۱۹۵۷) توسط چامسکی عرضه شده بود نیز وارد است. لیکن زمانی که انتقادات از این دستور زبان (GT1) به دلیل طرد معنا از نظریه زبانی اوج گرفت، چامسکی در کتاب دوم خود، جنبه‌های نظریه نحو (GT2، ۱۹۶۵)، بخش معنائی را در چهارچوب نظریه زبانی خود که به نظریه زبانی معیار معروف است، قرارداد و همان‌طور که پیشتر به اجمال اشاره کردیم این نظریه هم به دلیل آنکه در آن به عوامل جامعه‌شناختی و روان-زبان‌شناختی معنا (که اصطلاحاً «معنای وابسته به بافت کلام»^{۲۶} گفته می‌شود) توجهی نشده بود، مورد انتقاد معناشناسان زایشی قرار گرفت.

۵- در زبان‌شناسی گشتاری به لحاظ آنکه توانش زبانی گویشور در مقایسه باکنش زبانی او در مرتبت بالاتری قرار دارد، اهمیت مشخصه‌های واجی و نیز اولویت زبان گفتاری که در ساختگرایی در مد نظر بود، زیر سؤال رفت. دستوریان گشتاری این اندیشه را که زبان نوشتاری بازنمون مستقیم زبان گفتار است مردود می‌شمارند و معتقدند که رابطه‌های پیچیده میان نظام نوشتاری و زبان گفتاری در خور تعمق و تأمل فراوان می‌باشد والدمن (A. valdman) XVII: ۱۹۶۵ به سخن دیگر، زبان نوشتاری که از کانون علاقه دستوریان ساختگرا به دور مانده بود، در دستور زبان گشتاری از منزلت و اهمیت برخوردار می‌شود.

۶- از ویژگی‌های مهم دستور زبان گشتاری تأکیدی است که بر جنبه خلاقیت زبان گذاشته است. در نظریه ساختگرا و دیگر نظریه‌های زبانی هم عصر آن به این جنبه زبان اشاره نشده بود و همان‌طور که پیشتر گفتیم به واسطه همین خصیصه است که می‌توان با قواعد محدود و معین تعداد بی‌شمار جمله را تولید کرد و فهمید. این جنبه با نظریه زبانی ساختگرا که یادگیری زبان را

۲۵. اعتماد بر شم زبانی گویشور در مورد تعیین جمله‌های دستوری و غیر دستوری از سوی برخی از زبان‌شناسان مورد انتقاد قرار گرفته است. نگاه کنید به مقاله «چامسکی و روان‌شناسی» در این مجموعه.

26. "context-bound meaning"

همانا یادگیری قالبهای گوناگون جمله می‌داند، مبانی‌ت دارد.

۷- در حالی که زبان‌شناس ساختگرا تأکید را بر تفاوت‌های موجود میان زبانها و ویژگیهای هر زبان می‌گذارد، دستور زبان گشتاری به عناصر مشترک، یعنی همگانیهای زبانی که زیربنای همه زبانهای طبیعی است، توجه دارد. این دیدگاه دستور زبان گشتاری موجب گردید که زبان‌شناسی مقابله‌ای^{۲۷}، که دوران شکوفایی آن همراه با رونق ساختگرایی در زبان‌شناسی (با این باور که دشواری و سهولت یادگیری زبان دوم به خاطر وجود تفاوتها و تشابهات در نظامهای واجی، نحو و واژگانی میان زبان مبدا و زبان هدف است) و رفتارگرایی در روان‌شناسی بود، پس از فرونشستن جاذبه علمی این دو مکتب (بوژه مکتب ساختگرایی) به دلیل سست بودن مبانی نظریشان، آسیب‌پذیر شود. لیکن پس از آنکه نظریه دستور زبان گشتاری پس از انتقاد بجا و طرد نظریه زبانی ساختگرا با استقبال زبان‌شناسان مواجه گردید، مدتی در محافل زبان‌شناسی کاربردی درباره اهمیت و امکان کاربرد زبان‌شناسی مقابله‌ای در آموزش زبان دوم ابراز تردید شد و سرانجام دی پیئت رو (R.J. Di Pietro) با تمسک به اصل همگانیهای زبانی، بر ارزش و لزوم مطالعات زبان‌شناسی مقابله‌ای در آموزش زبان هدف تأکید گذاشت و آنرا از نو زنده ساخت (۱۹۶۸، ۱۹۷۱).

۸- و بالاخره آنکه هر دو مکتب زبان‌شناسی ساختگرا و گشتاری به سرنوشتی تقریباً مشابه گرفتار آمدند، چامسکی که خود در دامان ساختگرایی رشد یافته بود نخستین کسی بود که بر آن شورید و سستی مبانی نظری آن را آشکار ساخت و چون نظرات زبان‌شناختی وی قبول عامه یافت گروهی از زبان‌شناسان جوان که عموماً از دانشجویان خود چامسکی بودند و در مسیر اندیشه او گام می‌سپردند از استادشان اعراض کردند و بر او خرده گرفتند که نظریه زبانی معیار در تبیین معنا از توجه به عوامل فرازبانی غافل مانده است.

بنابراین مشاهده می‌کنیم که زبان‌شناسان از نیمه ۱۹۶۰ بر این عقیده بوده‌اند که محدود ساختن پژوهشهای زبان‌شناختی به تبیین ماهیت زبانی بدون توجه به زمینه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی کاربرد آن (که از ۱۸۹۰ تا ۱۹۶۰ با همین کیفیت رواج داشته است) گویای همه حقایق زبانی نیست. از این رو می‌بینیم هم بلومفیلد و هم چامسکی که در ارائه نظریه‌های زبان‌شناسی هر یک نوعی حصر بر دامنه مطالعات زبان‌شناسی قرار داده بودند (بلومفیلد با کنار گذاشتن معنا، صرفاً به صورتهای نحوی توجه داشت و چامسکی در نظریه زبانی معیار، در تبیین معنا، زمینه‌های اجتماعی و روانی گویشوران را نادیده انگاشته بود) از نیش انتقادات اعقاب خود در امان نماندند. پشتاتزان نهضت فکری نوین کوشیده‌اند دامنه تحلیلهای زبانی را وسیع‌تر کنند و زبان را در رابطه با واقعتهای خارجی و وضعیت روانی گویشوران بررسی کنند و از برکت چنین اندیشه بوده که از نیمه دهه ۱۹۶۰ رشته‌های نورسته‌ای چون کاربردشناسی^{۲۸}، قوم -

روش‌شناسی^{۲۹}، قوم‌نگری، نظریه توانش ارتباطی^{۳۰} نظریه مناسبت (کلام)^{۳۱}، تحلیل سخن^{۳۲}، و زبان‌شناسی متن^{۳۳} به وجود آمدند و... درباره وجوه مشترک میان این رشته‌های نوین دانش به طور کلی می‌توان گفت که

(۱) در همه آنها زبان عموماً در رابطه با الف) گوینده - شنونده ب) زمینه کلام، و ج) موضوع کلام بررسی می‌شود؛

(۲) مطالعه معنا در واقع مطالعه همه دانشی است که شخص درباره جهان دارد؛

(۳) لازمه ایجاد ارتباط زبانی داشتن الف) مجموعه‌ای از دانش زبانی (دستور)، ب) مجموعه‌ای از دانش و عقاید غیر زبانی (دایرة‌المعارف)، و ج) مجموعه‌ای از قواعد استنتاج است.

افزوده‌ها

(۱) تامس کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی (۱۹۷۰) (The Structure of Scientific Revolutions) ضمن بحث فرضیه‌ها و باورهائی که دانشمندان در چهارچوبی معین درباره آنها به تحقیق مشغول می‌گردد، اصطلاح "paradigm" را به کار می‌برد و می‌گوید مادامی که این فرضیه‌ها و باورهای مورد عمل ثابت هستند، پژوهش دانشمندان از حالت طبیعی علمی برخوردار است، بدین معنا که با به کار بستن رویه‌ها و روشهای پذیرفته شده علمی، دانشی حاصل می‌گردد. تغییر در مبانی باورها و فرضیه‌ها به تحول در علم منتهی می‌شود به طوری که اصول باطل شده در یک علم کنار می‌رود و دانشی نوین با مبانی نو نضج می‌گیرد، همچنانکه در گذشته در رشته‌های گوناگون علوم رخ داده است.

(۲) از قرن هفده و هیجده میلادی به این سو یکی از مسائل بحث‌انگیز در میان فلاسفه رابطه میان ذهن و ادراک جهان بوده است. پرسش اصلی این بود که آیا همانگونه که تجربه‌گرایانی مانند لاک (J.Locke) هیوم (D.Hume) و برکلی (B.Berkeley) می‌پنداشتند، دانش انسان حاصل تجربه است و ذهن صرفاً وظیفه ثبت ادراکات حسی را به عهده دارد و یا آنکه به گفته خردگرایان، بویژه دکارت، دریافت جهان خارج بر حسب مکانیسمهای فطری (و یا به قولی بر طبق برنامه‌های ژنتیکی) به مدد انگارهای ذاتی / معرفت‌ازلی از قضایا و اصول خاص تفسیر) صورت می‌گیرد و ذهن تنها منبع دانش است؟

در آئین تجربه‌گرایی گفته می‌شود که همه اعمال و تصمیمات انسان بر اثر حوادث و پدیده‌هائی که پیشتر به وقوع پیوسته تعیین می‌گردد و تابع قوانین علت و معلول است. بدیهی است در این نظام فکری، آزادی در «انتخاب» خیالی بیش نیست و لاجرم انسان مسئول اعمال و تصمیمات خود نمی‌تواند باشد.

در آئین تجربه‌گرایی افراطی که با مفاهیم فیزیکالیسم (طبیعت‌گرایی) و جبرگرایی در آمیخته است گفته می‌شود که دانش و رفتار انسان کلاً از محیط منبث می‌شود و از این رو پیروان این مکتب میان انسان و جانور تفاوتی عمده نمی‌بینند و معتقدند که افکار، عواطف و مدرکات انسان را می‌توان به گونه اعمال مشهود فورمول‌بندی کرده، آنها را با قوانین طبیعی بیان نمود.

(۳) به اعتقاد ما، میان این دیدگاه چامسکی که در مغز انسان مکانیسمهای فطری وجود دارد که از قبل آنها استحصال زبان به مفهوم اخص و دانش به مفهوم اعم واژه حاصل می‌شود، و نیز این که وی انسان را با داشتن چنین ذهنی موجودی صاحب اراده و برخوردار از حق انتخاب می‌داند، تناقض وجود دارد. اگر برداشت این نویسنده درست بوده باشد، به نظر می‌رسد که گره این تناقض را می‌توان با تعریفی که از آزادی اراده یا حق انتخاب می‌کنیم - اعمال اراده در حوزه‌ای معین و انتخاب راهی از میان چند راه - گشود چنانکه استاد فقید علامه سید محمد حسین طباطبایی در

کتاب شیعه در اسلام (۱۳۴۸:۷۸)، در بحث «انسان و اختیار»، اختیار را به مفهوم فوق تفسیر کرده‌اند.

(۴) رومن یا کوبسن (۱۸۹۲-۱۹۸۲)، زبان‌شناس روسی که سالها در کشور آمریکا مقیم بوده از منتقدان سرسخت مکتب بلومفیلد می‌باشد.

(۵) در بررسی آثار چامسکی که به آنها دسترسی داشتیم، به سه نمونه از اصول همگانیهای صوری برخورد کردیم که می‌کوشیم به اختصار آنها را ذکر کنیم:

(۱) اصل الف حاوی الف (A over A) - چنانچه گروه اسمی شامل گروه اسمی دیگر باشد، مانند the book on the desks, the man in the car، و یا a lady with the dog، وقتی یکی از قواعد گشتاری مثلاً استفهامی، منفی، موصول... در مورد چنین گروه اسمی به کار رود، قاعده مذکور همه گروه اسمی را شامل می‌گردد:

- 1) The book on the desk has been assigned for the final exam.
- 2) Has the book on the desk been assigned for the final exam?
- 3) *Has the book been assigned on the desk for the final exam?
- 4) The book on the desk which has been assigned for the final exam is good.
- 5) *The book which has been assigned on the desk for the final exam is good.

هر چند چامسکی اصل (A over A) را به عنوان یکی از همگانیهای صوری معرفی کرده است، لیکن یادآور شده است که قواعد چندی ناقض این اصل است. لاینز (۱۹۷۳:۱۱۴) می‌گوید: در این مرحله از پژوهشهای زبانی معلوم نیست که آیا این اصل را باید کنار گذاشت و یا به نحوی آن را جرح و تعدیل کرد تا موارد نقص / استثنا را نیز در اشمال خود داشته باشد. نویسنده از پاسخی که چامسکی ممکن است تا به حال به این پرسش داده باشد، اطلاع ندارد اما معتقد است که نتیجه حاصل از به کار بستن قاعده یا اصل مذکور از دو حال خارج نیست: (۱) یا قواعد گشتاری مطابق با نظر چامسکی همه گروه اسمی را در بر می‌گیرد و در نتیجه جمله حاصل از لحاظ دستوری درست است؛ (۲) و یا همه گروه اسمی را شامل نمی‌گردد. در شق دوم، جمله حاصل به دلیل معنای واژه‌های مورد استفاده گاهی از لحاظ دستوری نادرست، و گاهی (با تغییر معنا) درست خواهد بود. به مثالهای زیر توجه کنید:

- 6) A man with dark glasses is talking to the director.
- 7) A man is talking to the director with dark glasses.
- 8) The man living in the mansion is happy.
- 9) Is the man living in the mansion happy?
- 10) Is the man happy living in the mansion? (=while he is living in the mansion)
- 11) John will give a lecture on English grammar.

12) A lecture on English grammar will be given by John.

13) A lecture will be given (by John) on English grammar.

۲) یکی دیگر از قواعد همگانی، قاعده شرط فاعل مشخص (specified subject condition) است که بر طبق آن نمی توان عنصری را در جمله واره پیرو که دارای فاعل معینی است به عنصری بیرون از همان جمله واره، یعنی به جمله واره پایه نسبت داد. مثلاً در (14)

14) *We expected John to like each other.

عنصر each other را در جمله واره پیرو John to like each other که دارای فاعل John است نمی توان به عنصری خارج از آن (جمله واره پیرو)، یعنی به we نسبت داد. به عبارت دیگر، قاعده شرط فاعل مشخص مانع از تحقق این اسناد می شود و لذا (14) و نیز جمله های نظیر * John seems to the men to like each other غیر دستوری است. برای کسب اطلاع بیشتر به فصل سوم کتاب تأملاتی درباره زبان (Reflections on Language)، ۱۹۷۵، اثر چامسکی مراجعه شود.

۳) یکی دیگر از سه قاعده همگانی که چامسکی در کتاب زبان و ذهن (Language and Mind) ۱۹۶۸ بدان اشاره کرده است، قاعده انعکاس پذیری 'reflexivation' است، نظیر جمله هائی که در آنها گروه اسمی مفعول و گروه اسمی فاعل هم مرجع هستند، مانند

15) John hurt himself.

16) She saw herself in the mirror.

به اعتقاد چامسکی، این قاعده در زبان انگلیسی و بسیاری از زبانهای طبیعی دیگر صادق است. در زبان فارسی نیز قاعده مذکور معتبر است. مثلاً در

۱۷) او با خودش حرف می زد.

۱۸) من خودم را ملامت کردم.

گروه اسمی «با خودش» (مفعول با واسطه) و گروه اسمی «خودم را» (مفعول بیواسطه) به ترتیب با گروه های اسمی فاعل «او» و «من» رابطه انعکاسی دارند.

قاعده انعکاس پذیری نخستین بار توسط مایکل هلک (M. Helke) در رساله دکترایش (دانشگاه MIT) ارائه گردید. هلک انعکاس پذیری را بخشی از قاعده مرجع متصل^{۳۲} می داند و می گوید که در (19)

19) John lost his way.

20) John hurt himself.

21) John lost his book.

گروه اسمی 'his way' به John باز می گردد، به همان شیوه در (۲۰) گروه اسمی 'himself' با

'John' رابطه انعکاسی دارد و شرایط کلی مرجع متصل در مورد انعکاس پذیری جاری است، اما در نظر چامسکی، قاعده مرجع متصل و برخی از قواعدی که هلاک تحت عنوان همگانیهای زبانی از آنها نام برده، هنوز در زبان شناسی از مسائل حل نشده است، زیرا بنا به استدلال چامسکی، در (19) گروه اسمی 'his way' لزوماً به John بر می‌گردد؛ اما در (21) گروه اسمی 'his book' لازم نیست حتماً به John نسبت داده شود، بلکه می‌تواند به شخص دیگری اسناد داشته باشد. به نقل از چامسکی (۱۹۶۸:۱۰۰-۱۱۴) در زبان کره‌یی، گروه اسم مفعول در یک جمله به جای آنکه با فاعل جمله رابطه انعکاسی داشته باشد، ممکن است به چیزی در نظام شناخت شنونده یا خواننده جمله مربوط گردد. چامسکی نتیجه می‌گیرد که ارائه قواعد همگانی کار بسیار دشواری است و برای آنکه بتوان به قاعده همگانی دست یافت لازم خواهد بود زبانی عمیقاً تحت مطالعه و بررسی قرار گیرد. گاهی در راه تدوین یک قاعده همگانی، پژوهشگر به نمونه‌هایی برخورد می‌کند که ناقض آن قاعده همگانی مورد نظر است. در چنین مواردی چامسکی دو راه پیشنهاد می‌کند: یا نمونه‌های خلاف قاعده را باید موقتاً به کناری گذاشت تا در فرصتی دیگر دوباره درباره آنها به تأمل پرداخت، و یا آنکه آن قاعده یا فرضیه را بازسازی نمود. انتخاب یکی از این دو راه کار آسانی نیست.

(۶) بواس (F. Boas) ۱۹۴۲-۱۸۵۸، دانشمند مردم‌شناس آمریکائی، مؤسس «نشریه بین‌المللی زبان‌شناسی آمریکائی» (The International Journal of American Linguistics) و یکی از پایه‌گزاران انجمن مردم‌شناسی آمریکائی است. وی مدت چهل سال در دانشگاههای گوناگون آمریکا به تدریس مردم‌شناسی مشغول بود و در این مدت ریاست مؤسسه آمریکائی توسعه و پیشرفت علوم (The American Association for the Advancement of Sciences) و نیز ریاست چندین موزه فرهنگی و مردم‌شناسی را عهده‌دار بود.

اهمیت کار بواس را می‌توان در پرتو عقاید متفاوت مردم‌شناسان درباره انسان دانست. گروهی از مردم‌شناسان که تابع مکتب فکری «تکامل» (evolutionary) هستند، تفاوت‌های موجود میان انسان متمدن و ابتدایی را حاصل شرایط محیطی، فرهنگی و تاریخی می‌دانند. دسته دیگر که به نسبی‌گرایان فرهنگی (cultural relativists) معروفند، نظریه تکامل را، که بر محور قوم-مداری^{۳۵} دور می‌زند و در آن اقوام دیگر در مقایسه با قوم خود پست شمرده می‌شوند، رد می‌کنند و معتقدند که همه گروه‌های انسان به طور برابر اما به گونه‌های متفاوت تکامل یافته‌اند. بواس در جرگه دوم قرار دارد و در واقع، او بنیان‌گذار مردم‌شناسی نسبی‌گرا، فرهنگ مدار^{۳۶} و غیر نژادی است.

(۷) نباید فراموش کنیم زمانی که چامسکی مشغول تدوین نظریه دستور زبان گشتاری بود، نظریه‌های حاکم در زبان‌شناسی و روان‌شناسی به ترتیب ساختگرایی و رفتارگرایی بود و لذا در

ابتدا مانند دیگر زبان‌شناسان و روان‌شناسان با نظریه تجربه‌گرایانه استحصال معرفت مخالفتی نداشت. اما طولی نکشید که چامسکی در تأملات و تفحصات زبانی، از آئین تجربه‌گرایی دورتر و دورتر شد و بعد به عنوان سردمدار انقلاب نوین به مصاف اندیشه‌های ساخت‌گرایانه و رفتارگرایانه در زبان‌شناسی و روان‌شناسی رفت.

۸) سیرل (John Searle) در مقاله‌ای تحت عنوان انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی، ۱۹۷۴ ضمن اشاره به وجود تشابه در عقاید خردگرایانه چامسکی و دکارت می‌گوید، «درست است که دکارت گفته است ما در نهاد خود انگارهای فطری مانند انگار مثلث، کمال و یا خداوند را داریم، اما من به مطلبی از دکارت برخورد نکرده‌ام که گفته باشد نحو زبانهای طبیعی فطری است. بلکه کاملاً برعکس، به نظر می‌رسد که دکارت زبان را پدیده‌ی قراردادی می‌پنداشت...». در نظر دکارت مفاهیم فطری هستند، در صورتی که زبان پدیده‌ی قراردادی و اکتسابی است. بعلاوه، دکارت امکان وجود معرفت ناهشیارانه را، که در نظام چامسکی بسیار مهم می‌باشد، قبول ندارد. در نظر دکارت انسان حیوان ناطقی است که به طور قراردادی برچسب‌های زبانی را به نظامی از مفاهیم فطری نسبت می‌دهد. برعکس، چامسکی معتقد است که انسان اساساً حیوان نحوی است که به یمن برخورداری از نظام فطری، جملات را تولید کرده و آنها را درک می‌کند. یک قیاس مناسب‌تر تاریخی آن است که چامسکی را به جای مقایسه با دکارت با لایب‌نیتس (Leibniz) مقایسه کنیم که مدعی بوده وجود انگارهای فطری در ما به گونه‌ی مجسمه‌ای است که شکل آن از پیش در یک تخته سنگ مرمرینی وجود داشته باشد.

۹) مراد از «فیزیکیالیسم» (physicalism) یا طبیعت‌گرایی، آن نظام فلسفی است که در آن افکار، عواطف و حالات ذهنی انسان همانند رفتار مشهود او فورمول‌بندی شده و در پرتو قوانین طبیعی^{۳۷} تبیین می‌شود.

۱۰) حمله‌ی چامسکی به آئین تجربه‌گرایی به یک مفهوم صبیغه‌ی سیاسی دارد. این اندیشه‌ی فلسفی که ذهن انسان همچون لوح سفیدی است و معرفت او صرفاً از طریق حواس حاصل می‌آید، با امیال و اهداف روشنفکران تکنوکرات (در شرق) و روشنفکران لیبرال (در غرب) مطابقت دارد چرا که در چنین نظام فکری، افراد انسان به گونه‌ی موجودات خالی، نرم و قابل کنترل بوده، می‌توان به آسانی بر آنها حکومت کرد و راه و سرنوشت آنها را تعیین نمود. این طرز اندیشه درست در مقابل جبرگرایی (determinism) قرار دارد زیرا پیروان این مکتب فکری که برای تبیین حوادث و پدیده‌ها در پی کشف قوانین علت و معلولی هستند عقیده دارند که افراد انسان هر کدام به حکم قانون ازلی برده، کارگر، کشاورز، بازرگان... به دنیا می‌آیند. بازتاب چنین افکار جزمی همواره طرفداران نهضت اصطلاحات اجتماعی را نگران ساخته و با اختیار موضع کاملاً مخالفی می‌گویند طبیعت انسان افسانه‌ای بیش نیست؛ طبیعت او زائیده تاریخ است.

چامسکی با رد عقاید جبرگرایانه که مهر سیاه سرنوشت محتوم، مطلق و لایتغیر را بر پیشانی بشریت می‌زند و نیز با رد این باور که معرفت انسان حاصل محسوسات و مدرکات حواس اوست و از استعداد‌های فطری تهی است، موضع میانی برگزیده است. انسان دارای استعداد‌های فطری است اما کیفیت نضج این استعدادها از عوامل محیطی و اجتماعی او تأثیر می‌پذیرد. (۱۱) درباره زبان و مغز رک به منابع زیر:

Adrian Akmajian, Richard A. Demers, and Robert M. Harnish. 1984. Linguistics: An Introduction to Language and communication. M.I.T press.

Norman Geschwind. 1974. 'The Brain and Language,' in George A. Miller (ed), Psychology and Communication. Forum Series. Voice of America, pp. 69-80.

کتابنامه‌های مندرج در پایان این دو مقاله می‌تواند علاقه‌مندان پژوهش درباره موضوع بالا را به منابع دیگر هدایت کند.

(۱۲) برای اطلاع از تاریخ توسعه مطالعات زبانی رک به منابع زیر:

A First Course in Linguistics. Edinburgh University Press. chs: 3 and 5. 1969. J.M.Y. Simpson.

R. H. Robins. 1980. General Linguistics: An Introductory Survey. London: Longman.

F.P. Dinneen. An Introduction to General Linguistics. New York, etc.: Holt, Rinehart and Winston, chs: 41 and 5. 198 .

(۱۳) در زبان‌شناسی، تاریخ پیدایش ساختگرایی به سال ۱۹۱۶ برمی‌گردد، سالی که کتاب زبان‌شناسی عمومی (Cours de linguistique general)^{۳۸} سوسور منتشر گردید. به دلیل اهمیت کار سوسور بی‌مناسبت نمی‌دانیم به چند مورد از نظرات او، بنیانگذار ساختگرایی و به قولی پدر زبان‌شناس امروز، به اختصار اشاره کنیم:

۱- پیش از سوسور، نودستوریان معتقد بودند که زبان‌شناس برای آنکه از جنبه علمی و تبیینی برخوردار گردد، باید لزوماً تاریخی باشد. سوسور با این نظر مخالف بود و عقیده داشت که زبان‌شناسی هم‌زمانی نیز می‌تواند به همان درجه زبان‌شناسی تاریخی یا در زمانی^{۳۹}، علمی و تبیینی باشد. البته این کلام بدان معنا نیست که سوسور منکر ارزش و اعتبار زبان‌شناسی تاریخی بود، بلکه آنچه که وی می‌گفت این بود که زبان‌شناسی تاریخی و هم‌زمانی مکمل یکدیگر بوده و زبان‌شناسی تاریخی منطقی‌تر زبان‌شناسی هم‌زمانی مبتنی است.

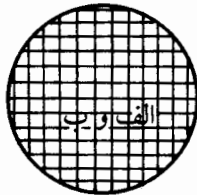
۲- در نظر سوسور، زبان صورت است، نه ماده و بر وجه تمثیل، مثال بازی شطرنج را ذکر

۳۸. این کتاب بر مبنای یادداشتهای درسی سوسور در سالهای میان ۱۹۱۱-۱۹۰۷، هنگامی که وی در دانشگاه ژنو مشغول تدریس بود تدوین شده است. گردآوری مطالب و چاپ کتاب پس از مرگ سوسور توسط دو تن از دانشجویانش صورت گرفت.

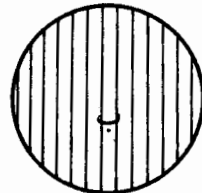
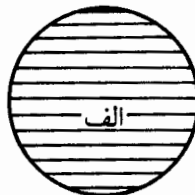
می‌کند - بدین معنا که قواعد بازی شطرنج تابع جنس و شکل مهره‌های بازی نیست. آنچه در این بازی اهمیت دارد این است که هر یک از مهره‌ها نقش معینی به عهده دارند و از قواعد بازی متابعت می‌کنند. در زبان نیز که وسیله ارتباط است، ماده ارتباطی می‌تواند صوت، تصویر، رنگ و ... باشد. ماده ارتباطی همانند جنس مهره‌های شطرنج اهمیتی ندارد، بلکه عناصر زبانی و قواعد ترکیب آنها با یکدیگر و در رابطه با کل نظام مهم می‌باشد.

در این مفهوم لاینز، واژه ساختار (structure) یا نظام (system) را به واژه صورت (form) ترجیح می‌دهد (۱۹۸۶:۲۲۰).

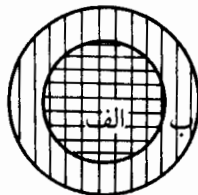
۳- هر واحد زبانی (به استثنای جمله) از لحاظ بافت (context)، کاربردی کم و بیش محدود دارند. به عبارت دیگر، هر واحد زبانی زیر جمله دارای مشخصه توزیعی معین است. لاینز (۱۹۷۱:۷۰) واحدهای زبانی زیر جمله را از لحاظ توزیع به چهار گروه تقسیم می‌کند: (۱) توزیع معادل (equivalence) - دو یا چند واحد زبانی در مجموعه‌ای از بافتها به کار می‌روند؛ (۲) توزیع مکمل (complementary) - واحدهای زبانی هیچ کاربردی مشترک ندارند؛ (۳) توزیع مشتمل (inclusion) - یک واحد زبانی، واحد زبانی دیگر را در اشمال خود دارد؛ (۴) توزیع متداخل (overlapping) - بافت‌هایی که X, Y در آنها به کار می‌روند اما در دیگر بافت‌هایی که X به کار می‌رود، Y به کار نمی‌رود و بالعکس. هر واحد زبانی، با توجه به قابلیت حدوث در بافت خاصی، دارای دو نوع رابطه جانشینی (Paradigmatic) و همنشینی (syntagmatic) است. مثلاً، b در بافت /-ə/ با /p/ , /s/ دارای رابطه جانشینی، و با /v/, /θ/ دارای رابطه همنشینی است و یا در سطح واژگان واژه bottle با واژه‌های cup, pint رابطه جانشینی، و با milk, of رابطه همنشینی دارد.



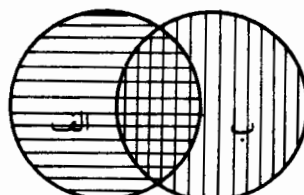
(۱) توزیع معادل



(۲) توزیع مکمل



(۳) توزیع مشتمل



(۴) توزیع متداخل

۴- سوسور زبان را نظامی از علایم می‌داند. هر علامت (signe) زبانی را از دو قسمت تشکیل شده است: تصویر صوتی (image acoustique) یا صورت (significant) و مفهوم (signifie). رابطه میان صورت و مفهوم زبانی قراردادی است.

۵- منحصر به فرد بودن نظام هر یک از زبانها در بینش ساختگرایی در واقع مهر تأییدی است بر نسبیت زبانی، بدین معنا که در میان زبانها، بجز آنچه در خواصی چند مانند قابلیت تولید^{۴۰}، جایجائی^{۴۱} دوگانگی الگوئی^{۴۲} و انتقال موارث فرهنگی^{۴۳} و اجتماعی مشترکند (هویجر H. Hoijer ۱۹۶۹:۵۷-۶۵، همگانیهای زبانی (که دستوریان پیرو مکتب چامسکی از آنها صحبت می‌کنند) وجود ندارد.

۶- و بالاخره آنکه نظام هر زبان را می‌توان جدای از عوامل تاریخی که موجد آن بوده است و نیز جدای از عوامل اجتماعی و روان‌شناسی تحت بررسی قرار داد و با این بیان سوسور حکم به استقلال زبان‌شناسی داده و معتقد است که نظام هر زبان ویژه آن زبان بوده و می‌باید بر طبق قواعد خاص خود توصیف گردد (مطالعه زبانهای ناشناخته بومیان آمریکا به دور از مفاهیم دستور زبانهای سنتی ملهم از این اصل است).

۱۴) ویلیام فن هامبولت (۱۷۶۷-۱۸۳۵) - زبان‌شناس آلمانی، دانشمندی که برای نخستین بار مطالعه تطبیقی زبان را بر مبنای تاریخ و مردم‌شناسی قرار داد. آثارش در ۱۵ جلد (۱۹۰۳-۱۹۳۶) شامل مطالعات وسیعی درباره زبانهای باسک و جاوه‌ای است.
۱۵) توضیح ابهام معنایی در (8-11):

- 8) Our business is growing.
 - a. Our business is getting expanded.
 - b. Our business is producing something (eg vegetables, decorative plants).
- 9) We have found her a good daily help.
 - a. We have discovered that she is a good daily help.
 - b. We have obtained a good daily help for her.
- 10) He decided to retire when he reached the age of sixty.
 - a. He retired at the age of sixty.
 - b. He made the decision to retire at the age of sixty.
- 11) No one liked the portrait he had painted.
 - a. No one liked the portrait which he himself had painted.
 - b. No one liked the portrait which he had asked somebody to paint.

40. productivity

42. duality of patterning

41. displacement

43. tradition transmission

BIBLIOGRAPHY

۱. استاد علامه سید محمدحسین طباطبائی. شیمه در اسلام. ۱۳۴۸
- Akmajian, A., Richard A. Demers, and Robert M. Harnish. 1984. *Linguistics: An Introduction to Language and Communication*. M.I.T. Press.
- Bloomfield, L. 1937. *Language*. New York: Holt.
- Chomsky, N. *Syntactic Structures*. The Hague: Mouton.
- 1955. *Aspects of the Theory of Syntax*. M.I.T. Press.
- 1966. *Topics in the Theory of Generative Grammar*. The Hague: Mouton
- 1968. *Language and Mind*. Harcourt, Brace, Jovanovich.
- 1975a. *The Logical Structure of Language Theory*. Plenum. Introduction (1975) to the original written in 1955.
- 1975. *Reflections on Language*. New York: Pantheon.
- 1979. *Language and Responsibility*. New York: Pantheon Books.
- Dinneen, F.P. 1967. *Introduction to General Linguistics*. New York, etc., Holt Rinehart, and Winston.
- Di Pietro, R.J. 1971. *Language Structures in Contrast*. Rowley, Mass. Newbury House.
- Geschwind, Norman. 1974. "The Brain and Language," in George A. Miller (ed), *psychology and Communication*. Forum Series, pp. 69-80.
- Holjer, H. 1969. "The Origin of Language," in *Linguistics*. Forum Series.
- Lyon, J. 1971. *Theoretical Linguistics*. Cambridge: The University Press.
- 1973. *Noam Chomsky*. New York. The Viking Press.
- Robin, R.H. 1980. *General Linguistics: An Introductory Survey*. London: Longman.
- Sapir, E. 1921. *Language*. New York: Harcourt Brace.
- Saporta, S. 1966. "Applied Linguistics and Generative Grammar," in Valdman (ed), *Trends in Language Teaching*. New York, etc. McGraw-Hill.
- Searle, John 1974. "Chomsky's Revolution in Linguistics," in Gilbert Heman. *On Noam Chomsky: Critical Essays*. New York: Achor Books.
- Simpson, J.M.Y. 1979. *A First Course in Linguistics*. Edinburgh University Press.

- Spolsky, B. 1970. "Linguistics and Language Pedagogy: Applications or Implications?" in E.J. Alatis: *Linguistics and the Teaching of Standard English to Speakers of Other languages Dialects*. Report of the 20th Round Table on Linguistics and Language Studies. Washington, D.C. Georgetown Press.
- Stern, H.H. 1984. *Fundamental Concepts of Language Teaching*. Oxford University Press.
- Valdman, A. 1966a. "Introduction," in Valdman, *Trends in Language Teaching*. New York, etc. :McGraw-Hill.

چامسکی و روان‌شناسی

۱. مقدمه

در تاریخ روان‌شناسی، زبان همواره ایفاگر نقش بوده است و علت آن وجود این واقعیت انکارناپذیر است که زبان یکی از وجوه تمایز انسان از سایر جانوران می‌باشد. با نگاهی گذرا به آنچه از صد سال پیش در علم روان‌شناسی رخ داده است مشاهده می‌کنیم که این علم درباره مسائلی چون ادراک، یادگیری، حافظه، تفکر، هوش، زبان‌آموزی کودک، همخوانی (تداعی) واژه‌ای، و در آغاز قرن بیستم درباره لغزشهای لفظی و قلمی به منظور شناخت دینامیسم عاطفی رفتار زبانی به‌کندوکاو مشغول بوده است. با این وجود، در هیچ زمانی فرایندهای زبانی آنگونه که در دهه‌های پنجاه و شصت قرن حاضر مورد مطالعه و بررسی واقع شده، در کانون توجه پژوهشگران نبوده است.^۱

۱. درباره یادگیری آثار جالبی توسط برخی از روان‌شناسان (مانند مور ۱۹۷۳) و معلمان (مانند ریورس ۱۹۷۹) به رشته تحریر کشیده شده است. امروزه در مطالعات مربوط به یادگیری زبان سه موضوع مناقشه‌آمیز وجود دارد (اشترن ۱۹۸۴، ص ۴۰۵-۴۰۰: ۱) ارتباط میان زبان اول و زبان دوم - آیا زبان‌آموز باید از زبان مادری خود در جریان یادگیری زبان دوم بهره‌گیرد، و یا می‌باید زبان دوم را جدا از زبان مادری فراگیرد؟ (۲) یادگیری با آموزش و یادگیری طبیعی - آیا یادگیری زبان دوم می‌باید مبتنی بر تحلیل آگاهانه مواد آموزشی باشد و یا بایستی به گونه طبیعی و بدون تحلیل آنها صورت بگیرد؟ (۳) مسئله رعایت قواعد زبان و جنبه ارتباطی آن - آموزش زبان در کلاسهای درس و به طور رسمی و تحلیل‌گرایانه صورت می‌گیرد، ولیکن هدف از آموزش، کاربرد زبان در محیط‌های طبیعی خارج از کلاس و به منظور ایجاد هماهنگی میان روش و هدف آموزشی یکی از مشکلات عمده محافل آموزش زبان دوم است. از دهه ۱۹۷۰ بر جنبه ارتباطی زبان به عنوان یک استراتژی آگاهانه تعلیم زبان تأکید شده و مطالعات به عمل آمده (آلرایت ۱۹۷۶: اشترن ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱) نشان داده‌اند که روش ارتباطی آموزش زبان دوم در کلاسهای درس می‌تواند بسیار مؤثر باشد. برای کسب اطلاعات

در سالهای میان دو جنگ روان‌شناسان رفتارگرا به مطالعات زبانی اشتیاق فراوان نشان می‌دادند، زیرا تبیین زبان به گونه‌ی نوعی رفتار به آنان کمک می‌کرد که در استدلالات خود مفاهیم ذهنی را کنار بگذارند و حتی پدیده‌ی تفکر را «تکلم زیرآوایی» بدانند (واتسون، ۱۹۱۹) و اصول شرطی‌سازی اسکینر (۱۹۵۷) را بر همه‌ی یادگیریها تعمیم بخشند. در این ایام روان‌شناسی کودک اطلاعات فراوانی درباره‌ی پیشرفت زبانی کودک از طریق مشاهدات تجربی به دست آورد و در مطالعات مربوط به رشد قوای دماغی، پرسش اصلی پیرامون تفاوت‌های فردی دور می‌زد و در این میان یکی از مسائل بحث‌انگیز به مسئله‌ی فطرت - اکتساب مربوط می‌شد. گروهی از روان‌شناسان رشد قوای دماغی را معلول عوامل نضجی (بیولوژیکی - فطری) می‌دانستند و برخی دیگر آن را عمدتاً و یا به طور کلی اکتسابی دانسته و در استدلالات خود از تأثیرات اجتماعی و محیطی صحبت به میان می‌آوردند. در سالهای ۱۹۴۰ این بحث طولانی میان طرفداران مکتب فطرت‌گرایی و محیط‌گرایی به مصالحه‌ای در قالب مفهوم «زیست‌شناختی - اجتماعی» انجامید، بدین معنا که روان‌شناسان به جای آنکه رشد قوای دماغی انسان را به یکی از این دو پدیده‌ی فطرت و اکتساب نسبت دهند، آن را حاصل دو عامل بیولوژیکی و اجتماعی تلقی کرده و پرسش اصلی تنها پیرامون تعیین نسبت تأثیر آن دو در تکوین جنبه‌های گوناگون شخصیت انسان دور می‌زد. مثلاً در مورد تبیین اختلاف هوش در میان افراد، کفه‌ی ترازو به سوی فطرت سنگینی می‌کرد، ولیکن نظر غالب در رابطه با پیشرفت زبانی عمدتاً به‌جانب اکتساب و عوامل اجتماعی سوق داشت هر چند در این میان رشد مبانی عصبی بدیهی تلقی می‌شد. این وضع تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ ادامه داشت تا آنکه چامسکی، لنه برگ و دیگران با استدلالات زبانی‌شناختی و روان‌شناختی خود مبانی فکری موجود در رفتارگرایی واتسون و شرطی‌سازی عامل اسکینر را در هم ریختند.

۲. چامسکی و اسکینر^۲

چامسکی با انتشار کتاب ساختارهای نحوی (۱۹۵۷) انقلابی در زبان‌شناسی به وجود آورد. یکی از نتایج آنی انتشار کتاب مذکور این بود که زبان‌شناسی در کانون توجه فلاسفه، روان‌شناسان و منطق‌یون قرار گرفت، چراکه چامسکی معتقد بوده و هست که با آگاهی از ماهیت زبان می‌توان به شناخت ذهن انسان راه یافت. البته چامسکی نخستین پژوهشگری نبود که

بیشتر رک. (اشترن ۱۹۸۴ ص ۳۰۲-۲۹۱ و ۴۰۵-۴۰۰).

۲. در جنگ دوم و سالهای بعد از آن روان‌شناسان به طور جدی به مطالعات زبان‌شناسی روی آوردند و زبان‌شناسان کوشیدند مطالعات زبانی خود را در پرتو اصول روان‌شناسی توجیه کنند. این امر به تبادل و تعاطی نظریات میان این دو گروه از دانشمندان کمک کرد و در نتیجه علم روان‌شناسی در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ تکوین یافت و چارلز آزگود و سیبیاک که از پیشگامان روان - زبان‌شناسی می‌باشند به تعیین موضوعهای مورد بحث و پژوهش آن مانند یادگیری زبان اول و دوم، دو زبانی، تحول زبان... همت گماشتند (آزگود و سیبیاک ۱۹۵۴).

زبان‌شناسی و روان‌شناسی را به هم پیوند می‌زد. پیش از وی محققانی چند دربارهٔ پدیده‌های روان‌شناختی که بر کاربرد زبان اثر می‌گذارند، مطالعات مبسوطی به عمل آورده بودند. اهمیت کار چامسکی در این است که وی در جهت عکس حرکت کرده است، بدین معنا که کوشیده است با مطالعات زبان‌شناختی به روان‌شناسی انسان برسد، و مهمتر آنکه برای رسیدن به این مقصود تصویر کاملی از ماهیت زبان و گویشور ارائه کرده و در این میان نظام نوینی را بنیاد نهاده است. این نکته هم گفتنی است که زبان‌شناسان بسیاری همچون چامسکی نظریات بسیار دقیق و باریک‌بینانه‌ای دربارهٔ پدیده‌های خاص زبانی ابراز کرده‌اند. همچنین فلاسفه و روان‌شناسان فراوانی وجود دارند که عقایدی منسجم بر اساس نظام یا نظامهای فکری معین ارائه کرده‌اند، لیکن به گفتهٔ اسمیت و ویلسون (۱۹۸۰، ص ۱۰) «هیچ متفکری نتوانسته است این دو را به نحوی با هم ترکیب کند که عقاید روان‌شناختی وی در تأیید آراء زبان‌شناختی وی و نیز آراء زبان‌شناختی او مؤید مبانی عقاید روان‌شناختی وی باشد».

در همان سال که چامسکی ساختهای نحوی را منتشر ساخت، کتاب اسکینر تحت عنوان رفتار زبانی (۱۹۵۷) به چاپ رسید. پیام اصلی این کتاب که از رفتارگرایی واتسون اثر پذیرفته بود، این بود که آنچه «زبان» نامیده می‌شود نوعی رفتار است و مانند همهٔ رفتارهای دیگر انسان بر طبق اصول انگیزه - پاسخ و تقویت پاسخهای درست زبانی و بر اساس فرایند شرطی‌سازی حاصل می‌شود. چامسکی در مقالهٔ معروفی که در سال ۱۹۵۹ در انتقاد از این کتاب اسکینر نوشت، نه تنها آراء اسکینر را در این باب مطرود شمرد، بلکه همهٔ نظریات تجربه‌گرایانه را در روان‌شناسی معاصر و روان - زبان‌شناسی به باد انتقاد گرفت. اهمیت کار چامسکی بیشتر بدان سبب است که زمانی رفتارگرایی را آماج حملات خود قرار داد که مبانی فکری آن مورد قبول همگان بود، و صلابت روش استدلالی این مکتب فکری در توجیه رفتار زبانی از شخصیت علمی اسکینر مایه می‌گرفت، و حتی دانشمند نامداری چون کارول، تحت تأثیر جاذبهٔ اندیشه‌های علمی متداول عصر خود نوشت: «می‌توان پنداشت که پدیده‌های ذهنی همانند پدیده‌های قابل رؤیت چون واکنشهای عصب‌شناختی، حرکتی و غده‌ای از قوانین یکسانی متابعت می‌کنند» (کارول، ۷۲: ۱۹۵۳).

هدف چامسکی در انتقاد از رفتار زبانی اسکینر این بود که نشان دهد مفاهیم اصلی که رفتارگرایان در توجیه یادگیری زبان به کار می‌برند به طور کلی بسنده نیست^۳. از نظر چامسکی دو

۳. با توجه به انتقاداتی که چامسکی از اصول نظری رفتارگرایی به عمل آورده، لازم دیدیم در مقابل چند اصل مهم نظری را که در زبان‌شناسی مورد قبول چامسکی است به اجمال یادآور شویم: (۱) کاربرد زبان مبتنی بر قواعد محدود دستوری است. (۲) بر اساس قواعد محدود دستوری می‌توان به طور نامحدود جمله ساخت. (۳) با توجه به مطلب دوم، گویشوران زبان همهٔ آنچه را که می‌تواند بگوید، ادانمی‌کند و چامسکی این تمایز را در قالب دو مفهوم توانش زبانی و کنش زبانی آورده است. (۴) در تحلیل جمله توجه به روساخت و ژرف‌ساخت ضرورت دارد، زیرا الف) دو جمله با روساخت یکسان می‌توانند معنای متفاوت داشته باشند،

مفهوم «تشکل» و «تقویت» که اسکینر در آزمایشهای خود با جانوران ابداع کرده و به کار برده است، برای تبیین زبان، که وجه مشخصه انسان است، اشتباه است. نیز از نظر او مفهوم قیاس برای توجیه و مشخصه خلاقیت زبان مردود است. مثلاً، دو جمله زیر را که از لحاظ دستور زبان درست و در معنا شبیه یکدیگرند، در نظر بگیرید:

1) a. It is likely that John will leave.

b. It is probable that John will leave.

انتظار می‌رود (2a) و (2b) که از روی قیاس به ترتیب با (1a) و (1b) ساخته شده، درست باشند، اما (2b) از لحاظ دستوری درست نیست:

2) a. John is likely to leave.

b. * John is probable to leave.

و یا جمله‌های زیر را ملاحظه کنید (اسمیت و ویلسون ۱۹۸۰، ص ۵۷):

3) a. I know that you were lonely as a child.

b. I know why you were lonely as a child.

4) a. I hope that you have tried to find the answer.

b. * I hope why you have tried to find the answer.

مانند:

John is eager to please.

John is easy to please.

(ب) دو جمله با روساخت متفاوت می‌توانند به یک معنا باشند، مانند:

The committee turned down the proposal.

The proposal was turned down by the committee.

(ج) جمله‌ای با یک روساخت می‌تواند بیشتر از یک معنا داشته باشد که اصطلاحاً جمله مبهم گفته می‌شود، مانند: *had three books stolen* که دو معنای آن عبارت است از (۱) سه کتاب از من دزدیدند؛ و (۲) سه کتاب برایم دزدیدند. (۵) با آنکه کودک روساخت جمله را می‌شنود، ژرف‌ساخت جمله را نیز یاد می‌گیرد حال چگونه است که به طور فطری در نهاد کودک به ودیعه نهاده شده است. (۶) در نظریه معیار زبانی (۱۹۶۵)، معنای جمله به ژرف‌ساخت و بازنمون آوایی به روساخت جمله نسبت داده شده است. چامسکی «در نظریه معیار گسترده» (۱۹۷۹) می‌پذیرد که ژرف‌ساخت جمله صرفاً معنای جمله را تعیین نمی‌کند، بلکه روساخت جمله نیز در آن اثر دارد. مثلاً، با آنکه هر چهار جمله

(الف) حتی او اعتراف کرد که مالیات ناعادلانه است.

(ب) او حتی اعتراف کرد که مالیات ناعادلانه است.

(ج) او اعتراف کرد که حتی مالیات ناعادلانه است.

(د) او اعتراف کرد که مالیات حتی ناعادلانه است.

دارای ژرف‌ساخت یکسانی هستند اما از لحاظ معنایی متفاوت هستند که صرفاً با توجه به روساخت جمله قابل تبیین است. و (۷) برخی عناصر بنیادی دستور زبان در همه ساختارهای پایه زبانی یافت می‌شوند.

- 5) a. The children shook in their shoes.
 b. Shake the medicine before swallowing.
- 6) a. The children quaked in their shoes.
 b. * Quake the medicine before swallowing.

تشخیص اینکه آیا جمله تازه که از روی قیاس با جمله آشنا ساخته شده از لحاظ دستور زبان درست و یا نادرست است مستلزم دانستن قواعد زبانی است و تنها در پرتو چنین قواعدی است که می‌توان جنبه خلاقیت زبان را توجیه کرد.

برای آنکه از واکنش چامسکی در برابر عقاید رفتارگرایانه اسکینر آگاه شویم، به نمونه‌ای از انتقادات وی که در مقاله «نظریه زبانی» (۱۹۶۶) آمده، اجمالاً، اشاره می‌کنیم:

- «رفتار زبانی بر پایه عادت قرار ندارد.»

- «تکرار عبارات ثابت [در زبان] پدیده‌ای نادرست است.»

- «این مفهوم که رفتار زبانی شامل «واکنشها» در قبال «انگیزه‌ها» است، همانند مفاهیم «عادت» و «تعمیم» اندیشه‌ای باطل است.»

- «از مشخصات رفتار زبانی عادی، خلاقیت یعنی کاربرد جمله‌های نو و قالبهای نو بر طبق قواعد بسیار انتزاعی و پیچیده است.»

«هیچ اصل شناخته شده همخوانی یا تقویت و هیچ مفهوم شناخته شده تعمیم وجود ندارد که بتواند از عهده تبیین جنبه «خلاقیت» در کاربرد زبان عادی برآید.»

۳. دستور زبان گشتاری^۲ و روان‌شناسی

چامسکی برای توجیه نظریه زبانی^۵ خود همیشه در صدد اقامه دلایل روان‌شناختی برنیامده، بلکه برعکس همواره بر جنبه زیستی دستور زبان و توانش زبان‌گوشور تأکید کرده است. از نظر چامسکی، دستور هر یک از زبانها می‌باید توصیفی آرمانگونه از توانش زبانی‌گوشوران آن زبان باشد. در جریان بروز توانش زبانی^۶ به صورت کنش زبانی ممکن است عوامل گوناگون

۴. «دستور زبان گشتاری»، «دستور زبان زایشی» و «دستور زبان زایشی - گشتاری» هر سه به یک مفهوم می‌باشد و ما در این مقاله به منظور رعایت اصل صرفه‌جویی در بیان مقصود، ترکیب نخست را به کار خواهیم برد.
 ۵. رک. ۳.

۶. توانش به دانش بنیادی آدمی از یک نظام یا رویداد یا واقعت دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، توانش عبارت از توانایی غیر قابل رویت و آرمانی برای انجام چیزی و کنش، تجلی یا تحقق قابل رویت و عینی توانش است. بنا به تعریف فوق، توانش زبانی به دانش بنیادی آدمی از نظام یک زبان، یعنی قواعد دستور آن، واژگان و همه اجزاء زبان دلالت می‌کند. کنش زبانی به تولید واقعی زبان (گفتن و نوشتن) و ادراک آن (گوش دادن و خواندن) اطلاق می‌گردد. سوسور چنین تمایزی را در قالب دو واژه *langue* (زبان) و *parole* (گفتار) بیان کرده است (۱۹۱۶، ص ۱۹-۱۴). در این باره میان دیدگاه چامسکی و سوسور تفاوت‌هایی دیده می‌شود، مثلاً سوسور در

روان‌شناختی مانند خستگی، تشویش، فراموشی... اثر بگذارد و در نتیجه، جمله‌های ادا شده از لحاظ دستوری نارسا و یا نادرست باشند. این قبیل جمله‌ها که با جمله‌های دستوری و آرمانی چامسکی تفاوت فاحشی دارند، در تحلیلهای روان‌شناختی و در پی بردن به مکانیسمهای زیربنایی کنش زبانی می‌توانند بسیار مفید باشند ولیکن برای شناخت ذهن انسان که جاذبه اصلی دستور زبان گشتاری است، مفید فایده نبود، کنار گذاشته می‌شوند. به همین ملاحظه است که تبیین توانش زبانی، و نه کنش زبانی، هدف اصلی زبان‌شناسی گشتاری است. زمانی که چامسکی در جریان تحولات دستور زبان گشتاری مؤلفه معناشناسی را وارد نظریه زبانی معیار خود ساخت (جنبه‌های نظریه نحو، ۱۹۶۵) و بعداً که بسیاری از عوامل جامعه‌شناختی و روان-زبان‌شناختی را برای تعبیر معنا منظور نظر گردانید («ژرف ساخت،» ساخت و تعبیر معنایی»، ۱۹۷۱) پیوند این دستور زبان و روان‌شناسی محکمتر شد. مفهوم دیگر این بیان آن است که نظریه دستور زبان گشتاری در راستای زمان و در جریان دگرگونیها توجه خود را به کنش زبانی، که پیشتر از آن به نام تغییرات کنشی چشم پوشیده بود، معطوف می‌دارد و آن را برای ارائه توصیف کاملتر دانش زبانی

اشاره به تمایز میان «زبان» و «گفتار»، به نظام زبان بیشتر به چشم چیزی کاملاً انتزاعی نگاه می‌کند و به بُعد روان‌شناسی آن توجه اندکی دارد. به عبارت دیگر، سوسور و پیروان وی از «زبان» به عنوان نظام رابطه‌ها صحبت می‌کنند و در مورد استحصال قواعد تولید، بسیار کم و یا مطلقاً چیزی نمی‌گویند (لایتز ۱۹۸۶، ص ۲۳۴). در صورتی که چامسکی پیوسته تأکید کرده است که توانائی تولید و فهم جمله‌هایی که از لحاظ نحو درست باشد یکی از بخشهای اصلی و یا بخش اصلی توانش زبانی گویشور است و از این لحاظ به اعتقاد لایتز مکتب گشتار چامسکی در مقایسه با ساختگرایی سوسور مترقی تر است.

تمایزی که چامسکی میان توانش زبانی قابل شده مورد انتقاد فراوان قرار گرفته است. بخشی از این انتقاد در رابطه با افسانه همگن بودن زبان مورد تکلم در جامعه زبانی است. انتقاد دیگر حاکی از این است که چامسکی میان توانش زبانی و دیگر انواع دانش و توانائی شناختی، آنجا که به ساخت دستوری و آوایی زبان مربوط می‌شود، خط فارق مشخصی کشیده است. به اعتقاد لایتز (همان کتاب، ص ۲۳۴)، تحلیل معنایی جمله بسیار پیچیده است و استفاده از واژه‌های توانش و کنش برای نشان دادن آنچه زبان‌شناختی و غیر زبان‌شناختی است، عناوینی نامناسب و گمراه کننده می‌باشد. وی می‌گوید اگر بپذیریم که رفتار زبانی متضمن وجود انواع توانائیهای شناختی و یا توانش است و بپذیریم که یکی از این توانائیها دانشی است که گویشور درباره قواعد و واژگان نظام زبان دارد، در آن صورت محدود ساختن واژه «توانش» به آنچه که به نظام زبان تعلق دارد و قرار دادن هر چیز دیگر در اشمال معنایی واژه «کنش» گمراه کننده است. لایتز پیشنهاد می‌کند که عنوان «توانش زبانی» در تقابل با «توانش غیر زبانی» (دیگر توانائیهای شناختی) و عنوان «کنش زبانی» در تقابل با «رفتار زبانی» به کار برده شود. به اعتقاد لایتز، تفکیک مسائل به گونه فوق می‌تواند به رفع بسیاری از سوء تفاهمات که میان گشتاریان و معناشناسان زایشی پیش آمده کمک کند. چامسکی (۱۹۶۵)، توانش زبانی را به گوینده و شنونده آرمانی مانند کرده که در کلام آنها متغیرهای کنشی مانند محدودیت‌های حافظه، حواس پرتی، خطاها و پدیده‌های ناشی از تردید مانند تکرار، مکث، حذف... دیده نمی‌شود. به همین ملاحظه است که دستور زبان گشتاری برای گوینده یا شنونده مدلی برای کاربرد نیست. به عقیده چامسکی، تهیه مدل کنشی بر اساس توانش زایشی گویشور کاری است که باید روان‌شناسان با همکاری زبان‌شناسان انجام دهند.

گوشور لازم می‌شمارد. به یک تعبیر، می‌توان گفت که دستور زبان گشتاری همواره پیوند عمیق خود را با روان‌شناسی حفظ کرده است چه در نخستین شمایل خود (۱۹۵۷) که به استقلال نحو سخت پای‌بند بود و معنا را نادیده انگاشته بود و چه در مراحل بعدی تکامل که معنا را در قلمرو مطالعات خود درآورده (۱۹۶۵) و سپس جنبه‌های جامعه‌شناختی و روان - زبان‌شناختی کنش زبانی را مورد توجه قرار داده است (۱۹۷۱). به سخنی دیگر، این دستور زبان ابتدا (از نیمه دهه ۱۹۵۰ تا نیمه دهه ۱۹۶۰) با مطالعهٔ روساخت جمله‌ها در صدد بود که به درون مکانیسم زبان‌آموزی در مغز انسان راه پیدا کند و از فرایندهای زبانی و تعامل میان آنها آگاهی حاصل کند (با این ملاحظه بوده که گفته شده است دستور زبان گشتاری شاخه‌ای از روان‌شناسی به شمار می‌آید) و بعدها با اعتبار یافتن کنش زبانی در نظریهٔ چامسکی که اساساً مورد بحث روان‌شناسان بوده و هست، پیوند دیرینه میان دستور زبان گشتاری و روان‌شناسی استمرار و تحکیم یافته است.

۴. مفهوم شم زبانی در دستور زبان گشتاری

شم زبانی، یعنی تصور ذهنی اهل زبان از دستور زبان، مفهومی است که چامسکی در بحثهای زبان‌شناسی خود به کار برده و به لحاظ نقش و اهمیت آن در دستور زبان گشتاری و با توجه به ارتباط آن با این بخش از گفتارمان لازم است در اینجا اشاره‌ای کوتاه به آن بکنیم.

در تعریف زبان‌شناسی گفته شده که «زبان‌شناسی علم زبان است» و یا آنکه «بررسی علمی زبان را زبان‌شناسی گویند». در تعبیر لفظ «علمی»، زبان‌شناسان عموماً متفق‌القول هستند که زبان‌شناسی علم تجربی است و نه نظری و یا مبتنی بر شم، زیرا موضوع این علم داده‌هایی است که می‌توان آنها را به مشاهده و تجربه دریافت. به عبارتی، موضوع زبان‌شناسی از خاصیت عینیت برخوردار است. حال باید دید این ادعا که زبان‌شناسی علم تجربی و عینی است تا چه اندازه می‌تواند درست باشد؟

واقعیت امر آن است که امروز، دانشمندان و فلاسفهٔ علوم اندیشهٔ وجود یک روش واحد پژوهشی را که در همهٔ رشته‌های علوم قابل اعمال باشد، رد می‌کنند. گاهی گفته می‌شود که پژوهش علمی باید بر مبنای مشاهدات پدیده‌ها (که از لحاظ نظری محدودیت ندارند) و در راستای تعمیم استقرایی به عمل آید. اما مشاهده می‌کنیم که در علوم طبیعی دانشمندانی که بدین شیوه عمل کنند بسیار معدودند. اکثر آنان در ضمن مشاهدات خود نظریه پردازی می‌کنند و فرضیه‌هایی می‌سازند. به زبان روشنتر، داده‌های علمی آنان صرفاً به مشاهدات محدود نمی‌گردد، بلکه برداشتهای پژوهشگر را نیز شامل می‌گردد، یعنی مشاهدات آنان همراه نوعی دقت در انتخاب است - پدیده‌ها و رابطه‌هایی را مورد مشاهده و تأمل قرار می‌دهند که به نحوی با نظریهٔ آنان ارتباط پیدا می‌کنند. از این رو، به زعم غالب دانشمندان هیچ یک از اعمال مربوط به جمع‌آوری داده‌ها و مشاهدات نمی‌تواند از نظریه و فرض پژوهشگر دور بماند و هر علمی اصول

نظری و روشهای استحصال و تفسیر داده‌های خاص خود را دارد. در پرتو چنین اندیشه‌ای است که تصور روش واحد پژوهشی مردود شناخته شده، و این پرسش که آیا معرفت، علم است یا نه همچنان زیر سؤال باقی می‌ماند.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان دریافت چرا در زبان‌شناسی توسل به شم اهل زبان یکی از موضوعات مناقشه‌آمیز است. زبان‌شناسان ساختگرا در توصیف‌های زبان روش کار خود را به جمع‌آوری عبارات طبیعی زبان و تحلیل آنها محدود کرده و از شم زبانی گویشور که پدیده‌ای غیر مشهود و مغایر با اصول مکتب فکریشان است، اجتناب ورزیده‌اند. امروزه شمار زبان‌شناسانی که به شیوه ساختگرایان در تبعات زبان‌شناختی، عمل کنند، معدودند زیرا اغلب عبارات زبانی که در بافتهای طبیعی کلام به کار می‌روند از لحاظ دستوری قابل قبول نیستند و به همین ملاحظه در مطالعات مربوط به توانش زبانی فاقد ارزش‌اند.

چامسکی و پیروان دستور گشتاری معتقدند که شم اهل زبان بخشی از توانش زبانی را تشکیل می‌دهد، چون هدف زبان‌شناسی، از نظر چامسکی، توصیف توانش زبانی است، از این رو شم اهل زبان بخشی از توصیف زبانی را تشکیل می‌دهد. وی می‌گوید ممکن است دو دستور زبان در تولید مجموعه واحدی از جمله‌ها، در عین آنکه از لحاظ قدرت توصیفی برابرند، به یک اندازه ضعیف باشند. در این صورت، آن دستور زبانی که با شم اهل زبان در رابطه با تعیین ابهام ساختاری، دستوری یا غیر دستوری بودن، و یا معادل یا نامعادل بودن جمله‌ها مطابقت داشته باشد، در توصیف دستوری نیرومندتر است.

یکی از مسائل مورد مناقشه در رابطه با شم زبانی قابل اعتماد بودن قضاوت‌های اهل زبان است. نظر غالب در میان زبان‌شناسان بر این است که قضاوت‌های اهل زبان در مورد مبهم، دستوری و یا معادل هم بودن عبارات زبانی مطلقاً قابل اعتماد نیست. به اعتقاد آنان، نه تنها اهل یک زبان در مورد دستوری بودن عبارتی به توافق نمی‌رسند، بلکه قضاوت‌های آنان در رابطه با مورد زبانی خاصی در زمانهای گوناگون متفاوت است. مضافاً اینکه اغلب دیده شده است که فردی عبارتی را، که زبان‌شناس توصیفگر در معرض قضاوت وی قرار داده، غیر دستوری اعلام کرده ولیکن خود شخص همان عبارت را به طور ناخودآگاه در کلامش به کار برده است. این وضع در مورد تأملات زبان‌شناس درباره زبان خودش نیز صادق است، بدین معنا که شم زبانی وی، همانند افراد عادی ولی به دلایل دیگری غیرقابل اعتماد است. زبان‌شناس ممکن است، به اندازه افراد غیر متخصص در مورد لزوم رعایت برخی از معیارهای سنتی و سواس به خرج ندهد، و در نظر وی عبارتی مانند *It's me* (در تقابل با *It's I*) و *He's taller than me* (در تقابل با *He's taller than I*) کاملاً دستوری باشد، اما این احتمال هم وجود دارد که قضاوت وی، با آگاهی یا پیامدهایی که چنین عبارات دستوری در رابطه با نظریه زبانی وی دارند، تحریف شوند، و در نتیجه عبارات فوق را غیر دستوری بدانند.

پرسش اصلی این است که چگونه می‌توان در راه شناخت دانش زبانی گویشور به قضاوت‌های او در رابطه با ابهام ساختاری، غیر دستوری بودن جمله و یا هم معنا بودن دو جمله با رو ساخت‌های متفاوت اعتماد کرد؟ پاسخ به این پرسش را از زبان ن. اسمیت و د. ویلسون، مؤلفان زبان‌شناسی جدید: نتایج انقلاب چامسکی، (ص ۴۴ - ۳۸) نقل می‌کنیم که می‌گویند بررسی دانش زبانی گویشور می‌باید به گونه‌ای غیر مستقیم - با پرسشهای بیشتر و راهنمایی لازم صورت بگیرد. این کار را نمی‌توان صرفاً از طریق تحلیل پاسخهای داده شده به سوالات پرسشنامه به صورت «بله» یا «خیر» انجام داد. مثلاً، اهل زبان در برخورد با (7) ممکن است تنها دو معنای (8a) و (8b) را به آن نسبت دهند (همان کتاب، ص ۴۰):

7) I like Indians without reservations.

8) a. I have no reservations in my liking for Indians.

b. I like Indians who don't live on reservations.

و چنانچه دربارهٔ (7) تعمق بیشتری بکند و یا آن را در بافتهای کلامی دیگر ببیند ممکن است معنای (c) ، (d) را نیز به (7) نسبت دهد:

8) c. I like Indians without reservations (about appearing in Cowboy films).

d. I like Indians without reservations (for seats on the first schedule flight to the moon).

این مثالها نشان می‌دهد که استفاده از پرسشنامه روش مناسبی برای بررسی دانش زبانی گویشور نیست. و همین طور، قضاوت‌های نخستین گویشور دربارهٔ دستوری بودن جمله و یا تعبیر جمله غیر مبهم محل تردید است. به مثال زیر توجه کنید (همان کتاب، ص ۴۱):

9) The train left at midnight crashed.

اهل زبان ممکن است (9) را به صورتهای (10)، (11) تعبیر کرده، آن را غیر دستوری بدانند:

10) The train which left at midnight crashed.

11) The train left at midnight and crashed.

به عبارت دیگر، گویشور فرضی ما پیش خود استدلال می‌کند موصولی فاعلی *which* پیش از فعل اصلی قابل حذف نیست و چون (9) را به گونهٔ (10) تعبیر می‌کند، لذا (9) را، که می‌پندارد در آن *which* حذف شده، نادرست می‌داند. و یا (9) را به گونهٔ (11) تعبیر کرده و به علت محذوف بودن حرف ربط *and* (7) را نادرست می‌داند. همین گویشور با اندکی تعمق و یا با راهنمایی ما ممکن است (7) را به گونهٔ (12) تعبیر کند، و در نتیجهٔ (7) را از لحاظ دستوری درست اعلام بکند:

12) The train which was left at midnight crashed.

واقعیت امر این است که اهل زبان هنگام تحلیل جمله، راههای میان بر، که اصطلاحاً استراتژیهای ادراکی نامیده می‌شود، به کار می‌برند و به قواعد زبانی که می‌دانند و قی نمی‌گذارند

و در نتیجه قضاوت‌هایشان از مسیر صواب خارج می‌شود. مثلاً (13) را در نظر بگیرید (همان کتاب ص ۴۳):

13) This is a book you must not fail to miss.

یک نفر گویشور ممکن است بر اثر استراتژیهای ادراکی نادرست، (13) را مشابه (14)

14) This is a book you must not fail to read.

تلقی کند و آن را چنین معنا کند: «این کتابی است که شما باید حتماً آن را بخوانید.» در صورتی که معنای حقیقی (14) چنین است: «این کتابی است که شما نباید آن را به هیچ وجه بخوانید.» از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت چنانچه در استفاده از شم زبانی روش درستی به کار رود، نتایج کار می‌تواند از لحاظ شناخت توانش زبانی ناخودآگاه گویشور مفید باشد و بنابراین اعتراض کسانی که چامسکی را، به علت اتکاء به شم زبانی به منظور توصیف توانش زبانی، مورد انتقاد قرار می‌دهند موجه نخواهد بود، هر چند که باید اعتراف نمود راه یافتن به شم زبانی گویشور چندان هم کار آسانی نیست. البته نباید تصور نمود که استفاده چامسکی از شم زبانی گویشور در بررسیهای زبان‌شناختی به معنای کنار گذاشتن دقت و عینیتی است که در زبان‌شناسی بلومفیلد و یا به طور کلی در شیوه مطالعات زبان‌شناسی امروزی مشاهده می‌شود.

۵. چامسکی و فطری بودن مکانیسم زبان‌آموزی

شاید همه به تجربه دیده باشیم که کودک در پایان نخستین سال زندگی می‌کوشد اصوات و واژه‌هایی را که می‌شنود تقلید کرده آنها را به زبان بیاورد. در حدود هجده ماهگی عباراتی مرکب از دو واژه (واژه‌های محوری و واژه‌های آزاد) در کلام وی ظاهر می‌شود، و در سه سالگی می‌تواند تعداد معتابهایی از جمله‌ها را درک کند و به کار برد. درباره این که کودک چگونه به انجام این مهم نایل می‌شود دونظریه کاملاً متضاد وجود دارد: یکی از این دونظریه از آن رفتارگرایان است که می‌گوید کودک با ذهنی چون لوح سفید پا به عرصه وجود می‌گذارد و زبان را براساس اصول شرطی‌سازی مانند انگیزه - پاسخ، و تقویت پاسخهای درست زبانی از طریق پاداش یاد می‌گیرد.^۷ نظریه دیگر که چامسکی و دیگر زبان‌شناسان و فلاسفه ذهن‌گرا از آن دفاع می‌کنند

۷. رفتارگرایی کلاسیک بر مبنای نظریات پاولوف روسی و واتسون آمریکائی قرار دارد. در نظر پاولوف فرایند یادگیری عبارت از ایجاد رابطه میان محرک و پاسخ است (برخی از روان‌شناسان عامل خارجی را «محرک» و عامل درونی را «انگیزه» نامیده‌اند). مثلاً، بزاق سگ بر اثر مشاهده غذا و یا شنیدن بوی آن که به مثابه محرک عمل می‌نماید شروع به ترشح می‌کند. چنانچه عامل دیگری چون به صدا درآمدن زنگ یا روشن شدن چراغ و یا برخورد قاشق و چنگال و بشقاب به دفعات همراه غذا شنیده یا رویت شود، صدای زنگ یا روشن شدن چراغ به تنهایی و در نبود غذا می‌تواند عامل ترشح بزاق سگ گردد (این نوع یادگیری را روان‌شناسان، یادگیری اشاری نامیده‌اند). بعدها واتسون (۱۹۱۳) نظریه شرطی‌سازی کلاسیک را برای توجیه کلیه صور رفتاری مشهود به کاربرد و تا چندین دهه بر کلیه نظریه‌های یادگیری تأثیر عمیق گذاشت و زبان‌شناسان و مدرسان زبان

می‌گوید کودک با دانش فطری ویژه‌ای به دنیا می‌آید - دانشی که نه تنها زمینه‌ها و گرایشهای کلی ذهن کودک را شامل می‌گردد بلکه دانش زبانی را نیز دربر می‌گیرد.

رفتارگرایان، زبان را بخشی از رفتار انسان می‌دانند و در توجیه زبان‌آموزی کودک (به تبع سنت علمی متداول در دهه‌های نخستین قرن بیستم) بر پدیده‌های مشهود تکیه دارند. در نظر روان‌شناسان رفتارگرا، کودک در فرایند یادگیری زبان پاسخی از خود بروز می‌دهد و وقتی پاسخ وی از پاداش برخوردار می‌گردد، به صورت عادت درمی‌آید، و به عبارتی شرطی می‌شود. باید توجه داشت که پاسخ کودک ممکن است در قبال انگیزه‌ای معین صورت بگیرد؛ مثلاً، زمانی که بچه به زمین می‌خورد و یا احساس گرسنگی می‌کند، گریه می‌کند. این نوع واکنش که به دنبال انگیزه‌ای معین بروز کرده، اصطلاحاً پاسخ بازتابی (respondent) گفته می‌شود. اما چنانچه حرکت یا عملی از کودک سر بزنند - اعمالی مانند نشستن، راه رفتن، بازی کردن - که منبعث از انگیزه‌ای معین نبوده و صرفاً به خاطر هدفی و از روی نیتی صورت می‌گیرد، آن را پاسخ عامل یا آزادی (operant) می‌گویند. در به کار بردن این دو واژه باید دقت کافی مبذول داشت، زیرا عملی مانند گریه کردن می‌تواند در قبال انگیزه‌ای مانند گرسنگی بوده، پاسخ بازتابی تلقی شود، و یا به منظور جلب نظر مادر بوده، پاسخ عامل باشد.

در نظر روان‌شناسان رفتارگرا، یادگیری همواره در شرایطی معین و خاص صورت می‌گیرد و چنانچه همه افراد در شرایط یکسان قرار بگیرند، همه به گونه‌ای یکسان یاد خواهند گرفت. در نظر آنان همه پدیده‌های ذهنی، عاطفی و شناختی به دلیل نامشهود بودن با روشهای علمی قابل توجیه نبوده و لذا از دایره توجه و علاقه آنان به دور می‌مانند. آنان برای اصل تکرار در فرایند شرطی‌سازی اهمیت فراوان قایل‌اند، و از این رو در فرایند یادگیری ابراز پاسخ را برای یک بار کافی نمی‌دانند (وجود تمرینهای الگوئی در روش شنیداری - گفتاری آموزش زبان خارجی بر این اصل استوار است و اهمیت آن در روش استقرایی آموزش زبان برای زبان‌آموزان خردسال و در محیط غیرزبان هدف پیوسته مورد تأکید بوده است). آنان که رفتارزبانی را با اصل انگیزه - پاسخ تبیین می‌کنند وجود جمله‌های بدیع و مبتکرانه را در کلام کودک در پرتو مفهوم قیاس توجیه می‌کنند. مثلاً، زمانی که کودک انگلیسی زبان در کلام خود فعل بی‌قاعده go را به صورت goed (که بیشتر آن را از زبان کسی نشنیده) به کار می‌برد، آن را از روی قیاس با افعال باقاعده‌ای چون wanted و opened... می‌سازد، و یا آنکه کودک فارسی زبان در جریان یادگیری زبان مادریش، صورت بدیع و نادرست «کارید» (به جای «کاشت») را به قیاس با «بارید» (از مصدر «باریدن») به کار می‌برد، و همین‌طور، از روی قیاس با صورتهای گذشته افعالی مانند نرفت، نکرد... شکل از خود ساخته

در مطالعات زبان‌شناسی و آموزش زبان، به تبع نظریات وی روشهای رفتارگرایانه را به کار بردند. در این میان عقاید اسکینر نماینده مکتب نورفارگرایی (neo-behaviorism) به دلیل تأثیری که در نظریه‌های یادگیری زبان در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی داشته، از اهمیت فراوان برخوردار است.

«نه» هست (بجای نیست) در بافت جمله‌ای مانند «علی در خونه نه هست» را بر زبان می‌راند، و یا مثلاً صورتهای نادرست و از خودساخته «می‌پزیدم»، «می‌پزیدی» را بر مبنای یادگیریهای پیشینی چون «می‌خوردم»، «می‌خوردی» به کار می‌برد.

این چند اصل مهم از جمله اصول دیگری است که در روان‌شناسی یادگیری رفتارگرایانه آمده و همان‌طور که پیشتر گفتیم اسکینر در کتاب رفتار زبانی ضمن دفاع از آنها به تحکیم مبانی نظریه رفتارگرایانه زبان پرداخته است. نیز گفتیم که چامسکی در سال ۱۹۵۹ مقاله‌تندی در انتقاد از رفتار زبانی اسکینر منتشر ساخت، اما چند سال بعد مک‌کر کودیل بر این انتقاد چامسکی پاسخی نوشت (۱۹۷۰) و در آن از نقطه‌نظرهای اسکینر با قاطعیت و صراحت تمام دفاع نمود. از آن زمان مصاف اندیشه میان دو مکتب فکری رفتارگرایی و ذهن‌گرایی درباره زبان‌آموزی کودک همچنان ادامه داشته است.

نظریات مخالف رفتارگرایی در قالب دو نظریه فطرت‌گرایی و شناخت‌گرایی بیان گردیده است. چامسکی در سنگر اصل فطری بودن قوه زبان‌آموزی با آراء رفتارگرایانه یادگیری زبان مادری به مخالفت پرداخته است. وی خواص زبان را فطری نوع انسان می‌داند و معتقد است که دانش زبانی در جعبه سیاه کوچکی به نام مکانیسم یادگیری زبان قرار دارد. البته تبیین مسئله زبان‌آموزی کودک و مسائل دیگری چون خلاقیت در کاربرد زبان و انتزاعی بودن قواعد زبانی در پرتو چنین مکانیسمی در واقع خود نوعی تعلیق مسئله است، زیرا درباره آن که این جعبه سیاه چیست و در اندرون آن در فرایند یادگیری زبان چه فعل و انفعالاتی رخ می‌دهد، کدامین ویژگیهای زبانی و استعدادهای ذاتی در آن به ودیعه نهاده شده، چگونه آنها از راه ارث منتقل می‌شوند، عوامل و شرایط خارجی در تحقق این خواص چه نقشی دارند؟ چیزی گفته نمی‌شود. با همه این احوال، چامسکی و دیگر همفکران ذهن‌گرای وی با ارائه دلایل متقنی ناتوانی اصول نظری رفتارگرایی را در تبیین زبان‌آموزی کودک آشکار ساختند و ثابت نمودند که همه کودکان صرف‌نظر از نژاد، محیط زیست و هوش عمومی زبان را در دوره معینی از رشد و با مراحل و توالی معینی یاد می‌گیرند و این بجز در پرتو وجود قوه فطری زبان‌آموزی میسر نیست. مثلاً دیده شده که کودک انگلیسی‌زبان در مرحله ادای عبارات دو واژه‌ای، مراحل معینی را پشت‌سر می‌گذارد:

(16) a. Daddy gone.

b. Susie shoe.

او در تلاشهای نخستین برای منفی کردن جمله‌ها، no یا not را در ابتدای جمله به کار

می‌برد:

(17) a. No Daddy come.

b. Not Susie shoe.

در مرحله بعدی پیشرفت زبانی، کودک not را پیش از فعل جمله به کار می‌برد.

18) a. Daddy not come.

b. Mummy not play.

و بالاخره، در آخرین مرحله پیشرفت زبانی، کودک قادر است انواع صورتهای منفی زبان را به کار برد:

19) Dady didn't come; Daddy hasn't come; D'addy won't come; Daddy isn't coming.

البته چامسکی اهمیت تأثیر عوامل خارجی چون تشویق، تنبیه، محیط غنی یا فقیر زبانی را در جریان یادگیری زبان مادری انکار نمی‌کند ولیکن این عوامل خارجی بدون وجود مکانیسم فطری استحصال زبان نمی‌توانند از عهده تبیین قضیه برآیند.

چامسکی اصول شرطی سازی رفتارگرایان را بویژه برای تبیین پدیده خلاقیت زبانی - کاربرد جمله‌های بدیع و مبتکرانه زبان - مطلقاً کافی نمی‌داند، بلکه مانند مک نیل (۱۹۶۶ a) معتقد است که کودک معمار نظام زبانی خاص خود است. رشد زبانی کودک به گونه‌ای نیست که در جریان بالندگی مراحل واپسین، نسبت به مراحل پیشین خطاهای کمتری داشته باشد، بلکه زبان کودک در هر یک از مقاطع یادگیری دارای نظامی خاص بوده و کودک پیوسته در حالت تشکیل فرضیه و آزمون فرضیه‌های خویش در پرتو داده‌های کلامی است. او پیوسته در فرضیه‌هایش تجدید نظر می‌کند، آنها را تغییر داده و یا کنار می‌گذارد و این کار را تا زمانی که کلامش به زبان بزرگسالان مانند شود، ادامه دهد.

دلایل چندی وجود برنامه ویژه اکتساب زبان را در ذهن انسان تأیید می‌کنند. مثلاً، در حالی که با افزایش سن آدمی، رشد عقلانی او رو به فزونی می‌گذارد، توانائی او برای یادگیری زبان بیگانه به گونه سلیس و روان‌کاستی می‌پذیرد. به زبان روشن‌تر، اگر کودک هشت ساله در حل مسائل ریاضی و یا بازی شطرنج، شخص بزرگسال (هجده ساله) را مغلوب کند، او را می‌توان کودک استثنایی دانست؛ و بر عکس، چنانچه شخص هجده ساله در محیط طبیعی بتواند زبان بیگانه را صرفاً از راه شنیدن، و نه از طریق آموزش رسمی، به سرعت کودک هشت ساله و با سلاست اهل زبان یاد بگیرد مایهٔ اعجاب خواهد بود.

شاید بی‌مناسبت نباشد از جمله دلایل دیگر در تأیید نظر چامسکی دال بر وجود برنامه ویژه اکتساب زبان در ذهن انسان، به موردی خاص که در کتاب زبان‌شناسی جدید: نتایج انقلاب چامسکی (ص ۳۴-۳۵) آمده است اشاره کنیم. در سال ۱۹۷۰ در لوس آنجلس دختری سیزده سال به نام ژنی (Genie) کشف شد که از بدو تولد در محبس و در شرایطی بسر برده بود که مطلقاً کلامی به گوشش نخورده و دیگر حواس وی نیز کمترین فرصت رشد را نیافته بود. بعد از آنکه ژنی در شرایط طبیعی قرار گرفت و در واقع، زندگی تازه‌ای را آغاز کرد، در آزمایشهایی که از او به عمل آمد معلوم گشت با وجود آنکه پیشرفت عقلانی وی بسیار سریع است (به طوری که در اندک زمانی متناسب با سنش از هوش طبیعی برخوردار گردید). رشد زبانی او بسیار بطیء و ناقص

صورت می‌گیرد. این مورد و دیگر مشاهدات عینی به وضوح مدلل می‌دارد که توانایی زبان‌شناختی نوعاً با دیگر تواناییهای شناختی تفاوت دارد. مفهوم دیگر این گفته آن است که به نظر می‌آید عقیده چامسکی دال بر وجود مکانیسم فطری زبان‌آموزی در ذهن کودک درست بوده باشد.^۸ چامسکی در فرصتهای مناسب بر این موضوع تأکید ورزیده است که زبانهای طبیعی از لحاظ ساختار دارای خواصی هستند که در زبانهای غیر طبیعی (مانند زبان کامپیوتر) وجود ندارد. این خواص ساختاری به قدری انتزاعی، پیچیده و آن‌چنان در خدمت هدف خاص خود هستند که کودک نمی‌تواند به صرف شنیدن کلام اطرافیان خود، که غالباً ناقص و گاهی غیر دستوری است، آنها را در مدت کوتاهی (تا سه سالگی)، آنها را بیاموزد. به اعتقاد چامسکی این خواص ساختاری باید به نحوی از پیش و مستقل از تجربه عینی (شنیدن) برای کودک شناخته شده باشد، و اصولاً از نظر چامسکی واژه‌هایی مانند انگیزه، پاسخ و تقویت هیچگونه نقشی در استحصال و کاربرد زبان ندارد. او قویاً اظهار می‌دارد که زبان فارغ از کنترل انگیزه است، کاربرد زبان به گونه خلاق و مبتکرانه صفت ویژه انسان است، و این خلاقیت تابع قواعد زبانی می‌باشد. استدلال چامسکی پیرامون حاکمیت قواعد زبانی بر رفتاری زبانی انسان سبب گردید که روان‌شناسی زبان در سراسر دهه ۱۹۶۰ به تفحص درباره زبان‌آموزی کودک اشتغال ورزد و اکنون روان‌شناسان زبان به این نتیجه رسیده‌اند که بررسی رشد توانش زبانی کودک در خلاء و بدون در نظر گرفتن رشد قوای دماغی، عاطفی و اجتماعی او ممکن نیست.

۶. چامسکی و همگانیهای زبانی

یکی از مباحث زبان‌شناسی که با فطری بودن مکانیسم استحصال زبان در پیوند نزدیک است همگانیهای زبانی است. مقصود از این همگانیها مشخصه‌ها و گرایشهایی است که همه گویشوران زبانهای گوناگون جهان در آنها شریک‌اند (گرین برگ و دیگران، ۱۹۶۶: ۷). در تعریف دیگری آمده که همگانیهای زبانی، احکامی هستند درباره زبان (به مفهوم کلی کلمه) که همه زبانهای انسان را در اشمال خود دارند (همان کتاب، ص ۱۹). در تعریف دیگری از براون، (۱۹۸۰: ۳۲) می‌خوانیم که زبان پدیده‌ای است همگانی [در میان افراد انسان] و همه آن را به شیوه

۸. در (۵) گفتیم که تمایزی که چامسکی میان توانش زبانی و کنش زبانی قابل شده مورد انتقاد قرار گرفته است. مفهوم دیگر این گفته آن است که گروهی با نظر تردید به طرح فطری بودن برنامه زبان‌آموزی که از جانب چامسکی عنوان شده نگرسته، استدلال می‌کنند که میان دانش زبانی و دانش غیرزبانی و یا به عبارتی، میان دانش دستور زبان و دانش جهان مرز مشخصی وجود ندارد و تفکیک آن دو میسر نیست. اسمیت و ویلسون (۱۹۸۰) این نظر را مردود می‌شمارند و معتقدند که محتوای دانش را از پیش شرایطی که لازمه کسب چنین دانش است، می‌توان به خوبی متمایز ساخت. «... ممکن است پیش شرایط زبانی برای کسب دانش و پیش شرایط غیرزبانی برای یادگیری زبان وجود داشته باشد اما این بدان معنا نیست که نتوان دانش زبانی را از دانش [مربوط به] جهان متمایز ساخت.» (۱۹۸۰، ص ۳۶).

یکسان یاد می‌گیرند و ژرف‌ساخت زبان ممکن است در عمیق‌ترین سطح آن در همهٔ زبانها مشترک باشد.^۹

زبان‌شناسان ساختگرا، که طرفدار نظریهٔ نسبیت زبانی‌اند، معتقدند که در میان زبانها (بجز چند خاصهٔ نشانه‌شناختی مانند قراردادی بودن آنها، زبانی، تجزیهٔ دوگانه و مجزا و دارای مرز معین بودن واحدهای زبانی) خواص همگانی وجود ندارد، و هر زبانی برای خود قانون خاصی دارد و به صورتی نامحدود با زبانهای دیگر فرق دارد. در اینجا یادآوری دو نکته ضرورت دارد: نخست آنکه، این نوع نگرش زاییدهٔ واکنشی است که زبان‌شناسان ساختگرا در قرن بیستم در قبال گرایش توصیف زبانهای بومی ناشناخته در چهارچوب مقوله‌های دستور زبان سنتی ابراز می‌کردند؛ دوم آنکه، همهٔ زبان‌شناسان ساختگرا، نظیر رومن یا کوبسون شکل حاد نسبیت زبانی را قبول نداشتند.

چامسکی و هم‌مسلمانان او نسبیت زبانی^{۱۰} را مردود می‌شمارند و به رغم تأکیدی که بلومفیلد و طرفداران وی بر تفاوت‌های ساختاری در میان زبانها داشتند، دستور زبان‌گشتاری بر مشترکات زبانی تأکید دارد. از این لحاظ، دستور زبان‌گشتاری نمایانگر رجعتی به سنت دیرینهٔ دستور زبان همگانی است که توصیف آن در دستور زبان پورت-رویال در ۱۶۶۰ و چندین رساله که در قرن هجده تدوین شده، آمده است. لیکن عقاید چامسکی با متقدمانی که تابع این سنت فکری بودند، یعنی وجود خواص مشترک در زبانها را قبول داشتند، تفاوت دارد. متفکران و فلاسفهٔ قرن

۹. در بیست سال گذشته دو حرکت مشخص در جست و جوی همگانیهای زبانی به چشم می‌خورد. در یک سو، چامسکی قرارداد که مقصود وی از همگانیهای زبانی یا دستور زبان همگانی نظامی از اصولی است که دستور زبانهای ممکن را مشخص می‌دارد - چگونه دستور زبانهای خاص ساخته می‌شوند؟ اجزاء آنها و روابط میان اجزاء چیست؟ قواعدگونگون این اجزاء چیست؟ این قواعد چگونه با هم در تعامل‌اند؟ و غیره. در واقع، چنین دستورزبانی نوعی نظریهٔ اولی (metatheory) است که فرض‌های آن بر مبنای قوهٔ زبان‌آموزی که خواص آن فطری است، قرار دارد (چامسکی ۱۹۷۹، ص ۱۸۰). در سوی دیگر، گرین برگ و طرفداران وی هستند که دربارهٔ همبستگیهای موجود میان قواعد زبانهای گوناگون اطلاعات آماری فراوانی ارائه کرده‌اند. نظریات چامسکی و گرین برگ دربارهٔ همگانیهای زبانی به اطلاق دو رویه یک سکه را تشکیل می‌دهند و با یکدیگر تضادی ندارند.

۱۰. دربارهٔ رابطهٔ میان زبان و تفکر، چامسکی مانند خردگرایان قرن هفدهم معتقد است که زبان وسیله‌ای است برای بیان اندیشه‌هایی که از پیش در ذهن انسان به طور صریح و روشن وجود دارد. این نظر در قرن هجدهم از سوی فلاسفه فرانسوی مانند کوندیاک، روسو و هررد آلمانی مردود شمرده شد. در نظر هررد، زبان و اندیشه با هم رشد نموده و جدایی‌ناپذیرند. وی معتقد است که تفاوت‌های موجود در واژگان و ساخت زبانها، قالبهای اندیشهٔ مردم آن زبانها را تعیین می‌کند. این عقیدهٔ هررد که در قرن هجدهم میلادی بیان شده در قرن نوزدهم به طور مستقیم با عقاید سپیر-ووف (دربارهٔ «جبرزبانی» و «نسبیت زبانی») اتصال پیدا می‌کند. امروزه در سایهٔ بررسیهای به عمل آمده معلوم گشته که ساخت زبانی که شخص بدان تکلم می‌کند بر اندیشهٔ او اثر می‌گذارد و ولیکن آن را تعیین نمی‌کند. این موضع میانی میان دو قطب اندیشهٔ چامسکی و هررد قرار دارد.

هجدهم در صدد بودند که خواص اصلی زبان را از مقوله‌های منطق و حقیقت که از اعتبار جهانی برخوردار بودند، استخراج کنند، اما چامسکی در پی آن است که بداند چه چیز بجز مشخصه قراردادی بودن در میان زبانها همگانی است. تفاوت دیگری که میان اندیشه چامسکی و دیگر اندیشمندان متقدم وجود دارد این است که چامسکی برای خواص صوری زبانها و ماهیت قواعد زبانی در مقایسه با واسطه‌هایی که میان زبان و جهان وجود دارد، اهمیت بیشتری قایل است.

همان طور که پیشتر گفتیم در نظر چامسکی جاذبه مطالعات زبانی، شناخت ذهن انسان است. وی معتقد است که قوه زبان‌آموزی فطری و خاص نوع انسان است و بنابراین در نظری هدف اصلی زبان‌شناسی ساختن نظریه قیاسی ساختار زبان انسان است به طوری که همه زبانها (نه تنها زبانهای موجود بلکه همه زبانهای طبیعی محتمل) را در اشمال خود داشته باشد (لاینز، ۱۹۸۶: ۱۱). در عین حال، چنین نظریه زبانی نباید آن چنان کلی باشد که دیگر نظامهای ارتباطی را در خود جای بدهد. نظریه دستور زبان همگانی باید مشخصاً معلوم بدارد دستور زبانها باید به چه صورتی باشند، چه نوع قواعدی داشته باشند و فورمول‌بندی و تعامل میان آنها چگونه باشد. با قبول این فرضهاست که گفته می‌شود وقتی کودک در معرض زبان خاصی قرار می‌گیرد دستور زبانی می‌سازد که هم با داده‌های آن زبان و هم با اصول همگانی زبان همخوانی دارد.^{۱۱}

در نظریه زبانی چامسکی مفهوم مکانیسم فطری زبان‌آموزی دو نقش عمده ایفا می‌کند: یکی آنکه، به کمک آن، شباهتهای موجود در میان زبانها تبیین می‌شود، دوم آنکه، به استناد وجود چنین مکانیسمی سرعت، سهولت و نظم که کودک در یادگیری زبان از خود نشان می‌دهد توجیه‌ناپذیر می‌شود.^{۱۲} در واقع، قبول چنین مکانیسمی خود به مفهوم پذیرش نوعی نظریه

۱۱. برای اطلاعات بیشتر رک. عزیدفتری، مجله زبان‌شناسی (۴۸-۲۳: ۱۳۶۵)

۱۲. کودک در نخستین شش ماه حیاتش به طور طبیعی و به ترتیب مراحل گریستن، غلغل زدن و قان و قون را پشت سر می‌گذارد. تردیدی وجود ندارد که توالی رشد زبان به طور فطری تعیین شده است، زیرا اصواتی که کودک در این سه مرحله تولید می‌کند، از محیط زبانی که کودک در آن به دنیا آمده و بزرگ می‌شود، تأثیر نمی‌پذیرد. جالب توجه آنکه اغلب اصوات زبانی که کودک تولید می‌کنند، ممکن است در محیط زبانی وی وجود نداشته باشد. در پایان مرحله قان و قون غالب کودکان الگوهای آهنگ زبانی مادری خود را فرا می‌گیرند. زمانی که کودک به سن نه ماهگی پا می‌گذارد شروع به ساختن نظام آوایی زبان مادری خود می‌کند و تا سن پنج سالگی اکثر تمایزات واجی را یاد می‌گیرد. در مورد یادگیری تمایزات زنجیری نیز، همان گونه که رومان یا کویسون در پنجاه سال قبل پیش‌بینی کرده بود، توالی معینی وجود دارد. مثلاً، در میان همخوانها، یادگیری آوای لبی مقدم بر آوای دندانی/لثوی و نرمکامی است؛ آوای انسدادی مقدم بر آوای سایشی و آوای انسدادی دهانی مقدم بر آوای خیشومی می‌باشد. و یا گفتار نخستین کودک، صرف نظر از زبانی که در معرض آن قرار دارد، شامل واژه‌هایی است که فاقد خوشه‌های همخوان بوده، و نیز هجاهای تکراری مانند دادا، قاقا، نانا و نیز همخوانهای که مخرج و شیوه تولید آنها یکی است، در آن فراوان یافت می‌شود.

شواهدی در دست است که رشد دستور زبان کودک نیز، مانند یادگیری نظام آوایی زبان، دارای توالی معین است که خود مستقل از ساخت زبان محیط کودک می‌باشد. مثلاً، در مرحله نخست، یعنی مرحله جمله

همگانیهای زبانی است، چرا که بدینوسیله می‌پذیریم کودک درباره صورت و محتوای دستور زبانها به طور فطری مجهز به اطلاعاتی است و بر حسب همین اطلاعات فطری است که یادگیری زبان مادری را نظم و نظام می‌بخشد. بنابراین در نظر چامسکی، مطالعه دستور زبانها در واقع جست و جو برای یافتن تعمیم‌هایی است که دارای واقعیت ذهنی است و انگیزه مطالعه این تعمیم‌ها همانا کسب آگاهی درباره سازمان‌بندی ذهن انسان است. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان دریافت که چرا زبان‌شناسی، به اعتقاد چامسکی، باید خواص همگانی و اصلی زبان انسان را تعیین کند. گفتنی است که از این لحاظ میان دیدگاه وی و رومان یا کوبسون شباهت فراوان وجود دارد.

چامسکی مانند یا کوبسن بر این باور است که برخی از واحدهای واجی، نحوی و معنایی در میان زبانها همگانی‌اند، البته نه به این معنا که لزوماً در همه زبانها یافت می‌شوند، بلکه بدین معنا که می‌توان آنها را مستقل از زبانی که در آن یافت می‌شوند، تعریف نمود و بر اساس تعریفی که از آنها در یک نظریه کلی به عمل آمده، آنها را مشخص کرد. مثلاً گفته شده که مجموعه ثابتی تا بیست مشخصه تمایز دهنده در واجگان وجود دارد (مانند واگذاری، خیشومی، سایشی بودن...).

همه این ممیزه‌ها را در واجهای همه زبانهای دنیا نمی‌توان یافت، بلکه هر یک از زبانها ترکیبهای گوناگونی از این ممیزه‌ها را انتخاب می‌کند. همین‌طور، در نحو و معناشناسی زبانها، پدیده‌هایی که میان همه زبانها مشترک باشند، وجود دارد. در اصطلاح زبان‌شناسی، این قبیل همگانیهای واجی، نحوی و معنایی را همگانیهای جوهری می‌گویند و در تقابل با آنها همگانیهای صوری وجود دارد که به اصول کلی قواعد و نحوه عملکرد آنها در هر زبان اطلاق می‌شود. اخیراً، چامسکی همگانیهای زبانی را به دو نوع: همگانیهای صوری (شامل همگانیهای جوهری و صوری) و همگانیهای کنشی تقسیم کرده است همگانیهای صوری صورت و عنوان قواعد دستور زبان و نحوه تعامل میان آنها را تعیین می‌کند، و همگانیهای کنشی طرق کاربرد قواعد را برای توصیف داده‌های زبانی مشخص می‌نماید. در نظر چامسکی همگانیهای صوری به لحاظ آنکه به

- واژه‌ای، جمله‌های کودک تک‌واژه‌ای است. به عبارت روشنتر، هر یک از واژه‌های کودک به مثابه یک جمله است. این مرحله ممکن است از نه ماهگی تا هجده ماهگی ادامه یابد و به دنبال آن مرحله گفتار تلگرافی قرار دارد که در آن کلام کودک از دو واژه تشکیل یافته و وجه تسمیه آن به دلیل نبود تکواژهای صرفی و واژه‌های نقش‌نما یا دستوری در کلام کودک است. کودک در جریان بالندگی زبانی، از مرحله تولید عبارات دو واژه‌ای به سوی مراحل بالاتر، یعنی تولید عبارتهائی با نحو پیچیده‌تر حرکت می‌کند.

با توجه به آنچه در این مختصر آمد و با در نظر گرفتن نتایج مطالعات عدیده‌ای که درباره رشد زبانی کودک حاصل آمده پیداست که زبان‌آموزی کودک بر اساس طرحی که به طور فطری در ذهن کودک برنامه‌ریزی شده صورت می‌گیرد - نکته‌ای که صحت نظریات چامسکی و دیگر همفکران او را تأیید می‌کند.

برای اطلاع از منابع مربوط به رشد زبان کودک رک. اسلوبین ۱۹۷۹، فصل چهارم و کتابنامه آن، و ابرهامسون ۱۹۷۷.

شناخت تعامل فرایندهای زبانی در ذهن انسان و بالمآل به شناخت کل ذهن انسان کمک می‌کند دارای اهمیت فراوانی است.

تصویری که از نوشته‌های چامسکی به دست می‌آید، هر چند پیچیده می‌نماید لیکن صریح و واضح است: زبان بازتاب ذهن انسان است، نه بدین مفهوم که انسان با آن تکلم می‌کند، آن را به کار می‌برد و یاد می‌گیرد، بلکه به مفهوم اخص واژه، ساخت زبان انسان از ساخت ذهن او تأثیر گرفته است. به عبارتی دیگر، زبان دارای ساختی است که ذهن انسان دارد، زبان طرح یا الگوی قالب ذهن می‌باشد. امتیاز انسان در این است که ذهن او به گونه‌ای است که می‌تواند زبانهای معینی چون زبانهای طبیعی موجود را بسازد و یاد بگیرد. این توانایی مطلقاً نشانگر هوش عمومی او نیست بلکه پدیده‌ای است فطری و خاص نوع انسان. اثبات این تفکر، از جانب چامسکی از جمله خدمات ارزشمند وی به روان‌شناسی به شمار می‌آید.

شاید بی‌مناسبت نباشد این بخش از گفتار را با بیان مطلبی که نمایانگر اندیشه چارلز آزگود، در کنفرانس همگانیهای زبانی (آوریل ۱۹۶۱، نیویورک) است، به پایان برسانیم: مدتی است که زبان‌شناسی توجه خود را از جنبه‌های ویژه به جنبه‌های کلی زبانی معطوف داشته است. آنچه امروزه در زبان‌شناسی اتفاق می‌افتد در سایر رشته‌ها نیز اتفاق می‌افتد. در چند دهه گذشته همه چیز در سیطره و زیر نفوذ تجربه‌گرایی قرار داشت و در هر یک از علوم جست و جو برای کشف ویژگیهای خاص زمینه‌های پژوهشی ادامه داشت... اکنون آونگ اندیشه‌ها و روشهای تفحص و تأمل در جهت عکس به حرکت درآمده است و در زبان‌شناسی و روان‌شناسی محققان در توصیف زبانها و رفتار انسان در پی یافتن همگانیهای زبانی و رفتاری برآمده‌اند (ص ۳۰۰ - ۲۹۹).

۷. ارزیابی تأثیر چامسکی بر روان‌شناسی

بررسی بسیار دقیق و نافذانه چامسکی از کتاب رفتار زبانی اسکینر بدین منظور بود که نقص اصول رفتارگرایانه اسکینر را در توجیه کنش زبانی عیان سازد. هر چند به این مقاله انتقادی چامسکی، پاسخهایی داده شد، لیکن این جوابیه‌ها بعد از گذشت ده سال منتشر گردید (سپز ۱۹۶۹ و مک کرکودیل ۱۹۷۰) و خود اسکینر هرگز در مقام پاسخگویی به حملات چامسکی برنیامد، اما چنین به نظر می‌رسد که رفتارگرایان در دفاع از خود حرفی نداشته‌اند و آنچه مک کرکودیل در دفاع از اصول رفتارگرایانه یادگیری و در رد دلایل و آراء چامسکی نوشته بود آنچنان که می‌باید از صلابت علمی برخوردار نبود.

چارلز آزگود (۱۹۸۰) به استناد اصولی که کوهن در کتاب ساختار انقلابهای علمی (۱۹۶۲) بیان کرده دلایلی برای تشخیص یک انقلاب علمی واقعی از نوسانات آونگ گونه اندیشه‌ها در عرصه رقابت میان مکاتب فکری ارائه کرده و مدلل داشته که تأثیر دستورگشتاری چامسکی را بر روان‌شناسی به مفهوم کلی و حتی روی روان - زبان‌شناسی به مفهوم اخص نمی‌توان انقلابی

دانست، هر چند نظر غالب بر این است که چامسکی با در هم ریختن اصول زیربنایی زبان‌شناسی توصیفی و با ارائه دستور گشتاری انقلابی واقعی ایجاد کرده است. البته درست است که شرط نخست انقلاب - روی بر تافتن از رفتارگرایی و حرکت در جهت خردگرایی و ذهن‌گرایی - تحقق یافته است، اما همان‌طور که آزگود (۱۹۸۰، ص ۷-۷۰) بیان کرده، این شرط به تنهایی برای حدوث انقلاب علمی کافی نیست و آنچه از قبل نظریات چامسکی در روان‌شناسی صورت پذیرفته سزاوار عنوان «دگرگونی» (revulsion) است و نه انقلاب (revolution) چرا که سه شرط زیر که لازمه به ثمر رسیدن انقلاب علمی است حاصل نشده است:

۱. برای یافتن پاسخ به مسائلی که در رفتارگرایی با موفقیت حل و فصل شده، کوششی به عمل نیامده است. در رفتارگرایی برای پدیده‌های گوناگون شرطی سازی (مانند کسب و امحاء عادات زبانی، تعمیم و تمییز معنایی، بهبود یا بازیافت طبیعی و نظایر اینها) و نیز پدیده‌های گوناگون یادگیری زبانی (مانند رفتارهای عامل زبانی، یادگیری دوری، انتقال و بایگانی و غیره) پاسخهای لازم آمده است.

۲. تاکنون برای روان - زبان‌شناسی نمونه ('paradigm') تازه‌ای ارائه نشده است. به عبارتی دیگر، از سوی گشتاریان برای کنش زبانی، نظریه منسجم و اصولی عرضه نشده است و این خود آشفتگی در مسائل نظری را موجب شده است. به طوری که مشاهده می‌شود اغلب گزارشها درباره پژوهشهای به عمل آمده ماهیت تجربه‌گرایانه داشته و از خردگرایی چیزی بجز چند عبارت پیش پا افتاده ذهن‌گرایانه به همراه ندارند، و چون نتایج حاصل در این پژوهشها بر اساس یک نظریه عمومی کنش زبانی استوار نیست، نمی‌توان آنها را معتبر دانست. البته تعداد کثیری نظریه‌های جزئی درباره مثلاً سازمان‌بندی حافظه معنایی، فرایندهای زبانی در استدلالهای قیاسی، تطبیق جمله‌ها با تصاویر، به یادآوری اندیشه‌ها و... وجود دارد. در واقع کثرت این گونه نظریه‌های جزئی نشانگر حالتی است که در زمان وقوع بحرانهای علمی مشاهده می‌گردد.

۳. ناتوانی اصول رفتارگرایی هنوز به اثبات نرسیده است. شکست یک نظریه علمی وقتی به اثبات می‌رسد که نتایج حاصل از اعمال یک یا چند اصل آن با پیش‌بینی‌های به عمل آمده تفاوت داشته باشد. تعبیر دیگر این گفته آن است که اصول رفتارگرایی در توجیه مسائل مربوطه به بن‌بست نرسیده است.

با این همه، با توجه به آنچه در بالا گفته شد نباید پنداشت که انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی بر روان - زبان‌شناسی و روان‌شناسی شناختی تأثیر اندکی داشته است. نگاهی گذرا به آثار روان - زبان‌شناسان و روان‌شناسان در چند دهه گذشته مبین نقل قولهای فراوان از چامسکی و تأثیر اندیشه‌های او در این دو علم است.

در واقع، به خاطر اهمیت و نفوذ نظریات چامسکی بوده است که امروزه روان‌شناسان به تفحص درباره پیچیدگیهای جمله‌پردازی علاقه‌مند شده‌اند، چرا که تجزیه و تحلیل جمله آنها از

دیدگاه دستورگشتاری نویدی است که روان‌شناسان را به بررسی و شناخت فرایندهای مغز انسان
صلا می‌زند.

BIBLIOGRAPHY

- عزیدفتری، بهروز، «بررسی زبان، زبان‌آموزی کودک و آموزش زبان خارجی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۳، ش ۲،
(پاییز و زمستان ۱۳۶۵).
- Abrahamsen, A. A., 1977, *Child Language: An Interdisciplinary Guide to Theory and Research*, Baltimor: University Park Press.
- Allwright, R. L., 1976, "Language Learning through Communication Practice," *ELT Documents*, 3:2-14.
- Brown, H. D., 1980 *Principles of Language Teaching and Learning*, Prentice - Hall, Englewood Cliffs, New Jersey.
- Carroll, J. B., 1953, *The Study of Language*, Cambridge: Harvard University Press.
- Chomsky, N. 1957, *Syntactic Structures*, The Hague: Mouton.
- 1959, "Review of Verbal Behavior by B. F. Skinner", *Language* 35:26-58.
- 1965, *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass.: The M.I.T. Press.
- 1966, "Linguistic Theory" in R. G. Mead (ed) *Language Teaching: Broader Contexts*. Northeast Conference on the Teaching of Foreign Languages: Reports of the Working Committee, New York, MLA Material Center.
- 1971. "Deep Structure, Surface Structure, and Semantic Interpretation", in D. Steinberg and D.Jakobovits (eds.) *Semantics*, Cambridge University- Press.
- Greenberg, Joseph H., 1966, *Language Universals*, The Hague: Mouton Publisher.
- Kuhn, Thomas S., 1961, *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Lyons, John, 1986, *Language and Linguistics: An Introduction*, Cambridge University Press.
- MacCorquodale, Kenneth, 1970, "On Chomsky's Review of Skinner's Verbal Behavior." *Journal of the Experimental Analysis of Behaviour*, 13: 83-99.
- McNeill, D, 1966a, "The Creation of Language by Childeren." in Lyons and Wales (eds.), *Psycholinguistics Papers: The Proceedings of the 1966 Edinburgh Conference*, Edinburgh University Press.
- Moore, T. (ed.), 1973, *Cognitive Development and the Acquisition of Language.*, New York: Academic Press Inc.
- Osgood, C.E., and Sebeok, T. A. (eds), 1954, "Psycholinguistics: A Survey of Theory

- and Research Problems.", *Journal of Abnormal and Social Psychology*.
- Osgood, Chales E., 1966, "Language Universals and Psycholinguistics", in Joseph H. Greenberg (ed.), *Universals of Language*, The M.I.T. Press.
- 1980, *Lectures on Language Performance*, Spring-Verlag, New York Inc.
- Rivers, W., 1970, "Learing a Sixth Language: An Adult Learner's Daily Diary", *Canadian Modern Language Review*, 36:67-82.
- Saussure, F. de, 1916, *Cours de linguistique general*. Edited by Bally, C., Sechehaye, A. and Riedlinger, A., Paris: Payot, 3rd ed., 1965.
- Skinner, B.F., 1957, *Verbal Behavior*, New York: Appleton-Centure-Crofts.
- Slobin, D. S., 1979, *Psycholinguistics*, Scott, Foresman & Company.
- Smith, N. and Deirdre Wilson, 1980, *Modern Linguistics: The Results of Chomsky's Revolution*, Bloomington: Indiana University Press.
- Stern, H.H., 1978, "Bilingual Schooling and Foreign Language Education: Some Implications of Canadian Experiments in French Immersion". in *Alatis 1978*: 165-88.
- 1981, "Communicative Language Teaching and Learning: Toward a Synthesis", in *Alatis*, Altman and Alatis, 1981:131-48.
- 1984, *Fundamental Concepts of Language Teaching*, Oxford University Press.
- Suppes, P., 1960, "Stimulus-Response Theory of Automaton and TOTE Hierarchies", *Psychological Review*, 76, 511-514.
- Watson, J.B., 1913, "Psychology as the Behaviorist views it", *Psychological Review*, 20: 158-77.
- 1919, *Psychology from the Standpoint of a Behaviorist*, Philadelphia: Lippincott.

معناشناسی در دستور زبان گشتاری

۱-۱. مقدمه:

ما در مقاله جداگانه‌ای تحت عنوان «نگاهی بر معناشناسی در زبان»^۱ مطالب چندی را دربارهٔ تعریف معنا، تاریخچه مطالعات معناشناختی در زبان، پدیده‌های معنایی و... گفتیم و رشته سخن را تقریباً به زمان تکوین نظریه گشتاری زبان، یعنی تاریخ انتشار ساخت‌های نحوی چامسکی (۱۹۷۵) رساندیم و از بحث دربارهٔ معناشناسی تعبیری^۲ و معناشناسی زایشی^۳ که هر دو از دستور زبان گشتاری برخاسته‌اند عمداً پرهیز کردیم با این امید که در مقاله دیگر به این مهم خواهیم پرداخت. اکنون قبل از آن که این دو رویکرد معناشناسی و مسائل دیگری را در این باب به اجمال مورد بحث و بررسی قرار دهیم یکی از تعاریف معنا را که در مقاله پیشین ذکر کرده بودیم برای روشن ساختن مسیری که در ارائه مباحث این گفتار طی خواهیم کرد می‌آوریم و در پایان نیز خلاصه‌ای از آنچه گفته شده بیان خواهیم کرد تا بر آغاز و انجام کار تأکید گذاشته باشیم: تعریف معنا در زبان‌شناسی - مجموعه مطالعاتی که پیرامون کاربرد زبان در رابطه با جنبه‌هایی گوناگون چون تجربه زبانی و غیر زبانی، شرایط اجتماعی، روانی، مکان و موضوع گفتار به عمل می‌آید در حوزه معناشناسی نظریه زبانی قرار می‌گیرد.

۱-۲. معناشناسی در چند دهه اخیر

با نگاهی گذرا به مطالعات زبان‌شناختی در چند دهه گذشته مشاهده می‌شود که در نظر پیروان

۱. این مقاله برای ارائه در دومین کنفرانس زبان‌شناسی کاربردی اسفند سال ۱۳۷۰، دانشگاه علامه طباطبائی نگاشته شد.

مکتب زبان‌شناسی ساختگرایی بلوم‌فیلد، زبان‌شناسی به مفهوم آواشناسی^۴، واج‌شناسی^۵ و گاهی واژه - واج‌شناسی^۶ بود و کمتر عالم زبان‌شناس بود که به پژوهشی پیرامون نحو علاقه فراوان نشان دهد. در این مکتب زبان‌شناسی، معنا به دلایلی چون برخورداری از ابهام و پیچیدگی و نیز عدم انطباق مقوله‌های معنایی با صورت‌های نحوی و بالاتر از همه به خاطر همسوئی با سنت علمی رایج یعنی تجربه‌گرایی که صرفاً پدیده‌های قابل مشاهده را در خود پژوهش‌های علمی می‌دانست کنار گذاشته شد.

از نیمه دهه ۱۹۶۰ که چامسکی بر اولویت نحو در مطالعات زبان‌شناختی تأکید گذاشت همه چیز تغییر کرد، بدین مفهوم که زبان‌شناسان به مطالعه ساخت‌های نحوی^۷ شائق شدند ولیکن معنا به دلایلی که گفته شد هم چنان در حاشیه پژوهش‌های زبان‌شناسی قرار داشت. در سال ۱۹۶۳ کاتز و فودور (J. Katz and J. Fodor) «نظریه ساختار معنایی»^۸ را ارائه کردند و کوشیدند که معنا را در نظریه صوری زبان بگنجانند. این مقاله تأثیر آنی از خود بجا گذاشت و در اندک زمانی به نظریه توصیف زبان وارد گردید و در نتیجه تغییرات بنیادی در نظریه نحو گشتاری صورت گرفت (کاتز و فودور، ۱۹۶۴؛ چامسکی، ۱۹۶۵). به موازات تحولاتی که این زمان در زمینه معناشناسی صورت می‌گرفت، هم نظریه معناشناسی که از جانب کاتز و فودور ارائه شده بود و هم نظریه معیار چامسکی مورد انتقاد کسانی قرار گرفت که در تحلیل‌های معنایی به جنبه‌های کاربردی‌شناختی^۹ توجه داشته و به معناشناسان زایشی شهره هستند.

وقتی معناشناسی در قلمرو پژوهش‌های زبان‌شناسی قرار گرفت، دستوریان گشتاری با توجه به واکنشی که درباره رابطه آن با نحو از خود نشان می‌دادند عملاً به دو گروه تقسیم شدند: در یک سو، زبان‌شناسانی مانند چامسکی، جکنداف (Jackendoff)، کاتز، فودور و دیگران قرار

4. phonetics

5. phonology

6. morpho-phonemics

۷. چامسکی در ساخت‌های نحوی (۱۹۷۵) مؤلفه معناشناسی را کنار گذاشته و معتقد بود که ملاحظات معنایی در تحلیل ساخت‌های نحوی نقشی ایفا نمی‌کند؛ لیکن دستور زبان‌های متأخر که در چهارچوب دستور زبان گشتاری تدوین شده‌اند به معنا رو کرده‌اند و همان طور که گفتیم چامسکی برای ارائه مولفه معناشناسی در نظریه معیار (۱۹۶۵) از پژوهش‌های کاتز، فودور و پاستال (postal) بهره‌مند بوده است. اما برای این پرسش که چرا چامسکی که پیشتر در کتاب ساخت‌های نحوی به ملاحظات معنایی واقعی نهناده بود و در کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) معناشناسی را وارد نظریه زبانی خود کرده است می‌توان در پاسخ، به نقل از هی‌زو و دیگران (Hayes, et al, 1977)، عامل اصلی را وجود ابهامات ساختاری و واژگانی دانست. به عبارت روشن‌تر، نیاز به رفع ابهام ساختاری و ابهام واژگانی، نظیر مثال‌هایی که در پائین آمده است. موجب انضمام مولفه معناشناسی به دستور زبان گشتاری گردید:

1) Flying planes can be dangerous.

الف) به پرواز درآوردن هواپیما می‌تواند خطرناک باشد.
ب) هواپیماهای در حال پرواز می‌توانند خطرناک باشند.

2) The suit is too light.

الف) رنگ لباس خیلی روشن است.
ب) لباس خیلی سبک است.

8. 'The Structure of a Semantic Theory'

9. pragmatic

دارند. اینان در نظریهٔ زبانی، اولویت را به نحو می‌دهند و آن را اساس و پایهٔ تعبیرات معنایی می‌دانند و به معناشناسان تعبیری معروفند. در سوی دیگر، زبان‌شناسانی مانند جورج لیکاف (G. Lakoff)، جیمز مک کاولی (J. McCawley)، روبرت راس (R. Ross)، چارلز فیلمور (Ch. Fillmore)، والس چیف (W. Chafe) و دیگرانند. اینان معنا را مولفهٔ اصلی دستور زبان گشتاری می‌دانند و آن را تعیین‌کنندهٔ صورت‌های نحوی می‌پندارند. لیکاف، مک کاولی و راس دستور زبان پیشنهادی خود را معناشناسی زایشی نام نهاده‌اند، در حالی که چیف و فیلمور مکتب فکری خود را «دستور زبان حالت»^{۱۱} نامیده‌اند. بجاست در اینجا به مطلبی از قول لیچ (G. Leech)، ۱۹۷۶:۳۲۶ اشاره کنیم، بدین معنا که عنوان «معناشناسی تعبیری» و «معناشناسی زایشی» ربطی به بررسی فی نفسه معنا ندارد، بلکه به چگونگی ارتباط معنا به نحو مربوط می‌گردد. معناشناسی تعبیری و معناشناسی زایشی هر دو بحث خود را بر مبنای «نظریهٔ معیار»^{۱۲} چامسکی (۱۹۶۵) قرار می‌دهند. معناشناسی تعبیری به موضع چامسکی و هم مسکنان وی مربوط می‌شود و معناشناسان زایشی به کسانی اطلاق می‌شود که از معناشناسی تعبیری انتقاد کرده، به آن خرده می‌گیرند و عموماً بیشتر در مکتب چامسکی تلمذ کرده‌اند.

۳-۱ معناشناسی تعبیری

در نظریهٔ معیار چامسکی (۱۹۶۵) جمله از لحاظ نحوی دارای ژرف‌ساخت و روساخت می‌باشد. روساخت جمله به وسیلهٔ قواعد گشتاری که شامل اعمال حذف سازه‌ها^{۱۳}، انتقال سازه از بخشی به بخش دیگر جمله و نظایر این‌هاست از ژرف‌ساخت مشتق می‌شود. قواعدی که ژرف‌ساخت جمله را تعیین می‌کردند قواعد گروه‌ساختی بودند^{۱۴} که سازه‌های اصلی جمله را بر حسب مقوله‌هایی مانند گروه‌های اسمی (NP'S)، گروه‌های فعلی (VP'S) ... الی آخر مشخص می‌کردند. این قواعد، مولفهٔ پایه^{۱۵} نحو را تشکیل داده و پس از ادخال مواد واژگانی، ژرف‌ساخت جمله را تولید می‌کرد. قواعد گشتاری که مولفه گشتاری نحو را تشکیل می‌دادند روساخت جمله را تولید می‌کرد. علاوه بر نحو که بخش اصلی دستور زبان را تشکیل می‌داد دو مولفه تعبیری دیگر وجود داشتند که آنها را مولفه واجی و مولفه معنایی می‌گفتند. تعبیر آوایی جمله از روساخت آن و به وسیلهٔ قواعد واجی مشتق می‌شد، در صورتی که تعبیر معنایی جمله از ژرف‌ساخت و به وسیلهٔ عملکرد قواعدی که اصطلاحاً "projection rules"^{۱۵} نامیده می‌شوند،

10. case grammar

11. standard model

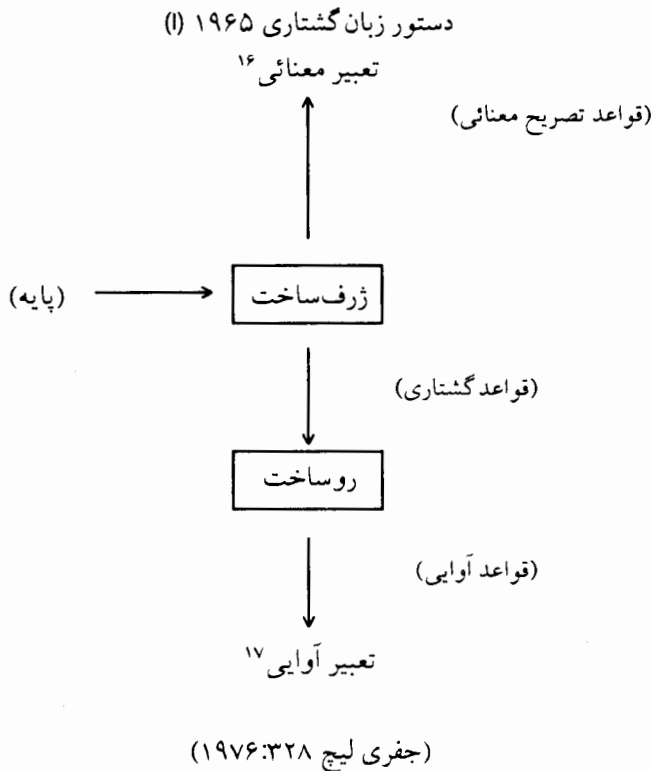
12. constituents

13. phrase-structure rules

14. base component

۱۵. هی‌ز و دیگران (۱۹۷۷:۹۹) مفهوم 'projection rules' را با عنوان 'reading rules' به کار برده‌اند و با توجه به این که بر اثر اعمال چنین قواعدی ابهام واژگانی یا ساختاری جمله مرتفع می‌شود، ما برگردان فارسی «قواعد تصریح معنایی» را برای دو اصطلاح انگلیسی فوق که در متون انگلیسی به یک معنا به کار برده می‌شوند مناسب می‌دانیم.

مشتق می‌شدند. با توجه به آنچه گفته شد نظریه معیار چامسکی در واقع کوششی است در جهت مطابقت دادن برون دادهای آوایی با برون دادهای معنایی. نمودار نظریه معیار که به اختصار توصیف آن شد به قرار زیر است:



این نمودار نحوه مطابقت معنا و آوا را که هدف هر نظریه کامل زبان‌شناسی است، نشان می‌دهد. در این نمودار، نحو محل اشتقاق^{۱۸} معنا و آواست و این نشانگر اولویت نحو در این نظریه می‌باشد. تعبیر آوایی از روساخت جمله و تعبیر معنایی از ژرف ساخت جمله حاصل می‌شود. نکته دیگری که از نمودار (۱) مستفاد می‌شود این است که قواعد گشتاری معنای ساخت‌هائی که روی آنها اعمال می‌شوند تغییر نمی‌دهند. اما از سال ۱۹۷۰ موضع معناشناسان تعبیری دستخوش دگرگونی می‌شود. چامسکی (۱۹۷۱)، جکنداف (۱۹۶۸، ۱۹۷۲) و دیگر معناشناسان طرفدار مکتب چامسکی پی بردند که برخی از جنبه‌های معنایی (بوژه جنبه‌های مربوط به نفی،

16. semantic interpretation

17. phonetic interpretation

18. derivation

کمیت^{۱۹}، کانون خیر^{۲۰}...) به نظر می‌رسد که مستقیماً به روساخت جمله مربوط می‌شوند و نه ژرف ساخت و پیشنهاد کردند که قواعد تصریح معنایی به عوض آن که روی ژرف ساخت‌ها اعمال شوند باید روی روساخت (و شاید در مراحل میانی روی قواعد گشتاری) به کار روند. به عبارت روشن‌تر، همه جمله‌ها با ژرف ساخت‌های یکسان لزوماً به یک معنا نیستند. این تغییر موضع چامسکی و طرفدارانش، که در قالب عبارت «نظریه معیار گسترده»^{۲۱} آمده است، با مثالهای زیر روشن می‌شود:

- 3) Even he admitted that the tax was unfair.
- 4) He even admitted that the tax was unfair.
- 5) He admitted that even the tax was unfair.
- 6) He admitted that the tax was even unfair.

جمله‌های (3-6) همه دارای یک ژرف ساخت هستند و بنا به استدلال معناشناسان تعبیری همه باید به یک معنی باشند. اما می‌دانیم معنی آنها به علت تغییر محل واژه even در جمله که موجب تغییر تأکید کلام می‌شود متفاوت است و این تفاوت معنی به روساخت جمله مربوط می‌گردد. برای روشن تر شدن مطلب، دو جمله فارسی زیر را در نظر بگیرید:

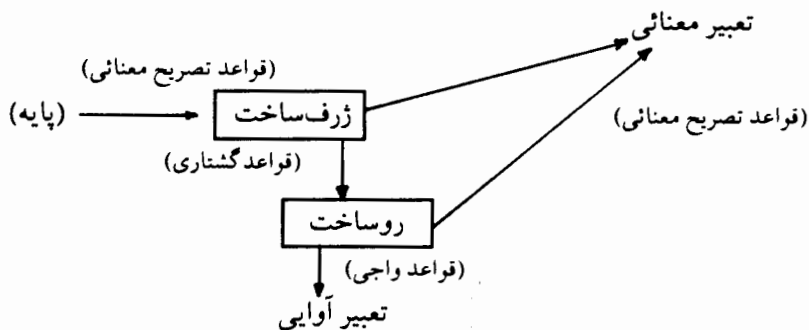
(۷) حتی علی می‌تواند این مسئله ریاضی را حل کند.

(۸) علی می‌تواند حتی این مسئله ریاضی را حل کند.

از (۷) چنین استنباط می‌کنیم که مسئله ریاضی، مسئله‌ای آسان بوده و آدمی مانند علی که ریاضیاتش چندان خوب نیست می‌تواند آن را حل کند. از (۸) پی می‌بریم که مسئله ریاضی دشوار بوده و علی در ریاضیات مهارت دارد.

نمودار تغییر موضوع معناشناسان تعبیری به قرار زیر است:

نظریه معیار گسترده (II)



(ج، لیچ، ۱۹۷۶:۳۲۹)

(این نمودار نحوه اعمال قواعد تصریح معنایی در مراحل میانی مابین ژرف‌ساخت و روساخت را نشان نمی‌دهد.)

در نظریه معیار گسترده وجود شباهت میان دو یا چند جمله از لحاظ مواد واژگانی دلیل متقنی برای این فرض که جمله‌ها دارای ژرف‌ساخت مشابهی هستند محسوب نمی‌شود.^{۲۲} گفتنی است با وجود تغییر موضع چامسکی در رابطه با معناشناسی، نحوه هم‌چنان در مرکز، و معنا در حاشیه نظریه‌زبانی وی قرار دارد. مفهوم این گفته آن است که در نمونه‌زبانی چامسکی کاربردشناسی جایی ندارد و در واقع، چامسکی در نظریه‌زبانی خود هم‌چنان به استقلال نحو وفادار مانده است و همواره سعی‌اش بر این بوده که از طریق مطالعه صورت‌های نحوی که بازنمون توانش زبانی انسان است درباره ذهن او شناختی به دست آورد. انتخاب چنین موضعی از جانب چامسکی، یعنی تحصین حصر دستور زبان به فورمالیسم (formalism) هر چند به نظریه زبان وی انسجام بخشیده است، لیکن او را آماج انتقاد کسانی کرده است که در مطالعات زبانی به جنبه‌های کاربردشناختی زبان توجه دارند.^{۲۳} از این رو، از اوایل دهه ۱۹۷۰ دستور زبان معیار چامسکی به عنوان الگوی زبانی پذیرفته شده موقعیت خود را در میان زبان‌شناسان از دست می‌دهد و زبان‌شناسان در معناشناسی به افق‌های دورتر - زمینه‌های جامعه‌شناختی و

۲۲. به مثالهای زیر توجه کنید:

- 9) The director signed the letter.
- 10) The letter was signed by the director.
- 11) What the director signed was the letter.
- 12) It was the director who signed the letter.
- 13) It was the letter that the director signed.
- 14) The letter was what the director signed.
- 15) What the director did was sign the letter.
- 16) It was the letter which was signed by the director.
- 17) What was signed by the director was the letter.

جمله‌های (9-17) با وجود شباهتی که از لحاظ واژه‌های مورد استفاده دارند هم‌معنا نیستند زیرا کانون معنایی (semantic focus) یا به عبارتی، تأکید کلام در همه آنها متفاوت است و هر یک در موقعیت کلامی خاص به کار برده می‌شود.

۲۳. جان سیرل (J. Searl) در مقاله‌ای تحت عنوان «انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی» (Chomsky's "Revolution in Linguistics", ۱۹۷۴) به ارزیابی کار چامسکی پرداخته و ضمن بحث مؤلفه معناشناسی نظریه معیار (۱۹۶۵) چامسکی می‌گوید: نظریه‌های معنایی عموماً گرفتار مغالطه شده‌اند - بدین معنا که یا خود عمل تحلیل معنا شامل برخی عناصر مفهومی است که می‌باید تجزیه و تحلیل شوند که در آن صورت تحلیل معنا به علت دوری بودن استدلال به شکست می‌انجامد و یا عمل تحلیل چیزی را که باید تجزیه شود به صورت عناصر ساده‌ای درمی‌آورد که فاقد خواص اصلی هستند و در این صورت نیز عمل تحلیل به علت نارسا بودن منتهی به شکست می‌شود (ص ۲۴). ترجمه این مقاله در این کتاب آمده است.

سیرل بر نظریه معناشناسی چامسکی خرده می‌گیرد و معتقد است که در نظریه چامسکی جملات چیزهای مجردی هستند که می‌توان آنها را جدا از نقش ارتباطی آنها به کار برد و درک نمود. او نتیجه می‌گیرد «هر اقدامی که در جهت توجیه معنای جمله با این پیشفرض به عمل آید یا استدلال دوری است و نارساست.» (همان مقاله، ص ۳۰). سیرل پیشنهاد می‌کند که در توجیه معنای جمله باید نقش ارتباطی آن را در انجام اعمال گفتاری مد نظر داشت.

روان‌شناختی گفتار چشم می‌دوزند. در جامعه‌شناسی زبان اندیشه آرمانگرایی^{۲۲} چامسکی در تحلیل‌های زبان‌شناختی مورد انتقاد قرار می‌گیرد و روان‌شناسی زبان با گذاشتن تأکید بر الگوی فرایندی^{۲۵} توانائی‌های زبانی انسان نظریه زبانی چامسکی را به چالش می‌طلبد.^{۲۶} زبان‌شناسی متن^{۲۷} و تحلیل سخن^{۲۸} در کاوش‌های معنایی از مرز دستور زبان جمله فراتر رفته و در تحلیل گفت و شنودها بعد اجتماعی کاربرد زبان مورد توجه قرار می‌گیرد. و بالاخره آنکه در کاربردشناسی، معنا نه به‌طور انتزاعی بلکه در رابطه با کاربردهای زبان در موقعیت‌های گوناگون ارتباطی مورد تفحص قرار می‌گیرد.^{۲۹}

۴-۱ معناشناسی زایشی

معناشناسی زایشی، همانند معناشناسی تعبیری از نظریه معیار چامسکی برخاسته است اما در مسیری کاملاً جداگانه تکوین یافته است. در نوشته‌های لیکاف، مک کاولی و دیگران برای

24. idialization

25. process

۲۶. در نظریه زبانی چامسکی، توانش زبانی گوینده - شنونده آرمانگرایانه توصیف شده است. بدین معنا که برخی از عوامل غیرزبانی چون خستگی، هیجان، اضطراب و یا اثرات مواد مخدّر که روی کنش زبانی تأثیر می‌گذارند نادیده انگاشته شده است. این گونه آرمان‌اندیشی در بیشتر علوم مشاهده می‌شود. مثلاً در ریاضیات عدد فرضی غالباً برابر ۲۲/۷ یا ۳/۱۴ انگاشته می‌شود و یا مسیر سیاره‌ها در مدار اطراف خورشید غالباً به گونه مدارهای بیضوی کامل تصویر شده است. به عقیده تامس و کینت گن (O. Thomas and E. Kintgen) ۱۹۷۴ این گونه آرمان‌اندیشی‌ها معمولاً روی نتایج کلی قضایا تأثیری ندارد. یادآور می‌شویم مفهوم آرمانگرایی در زبان‌شناسی تحت عناوین دیگری نیز مانند 'regularization', 'decontextulization' آمده است.

27. text linguistics

28. discourse

۲۹. لیچ (G. Leech) ۱۹۸۵:۵۰ در مقابل الگوی دستور زبان زایشی - گشتاری الگوی صوری - کنشی (Formal - Functional Paradigm) را، که حاوی اصول نظری معناشناسی تعبیری و معناشناسی زایشی، می‌باشد ارائه می‌دهد. دستور زبان پیشنهادی لیچ بر مبنای فرض‌های زیر قرار دارد:

۱- بازنمون معنایی جمله با تعبیر کاربردشناختی آن تفاوت دارد.
 ۲- معناشناسی تابع قواعد دستور زبان است؛ کاربردشناسی از اصول فن و بیان (rhetorics) پیروی می‌کند.
 ۳- قواعد دستوری اساساً قراردادی است؛ اصول کاربردشناسی در اساس غیرقراردادی و تابع اهداف گفت و شنود است.

۴- کاربردشناسی معنای دستوری گفته (utterance) را به مقدرت پیام‌رسانی (illocutionary force) آن مربوط می‌داند

۵- همخوانی‌های (correspondences) دستوری از روی مطابقت‌های میان مفهوم - آوا و آوا - مفهوم و همخوانی‌های کاربردشناختی با توجه به مسائل و راه‌حل‌های آنها (مثلاً تلاشی که به منظور تغییر عقیده طرف مخاطب به عمل می‌آید) تعریف می‌شود.

۶- تبیینات دستوری عمدتاً صوری و تبیینات کاربردشناسی عمدتاً کنشی است.

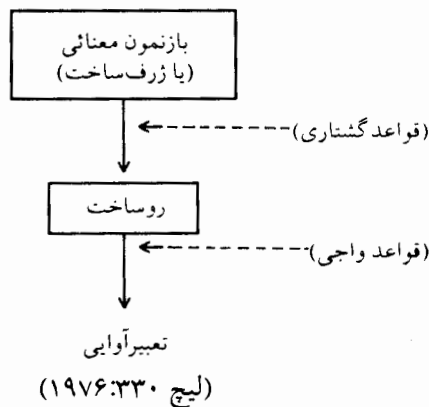
۷- دستور زبان دارای نقش انگاره‌سازی است، یعنی وسیله بیان اندیشه‌ها و تجربه‌هاست؛ کاربردشناسی جنبه‌های اجتماعی کاربرد زبان را مد نظر داشته، اعمال زبانی چون خواهش، پرسش، دعوت... را مورد بحث قرار می‌دهد.

۸- و بالاخره آنکه دستور زبان بر حسب مقوله‌های مشخص زبانی و کاربردشناسی بر حسب ارزش‌های مستمر و نامتعیّن بیان می‌گردد.

اضافه می‌کنیم مایکل هلیدی (M. Halliday) برای زبان سه نقش انگاره‌سازی (ideational)، اجتماعی (interpersonal) و بافتی (contextual) قایل است و این سه نقش را در قالب دستور زبان قرار می‌دهد. برعکس، لیچ (همان کتاب: ۱۵۷) معتقد است که نقش انگاره‌سازی به دستور زبان و دو نقش دیگر - اجتماعی و بافتی به کاربردشناسی تعلق دارند.

نخستین بار مشاهده می‌کنیم برای آنکه ژرف‌ساخت معنای جمله را بازنمون کند بسیار «عمیق» و به عبارتی ساده‌تر، انتزاعی^{۳۱} تر می‌شود و در نتیجه فرایند گشتاری برای آنکه بتواند روساخت جمله را از چنین ژرف‌ساخت «عمیق» مشتق کند مغلوق و پیچیده می‌گردد. موضع نهائی معناشناسان زایشی را در استدلالات راس و لیکاف (۱۹۶۷) و مک کاولی (۱۹۶۸) می‌بینیم حاکی از این که مولفه پایه (به مفهومی که در نظریه معیار وجود داشت) دیگر ماهیت نحوی ندارد بلکه ماهیت معنایی دارد و چون ژرف‌ساخت نشان دهنده معناست دیگر به قواعد تصریح معنایی برای تعبیر ژرف‌ساخت نیازی نیست. از این رو، در معناشناسی زایشی قواعد تصریح معنایی کنار گذاشته می‌شود و به صورتی که نمودار (III) نشان می‌دهد مشاهده می‌شود:

موضوع معناشناسی زایشی (III)



نمودار (III) به نظر ساده می‌نماید اما فراموش نکنیم که برای رسیدن از معنا در ژرف‌ساخت بسیار انتزاعی به روساخت جمله به قواعد گشتاری فراوان و پیچیده نیاز است و وقتی معناشناسان زایشی کوشیدند برای حل مسائل معناشناختی با توجه به پیشفرض‌های^{۳۱} گویسور الگوی دستور زبان معیار را به کار گیرند در عمل با مواردی از معناشناسی مواجه شدند که از توجه آنها با قواعد صوری زبان بازماندند.

30. abstract

۳۱. در برخی از متون انگلیسی واژه‌های 'background entailments', 'propositions', 'presuppositions' به یک مفهوم و به جای همدیگر به کار رفته‌اند. مولفان کتاب زبان‌شناسی نونی: نتایج انقلاب چامسکی، ۱۹۶۰ با توجه به دلایلی که ذکر آنها در اینجا ضرورتی ندارد، اصطلاح 'background entailments' را مرجح دانستند. در کتاب خود به کار برده‌اند. ناگفته نماند مفهوم «پیشفرض» تحت عناوین انگلیسی مانند 'pragmatic consideration', 'implicature', 'illocutionary force' نیز به کار رفته است. یادآور می‌شویم در طول دهه ۱۹۷۰ بحث‌های فراوانی از سوی زبان‌شناسان پیرامون پدیده پیشفرض جریان داشت. رک به ویلسون (D. Wilson)، ۱۹۷۵، کمپسن (R.M. Kempson)، ۱۹۷۵ و گزدر (G. Gazdar)، ۱۹۷۹.

پیشتر گفتیم که معناشناسان زایشی از معناشناسی تعبیری که در آن نحو پایه تعابیر معنائی است انتقاد کرده‌اند و چون نظریه ساختار معنائی کاتز و فودور تأثیر فراوانی در نظریه معیار چامسکی و در واقع روی معناشناسی تعبیری داشته است لاجرم عقاید زبان‌شناختی کاتز و فودور نیز از نیش انتقادات معناشناسان زایشی مصون نمانده است. اورل و اینریش (U. Weinreich)، مدافع معناشناسی زایشی، در مقاله‌ای که تحت عنوان «تبعاتی در نظریه معناشناسی»^{۳۲}، ۱۹۷۶ نگاشته است، می‌گوید که هدف معناشناسی از نظر کاتز و فودور بیان جنبه‌های خاص توانش زبانی گویشور است. به اعتقاد و اینریش، این حصربندی معنا، تنگ و محدود است زیرا چنین نظریه‌ای صرفاً با غرابت‌های معنائی و معنای دستور زبان سر و کار دارد و مسائل دیگر معنائی چون توانائی انسان در نامگذاری پدیده‌های نوین یا موارد ابهام که صرفاً بافت کلام آنها را برطرف می‌سازد در حوزه تبیینی آن نیامده است - مواردی مانند:

18) Boiling champagne is interesting.

الف) جوشانیدن شامپاین جالب است.

ب) شامپاین داغ (در حال جوشیدن) جالب است.

19) He studies the whole year.

الف) همه ساله مطالعه می‌کند.

ب) همه سال را تحت بررسی دارد.

20) Please make her dress fast.

الف) لطفاً پیراهن او را زود آماده کن.

ب) لطفاً پیراهن او را تنگ کن.

به عبارت دیگر، در نظریه زبانی کاتز و فودور تفاوت میان جمله و تعبیر گفته و یا به سخن دیگر، تفاوت میان دانش زبانی و دانش غیرزبانی مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است. این موضع کاتز و فودور در معناشناسی با هدف زبان‌شناسی چامسکی تجانس دارد زیرا همان طور که می‌دانیم چامسکی نیز میان توانش زبانی و کنش زبانی تمایز قایل شده و تنها توصیف توانش زبانی گویشور را هدف زبان‌شناسی اعلام کرده است و کنش زبانی از دایره پژوهش‌های چامسکی بیرون مانده است.

۱-۵ تمایزات میان معناشناسی تعبیری (نظریه معیار چامسکی) و معناشناسی زایشی

اگر خواسته باشیم بر وجه بسیار ساده تفاوت‌های میان این دو مکتب فکری را بیان کنیم باید بگوئیم که در معناشناسی تعبیری بازنمون معنائی از پایه نحوی مشتق می‌شود. به کلامی

روشن‌تر، در این نظریهٔ زبانی نحو از اهمیت بسیار برخوردار بوده و تعابیر معنایی بر اساس نحو قرار دارد. در معناشناسی زایشی، بازنمون نحوی از پایهٔ معنایی مشتق می‌شود. اولویت با معناست و معنا تعیین‌کننده صورت‌های نحوی است.^{۳۳} این دو توصیف زبانی با جهت پیکان‌ها در نمودارهای (II) و (III) مطابقت دارد. بار دیگر یادآور می‌شویم این جهت‌گیری از لحاظ تجربی و خواص فطری زبان اهمیتی نداشته، صرفاً نحوه اندیشه و تبیین مسائل زبان‌شناسی را نشان می‌دهد.

نکته دیگر آنکه در معناشناسی تعبیری، نحو و مولفه معناشناسی از یکدیگر متمایزند. بر عکس، معناشناسان زایشی تمایز میان نحو و معناشناسی را ساختگی، دلبخواهی^{۳۴} و حتی زائد^{۳۵} می‌دانند. جیمز مک کاولی در مقاله «گروه‌های اسمی از کجا می‌آیند»^{۳۶}، (۱۹۷۰: a) اظهار عقیده کرده است که نه تنها مرز طبیعی میان نحو و معنا وجود ندارد بلکه صورت‌های نحو را معنا تعیین می‌کند. معناشناسان زایشی معتقدند که نظریه زبانی آنها در تبیین رفتار زبانی گویشتور بیشتر از نظریه معیار چامسکی به واقعیت نزدیک‌تر است چراکه بنا به استدلال آنان عمل گفتاری ابتدا از مفهوم موجود در ذهن برمی‌خیزد و آنگاه در قالب صورت‌های نحو رمزبندی^{۳۷} می‌شود. آنان می‌پندارند که مفاهیم معنایی^{۳۸} احتمالاً جنبه جهانی دارند در حالی که نحو و واج‌شناسی مختص هر یک از زبانهای طبیعی است.

در اینجا به برخی از دلایلی که معناشناسان زایشی در رد معناشناسی تعبیری اقامه شده اشاره کوتاه می‌کنیم (هی‌ز و دیگران ۴-۱۰۳: ۱۹۷۷):

۱- در نظریهٔ تعبیری آمده که قواعد گشتاری معنای جمله را که در ژرف‌ساخت وجود دارد تغییر نمی‌دهند، مانند (21) و (22):

21) The dog bit the man.

22) The man was bitten by the dog.

اما معناشناسان زایشی می‌گویند قواعد گشتاری مجهولی در برخی از جمله‌ها معنای جمله را تغییر می‌دهد:

23) Everyone loves someone. هر کسی فردی را دوست دارد.

24) Some one is loved by everyone. یک نفر مورد علاقه همه‌ست.

۲- شکل‌بندی نحوی.^{۳۹} برخی از جمله‌ها که به یک معنی هستند دارای صورت نحوی یکسان

نیستند:

25) The boys piled the wagon with hay.

۳۳. رک به افزوده (۱) در پایان مقاله

34. arbitrary

35. redundant

36. "Where do Noun Phrases Come From?"

37. encode

38. semantic concepts

39. syntactic configurations

26) The boys piled the hay on to the wagon.

و یا (27) و (28) را ملاحظه کنید:

27) The acid dissolved the metal.

28) The metal dissolved in the acid.

انتقاد معناشناسان زایشی این است که در نظریهٔ تعبیری که نحو نقش اصلی را به عهده دارد نمی‌تواند جفت‌های (25) و (26) و نیز (27) و (28) که دارای معنای مشابه‌اند از لحاظ نحو به یکدیگر ربط داده^{۲۰}، نشان دهد که دارای نحو یکسان هستند.

۳- صفات و افعال. معناشناسان زایشی خرده می‌گیرند که در معناشناسی تعبیری شباهت میان صفت و فعل مشخصه‌یابی نشده است. اینان می‌گویند صفت و فعل از یک سازه^{۲۱}، هر چند بسیار انتزاعی، مشتق می‌شوند و استدلالشان را بر پایهٔ تمایز میان دو مفهوم (حالت)^{۲۲} و (عمل)^{۲۳} افعال قرار داده، این تمایز را با صورت *stative* ± (مثلاً، + حالت: «دانستن»، «شباهت داشتن» «حدس زدن»... و یا - حالت: «گوش دادن»، «قدم زدن»، «تماشا کردن») نشان می‌دهند. یعنی همان طور که افعال به لحاظ حالت و عمل به دو گروه تقسیم می‌شوند، صفات نیز چنین‌اند. و چون افعال حالت را نمی‌توان در جمله‌های امر و یا زمانهای استمراری به کار برد، صفات نیز از این قاعده پیروی می‌کنند:^{۲۴}

29) Answer the phone.

(- stative)

Wash the car.

30) *Own that house.

(+ stative)

*Resemble that picture.

31) He is answering the phone.

(- stative)

He is washing the car.

32) * He is owning that house.

(+ stative)

*He is resembling that picture.

صفات نیز از لحاظ دو موردی که در بالا گفتیم مانند افعال عمل می‌کنند:

33) Be noisy.

(+ stative)

Be good.

40. relate

41. constituent

42. state

43. action

۴۴. وقتی افعال حالت به *-ing* مختوم می‌شوند، معنای جمله یا به کلی عوض می‌شود، مانند (37) و یا مفهوم «قصد» را ایفا می‌کند، مانند (38):

37. The man is seeing to ther fuse which has burnt out.

38. I am thinking to buy my friend's car.

. علامت ستارهٔ کوچک () روی جملهٔ انگلیسی به نشانه نادرست بودن آن جمله است.

34) *Be tall. (- stative)

*Be short.

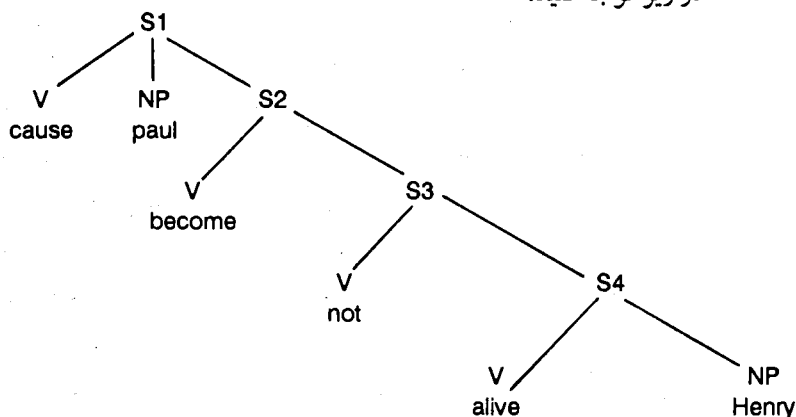
35) He is being noisy. (+ stative)

He is being bad.

36) * He is being tall. (- stative)

* He is being sort.

۴- ماهیت و رابطهٔ واژه‌ها. در معناشناسی زایشی، ژرف‌ساخت که در واقع همان معناست بسیار انتزاعی‌تر از ژرف‌ساخت در نظریهٔ تعبیری است. مثلاً، واژهٔ 'die' در ژرف‌ساخت به صورت (BECOME + NOT + ALIVE) نمایانده می‌شود. و یا به نمودار درختی جمله‌ای مانند Paul killed Henry در زیر توجه کنید:



وقتی هر یک از جمله‌ها به جمله بلافصل بالای خود ارتقا^{۲۵} می‌یابد، جمله‌های دستوری زیر به دست می‌آید:

Paul caused Henry to become not alive.

Paul caused Henry to become dead.

Paul caused Henry to die.

Paul killed Henry.

ملاحظه می‌کنیم ژرف‌ساخت در معناشناسی چقدر انتزاعی است و به همین منظور به قواعد گشتاری فراوان و پیچیده‌ای نیاز است تا روساخت از چنین ژرف‌ساخت انتزاعی مشتق شود و این خود همان طور که می‌دانیم به شکست این مکتب انجامید، هر چند ره‌آورد تبعات معناشناسان زایشی بسیار غنی و محرک نیرومندی برای مطالعات معناشناسی در دهه‌های اخیر بوده است.

۵- کارکردهای گوناگون واژه. در نظریه تعبیری، نقش واژه با توجه به محل آن در ژرف ساخت جمله تعیین می شود. مثلاً، در (39) و (40) واژه های key, sam هر دو گروه اسمی فاعل هستند:

39) Sam opened the door.

40) The key opened the door.

اما معناشناسان زایشی، بویژه فیلمور، معتقد هستند که در تعیین نقش واژه در رو ساخت جمله باید ملاحظاتی دیگری چون مفاهیم کنش گر^{۴۶}، کنش پذیر^{۴۷}، کنش نمود^{۴۸}.... که در دستور زبان حالت مطرح است در نظر داشت.

۶-۱ دستور زبان حالت و معناشناسی

چارلز فیلمور (Ch. Fillmore)، مبدع دستور زبان حالت، معتقد است که برای تبیین معنا باید خواص معنایی و خواص نحوی را مد نظر داشت. وی اصطلاح 'case' (حالت) را برای نشان دادن رابطه های زیربنایی نحو و معنا به کار می برد. به اعتقاد وی «حالت» شامل مجموعه ای از مفاهیم جهانی و احتمالاً فطری است که انسان برای بیان رویدادهایی که در اطراف وی رخ می دهد به کار می برد - رویدادهایی نظیر چه کسی کاری را انجام داده، آن کار در مورد چه کسی رخ داده، چه چیزی دستخوش تغییر شده است....

در زبان های سانسکریت، یونانی و لاتینی (از جمله زبان های صرفی^{۴۹}) چنین رابطه ها به وسیله پسوند هایی که به آخر اسم متصل بود نشان داده می شد. در زبان انگلیسی که در زمره زبان های تحلیلی^{۵۰} است این روابط به وسیله ترتیب واژه و حروف اضافه نشان داده می شود:

a) Sam opened the door.

The door was opened by Sam.

کنش گر (Agent(A)

b) The key opened the door.

Sam opened the door with a key.

کنش ابزار (Instrumental(I)

c) Sam sees Bill.

She gave the book to Bill.

کنش گیر (Dative(D)

d) Sam built a chair.

God created the universe.

کنش نمود (Factive(F)

e) The book is on the chair.

Abadan is warm.

مکانی (Locative(L)

46. agent

47. objective

48. factive

49. inflectional

50. analytic

f) Sam sees Mary.

Sam opened the door.

کنش پذیر Objective(O)

در (a) sam نقش کنش گر را دارد و باید جاندار باشد، در (b) key نقش ابزاری داشته و نیروی غیرجاندار است، در (c) Bill کنش گیر جاندار است و از فعل تأثیر می پذیرد، در (d) universe/chair از حالت یا عمل فعل حاصل می شود، در (e) Abadan/ chair دارای حالت مکانی هستند، و بالاخره در (f) نقش اسم جاندار و غیرجاندار (door/Mary) با توجه به معنای فعل تعیین می شود. مشاهده می کنیم که در نظریه تعبیری، نحو و در نظریه زایشی، معنا از اولویت برخوردارند. اما در دستور زبان حالت معنا و نحو با هم در پیوند تنگاتنگ هستند. نحو می تواند رابطه های معنایی را بیان کند و رابطه های معنایی از روی ترتیب واژگان یا حروف اضافه در جمله معلوم می گردد. به اعتقاد فیلمورا، شش حالت یاد شده حد اقل حالاتی هستند که در هر یک از زبانهای طبیعی یافت می شوند و احتمالاً حالات دیگر اسم نیز در برخی از زبانهای طبیعی وجود دارند.

۷-۱ معناشناسی در رابطه با دانش زبانی^{۵۱} (تمادین) و دانش استنتاجی^{۵۲} (غیر نمادین)

ویدوسن (G. Widdowson)، ۱۹۸۶ در مقاله ای تحت عنوان «زبان انگلیسی در برنامه های آموزشی و تربیتی»^{۵۳} میان دو نوع دانش تمایز قایل شده است: دانش نظام زبانی و دانش استنتاجی یا تلویحی و معتقد است که در زبان معنا حاصل این دو نوع دانش است. این عقیده ویدوسن با عقیده لیچ، ۱۹۸۵:۴ و زبان شناسان دیگر مانند اسمیت و ویلسون (N. Smith and W. Wilson)، ۱۹۸۰ که معتقدند دستور زبان (نظام صوری زبان) و کاربردشناسی (اصول کاربرد زبان) متمم یکدیگرند و بدون بررسی این دو و تعامل میان آنها نمی توان بر ماهیت زبان پی برد، قربات دارد. به عبارت روشن تر، دریافت معنا در ارتباط زبانی مستلزم دانستن معنای زبانی و معنای کاربردشناختی و آگاهی از اصول استنتاج می باشد. ویدوسن در این باره مثالهای چندی را ذکر می کند و ما در اینجا یکی دو نمونه از آنها را در ارتباط با بحث مان می آوریم.
به جمله های زیر توجه کنید:

41) The butcher sliced the meat.

42) The waiter sliced the meat.

هر چند واژه (meat) گوشت به عنوان نماد زبانی^{۵۴} در (41) و (42) یکی است، اما بر اثر دانش غیرزبانی (دانش استنتاجی) می دانیم که مقصود از این واژه در (41) گوشت خام و در (42) گوشت پخته است، و به همین دلیل (43) طبیعی و معقول می نماید، در صورتی که (44) تصویر ناآشنا و

51. systemic knowledge (symbolic)

52. inferential/indexical knowledge

53. "English in Training and Education"

54. language symbol

غریبی را به ذهن می آورد:

43) The waiter sliced the meat; it smelt delicious.

44) The butcher sliced the meat; it smelt delicious.

و یا دو جمله دیگر را ملاحظه کنید:

45) The tailor made the coat.

46) The potter made the vase.

در اینجا صرف معنای نمادین و یا به عبارتی معنای صریح^{۵۵} واژه 'make' برای حصول معنای ضمنی^{۵۶} آن در (45) و (46) کافی نیست. روشن تر گفته باشیم، واژه 'make' در (45) و (46) دارای صورت زبانی یکسان است ولیکن دو معنای استنتاجی متفاوتی را به ذهن می آورد، بدین مفهوم که 'make' در (45) معنای بریدن و دوختن و در (46) معنای ساختن با استفاده از خاک رس و آب را به همراه دارد.

گاهی پیدایش اختلاط در ارتباط کلامی به خاطر آن است که پیام به درستی (یعنی مطابق منظور گوینده) دریافت نشده است و یا به اصطلاح مورد اسناد میان گوینده و شنونده متفاوت بوده است:

47a) Do you work in oil?

47b) Water color, actually.

الف) شما در شرکت نفت کار می کنید؟

ب) در واقع آب رنگ کار می کنم.

در حالی که منظور گوینده از 'Oil' شرکت/صنعت نفت بوده است، شنونده این واژه را به معنای رنگ روغن گرفته است.

و گاهی نیز عدم حصول معنا به دلیل آن است که مصداق واژه معلوم نیست که اصطلاحاً چنین موردی را «ابهام واژه‌ای»^{۵۷} می گویند:

48) They were working at their tables.

49) They visited a little girl's school.

در (48) مورد اسناد 'table' می تواند به معنای «میزها» یا «جداول» شد و در (49) عبارت

'a girl's school' هر سه معنی زیر را می دهد:

الف) مدرسه مخصوص دختران کمسال.

ب) مدرسه‌ای که از آن دختر کوچولو است.

ج) مدرسه‌ای که دختر کوچولو در آن درس می خواند.

ویدوسن به تمایز بس جالبی میان جمله و گفته^{۵۸} اشاره کرده، می‌گوید: «نمادهای جمله، معنا را همراه خود دارند، در صورتی که نشانه‌های^{۵۹} گفته، توجه شنونده را به فراسوی جمله معطوف می‌کنند.» (همان کتاب: ۲۰۳). زمانی که حصول بخشی از معنا در گرو آگاهی از پیشفرض‌ها و یا ملاحظات کاربردشناختی (آنچه فراسوی جمله قرار دارد) می‌باشد واضح است که صرف دانش زبانی بدون توجه به زمینه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی برای حصول معنای کامل کفایت نخواهد کرد. در پرتو این واقعیت است که گفته می‌شود معنا در ارتباط زبانی حاصل پیوند دانش زبانی و دانشی است که شخص درباره جهان دارد. البته نباید در این میان نقش قواعد استنتاج که اسمیث و ویلسون (۱۹۸۰: ۱۷۳) عنوان کرده‌اند فراموش شود. چه دسترسی به دانش غیر زبانی بدون آشنایی با این قواعد دریافت معنا را تضمین نمی‌کند. به همین ملاحظه است که در برخی موارد تفاهم زبانی میان گویشورانی که با فرهنگ‌های متفاوت اما به یک زبان تکلم می‌کنند به دشواری و گاهی هم به غلط حاصل می‌گردد.

۱-۸ ره‌آورد تتبعات معناشناسان زایشی

پس از آنکه نظریه معیار چامسکی (۱۹۶۵) مورد انتقاد معناشناسان زایشی قرار گرفت، این عده از زبان‌شناسان برای ارائه نظریه زبانی، تحت عنوان «نظریه معیار گسترده و تعدیل شده»^{۶۰} به‌کند و کاو در مسائل معناشناختی آغازیدند و بسیاری از مسائل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی را که از نظریه‌های معناشناسی به دور مانده بودند مورد بحث و بررسی قرار داده، با تحلیل‌های معناشناختی به تبیین ویژگی‌های نحو زبان پرداختند. هر چند این رویکرد آنان با معناشناسی به شکست مکتب‌شان انجامید، اما به اعتقاد ما ره‌آورد تتبعات زبانی این گروه از زبان‌شناسان بسیار ارزشمند است چراکه یافته‌های معناشناختی می‌تواند در نهایت برای تدوین یک نظریه معنائی مبسوط و بسنده سودمند باشد. ما در اینجا به چند نمونه از این یافته‌ها، که در کتاب معناشناسی^{۶۱} (۱۹۷۶: ۲۷۷) لیکاف از قول مک کاولی آورده است، به اجمال اشاره می‌کنیم:

تحلیل‌های نحوی بر پایه معنا

جمله‌های کنشی^{۶۲} را می‌توان به هم ربط داد اما نمی‌توان آنها را از هم منفصل ساخت:

50) I order you to leave, and I promise to give you 10 dollars.

51) * I order you to leave, or I promise to give you 10 dollars.

این قاعده در مورد جمله‌هایی که در آنها فعل کنشی وجود ندارد نیز صدق می‌کند:

58. utterance

59. indices

60. "The Revised Extended Standard Theory" 61. Semantics

62. performative

52) To hell with Lyndon Johnson and to hell with Richard Nixon.

53) * To hell with Lyndon Johnson or to hell with Richard Nixon.

ژانت راس این قاعده را در مورد جمله‌های ندائی^{۶۳} هم تعمیم داده است:

54) John and Bill, the pizza has arrived.

55) * John or Bill, the pizza has arrived.

لیکاف برای آن که نشان بدهد حرف اضافه 'to' در زبان انگلیسی با وجود ایفاد معنای یکسان در جمله‌های زیر، دارای نقش دستوری متفاوتی است، مثال‌های زیر را می‌آورد (همان کتاب: ۱۹۷۶:۲۸۰):

56a) Sam travelled to X (name of a city).

56b) What city did Sam travel to?

56c) To what city did Sam travel?

56d) Sam preferred lox to herring.

56(e) What did sam prefer herring to?

56f) * To waht did Sam prefer herring?

با آنکه معنای 'to' در (56a - f) یکسان است، نمی‌توان آنرا با توجه به معنایی که در (56d) دارد در آغاز جمله پرسشی و به صورت (56f) به کار برد.

برای روشن‌تر شدن نحوه تبیین ویژگی‌های نحوی بر پایه معنا که هسته اصلی تتبعات معناشناسی زایشی را تشکیل می‌دهد، مثال دیگری از قول بولینجر (D.Bolinger)، ۱۹۶۸:۳۲۳، می‌آوریم. بولینجر، در فصلی از کتابش جنبه‌های زبان در این باره می‌نویسد فعل know (از افعال حالت) در زمان حال همانند دیگر افعال حالت چون to believe, to think, to be sure, to be absolutely certain به کار می‌رود، اما وقتی به زمان گذشته دلالت کند، دارای رفتار نحوی متفاوت خواهد بود:

57) I know the answer is correct.

58) I am absolutely certain that the answer is correct.

59) I was absolutely ceratin that the answer was correct but it turned out to be false.

60) * I knew the answer was correct but it turned out to be false.

بولینجر می‌گوید اگر در (60) فعل know با واژه یا عبارتی دیگر و یا آهنگ کلام به طور کیفی توصیف شود، جمله مذکور از لحاظ دستوری درست خواهد بود:

63. vocative

* علامت ستاره کوچک (*) بر بالای جمله انگلیسی به نشانه نادرست بودن آن جمله است.

61) I thought I knew the answer was correct but it turned out to be false.

62) I just knew the answer was correct but it turned out to be false.

خلاصه آن که معناشناسان زایشی با اولویت بخشیدن به معناشناسی (در تقابل با نحو که مورد تأکید چامسکی بود) آن را اساس نظریه‌های زبانی خود قرار دادند اما به زودی دریافتند که معنا در بافت‌های گوناگون ارتباط کلامی و بر حسب مقاصد گویشوران و با توجه به زمینه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی گفتار حالات متغیری پیدا می‌کند و به دلیل سیالیتی که دارد بیان آن با قواعد دستور زبان زایشی -گشتاری (به مفهوم قواعد دقیق و روشن) اگر محال نباشد، بسیار دشوار است. به قول لیچ (۱۹۸۵:۲)، معناشناسان زایشی پی بردند که لقمه‌ای بزرگ‌تر از دهانشان برداشته‌اند.

هر چند در تحولات نوین معناشناسی تغییر اصولی قابل توجهی از توانش^{۶۴} زبانی به کنش^{۶۵} زبانی به چشم می‌خورد، با این وجود الگوی جامعی که بتواند، مطابق اصول پیشنهادی تامس کوهن (Th. Kuhn)، ۱۹۷۰ جانشین دستور زبان گشتاری شده و شایستگی دریافت عنوان انقلاب علمی را دارا شود، از سوی این گروه از زبان‌شناسان ارائه نگردید.

۹-۱ معنا و کاربردشناسی

دانش تازه کاربردشناسی (pragmatics) در اواخر دهه ۱۹۶۰ بر اثر مساعی محققانی چون جورج لیکاف، ژانت راس و دیگران از بطن معناشناسی جوانه زد. گفتنی است که پیشتر زمینه پیدایش این دانش بر اثر مساعی برخی از زبان‌شناسان مانند روبرت فرث (J.R.Firth)، ۱۹۵۷ که بر مطالعه معنا در رابطه با موقعیت‌های گوناگون کاربرد زبان تأکید داشت؛ مایکل هلیدی (M.A. Halliday)، ۱۹۷۳ که نظریه مبسوط جامعه‌شناختی زبان را ارائه کرد؛ جان سیرل (J. Searle)، ۱۹۶۹ که نظریه اعمال گفتاری^{۶۶} از اوست و تنی چند از زبان‌شناسان دیگر مانند آوستین (J.L.Austin)، ۱۹۶۲ و گرایس (P. Grice)، ۱۹۷۵ فراهم شده بود.

تمایز میان زبان (Langue) و گفتار (parole) به مفهومی مبین تمایز میان معناشناسی و کاربردشناسی است، هر دو دانش معناشناسی و کاربردشناسی با معنا سر و کار دارند، لیکن تفاوت میان آن دو به دو کاربرد متفاوت فعل «معنی داشتن» مربوط می‌شود: الف) معنای X چیست؟ ب) مقصود شما از X چیست؟ بنابراین در معناشناسی، معنا صرفاً خاصیتی^{۶۷} است که عبارتی در زبان دارد؛ اما در کاربردشناسی، معنی رابطه‌ای^{۶۸} است که با گوینده دارد. مثلاً وقتی کسی می‌گوید «صحنه جالبی است» این عبارت در معناشناسی، معنای صریح/حقیقی خود را

64. linguistic competence

66. speech acts theory

68. relation

65. linguistic performance

67. property

دارد اما در کاربردشناسی ممکن است مقصود گوینده از این عبارت طنزآلود، مسخره‌آمیز و... باشد. به همین ملاحظه است که لیچ (۱۹۸۵) معتقد است معناشناسی و کاربردشناسی با معنا به ترتیب رابطه دوگانه و سه گانه دارند.

در فلسفه زبان، فلاسفه‌ای مانند ویتگنشتاین، آستین، آلستون و سیرل کوشیده‌اند معناشناسی را در بطن کاربردشناسی قرار دهند. معناشناسان زایشی در اوایل دهه ۱۹۷۰ سعی نمودند کاربردشناسی را به معناشناسی ضمیمه کنند، کاری که لیچ (۱۹۸۵) در رویکرد خود با معنای کرده است، بدین معنا که وی کاربردشناسی و معناشناسی را مکمل یکدیگر می‌داند و معنای کاربردشناختی را همواره در رابطه با موقعیت^{۶۹} گفتار «که شامل گوینده، شنونده، عمل پیام‌رسانی^{۷۰} گفته، بافت، مکان و زمان کلام است» بررسی می‌کند (همان کتاب: ۱۵). انتخاب چنین موضعی از جانب لیچ در واقع معرف ادغام دو رویکرد صورت‌گرایی (formalism) و کارکردگرایی (Functionalism) است.^{۷۱}

ویدوسن (۱۹۸۶)، این دو رویکرد را تحت عنوان «مدل زبان‌شناس»^{۷۲} و «مدل گویشور»^{۷۳} نام برده، می‌گوید این دو مدل هر یک تصویری متفاوت از زبان ترسیم می‌کند. مدل تحلیلی زبان‌شناس، زبان را به صورت نظامی انتزاعی که با اصول علمی قابل تبیین بوده و قواعد آن صریح و دقیق است، بازنمون می‌کند. اما در مدل گویشور، رفتار ارتباطی گوینده اغلب غیر صریح، ناقص و مبهم است چراکه این مدل برای رساندن پیام، منابعی^{۷۴} را مورد استفاده قرار می‌دهد که نمی‌توان آنها را در قالب قواعد زبان‌شناسی بیان کرد... «رفتار زبانی برای آن که کارکردی مؤثر داشته باشد باید غیر صریح^{۷۵} باشد.» (همان کتاب: ۱۹). به طوری که مشاهده می‌شود این دو مدل، واقعیت رفتار زبانی را به دوشیوه متفاوت بازنمون می‌کنند: در مدل زبان‌شناس، توانش زبانی گویشور در قالب قواعد صریح و دقیق ارائه می‌شود، و در مدل گویشور در جریان ارتباط زبانی، همه منابعی که به رساندن معنا کمک می‌کند مورد استفاده قرار می‌گیرد. ویدوسن برای نشان دادن تفاوت اساسی میان مدل زبان‌شناس و مدل گویشور مثالی از

69. context

70. illocutionary act

۷۱. برخی از تمایزات فکری میان صورت‌گرایی و کارکردگرایی به قرار زیر است:
 الف) صورت‌گرایان (مانند چامسکی) زبان را اساساً پدیده‌ی ذهنی - روان‌شناختی می‌دانند، اما کارکردگرایان (مانند هیلیدی) آن را عمدتاً پدیده‌ی اجتماعی می‌پندارند.
 ب) صورت‌گرایان همگانی‌های زبانی را فطری ذهن انسان می‌پندارند، اما کارکردگرایان آنها را ناشی از کاربردهای همگانی زبان در جوامع انسان می‌دانند.
 ج) صورت‌گرایان زبان‌آموزی کودک را در پرتو استعداد فطری زبان‌آموزی توجیه می‌کنند؛ کارکردگرایان زبان‌آموزی کودک را حاصل رشد نیازها و توانایی‌های ارتباطی در جامعه می‌دانند.
 د) صورت‌گرایان زبان را به عنوان یک نظام مستقل بررسی می‌کنند، اما کارکردگرایان آن را در رابطه با کارکرد اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهند.

72. the analyst's model

73. the user's model

۷۴. مقصود دانش غیرزبانی است.

75. imprecise

کامینگز^{۷۶} (E.E. Cummings)، می‌آورد (همان کتاب: ۱۱)

anyone who lived in a pretty how town.

with up so floating many bells down

spring summer autumn winter

he sang his didnt and he danced his did

در مدل زبان‌شناس 'did' صورت گذشته فعل 'do' است. اما همان طور که مشاهده می‌کنیم در شعر بالا که نمونه مدل گویشور است به صورت اسم به کار رفته و با قواعد صریح و دقیق زبان‌شناس تعلیل ناپذیر است. با این همه، شاعر منظور خود را بیان می‌کند و خواننده آن را در می‌یابد و بدین سان ارتباطی کلامی صورت می‌پذیرد. به این ابیات از ویلفرد اوون (Wilfred Owen)^{۷۷} توجه کنید:

Move him into the sun.

Gently its touch awoke him once,

At home, whispering of fields unsown,

Always it woke him even in France,

Until this morning and this snow.

If anything might rouse him now.

The kind old sun will know.

در این ابیات اسم غیر ذیروح «خورشید» با واژه‌هایی مانند «نجوا کردن»، «مهربان»، «سالخورده» توصیف شده که لازم می‌آید آن را به لحاظ معنا همانند انسان تلقی کنیم. به عبارت دیگر، «خورشید» با قواعد نحوی، غیر ذیروح و با قواعد معنایی، ذیروح است و به اعتقاد ویدوسن نمی‌توان چنین مفهومی را در قالب قواعد نحوی گنجانده که اسمی در آن واحد انسان و نیز غیر ذیروح باشد. و شگفت آنکه این طرز بیان (ابهام) اغلب از محاسن شعر محسوب می‌شود. اگر گویشوری کلام تحریف شده (که با قواعد صریح مدل زبان‌شناس تعلیل ناپذیر است) را می‌فهمد به خاطر دانشی است سواى دانش زبانی که ویدوسن آن را «آگاهی از منابع بالقوه معنا»^{۷۸} در زبان نامیده است. چنین تمایزی را لیچ (۱۹۸۵) تحت عناوین «مدل صوری» و «مدل کارکردی» بیان می‌کند. مدل صوری^{۷۹} مبین قواعد دستوری، و مدل کارکردی اصول^{۸۰} کاربردشناسی را مورد بحث قرار می‌دهد.^{۸۱}

۷۶. شاعر و نقاش آمریکائی (۱۸۹۴-۱۹۶۲). ۷۷. شاعر انگلیسی (۱۹۱۸-۱۸۹۳).

78. "awareness of the potential meaning resources"

79. formal model

80. functional model

۸۱. مدل صوری، واقعیت‌های زبانی را بیان می‌کند. مثلاً، (63) از لحاظ دستوری نادرست، (64)، (65) تفسیر یکدیگرند و (66) دارای ابهام است:

63) * She washed himself.

سپربر و ویلسون (D. Sperber and D. Wilson) مطالب فوق را در مقاله‌ای تحت عنوان «شرحی دربارهٔ مناسبت کلام: ارتباط و شناخت»^{۸۲} (۱۹۸۷) با موشکافی بیشتری بیان کرده‌اند. به سخن مؤلفان، از زمان ارسطو تا نشانه‌شناسی^{۸۳} عصر حاضر همهٔ نظریه‌های ارتباطی بر اساس نظریهٔ واحد «مدل رمز»^{۸۴} قرار داشته است. بر طبق این مدل، عبارات زبانی علائمی صوتی هستند که اندیشه را رمزبندی می‌کنند. این مدل می‌کوشد مطابقت میان الگوهای آوایی و اندیشه را تعلیل کند. اما این واقعیت زبان‌شناختی غیرقابل انکار وجود دارد که ادراک چیزی بیشتر از رمزشکافی^{۸۵} نشانه‌های زبانی است و این شکاف میان بازنمون معنایی جمله و تعبیر گفته رانه با نظام رمز که با قواعد استنتاج می‌توان پر کرد.

به اعتقاد مؤلفان مقاله، بررسی بازنمون معنایی در حوزه دستور زبان، و بررسی تعبیر گفته در حوزه کاربردشناسی قرار می‌گیرد؛ و نیز آنکه فرایندهای رمزشکافی در دستور زبان و فرایندهای استنتاجی در کاربردشناسی کاملاً متفاوتند. در فرایند رمزشکافی، درون داد نشانه‌های آوایی هستند و برون داد پیامی است که به رمز زبانی مربوط می‌گردد. در فرایند استنتاجی، درون‌داد اصول چندی است و برون‌داد نتایجی که منطقاً زائیده همان اصول‌اند. در همین مقاله، مجموعهٔ اصولی که در تعبیر گفته به کار می‌روند «بافت کلامی» نامیده شده‌اند. به زبانی روشن‌تر، بافت کلامی یک سازه^{۸۶} روان‌شناختی است و شامل مجموعهٔ فرض‌ها، و یا به سخن گرایس، ۱۹۷۵، ۱۹۷۸، تضمن‌هائی^{۸۷} است که شنونده پیام درباره جهان دارد. هر گفته تازه به بافت تازه نیاز دارد و مسئله اصلی در کاربردشناسی این است که چگونه شنونده برای هر گفته تازه، بافت کلامی تازه‌ای را می‌سازد. مثلاً به این گفت و شنود کوتاه توجه کنید:

Peter: Do you want coffee?

Mary: Coffee would keep me awake.

در این محاوره کوتاه، جملهٔ ماری منطقاً پاسخ پرسش پیتیر نیست (به عبارتی، کلام دارای بافت تازه‌ای است) اما پیتیر از این پاسخ ماری استنباط می‌کند که ماری مایل به صرف قهوه نیست و لذا پاسخ ماری دارای مناسبت است. اصولی که طرفین گفت و گو را به درک پیام کمک می‌کند دارای ماهیت روان‌شناختی و فرهنگی است. وقتی دو نفر زمینهٔ فرهنگی مشترک دارند و با دنیای

64) It is possible that all the plates were not broken.

65) Some of the plates may not have been broken.

66) We need more public schools.

(الف) به مدارس دولتی زیادتری نیاز داریم. 'more' عبارت 'public school' را تعریف می‌کند.
(ب) به مدارس که بیشتر دولتی باشد نیاز داریم. 'more' فقط 'public' را تعریف می‌کند. در کاربردشناسی، تبیین معنا با توجه به دانش غیرزبانی - جنبه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی کلام صورت می‌گیرد و در قالب قواعد صریح و مشخص زبانی عرضه نمی‌گردد.

82. *Precis of Relevance: Communication and Cognition*

83. semiotics

84. code model

85. decode

86. construct

87. implicatures

اندیشه یکدیگر آشنا هستند به عبارت صریح و کامل زبانی کمتر نیاز خواهد بود.^{۸۸} مجموعه فرض‌هایی که گوینده و شنونده در گفت و گو با خود دارند محیط شناختی^{۸۹} آنها را تشکیل می‌دهد. پرسش اصلی در ارتباط زبانی این است که دو کس به هنگام گفت و شنود کدامیک از این فرض‌ها را در تعبیر گفته‌ها دخالت خواهند داد؟ و این پرسشی است که در رشته‌های متعدد علوم انسانی چون روان‌شناسی، زبان‌شناسی، علم ارتباطات... مورد تفحص پژوهشگران است. پاسخی که سپربر و ویلسون به این پرسش داده‌اند اختصاراً بدین گونه که شناخت انسان همواره مترصد است که خبر متناسب^{۹۰} را دریافت کند. در ارتباط زبانی هر قدر که شخص با محیط شناختی طرف مقابل آشنا باشد - و این زمانی است که محیط شناختی آن دو متقابل باشد - به همان درجه می‌تواند به راحتی استنتاج کند که طرف مقابل کدام یک از فرض‌ها را به کار خواهد برد. لازمه همخوانی تعبیر گفته از جانب شنونده با آنچه که گوینده ادا کرده است به گفته لوئیس (D. Lewis)، ۱۹۶۹ وجود «دانش مشترک»^{۹۱} و به سخن شیفر (S. Schiffer)، ۱۹۷۲ «دانش متقابل»^{۹۲} است.

مؤلفان کتاب زبان‌شناسی نوین: نتایج انقلاب چامسکی^{۹۳}، (۱۹۸۰) ضمن بیان مطالبی درباره معنا، تمایز میان توانش زبانی و کنش زبانی را تمایز میان معنای جمله و تعبیر گفته قلمداد کرده، معتقدند که معنای جمله دو جنبه دارد:

الف) یک جنبه معنای جمله مستقل از بافت کلام است و دارای قضا یا^{۹۴} یا ملازماتی^{۹۵} است که گوینده نمی‌تواند آنها را انکار کند، مانند قضایایی که در معنای (67) مفروض است:

67) My son threw a brick at the window.

a) I have a son.

b) My son did something.

c) Something happened. ... etc.

ب) جنبه دیگر معنای جمله با قضایایی سر و کار دارد که بر حسب موقعیت‌های گوناگون گفت و شنود و یا به عبارتی، بافت‌های گوناگون کلام تغییر یافته و در نتیجه جمله واحدی معنایی گوناگون خواهد داشت. در حالت دوم، تغییر معنا به سبب تأثیر عوامل غیر زبانی است و آن نظریه

۸۸. در کتاب تفکر و زبان از قول تولستوی می‌خوانیم در میان مردمی که از لحاظ روحی قرابت بیشتری با هم دارند، ارتباط به وسیله گفتار اختصاری بیشتر حکم قاعده را دارد تا استثناء. و شاهد این مدعا گفت و گوی دو دل‌داده به نام‌های کیتی و لوین در آنا کارنینا (بخش ششم، فصل سوم است)... «اینک لوین عادت کرده بود که اندیشه خود را به طور کامل و بدون آنکه لازم باشد در قالب واژه‌های دقیق به کار برد، بیان کند. او می‌دانست که همسرش در چنین لحظه‌های سرشار از عشق می‌تواند با اشارتی منظورش را دریابد و به راستی که درمی‌یافت.» (ترجمه عزیدفتری ۱۳۶۷:۲۱۱).

89. cognitive environment

90. relevant information

91. common knowledge

92. mutual knowledge

93. *Modern Linguistics: The Results of Chomsky's Revolution*

94. propositions

95. entailments

معنائی که صرفاً به تحلیل معنای زبان شناختی می‌پردازد و به جنبهٔ دوم معنا، یعنی جنبهٔ کاربرد شناختی توجه ندارد نمی‌تواند نظریه معنائی جامع باشد. برای روشن‌تر شدن موضوع به مثالهای زیر از اسمیث و ویلسون (۱۷۴:۱۹۸۰) توجه کنید:

68a) Where's my box of chocolate?

68b) Where are the snows of yesteryear?

پاسخ B پاسخ مستقیمی برای پرسش A نیست، با این وجود در موقعیت کلامی خاص، پاسخ پرسش A تلقی می‌شود، بدین معنا که «از جمعهٔ شکلات خبری نیست» و یا واضح‌تر بگوئیم «شکلات‌ها را خورده‌اند». ممکن است به پرسش A به گونه‌های متفاوت یعنی با استفاده از واژه‌ها و ساخت‌های دستوری گوناگون پاسخ داد:

69a) Where's my box of chocolate?

69b) I was feeling hungry.

70a) Where's my box of chocolate?

70b) I've got a train to catch.

71a) Where's my box of chocolate?

71b) Where's your diet?

72a) Where's my box of chocolate?

72b) The children were in your room this morning.

ملاحظه می‌کنیم هیچ کدام از پاسخهای (68-72) معنای حقیقی^{۹۶} خود را همراه ندارند. به عبارتی دیگر، همهٔ پاسخهای B، جدا از بافت کلامی فوق معنی خاص خود را دارند:

جمعهٔ شکلات من کجاس؟

- برف‌های پارسال کجاس؟

- من گشتم بود.

- من باید به قطار برسم.

- برنامهٔ رژیم غذایی کجاس؟

- بچه‌ها دیروز در اطاق تو بودند.

این پاسخها همه با معانی گوناگون در موقعیت ارتباطی فوق برای پرسش A پاسخ تلقی می‌شوند. به سخن اسمیث و ویلسون به درستی معلوم نیست در این ارتباط زبانی دانش غیر زبانی و قواعد استنتاج (منطق) چه نقشی را ایفا می‌کنند. آنان در توجیه این مطلب اصطلاح (relevance) مناسب کلام را که پیشتر گرایس به کار برده بود، به کار برده، می‌گویند پاسخی مانند «برفهای پارسال کجاس؟» در قبال پرسش (68) در آغاز قطعه شعری هرگز نمی‌تواند به

معنای - «از شکلات‌ها خبری نیست» باشد. بنابراین، زمانی یک عبارت زبانی (صرف‌نظر از معنای حقیقی آن) برای پرسشی پاسخ تلقی می‌شود که شنونده مناسبت آن را دریابد. حتی وقتی پاسخی نظیر - برنامه رژیم غذایی کجاس؟ که خود شکل سوالی دارد نامربوط جلوه کند، سوال کننده می‌کوشد مناسبت آن را دریابد. و یا پاسخ - «من باید به قطار بروم» ممکن است بدین معنا باشد که او کار مهمتر از آن دارد که به شخص سوال کننده جواب بدهد، و یا آنکه نمی‌خواهد درباره چیزهایی که می‌داند حرفی بزند. بنابراین، حتی پاسخی که آشکارا نامربوط است امکان دارد که حاوی خبری در رابطه با پرسش باشد. هر چه پاسخ داده شده مناسبت بیشتری با پرسش داشته باشد به همان مقدار از صراحت معنایی بیشتری برخوردار خواهد بود. به سخن دیگر، دریافت قضایا یا ملازمات معنایی به درجه «مناسبت» عبارت زبانی بستگی دارد. گاهی گوینده در کلام خود برخی نشانه‌های آشکار^{۹۷} را به کار می‌برد و با این کار، شنونده را در تعبیر قصد یا مقاصدش یاری می‌دهد. بدیهی است که در چنین مواردی شنونده به جای تمسک به دانش غیرزبانی و استفاده از اصول کاربردشناسی برای دریافت پیام حداکثر بهره را از نشانه‌های زبانی خواهد برد. به عنوان مثال، به (73-78) توجه کنید (همان کتاب: ۱۸۰):

73a) I really disliked the man you introduced me to.

73b) He's your boss.

74a)

74b) Actually, he's your new boss.

75a)

75b) Anyway, he's your new boss.

76a)

76b) After all, he's your new boss.

77a)

77b) Still, he's your new boss.

78a)

78b) Well, he's your new boss.

هر یک از اظهارات B در قبال جمله خبری (73) بار معنایی هشدار، ملامت، استهزا، پند، و همدردی را به همراه دارد. هر یک از نشانه‌های زبانی چون *actually, anyway, after all, still* به ترتیب در (73-78) معلوم می‌دارد کدام یک از این معانی تلویحی زیر مورد نظر شخص B بوده است:

- بهتر است احترام رئیس جدید را داشته باشی. (74b)

- چه بخواهی چه نخواهی او رئیس جدید توست. (75b)

- بله، آدم معمولاً از رئیس جدید بدش می‌آید. (76b)

- هر چه باشد، او رئیس جدید توست. (77b)

- وای کارت زاره/ دچار دردسر شده‌ای. (78b)

از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد که دریافت معنای کامل جمله بر اثر تعامل برخی از عوامل زبانی و غیرزبانی در بافت کلامی معین حاصل می‌گردد. مقصود از عوامل زبانی صورت‌های نحوی، واژگانی و واجی کلام است و منظور از عوامل غیرزبانی دانشی است که گوینده و شنونده در رابطه با موضوع یا شئی به طور مشترک داشته و هر دو مناسبت کلام را دریابند. اغلب از قول زبان‌شناسان می‌شنویم که تفکیک کامل دانش زبانی و غیرزبانی ممکن نیست. بر عکس، اسمیث و ویلسون (۱۸۹:۱۹۸۰) معتقدند که تنها با قبول این فرض که میان دانش زبانی و دانش غیر زبانی خط فارق وجود دارد می‌توان ظرایف ارتباط زبانی را تجزیه و تحلیل کرد. در نظر آنان «دستور زبان» نظامی قائم به ذات^{۹۸} است که می‌توان آن را فی نفسه مورد بررسی قرار داد. با بررسی خواص این نظام، و یا به عبارتی از طریق انجام مطالعات کاربردشناختی می‌توان از سازمان‌بندی دانش انسان^{۹۹} و کاربرد آن آگاهی حاصل نمود.

مفهوم مطلب فوق این است که قواعد معنایی دستور زبان با اصول کاربردشناسی تفاوت دارد. به عنوان مثال، گاهی دو جمله که از لحاظ داشتن قضایا (به عبارتی، از لحاظ معنا) برابرند، ممکن است هر یک از لحاظ کاربردشناسی معنای متفاوتی را ایفا کند:

79) Jane spoke to Alex.

80) Jane spoke to Alex.

جمله‌های (79) و (80) دارای قضایای یکسانند، اما میان آن دو تفاوتی وجود دارد که به ترتیب از تأکید بر روی Jane در (79) و Alex در (80) حاصل می‌شود. بدین معنا که در (79) کس دیگری بجز Jane با Alex صحبت نکرد و در (80) Jane با کس دیگری به غیر از Alex صحبت نکرد. بدیهی است تفاوت معنایی میان (79) و (80) ناشی از آهنگ متفاوتی است که در ادای این دو جمله به گوش می‌رسد. گاهی تفاوت معنایی میان دو جمله که دارای قضایای یکسان و در نتیجه از لحاظ معناشناسی همسان هستند، در کاربردشناسی به سبب وجود ساخت‌های نحوی متفاوت معنای متفاوتی را می‌رسانند:

81) I met your sister last week, and she is very intelligent.

82) Your sister, who I met last week, is very intelligent.

هر دو جمله فوق دارای قضایای (83) و (84) می‌باشند:

83) I met your sister last week.

84) Your sister is very intelligent.

و بنابراین هم معنا هستند. اما از لحاظ کاربردشناسی میان آن دو تفاوت معنایی وجود دارد. کسی که (۸۱) را به کار می‌برد، به هر دو قضیه (۸۳) و (۸۴) بهای برابر می‌دهد و کسی که (۸۲) را به کار می‌گیرد به (۸۴) در مقایسه با (۸۳) اهمیت بیشتری قایل است. از این مثال‌ها معلوم می‌شود که معنای جمله صرفاً از قبلِ قضا یا ملازمات جمله (که در ژرف‌ساخت بازنمون می‌شدند) حاصل نمی‌شود بلکه برای دریافت معنای آن، قواعد نحوی باید روساخت جمله و آهنگ جمله را نیز شامل گردد.

کلام پایانی - امروزه زبان‌شناسان عموماً معتقدند که تبیین معنای عبارت زبانی با در نظر گرفتن قواعد معناشناسی (چه معنا را مانند زبان‌شناسان تعبیری در ژرف‌ساخت بدانیم یا آن را همچون معناشناسان زایشی همان ژرف‌ساخت به حساب بیاوریم)، اصول کاربردشناسی، و مجموعه‌ای از قواعد استنتاج میسر است. گروهی از زبان‌شناسان با استفاده از الفاظ دیگری به تبیین معنای زبان‌شناختی پرداخته، معتقدند مدل اساسی ارتباط کلامی شامل عوامل زیر است: مجموعه‌ای از دانش زبانی (دستور)، مجموعه‌ای از دانش غیر زبانی (معرفت جهان خارج) و دانش مشترک یا متقابل (آشنائی با فضای ذهنی طرف محاوره). به مفهومی ساده‌تر می‌توان گفت که معنای زبان‌شناختی در پرتو دستور زبان، معرفت جهان خارج، و منطق میسر است. این سخن ما را به تعریفی که در ابتدای مقاله از معنای زبان‌شناختی ارائه کردیم می‌رساند: مجموعه مطالعاتی که پیرامون کاربرد زبان در رابطه با جنبه‌های گوناگون چون تجربه زبانی و غیر زبانی، شرایط اجتماعی، روانی، مکان و موضوع گفتار به عمل می‌آید در حوزه معنای شناسی نظریه زبانی قرار می‌گیرد.

افزوده‌ها

موضوع تعلق یا عدم تعلق معنا به ژرف ساخت و نیز تأثیر رو ساخت در معنا یکی از مسائلی است که در فرضیه کنشی^{۱۰۰} آمده است. به طور خلاصه این فرضیه بر اساس این اندیشه قرار دارد که همه جملات در ژرف ساخت دارای خواص کنشی است. مثلاً، جمله (1) دارای ژرف ساخت (2) است که بر اثر اعمال قاعده گشتار حذف - کنشی^{۱۰۱} (که گشتار اختیاری است) رو ساخت (1) به دست آمده است، اما این قاعده در (3) به کار نرفته است (لیچ ۱۹۲: ۱۹۸۵):

- 1) Be careful.
- 2) I IMPERE you that you be careful.
- 3) I order you to be careful.

این فرضیه پس از آنکه با اقبال زبان شناسان مواجه شد کم بر اثر پاره دشواری های تاویلی اعتبار خود را از دست داد. مثلاً در رابطه با نظریه کنشی، سادوک (J.M.Sadock)، ۱۹۷۵ یکی از مدافعان این نظریه معتقد است که مقدرت پیام رسانی کلام مستقیم و کلام غیر مستقیم را می توان در ژرف ساخت کنشی فورمول بندی کرد. فرضاً، جمله خواهشی *Can you close the window?* را در ژرف ساخت می توان به گونه (4) نشان داد:

- 4) I request you that you close the window.

لیچ با توجه به دلایلی که در زیر آمده آنچه را که سادوک تحت عنوان «نظریه کنشی گسترده»^{۱۰۲} بیان کرده است مطرود دانسته است (همان کتاب: ۹۵-۱۹۳):

الف) جمله هائی که سادوک و زبان شناسان هم مسلک وی که در نظریه کنشی زبان به عنوان مثال ذکر می کنند همانند (۷-۵) دورگه اند، یعنی آن که از لحاظ قواعد دستوری نادرست بوده اما بر طبق اصول کاربردشناسی توجیه پذیرند:

- 5) Shut the window, can you? (به جای will you)
- 6) Let's have a look at the hand, may I? (به جای shall we)
- 7) I'd like to know, please, what are you going to say?

(به جای what you are going to say?....)

ب) در این فرضیه جمله های خواهشی (7-10) همه در ژرف ساخت با استفاده از فعل کنشی 'request' به یک گونه مانند (11) بازنمون می شوند:

- 7) Can you close the window?

100. the performative hypothesis

101. performative deletion transformation

102. "the extended performative hypothesis"

- 8) Can you please close the window?
 9) Would it be possible for you to close the window?
 10) Would you be kind enough to close the window?
 11) I request you that you close the window.

و ما می‌دانیم جمله‌های خواهشی فوق که معنای آنها در ژرف‌ساخت یکسان نشان داده می‌شوند از لحاظ مقدرت پیام‌رسانی تفاوت‌های ظریفی به همراه دارند که از رابطهٔ میان گوینده، شنونده و بافت کلام تأثیر می‌پذیرند.

ج) در این نظریه کلام مستقیم ممکن است شامل جمله‌هایی باشند که از لحاظ دستوری مبهم هستند. مثلاً، جمله *Can you answer the phone?* می‌تواند به دو معنای: الف) خواهشی (لطفاً به تلفن جواب بدهید) و ب) پرسشی (آیا بلد هستید به تلفن جواب دهید؟) به کار رود. سادوک و همفکران وی این ابهام را ابهام دستوری می‌دانند و نه ابهام معنایی. این استدلال از نقطه نظر معناشناسان زایشی چون لیکاف و مک کاولی که معنا را از صورت جدا نمی‌دانند مردود است. د) و بالاخره آن‌که سادوک و دیگر مدافعان نظریهٔ کنشی، ژرف‌ساخت‌ها و قواعد گشتاری لازم را که ژرف‌ساخت را به روساخت جمله تبدیل کنند دقیقاً ارائه نکرده‌اند.

BIBLIOGRAPHY

- Austin, J.L. 1962. *How to Do Things with Words?* Oxford: Clarendon Press.
- Bolinger, D. 1968. *Aspects of Language*. Harcourt, Brace and World, Inc.
- Chomsky, Noam. 1957. *Syntactic Structures*. The Hague: Mouton.
- , 1965. *Aspects of the Theory of Syntax*. The MIT Press.
- , 1971. "Deep Structure, Surface Structure, and Semantic Interpretation," in D.D.Steinberg and L.A. Jakobovits (eds), *Semantics: An Interdisciplinary Reader in Philosophy, Linguistics and Psychology*. Cambridge University Press.
- Firth, J.R. 1957. *Papers in Linguistics*. Oxford University Press.
- Gazdar, G. 1979. *Pragmatics: Implicatures, Presupposition and Logical Form*. New York: Academic Press.
- Grice, Paul. 1975. "Logic and Conversation," in P.Cole and J.Morgan (eds), *Syntax and Semantics*. New York: Academic Press.
- , 1978. "Further Notes on Logic and Conversation," in F.Cole (ed) *Syntax and Semantics 9: Pragmatics*. Academic Press.
- Halliday, M.A.K. 1973. *Explorations in the Functions of Language*. London.
- Harman, G.H. 1976. "Three Levels of Meaning", in D.D.Steinberg and L.A. Jakobovits (eds), *Semantics*. Cambridge University Press.
- Hayes, C.W., J.Ornstein and W.W.Gage. 1977. *ABC's of Languages and Linguistics*. Institute of Modern Language, Inc.
- Jackendoff, R.S. 1972. *Semantic Interpretation in Generative Grammar*. Mass.: MIT Press.
- , 1968. "Quantifiers in English, In *Foundations of Language*, 4, 422-42.
- Katz, Jerrold and Jerry A.Fodor. 1963. "The Structure of a Semantic Theory", *Language*, XXXIX, 170-210.
- Katz, Jerrold and P.M.Postal. 1964. *An Integrated Theory of Linguistic Descriptions*. MIT Press.
- Kempson, R.M. 1973. *Presupposition and the Delimitation of Semantics*. Cambridge University Press.
- Kuhn, Thomas S. 1970. *The Structure of Scientific Revelutions*. The University of Chicago Press.
- Lakoff, George. 1976. "On Generative Semantics," in D.D.Steinberg and L.A.Jakobovits (eds), *Semantics*. Cambridge University Press.
- Leech, G. 1985. *Principles of Pragmatics*. Longman.
- , 1976. *Semantics*. Penguin Books.

- Lewis, D. 1969. *Connection*. Harvard University Press.
- McCawley, J. 1970a. "Where do Noun Phrases Come From?" In Jacobs and Rosenbaum (1970).
- 1968a. "The Role of Semantics in a Grammar." In Back and Harms (1968).
- Toss, J. and G. Lakoff. 1967. "Is Deep Structure Necessary?" Unpublished.
- Sadock, J.M. 1974. *Toward a Linguistic Theory of Speech Acts*. New York: Academic Press.
- Seale, J.R. 1969. *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. Cambridge University Press.
- 1974. "Chomsky's Revolution's in Linguistics," in Gilbert Herman. *On Noam Chomsky: Critical Essay*. New York: Anchor Books.
- Smith, N. and D. Wilson, 1980. *Modern Linguistics: The Result of Chomsky's Revolution*. Indiana University Press.
- Sperber, D. and D. Wilson, 1980. "Precis of Relevance: Communication and Cognition," *Behavioral and Brain Sciences*, 10, 697-754.
- Schiffer, S. 1972. *Meaning*. Clarendon Press.
- Thomas, O and E. Kintgen, 1974. *Transformational Grammar and the Teacher of English*. Holt, Rinehart and Winston, Inc.
- Weinreich, U. 1976. "Exploitations in Semantic Theory," in D.D. Steinberg and D.A. Jakobovits (eds), *Semantics*. Cambridge University Press.
- Widdowson, H.G. 1986. "English in Training and Education," in H.G. Widdowson, *Exploitations in Applied Linguistics*. Oxford University Press.
- Wilson, D. 1975. *Presupposition and Non-Truth-Conditional Semantics*. London and New York: Academic Press.

بررسی تأثیر عقاید زبان‌شناختی نوام چامسکی و نظریه‌های گشتاری دستور زبان روی آموزش زبان دوم^۱

۱-۱ مقدمه:

زبان‌شناسی علمی است توصیفی^۲ و نظری^۳ چراکه برای توجیه جنبه‌های گوناگون هریک از زبانهای طبیعی ابتدا نظریه‌پردازی می‌کند و آنگاه در جهت آزمودن نظریه‌ها، آنها را به محک واقعیت‌های زبانی می‌زند.^۱ این دو مشخصه زبان‌شناسی با یکدیگر در تضاد نبوده، بلکه برعکس می‌توانند مؤید و مکمل یکدیگر باشند. با این وجود، تأکید و اهمیت آن دو در میان علمای زبان‌شناسی متفاوت بوده است. برخی از زبان‌شناسان، مانند بلومفیلد و پیروان مکتب ساختگرایی او، توصیف جنبه‌های گوناگون زبان را موضوع اصلی زبان‌شناسی تلقی کرده‌اند و گروهی دیگر، مانند چامسکی و زبان‌شناسان ذهن‌گرا، مسائل نظری چون درک ماهیت زبان و کشف همگانی‌های زبانی را وجهه‌همت خود قرار داده‌اند.^۲ هر دو بُعد مسئله - زبان‌شناسی توصیفی و نظری - روی آموزش زبان دوم به شرحی که در صفحه‌های آینده خواهیم گفت تأثیر فراوان گذاشته‌اند.

چامسکی از جمله زبان‌شناسانی است که در جرگه دوم قرار دارد. برای چامسکی تلاش در راه درک قوانین پنهانی، و یا به عبارتی درک ماهیت زبان دارای انگیزش مضاعف است زیرا او از این رهگذر می‌خواهد به شناخت خواص ذهن انسان نایل شود. جان سیرل (J. Searle) در مقاله‌ای تحت عنوان «ارزیابی انقلاب چامسکی»^۳ (۱۹۷۴:۲) می‌گوید در نظر چامسکی رفتار

۱. در این گفتار تفاوت میان مفهوم «زبان دوم» (second language) و «زبان خارجی» (foreign language) را نادیده گرفته‌ایم.

2. descriptive

3. theoretical

4. "Chomsky's Revolution in Linguistics"

کلامی بمثابه توده یخ شناوری است که فقط سطح فوقانی آن - کنش زبانی - پیداست و بخش اعظم آن - توانش زبانی^۳ - که عوامل عدیده زبانی و غیرزبانی در آن مؤثرند از دیده ناپیدا است. با این وجود، همه زبان‌شناسان در قبول این واقعیت که زبان نظامی یک پارچه^۵ و منسجمی^۶ از رابطه‌هاست، متفق‌القول هستند، اما در مورد این که چگونه باید ساخت و کار این نظام را بیان کرد عقاید گوناگونی وجود دارد که در قالب نظرات مکاتب مختلف زبان‌شناسی آمده است. زبان‌شناسان برای نشان دادن ساختار این نظام، آن را به اجزاء چندی مانند «اصوات گفتار»، «واژه»، «جمله»، «معنا» و «متن» تقسیم کرده، هر یک را در شاخه‌ای از زبان‌شناسی به شرح زیر مورد بحث قرار داده‌اند:

اصوات گفتار در واج‌شناسی و واج‌شناسی فونیمیک^۷.

واژه در واژه‌شناسی، معناشناسی و سازه‌شناسی^۸.

جمله در نحو.

معنا در معناشناسی.

متن (گفت‌وشنود) در تحلیل سخن^۹. نظم و نشر.

گفتنی است که در طول قرن بیستم تأکیدی که نخست روی مطالعه واج‌شناسی و واژه‌شناسی بود به تدریج به سوی مطالعه دستور زبان (سازه‌شناسی و نحو) کشیده شد و سپس علاقه و توجه زبان‌شناسان به جانب معنا معطوف گشت و اکنون شاهد نضج و رونق رشته‌های نوینی چون زبان‌شناسی متن، تحلیل کلام، نظریه مناسبت کلام^{۱۰}... هستیم. این روند پژوهشی زمانهای پیشین در جنبه‌های گوناگون زبان یکی از روشهای اکتساب معرفت، یعنی روش استقرارا به ذهن انسان متبادر می‌سازد که در آن، همانند روش زبان‌آموزی کودک، حرکت اندیشه از پدیده‌های جزء به کل است و به نظر می‌رسد که زبان‌شناسی نیز در جریان بالندگی پس از پشت سر گذاشتن واج‌شناسی، سازه‌شناسی، واژه‌شناسی به دوره‌ای از بلوغ اندیشه که لازمه غور و تعمق در ظرایف و دقایق معناشناسی، تحلیل سخن و کاربردشناسی^{۱۱}... می‌باشد پا نهاده است. ما در اینجا به اقتضای بحث‌مان با مفهوم دستور زبان سروکار داریم و لازم می‌دانیم نگاهی هرچند گذرا به آن در گذشته و حال بیندازیم تا زمینه را از لحاظ ارزیابی تأثیر عقاید زبان‌شناختی چامسکی روی آموزش زبان دوم فراهم کنیم.

۲-۱ نگاهی گذرا به دستور زبان در گذشته و حال:

دستور زبان اختراع یونانیان است و اصطلاح «گرامر» (grammar) از واژه، "gramma"، یکی از

5. unified

7. phonemic phonology

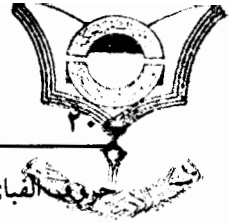
9. discourse analysis

11. pragmatics

6. coherent

8. morphology

10. Theory of Relevance



حروف الفبای زبان لاتینی مأخوذ است و هنر نوشتن و حک حروف (grammata) روی لوحه را tekhne (فن = technique) می‌گفتند و کل فرایند نگارش را با عنوان "he grammatike tekhne" نام می‌بردند که بعدها رومیان آنرا به صورت "grammatica" (دستور زبان) ترجمه کردند. در یونان باستان پیش از آنکه یونانیان الفبای زبان خود را از فنیقی‌ها بگیرند آثار اولیه چون اشعار حماسی هومر به‌طور شفاهی سینه به سینه نقل می‌شد و ادبیات شفاهی^{۱۲} تا چندین قرن نامعلوم ادامه داشت. وقتی یونانیان صاحب الفبا شدند لازم دیدند که آثار شفاهی را نظم و ترتیبی بخشند تا بتوانند اصالت آنها را حفظ نموده، به دست نسلهای آینده بسپارند. در آن زمان مطالعه دستور زبان در ردیف یادگیری کارهای جادوگرانه بود و اکثریت بیسواد که سواد خواندن و نوشتن را نداشتند اقلیت باسواد را به دیده جادوگران می‌دیدند و زبان را نوعی جادو و گرامر را سحر و افسون تلقی می‌کردند.^{۱۳}

در زبان باستان مردم یونان حروف را پیوسته بهم می‌نوشتند و بعدها که فکر گذاشتن فاصله در میان واژه‌ها به وجود آمد، اندیشه اقسام کلمه پیش آمد. به همین مناسبت است که مک‌آرتور (M. Arthur) می‌گوید: «اگر خط اختراع نشده بود، دستور زبان نیز به وجود نمی‌آمد» (۱۹۸۳:۴۷). در حدود سال ۱۵۰ پیش از میلاد، دیو نوسیوس تراکیایی (Dionysius Thrax) در کتاب خود، هنر دستور زبان^{۱۴}، بنای توصیف دستوری را پایه گذاشت و در آن اقسام اصلی کلمه را بدینگونه معرفی کرد: اسم، فعل، وجه و صفتی (اسم فاعل)، حرف تعریف، ضمیر، حرف اضافه، قید و کلمه ربط. در قرون وسطی دو قسم دیگر کلام: صفت و اصوات بر فهرست پیشین اضافه شد که تا به امروز کم‌وبیش اعتبار خود را حفظ کرده است. دستور نویسان رومی، مانند ترن تیشوس وارو (Terentius Varro)، دستور زبان لاتینی را بر مبنای دستور زبان یونانی تدوین کردند و در این راه به دلیل وجود قرابت تاریخی میان دو زبان یونانی و لاتینی، مشکلی نداشتند. اما یونانیان و رومیان بر این باور بودند که امکان استفاده از دستور زبان یونانی در تدوین دستور زبان لاتینی به لحاظ اعتبار جهانی آن است و در واقع به همین ملاحظه بوده است که از دیر باز این اعتقاد راسخ وجود داشته که فرد تحصیل کرده کسی است که تا حدودی زبان لاتینی و یا یونانی را بداند. حتی زبان‌شناسی امروز که با سنت‌گرایی سر ناسازگاری دارد می‌کوشد دستور زبان سنتی را جرح و تعدیل کرده و از مفاهیم بنیادی آن در ارائه نظرات نوین زبان‌شناسی استفاده کند. مک‌آرتور (۱۹۸۳) می‌گوید بلومفیلد کوشید خود را از دستور زبان سنتی به کلی رها سازد، اما موفق نشد و آنگاه در دفاع از دستور زبان سنتی، اضافه می‌کند بجای نادیده گرفتن دستور زبان سنتی بهتر است آن را بپذیریم و به ارزیابی دوباره آن بپردازیم چراکه هیچ چیز تازه‌ای به یک باره

12. orature

۱۳. واژه 'spell' در زبان انگلیسی شاهی بر این مدعاست که به عنوان اسم به معنای سحر و افسون است و در نقش فعال به این معناست که حروف واژه‌ای را با صدای بلند ادا کنند. مک‌آرتور (۱۹۸۳:۴۳).

14. Art of Grammar

از عدم به وجود نمی‌آید - تمدن امروز حاصل تلاشها و دستاوردهای گذشته است. باری، در قرون وسطی تنها زبان متشخص و پر آوازه اروپا زبان لاتینی بود و مقصود از دستورزبان، همانا دستور زبان لاتینی بود و در قرن شانزدهم که مدارس گرامر^{۱۵} در انگلستان ایجاد شد، سعی بر آن بود که آن دستور زبان را به ذهن طلاب علم فرو کنند. در اواخر قرن هیجدهم که نظامهای آموزشی در جوامع اروپائی رو به گسترش گذاشته بود، از دستورزبان به‌عنوان وسیله‌ای به منظور حمایت از زبانهای معیار در راه تحکیم مبانی اجتماعی و حفظ وحدت زبانی استفاده شد. این یک واکنش طبیعی بود چراکه آموزش همگانی تا حدی وجود هماهنگی زبانی را ایجاد می‌کند. در قرن نوزدهم علمای زبان‌شناسی زبانهای گوناگون را به تفصیل مورد مطالعه قرار دادند و دریافته‌اند تغییراتی که در طول زمان در زبانهای گوناگون روی می‌دهد تابع قواعد معینی هستند و نیز آنکه لهجه‌های دیگر یک زبان نه تنها صورتهای منحط زبان معیار نیستند بلکه هر یک به نوبه خود از اعتبار برخوردارند. در قرن بیستم دستورزبان موضوع منازعه میان دو گروه از زبان‌شناسان بود - گروهی که می‌خواستند سنتهای گذشته دستوری را حفظ کنند و پیرو آئین دستور زبان تجویزی بودند. گروه دیگر معتقد بودند که هر زبانی را باید از موضع عینی نگریست و به توصیف آن پرداخت. این جدال میان دستوربان سنت‌گرا و توصیفی دارای قرینه‌های اجتماعی و سیاسی نیز بود - در صحنه سیاست طرفداران اصل برابری شدیداً بر معیارهای بورژوازی می‌شوریدند و طالب رهائی از قید و بند سنت‌های دیرینه اجتماعی بودند. در عوض، محافظه‌کاران می‌کوشیدند ارزشهای سنتی را حفظ کنند.

با توسعه علم زبان‌شناسی مفهوم واژه «دستورزبان» دستخوش تغییراتی می‌شود به طوری که امروزه بجای یک گرامر از چند گرامر یک زبان صحبت به میان می‌آید. مانند دستور زبان تطبیقی^{۱۶}. (مطالعه و مقایسه گرامر دو یا چند زبان)، دستور زبان توصیفی^{۱۷} (به مفهومی که در زبان‌شناسی ساختگرا آمده است)، دستور زبان تجویزی^{۱۸} (به مفهوم دستور زبانهای سنتی)، دستور زبان زایشی - گشتاری (از چامسکی و همفکران او) و دستور زبان تاریخی، (مطالعه تحولات زبانی در طول زمان)، دستور زبان ساختاری، (از دستوریان روسی: نیکولای تروبتسکوی (Nikolay Trubetzkoy) و رومن یاکوبسون (Roman Jakobson)، «دستور زبان مقابله‌ای» (مطالعه تفاوتها و تشابهات میان دو یا چند زبان)، دستور زبان سیستمیک^{۱۹} (یا دستور زبان مقوله و میزان، از مایکل هیلیدی (M. Halliday)، «دستور زبان حالت»^{۲۰} (از چارلز فیلمور (C. Fillmore) دستور زبان لایه‌ای^{۲۱} (نظامی از لایه‌ها و شبکه‌ها از سیدنی لم (Sidney Lamb)، و دستور زبان آموزشی.^{۴۲۲}

15. Grammar Schools
17. descriptive grammar
19. systemic grammar
21. stratificational grammar

16. comparative grammar
18. prescriptive grammar
20. case grammar
22. pedagogical grammar

امروزه، این واقعیت زبان شناختی کم‌وبیش پذیرفته شده که همه نظریه‌ها و روش‌های توصیف دستور زبان دارای دامنه محدود بوده و نتایج آنها نا پایدار و موقتی است. زبان یک پدیده تاریخی و اجتماعی پویاست و می‌توان آن را با روشهای گوناگون که هیچکدام به نوبه خود کامل نبوده و لیکن بارقه‌ای از حقیقت به همراه دارند، توصیف کرد.

۳-۱ آموزش زبان بر پایه نظریه‌های زبان‌شناسی ساختگرا^{۲۴}:

از قرن نوزده که فقه‌اللغه^{۲۵} و آواشناسی تحت مطالعات منظم قرار داشت برای به‌کار بردن برخی از یافته‌های زبان‌شناسی در زمینه آموزش زبان خارجی کوشش به عمل می‌آمد و در این راه نخستین گامها را دانشمندانی چون سویت (H. Sweet) جونز (D. Jones)، پالمر (H. Palmer) و فرث (J.R. Firth) در انگلستان، یسپرسن (O. Jespersen)، یلمسلوف (L. Hjelmslev) در دانمارک و تنی دیگر از دانشمندان در فرانسه و آلمان برداشته‌اند. با این همه و باوجود گسترش مداوم اندیشه‌های زبان‌شناسی و فعالیت‌های معلمان زبان و نشر آثار نظریه‌پردازان آموزشی زبان، ضرورت کاربرد یافته‌های زبان‌شناسی در امر آموزش زبان تقریباً تا سال ۱۹۴۰ احساس نمی‌شد و پرسشهای مربوط به ماهیت، ساختار و کنش زبان صرفاً در دایره علایق نظریه‌پردازان آموزش زبان محصور مانده و به مرحله عمل نمی‌رسیدند.

در دهه‌های نخستین قرن بیستم نظریه‌پردازان آموزش زبان در تلاش خود برای ایجاد پایه‌های علمی آموزش زبان^{۲۵} بیشتر به جانب روان‌شناسی روی می‌آوردند تا زبان‌شناسی و در این میان و با نبود احساس نیاز به دانش زبان‌شناسی، وجود چند زبان‌شناس معروف چون پالمر^{۲۶} جنبه استثنا دارد. پالمر در نخستین اثر معروف خود، اصول آموزش زبان^{۲۵} با ارائه نظریه نوین زبان زیر بنای آموزش علمی زبان را بنا نهاد، لیکن معلمان زبان وقت وقعی بر عقاید مترقیانه پالمر نگذاشتند چراکه آنان هنوز بر ضرورت توجه و رعایت یافته‌های زبانی در آموزش زبان دوم پی نبرده بودند.

در نخستین سالهای جنگ جهانی دوم، زبان‌شناسی به عنوان بخش مهم و یا شاید مهمترین بخش آموزش زبان اهمیت یافت. با ورود آمریکا به صحنه‌های نبرد در اروپا و مناطق دیگر جهان، لزوم آموزش زبانهای خارجی به پرسنل نظامی آمریکا شدیداً احساس گردید و انجمن زبان‌شناسان آمریکا^{۲۶} وظیفه یافت که تجربه خود را در زمینه تجزیه و تحلیل زبانهای بومی

۲۴. انتساب این عنوان و ذکر نکاتی چند در این رابطه صرفاً برای آن است که خواننده محترم باکسب آگاهی از روند کلی آموزشی زبان خارجی پیش از انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی بتواند از موضع بهتری در مورد امکان کاربرد نظریه‌های زبان‌شناسی گشتاری در زمینه آموزش زبان خارجی تأمل کند.

24. philology

25. The Scientific Study and Teaching of Languages.

26. The Linguistic Society of America

آمریکا به منظور تجزیه و تحلیل زبان‌هایی که آموزش آنها برای افراد نظامی لازم بود و نیز برای تهیه مواد آموزشی بر اساس مطالعات انجام یافته به کار گیرد (مالتون (W.G. Moulton)، ۸۱: ۱۹۶۱). برخی از زبان‌شناسان معروف تهیه متون درسی مربوط به آموزش زبان‌های گوناگون را بر عهده گرفتند: مانند هاکت (G.F. Hockett): زبان چینی، هال (E. Hall): زبان فرانسوی، هاگن (Haugen): زبان نروژی، سیباک (T.A. Sebeok): زبان فلاندی و مجارستانی، مالتون (W.G. Moulton): زبان آلمانی، بلومفیلد (L. Bloomfield): زبان هلندی و روسی. مشارکت زبان‌شناسان آمریکا در دهه ۱۹۴۰ در کار آموزش زبان‌های بیگانه تجربه نوینی بود و این تجربه به طور خلاصه شامل موارد زیر بود: ۱) تجزیه و تحلیل ساختار زبان هدف توسط زبان‌شناس مجرب، ۲) تهیه مواد آموزشی بر اساس تحلیلهای به عمل آمده، ۳) تشکیل کلاسهای کوچک و چندین ساعت تمرین مدام به کمک یک نفر اهل زبان، ۴) تأکید بر فراگیری زبان گفتار به عنوان هدف نخستین.

در حالی که گروهی از زبان‌شناسان آمریکا در پی استفاده از یافته‌های زبان‌شناسی در زمینه آموزش زبان‌های نامتعارف^{۲۷} بودند، گروهی دیگر می‌خواستند همین کار را در آموزش زبان انگلیسی انجام دهند. مؤسسه زبان انگلیسی دانشگاه میشیگان نخستین مؤسسه‌ای بود که از بدو تأسیس در سال ۱۹۴۱ به ریاست چارلز فریز (Ch. Friez) در صدد برآمد آموزش زبان انگلیسی را بر مبنای اصول زبان‌شناسی ساختاری قرار دهد (چارلز فریز: ۱۹۴۵).^۷

بیان نقطه نظرهای عمده دوتن از زبان‌شناسان نیمه قرن بیستم، یعنی فریز و لدو، که هر دو زبان‌شناسی ساختگرا را در خدمت آموزش زبان قرار داده بودند، می‌تواند نمایانگر ویژگیهای آموزش زبان در سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۴۰ و زمینه‌ساز بررسی تأثیر دستور زبان گشتاری روی آموزش زبان در سالهای بعد باشد:

۱) نظام واجی، نحو و واژگان زبان هدف را می‌توان به کمک مطالعات زبان‌شناسی به دست آورد و با توجه به هدفهای آموزشی آنها را نظم و نظام بخشید.

۲) تهیه مواد آموزشی می‌باید بر اساس تحلیلهای ساخت زبان مادری یادگیرنده و زبان هدف صورت بگیرد.

۳) مطالعه تطبیقی زبان مادری و زبان دوم به منظور شناختن موارد دشوار و آسان در جریان زبان آموزی ضرورت دارد. (دوران شکوفائی زبان‌شناسی مقابله‌ای^۸ که یکی از ره‌آوردهای عمده زبان‌شناسی ساختگرا می‌باشد به سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، بویژه به دهه ۱۹۵۰ بر می‌گردد.)

۴) هر چند اکثر زبان‌شناسان قویاً اعلام می‌کردند که زبان‌شناسی درباره روش تدریس حرفی برای گفتن ندارند، با این وجود، در دهه ۱۹۶۰ تأثیر زبان‌شناسی روی روش تدریس زبان دوم

قابل ملاحظه بود - معلمان زبان با الهام گرفتن از روش کار زبان‌شناسی ساختگرا مهارت لازم را برای تقطیع و طبقه‌بندی الگوهای زبانی بدست آورده و در نتیجه، تمرینات الگویی را که در آنها ساختهای زبانی در محور همنشینی^{۲۸} مورد توجه و تأکید بود ابداع کردند.^۹

در حدود سال ۱۹۶۰ تأثیر زبان‌شناسی ساختگرا روی آموزش زبان دوم به اوج خود رسید. با حرکت آونگ‌گونه اندیشه‌ها و پژوهشهای تجربی به جانب تجربه‌گرایی در سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، در روان‌شناسی نیز نظریه رفتارگرایانه یادگیری را بر اریکه قدرت علمی می‌بینم. این دو (زبان‌شناسی ساختگرا و روان‌شناسی رفتارگرا) پایه‌های نظری روش آموزش شنیدار - گفتاری را تشکیل می‌دادند و این وضع تا ظهور و نضج نظریه زایشی - گشتاری چامسکی و روان‌شناسی شناختی ادامه داشت.^{۱۰}

۴-۱ دستور زبان زایشی - گشتاری و آموزش زبان دوم:

برای این‌که از این بحث تصویر نسبتاً روشنی ارائه دهیم، می‌خواهیم به دنبال ذکر مقدمه کوتاه نخست از دیدگاه چامسکی و همفکران وی درباره امکان کاربرد دستور زبان گشتاری در آموزش زبان دوم آگاه شویم و سپس آراء مدرسانی که در این زمینه اظهار نظر نموده‌اند در دو گروه بیان کنیم:

۱) کسانی که به نحوی به دفاع از کاربرد این دستور زبان در آموزش زبان دوم پرداخته‌اند.
 ۲) کسانی که هرگونه استفاده از آن را در آموزش زبان دوم مردود دانسته‌اند. و در پایان از واکنش معلمان زبان به دنبال تحولاتی که در دستور زبان معیار چامسکی رخ داده است نتیجه‌گیری کلی کنیم.

در طول سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۴۰ این اندیشه پذیرفته شده بود که لازمه داشتن نظریه آموزش زبان قبول نوعی نظریه زبانی است. به عبارت دیگر، اگر بپذیریم آموزش زبان باید بر نظریه‌ای مبتنی باشد این کار تلویحاً به معنای آن است که نوعی نظریه زبان را پذیرفته و آن را در عمل به کار می‌گیریم. از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۰ روش غالب آموزش زبان، روش شنیدار - گفتاری بود که بر پایه نظرات ساختگرایی در زبان و رفتارگرایی در روان‌شناسی قرار داشت. زمانی که چامسکی در سال ۱۹۵۷ با انتشار ساختهای نحوی^{۲۹} (۱۹۵۷) نظریه نوین گشتاری را ارائه نمود و به سخن تامس‌کوهن (T. Kohn)، در ۱۹۶۲ در زبان‌شناسی انقلابی به وجود آورد، ساختگرایی از نفوذ و سیطره علمی برخوردار بود و اصول آن در کلاسهای درس پیاده می‌شد و تا چند سال محافل آموزشی به دستور زبان گشتاری وقعی ننهادند. از اوایل دهه ۱۹۶۰ برخی از معلمان امکان استفاده از این نظریه نوین را برای آموزش زبان مادری، بویژه در رابطه با نحو،

مورد توجه قرار داده، کتب چندی تألیف نمودند مانند انگلیسی نوین^{۳۰} (۱۹۶۸)، اثر راترفورد (W.E. Rutherford)، نحو انگلیسی^{۳۱} (۱۹۶۴) و دستور زبان نوین^{۳۲} (۱۹۶۷) از رابرتس (P. Roberts) گروه دیگری از معلمان با مشاهده و بررسی تحولات تازه در نظریه گشتاری که توسط لیز (R.B. Lees) (۱۹۶۱ و ۱۹۶۰) و خود چامسکی (۱۹۶۵) و دیگران به عمل آمده بود در صدد به کار گرفتن این نظریه برای آموزش زبان دوم برآمدند. گفتنی است هر چند دستور زبان گشتاری، زبان‌شناسی ساختگرا را، به خاطر ضعف مبانی نظری آن که بر مفاهیم الگوبندی در زبان و شرطی‌سازی ارادی در روان‌شناسی قرار داشت، مورد حمله قرار داد، لیکن این دستور زبان، روش آموزشی مشخصی که با روش شنیدار - گفتاری قابل مقایسه باشد ارائه نداد. راس (J. Ross)، ۱۹۷۲.

دستور زبان گشتاری عموماً امکان کاربرد آموزشی این نظریه را یا به کلی نفی کرده و یا بسیار محدود می‌دانند. خود چامسکی در مقاله‌ای که در کنفرانس شمال شرقی در سال ۱۹۶۶ ارائه نموده گفت: با دانشی که درباره سازمان بندی زبان - اصولی که ساختار زبان را تعیین می‌کند - داریم نمی‌توان مستقیماً دستور زبان آموزشی تدوین کرد (۹ - ۴۳:۱۹۶۶). چامسکی در کتاب جنبه‌های نظریه نحو^{۳۳} (۱۹۶۵) بین نظریه توانش زبانی گویشور و توصیف زبان شناختی آن تمایز قایل شده، می‌گوید آنچه باید مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد توانش زبانی گویشور است و نتایج حاصل از این بررسی است که می‌تواند مبنای تهیه مطالب آموزشی باشد. در نظریه گشتاری، زبان به گونه نظامی قایم به ذات و جدا از کاربرد آن معرفی گردیده و این مفهوم از کلام چامسکی به وضوح مستفاد می‌شود که گفته است زبان تحت هیچ محرک قابل شناختی، چه بیرونی و چه درونی قرار ندارد.

به تعبیری، کنش زبانی، که در کانون توجه معلم قرار دارد، از نظریه گشتاری بیرون مانده است. این نکته را خود چامسکی به این مضمون بیان کرده است - دستور زبان زایشی برای گوینده یا شنونده دستور زبان نمونه نیست. این دستور زبان می‌خواهد آن دانش زبانی را که مبنائی برای کاربرد عملی در اختیار گوینده - شنونده قرار می‌دهد، مشخصه یابی کند. (آلن و بورن (J.P.B. Allen and Buren)، ۱۵۹-۱۴۹:۱۹۷۴).

برای کسب اطلاع بیشتر از دیدگاه چامسکی در مورد نتایج ضمنی دستور زبان گشتاری در رابطه با آموزش زبان خارجی می‌توان به متن خطابه‌ای که مشارالیه در کنفرانس شمال شرقی ایراد نمود مراجعه کرد. در این سخنرانی چامسکی ضمن ابراز تردید در مورد کاربرد مستقیم یافته‌های زبان‌شناسی و روان‌شناسی برای آموزش زبان چهار موضوع تازه‌ای را عنوان ساخت و هر یک را با توجه به پیامدهائی که می‌تواند در زمینه آموزش زبان داشته باشد، مورد بحث قرار

30. Modern English
32. Modern Grammar

31. English Syntax
33. Aspects of the Theory of Syntax

داد (۱ - کاربرد خلاق زبان^{۳۴}، ۲) انتزاعی بودن باز نمون زبان شناختی^{۳۵}، ۳) همگانی بودن ساخت زیربنائی زبان^{۳۶}، و ۴) نقش سازمان بندی فطری فرایندهای شناختی^{۳۷}. بانگاهی گذرا به این عناوین می توان به روشنی دریافت که از نیمه ۱۹۶۰ بر اثر موضوعهای تازه، باب تازه ای در مباحث زبان شناسی گشوده می شود و موضوعهای پیشین چون تشکیل عادات زبانی بر اثر فرایند شرطی سازی، تقویت، پاداش، تفاوت های زبانی، الگوهای زبانی، داده های طبیعی زبان... کنار گذاشته می شود. معلم زبان دیگر منحصراً به آنچه که زبان آموز در قبال محرک معین زبانی بیان می کند علاقه مند نیست، بلکه می خواهد بداند آیا وی توانش زبانی لازم را برای ادای عبارات زبانی در موقعیت های ارتباطی (که لازمه توفیق در این کار استفاده درست از قواعد دستوری است) به دست آورده است یا نه؟

چامسکی در توجیه دلیل شرکت خود در آن کنفرانس صریحاً اعلام داشته بود که حوزه علاقه وی در درجه نخست ساختار زبان و درک ماهیت فرایندهای شناختی به طور کلی است. به اعتقاد چامسکی، نه زبان شناسی و نه روان شناسی از لحاظ نظری به آن درجه از شناخت لازم نرسیده اند که بتوانند اساس محکم و متقنی برای تکنولوژی آموزشی زبان محسوب شوند زیرا هر دو علم با وجود پیشرفتهای قابل ملاحظه در دهه های اخیر هنوز در حالتی از تغییر و نوسان به سر می برند. از این روست که مشاهده می کنیم از اواخر دهه ۱۹۷۰ برخی از معلمان زبان، که اشترن (H. Stern)، ۱۹۸۴ آنها را زبان شناسان آموزشی می نامد، به علت تکثر و تلون آراء زبان شناسان سرخورده می شوند و درصدد بر می آیند خود مسائل آموزشی زبان را حل و فصل کند، نتیجه آنکه نظریه آموزش زبان به جای این که پیشاپیش روش های آموزش زبان در حرکت باشد، پشت سر آنها به حرکت بطی خود ادامه می دهد. باید یادآور شویم که از نقطه نظر چامسکی کاهش اعتماد معلمان زبان به رهنمودهای زبان شناختی و روان شناختی در زمینه آموزش زبان هم مقرون به صواب است و هم نگرشی است واقع گرایانه.

از نقطه نظر روان شناسی یادگیری، چامسکی نمی پذیرد که زبان ساختاری مبتنی بر عادت است بلکه رفتاری است مشخصاً خلاق، یعنی تشکیل جمله های تازه و قالبهای تازه بر طبق قواعد دستوری فوق العاده انتزاعی و پیچیده و این نظر چامسکی با اصول شناخته شده تداعی و تعمیم (که جزء مبانی نظری روش شنیدار - گفتاری به شمار می رود) مغایرت کامل دارد. همین طور در زبان شناسی این اندیشه که زبان مجموعه ای از قالب های ساختاری است از نظر چامسکی مردود است. به اعتقاد وی نمی توان با استفاده از روالهای تحلیلی تقطیع و طبقه بندی که مورد عمل دستوربان ساختگرا در توصیف زبانهای بیگانه بود، از ساختار واجی و نحوی یک زبان توصیف کامل ارائه کرد.

34. creative aspect of language use

35. abstractness of linguistic representation

36. universality of underlying linguistic structure

37. organization in cognitive processes

جامسکی پیشنهاد معینی در رابطه با استفاده از یافته‌های زبان‌شناختی و روان‌شناختی در کنفرانس شمال شرقی سال ۱۹۶۶ ارائه نکرد و لیکن با طرح و بحث چهار موضوع یادشده، توجه مدرّسان را به تحولات نوین در زبان‌شناسی و بررسی امکان کاربرد بینش‌های حاصل از این دو رشته دانش را در زمینه آموزش زبان جلب نمود. و در واقع، دستور زبان آموزشی، که تلفیقی از یافته‌های مکاتب زبان‌شناسی بر حسب نیازهای درسی زبان آموزان است، تجسم عینی هشدار جامسکی و همفکران وی برای معلمان زبان در احتراز از جزم اندیشی و سرسپردگی محض به یک یا چند مکتب زبان‌شناسی است.

۵-۱ عقاید موافق و مخالف در رابطه با امکان کاربرد دستور زبان‌گشتاری در آموزش زبان دوم:

پیدایش و نضج دستورزبان ساختگرا آموزش زبان دوم را متحوّل ساخت به طوری که آثار آن به طور وضوح در همهٔ زمینه‌ها: تهیهٔ مواد آموزشی، روشهای آموزشی، آزمونهای زبان، مطالعات تطبیقی زبانها و... مشاهده گردید. زمانی که نظریهٔ گشتاری در محافل زبان‌شناسی و آموزشی از پشتیبانی و مقبولیت اهل فن برخوردار گردید، به گونهٔ دیگر از خود اثر بجا گذاشت. به عبارتی، دستور زبان گشتاری کانون تجمع همه کسانی شد که دربارهٔ ادعاهای نظری زبان‌شناسان ساختگرا و معایب روش آموزشی شنیدار - گفتاری نظرات انتقاد آمیز داشتند. این نظریهٔ جدید زبان‌شناسی، نظریه آموزشی زبان دوم را از بند رفتارگرایی در روان‌شناسی و ساختگرایی در زبان‌شناسی آزاد ساخت و آنچنان فضای تفحص و تتبع در زبان‌شناسی را به وجود آورد که به گفته اشترن (۱۹۸۴:۱۶۹) تا آن زمان سابقه نداشت. میدانیم که آواشناسی در اوایل قرن بیستم و زبان‌شناسی ساختگرا در دهه‌های چهل و پنجاه با ارائه مفاهیم نوین، اطلاعات و چشم‌اندازها، و رویه‌های نوین آموزشی روی آموزش زبان تأثیر شگرفی بجا گذاشتند. اما دستور زبان گشتاری با طلّیعهٔ خود موجب گردید نظریهٔ آموزش زبان با ارزیابی همه جانبه یافته‌های زبان‌شناسی و روان‌شناسی در مورد به کار گرفتن نظرات جدید زبان‌شناختی احتیاط بیشتری را رعایت کند. این نگرش احتیاط آمیز در بهره یابی از یافته‌های زبان‌شناسی در آموزش زبان دوم روی مفهوم (روش) اثر گذاشت، به طوری که در نظریهٔ آموزش زبان، مفهوم روش، که همواره به عنوان عامل اصلی در فرایند یادگیری زبان به شمار می‌رفت، به دلیل ناکامی در حل مسائل آموزشی اعتبار و منزلت خود را از دست داد و به جای آن موضوعهائی چون اهداف، متون و برنامه‌های آموزشی در کانون توجه قرار گرفتند و در این میان کسانی که به مفهوم «روش» وفادار مانده‌اند بر جنبه‌های اومانستی آن تأکید گذاشته‌اند.

با ذکر این مقدمهٔ کوتاه معلوم می‌گردد چرا معلمان زبان در مورد امکان به کار بردن دستور زبان گشتاری در آموزش زبان اتفاق نظر ندارند و گروهی به جانبداری از آن و گروهی دیگر به

مخالفت با آن پرداخته‌اند.

۱-۵-۱) از جمله کسانی که کوشیده‌اند به نحوی از دستورزبان گشتاری در آموزش زبان دوم بهره‌گیرند می‌توان یاکوبوویتس (L.A. Jakobovits)، ۱۹۶۸، لوئیس (K.R. Lewis)، ۱۹۷۲؛ راس، (J. Ross)، ۱۹۷۲ و یاکوبسون (R. Jakobson)، ۱۹۶۶ را نام برد.

لوئیس (K.R. Lewis)، ۱۹۷۲ با توجه به موارد زیر کاربرد دستورزبان گشتاری را در آموزش زبان دوم توجیه و تأیید می‌کند: ۱) دستورزبان گشتاری نزدیکترین نمونه به واقعیت زبانی است^{۱۱} یعنی، همه افراد انسانی به‌طور فطری دارای استعداد زبان آموزی است و چنانچه ماهیت فرایند یادگیری زبان مادری توسط کودک و زبان دوم توسط شخص بزرگسال یکی بوده باشد (موضوعی که امروز به فرضیه $L2 = L1$ معروف است و ما در بخش ۶-۱ همین گفتار در این باره به حد کفایت سخن خواهیم گفت) در آن صورت استفاده از دستور زبان گشتاری در کلاسهای زبان خارجی می‌تواند مفید باشد. این اندیشه با عقاید مک نیل (D. McNeil)، ۱۹۷۰، قرابت فراوان دارد چراکه به اعتقاد وی کودک به هنگام فراگیری زبان مادری نخست ژرف ساخت جمله‌ها را بر زبان می‌آورد و رشد زبانی او شامل بسط^{۱۲} ساختهای گشتاری است؛ ۲) دستور زبان گشتاری برای تبیین برخی از ویژگیهای زبان، مانند جمله‌های مجهولی، جمله‌های موصولی، جمله‌های مبهم روشی خاص را به کار می‌برد. استفاده از روش کار دستوریان گشتاری برای نشان دادن اعمال دستوری به طوری که زبان آموز بتواند به آسانی و بدون صرف وقت زیاد توانش زبانی خود را فزونی بخشد موجب خواهد شد که زبان آموز از تکرار کورکورانه عبارات زبانی به امید دست یافتن به تعمیم‌های درست زبانی، آنگونه که در کلاسهای شنیدار-گفتاری معمول است، اجتناب ورزد؛ ۳) روش توصیف ساختهای زبانی در نمونه دستور زبان گشتاری مقرون به صرفه است - به این مفهوم که تعداد بسیار اندک جمله‌های پایه زیر بنای همه جمله‌هاست. جمله‌های پایه تحت قواعد گشتاری به طرق گوناگون با هم ترکیب می‌یابند و عبارات طبیعی زبانی را به وجود می‌آورند. به زعم دستوریان گشتاری کودک به هنگام یادگیری زبان مادری بدین شیوه عمل می‌کند و استفاده از این شیوه در کلاسهای زبان دوم با قوای دماغی شخص بزرگسال بسیار سازگارتر است.

لوئیس در مقاله خود در دفاع از لزوم آگاهی معلمان زبان از یافته‌های زبان‌شناسی به منظور بهبود کیفیت آموزش زبان خارجی اظهار می‌دارد که در آموزش زبان می‌باید کوشش نمود که از گشتارهای طبیعی زبان استفاده بیشتری به عمل آید تا نیروی خلاقیت زبان آموز بارور گردد. مفهوم ضمنی این بیان، که با اصول دستورزبان گشتاری تجانس دارد، این است که متون درسی بایستی شامل نمونه‌های کاربرد زبان در یافته‌های طبیعی زبان بوده و در آنها عناصر زبانی - واجگان، واژگان، ساختهای نحوی و معنایی کنترل و طبقه‌بندی نشده باشند. بدیهی است این

عقیده با اصول روش آموزشی شنیدار-گفتاری که در خطاب به معلمان غالباً گفته می‌شود «مواد آموزشی را یک یک و به نوبت تدریس کنید» و یا «در جریان آموزش مهارت‌های زبانی از آسان به دشوار حرکت کنید»، مغایرت دارد. در واقع، بنابه عقیده طرفداران کاربرد دستور زبان‌گشتاری در آموزش زبان خارجی که روی جنبه خلاق کاربرد زبان تأکید فراوان می‌گذارند، روش آموزش زبان دوم در اساس به گونه روش یادگیری زبان مادری توسط کودک است چراکه کودک در جریان استحصال زبان پیوسته با کاربرد طبیعی زبان در محیط زندگی مواجه است. این مفهوم از کلام چامسکی که مک این تایرا (A. MacIntyra) ۱۰۸:۱۹۷۰ نقل کرده است بخوبی مستفاد می‌شود:

«آنچه که می‌توانیم پیشنهاد کنیم این است که برنامه آموزش [زبان] باید طوری تدوین شود که آن اصول خلاق که افراد انسانی در یادگیری زبان و تصور می‌کنم در یادگیری هر چیزی به کار می‌برند، بخوبی مرعی گردد. فکر می‌کنم بایستی بکوشیم برای ارضای کاوشگری شهودی^{۳۹} که هر فرد عادی به‌طور طبیعی از آن برخوردار است محیط زبانی غنی به وجود بیاوریم.»

از قول جی. فیشک (J. Fisiak) در کتاب زبان‌شناسی مقابله‌ای و معلم زبان^{۴۰} (۱۹۸۵:۱۰۴) می‌خوانیم که کراشن (S.D. Krashen) که مدافع اصل روش طبیعی آموزش زبان می‌باشد، عقیده‌ای شبیه عقیده چامسکی دارد. او می‌گوید «...واضح است که بر اثر آموزش صوری، دانشی به صورت کلی درباره قیودات دستوری^{۴۱} خواهیم داشت و در نتیجه توانش زبانی مانوعی توانش کاذب^{۴۲} خواهد بود، در صورتی که توانش ارتباطی واقعی صرفاً بر اثر ارتباط طبیعی حاصل می‌گردد.»

جیمز نی (J. Ney)، ۱۹۷۱:۷۰ پیشنهاد می‌کند اگر اصل همگانیهای زبانی در مورد همه زبانها صادق باشد، معلمان می‌توانند آن را در آموزش زبان به کار گیرند. بدین معنا که معلم به عوض تدریس عناصر بنیادی که از مقوله همگانیهای زبانی بوده و در همه زبانها یافت می‌شود، می‌تواند فقط تفاوت‌های زبانی را که در رو ساخت زبان مادری و زبان هدف وجود دارند، تدریس کند. به اعتقاد نی، استفاده از مهارت‌های شناختی که در مفهوم نظریه گشتاری زبان مستتر است برای آموزش زبانهای خویشاوند^{۴۳} مناسب است چراکه امکان انتقال دانش زبانی از زبان ۱ به زبان ۲ بیشتر میسر است، و رویه‌های آموزشی روش شنیدار-گفتاری برای تدریس زبانهای غیر-خویشاوند مناسب‌تر می‌باشد زیرا در آنها امکان انتقال دانش زبانی از زبان ۱ به زبان ۲ بسیار کم است. این کلام جیمز نی با اصل روان‌شناسی شناختی که می‌گوید پی بردن به موارد تشابه دشوارتر از شناخت موارد متفاوت است (همان‌طور که کودک نیز در تشکیل مفاهیم پیش از آنکه

39. intuitive heuristics

40. *Contrastive Linguistics and the Language Teacher*

41. grammatical constraints

42. pseudo competence

43. related

متوجه شباهت موجود در میان اشیاء گردد، تفاوت یا تضاد میان آنها را در می‌یابد - یا به عبارتی، شناخت تشابه دیرتر از شناخت تفاوت حاصل می‌گردد) همسان می‌باشد.

ویلگاریورس (W. Rivers) ۱۹۶۸:۲۰ برای آموزش زبان خارجی روشی را پیشنهاد کرده که در آن از هر دو روش شنیدار-گفتاری و روش تحلیلی^{۴۴} استفاده می‌شود زیرا به اعتقاد وی برخی از عناصر زبانی، مانند مطابقت فعل با فاعل، صفت ملکی با اسم، ضمیر با اسم... همواره دارای رابطه‌های ثابتی هستند و از این رو برای آموزش این قبیل عناصر زبانی، ایجاد عادات زبانی از طریق انجام تمرینهای الگوئی به‌طور شفاهی (که ویژگی عمده روش شنیدار-گفتاری است) مناسب است، و آموزش برخی دیگر از عناصر زبانی، مانند رابطه‌های نحوی که می‌توانند برحسب عوامل عدیده جامعه شناختی و روان‌شناختی حاکم بر یافت گفت و شنود صور گوناگونی داشته و در نتیجه، به کار بردن درست آنها مستلزم رعایت قواعد معینی می‌باشد با روش شناختی/تحلیلی عملی‌تر و سودمندتر است.

پولیتزر (R. Politzer)، ۱۹۶۵، مانند ریورس عقیده دارد در آموزش زبان دوم هم به تمرین وهم به فهم عناصر صرفی^{۴۵} و رابطه‌های دستوری (که به ترتیب با روش شنیدار-گفتاری و انجام تمرینهای گشتاری میسر می‌گردد) نیاز است. راس (J. Ross)، ۱۹۷۲ نیز هر دو روش استقرایی^{۴۶} و قیاس^{۴۷} را برای آموزش زبان دوم لازم می‌داند و معتقد است که اختلاف نظر عمده میان ساختگرایان و گشتاریان به مبانی نظری آنان در مورد فرایند یادگیری زبان مربوط می‌گردد. در نظر گروه اول، فرایند یادگیری، استقرایی و رفتار زبانی مبتنی بر تشکیل عادات از راه گوش دادن به عبارات زبانی، تکرار و تمرین است؛ در نظر گروه دوم، فرایند یادگیری، قیاسی و رفتار زبانی تابع قواعد دستوری است. گروه نخست، زبان را نظامی می‌داند که در آن آوهای متمایز یا واجها در قالب تکواژها و تک واژها در قالب واحدهای بزرگتر نحوی به هم مربوط می‌شوند. گروه دوم، نحو زبان را اساس طرح زبان^{۴۸} می‌داند. با توجه به تفاوت‌های یادشده در عقاید زبان‌شناختی این دو گروه، معلم زبان برحسب این که کدامیک از این دو دیدگاه را داشته باشد در جریان آموزش زبان دوم تأکید را روی پرورش مهارت‌های گوناگون زبان خواهد گذاشت. احتمال دارد معلم فرضی ما هماهنگ با اصول نظری دستوریان ساختگرا، الگوهای آوایی را مورد تأکید قرار دهد و آموزش و تمرین آنها را در کلاس درس در کانون توجه خود داشته باشد و یا همفکر با دستوریان گشتاری روی رابطه‌های نحوی و معنایی، که از تغییر رابطه‌ها میان سازه‌های جمله تأثیر می‌پذیرند، تأکید بگذارد.

هر چند در برداشتهای معلمان موافق با کاربرد نظریه گشتاری در آموزش زبان اتفاق نظر کامل وجود ندارد اما از مجموع آراء آنان چنین به نظر می‌رسد که امکان استفاده از نظریه گشتاری

44. analytical

45. inflections

46. induction

47. deduction

48. language design

در آموزش نحو زبان بیشتر و آسانتر از آموزش دیگر جنبه‌های زبان است. مطالعات دستوریان گشتاری روی نحو زبان، توجه معلمان زبان را به برخی از ویژگیهای نحوی جلب نموده که غالباً بر اثر تعمیم‌های نادرست از جانب زبان آموزان به صورت خطاهای فاحش در انشاء و دیگر کارهای نوشتاری آنان به چشم می‌خورد (دکمپ (De. Camp)، ۱۹۶۸). به چند نمونه از ویژگیهای نحوی در زیر توجه کنید:

1) I intend that he shall be a doctor.

2) I regret that he is absent.

3) She remarked that John looked ill.

در حالی که (1) را می‌توان با حفظ معنا به صورت (4) و (5) هم بیان کرد:

4) I intend him to be a doctor.

5) I intend him being a doctor.

این کار را در مورد (2) و (3) نمی‌توان انجام داد:

6) *I regret him to be absent.

7) I regret him for being absent.

8) *I remarked John to look ill.

9) I remarked John's looking ill.

و یا (10) و (11) را در نظر بگیرید که در آنها دو فعل like و admire با وجود شباهت معنایی دارای خاصیت نحوی متفاوت می‌باشند:

10) I like John's arriving on time.

11) I admire John's trying so hard.

12) I like John (him) to arrive on time.

13) *I admire John (him) to try so hard.

14) *I like that John arrives on time.

15) *I admire that John tries so hard.

با به‌کاربردن it در (16) و (17) هر دو جمله از لحاظ دستوری درست خواهد بود:

16) I like it that John arrives on time.

17) I admire it that John tries so hard.

البته مثالهای فراوانی از این قبیل می‌توان ذکر نمود و همه اینها مبین این واقعیت است که زبان آموز دوم در راه کسب مهارت در کاربرد زبان هدف و وظیفه دشواری دارد زیرا اولاً آموزش هر یک از افعال زبان انگلیسی در قالبهای دستوری قابل قبول (که در روشی ساختگرایانه آموزش زبان دوم مورد تأکید می‌باشد) اگر محال نباشد، بسیار دشوار است؛ در ثانی، به منظور رعایت

اصل روان‌شناسی حرکت از آسان به دشوار، درجه‌بندی کردن ساختهای دستوری بر مبنای پیچیدگی نحوی به نظر عملی نمی‌رسد. در این باره فرگیسون (C.A. Ferguson)، ۱۹۶۶:۵۱ می‌گوید «اکثر درجه‌بندی ساختهای دستوری ولو توسط موجه‌ترین و مجرب‌ترین زبان‌شناسان صورت گرفته باشد عموماً براساس پنداشتهای ذهنی و اصول نظری مبهم قرار دارد.»

می‌دانیم که در آموزش زبان دوم مبتنی بر اصول نظری روان‌شناسی شناختی (که با نظریه دستورزبان گشتاری در رابطه با ماهیت زبان و فرایند یادگیری آن تجانس دارد) از نظام زبان تصویر کلی ارائه می‌شود. این کلام بدان معنا نیست که در فعالیتهای آموزشی به منظور پرورش توانش زبانی در زبان هدف اصل آموزشی حرکت از ساده به دشوار رعایت نمی‌گردد. بلکه سعی می‌شود همانند روش یادگیری زبان مادری توسط کودک نخست جمله‌های پایه و در مراحل بعد تمرینهای گشتاری یاد داده شود. ناگفته نماند که اعمال گوناگون گشتاری که در نظریه دستورزبان ژرف‌ساخت را به روساخت جمله تبدیل می‌کند، نشانگر فرایندهای ذهنی گویشور آن زبان نیست. به عبارت دیگر، نمودار درختی یک جمله از لحاظ روان‌شناسی، باز نمون فعل و انفعالات زبانی که در ذهن گویشور صورت می‌پذیرد، نیست و یا به اصطلاح فنی کلمه «واقعیت روان‌شناختی» ندارد. بنابراین، درجه دشواری تمرینهای گشتاری را نمی‌توان از روی تعداد اعمال گشتاری، یا موارد حذف اضافه، و جابجائی تعیین کرد چراکه میان جمله‌نماها^{۲۹} (نمودارهای درختی) و فعل و انفعالات ذهنی - زبانی مطابقتی وجود ندارد و چه بسا که بازنمون فرایندهای زبانی در نظریه دستور زبان زایشی - گشتاری ساده‌تر و دشوارتر از واقعیت کاربرد زبان باشد. در روش شناختی آموزش زبان کوشش می‌شود تمرینهای زبانی به گونه طبیعی و با توجه به موقعیتهای طبیعی ارتباطی انجام بگیرد. در این روش، آموزش زبان هدف ضمن کاربرد آن در بافتهای طبیعی کلام و تبیین نکات دستوری و توضیح گونه‌گونیهای معنایی متناظر با تغییرات نحوی صورت می‌گیرد. در واقع، به یک مفهوم روش شناختی آموزش زبان دوم پاسخی برای اعتراض برخی از معلمان است که بر تمرینهای الگوئی وارد ساخته و آنها را تمرینهای مکانیکی دانسته‌اند.

۲-۵-۱) گفتیم گروهی از دست اندرکاران مسائل زبانی در رابطه با امکان کاربرد دستور زبان گشتاری نظر مخالف ابراز کرده‌اند. در اینجا به یکی دو نمونه از آراء مخالف اشاره کوتاه می‌کنیم. لامندلا (J.T. Lamenedella)، ۱۹۶۹ برای آنکه توانش زبانی انسان را تبیین و مشخصه‌یابی کند، یعنی این که انسان چگونه از عهده یادگیری، بایگانی و کاربرد زبان برمی‌آید، سه روش پیشنهاد می‌کند: الف) یک روش این است که از فرایندهای فیزیکی و واقعی که در زبان دخالت دارند، توصیفی بر مبنای عصب - فیزیولوژی و بیولوژی ارائه دهیم؛ ب) روش دوم این است که به سراغ زبان‌شناسی توصیفی برویم و یک توصیفی صوری^{۵۰} از زبان ارائه دهیم؛ ج) و روش سوم را باید

در روان-زبان‌شناسی پیدا کرد و آن ارائه یک نظریه شناختی^{۵۱} است. لامندلا معتقد است که برای تدوین نظریه اکتساب زبان^{۵۲} تنها باید از نظریه شناختی استفاده کرد چرا که نظریه‌های توصیفی صرفاً با ساخت انتزاعی و یا منطقی زبانها سر و کار داشته، زبان را یک نظام مستقل و جدا از فرایندهای شناختی که در یادگیری، بایگانی و کاربرد زبان دخالت دارند در نظر می‌گیرد. به عبارت دیگر، فراگیری زبان، ساختار داده‌های زبانی و بایگانی آنها در ذهن (توانش زبانی)، و این که شخص چگونه این ساختارهای شناختی را برای تولید و فهم جمله‌ها (کنش زبانی) مورد استفاده قرار می‌دهد از حوزه علاقه نظریه‌های توصیفی زبان‌شناسی بیرون است. همه این موارد که اشاره کردیم مورد بحث نظریه شناختی است و این نظریه در تلاش خود برای کشف حقایق زبانی دامنه پژوهش را به بررسی توانش زبانی محدود نمی‌کند بلکه توصیف زمینه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی آنرا که اصطلاحاً دانش زبانی گفته می‌شود و وجهه همت خود قرار می‌دهد. لامندلا با چامسکی هم عقیده است که وقتی انسان زبانی را فرا می‌گیرد، نظامی از قواعد دستوری را دارا می‌گردد اما این عقیده چامسکی را نمی‌پذیرد که دستور زبان فرضیه‌ای است که لزوماً با ساخت نظام این قواعد سر و کار دارد. خود چامسکی معترف است که دستور زبان گشتاری با نظام شناختی قواعد دستوری که پس از یادگیری زبانی حاصل می‌گردد، هم شکل^{۵۳} نیست (هر چند برخی از دستوریان گشتاری چنین ادعائی کرده‌اند). به عبارت دیگر، قواعد و مقوله‌های دستور زبان گشتاری جمله‌های زبان را توصیف می‌کنند و این توصیف واقعیت ذهنی گویشور را که زیربنای رفتار زبانی اوست نشان نمی‌دهد. صریحتر گفته باشیم، دستور زبان گشتاری در بند تبیین کنش زبانی که با جنبه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی عبارات زبانی و یا آنچه اصطلاحاً، تضمّن‌های کاربرد شناسی^{۵۴} نامیده شده، نیست. و چون کنش زبانی در کانون توجه معلمان زبان است، لذا لامندلا عقیده دارد که دستور زبان گشتاری برای آموزش زبان دوم و تهیه مواد آموزشی نمی‌تواند موثر و مفید بوده باشد و پیشنهاد می‌کند پیش از آنکه در صدد بیابیم درباره کاربرد زبان نظریه‌ای داشته باشیم، نخست باید نظریه‌ای در مورد اینکه چگونه توانش زبانی در ذهن ما سازمان یافته، بایگانی می‌گردد، داشته باشیم. این تذکار لامندلا موضوع مجادله آمیزی را که از دیر باز در میان زبان‌شناسان وجود داشته و به حدود و ثغور زبان‌شناسی مربوط می‌گردد به ذهن می‌آورد - آیا باید حریمی را که بلومفیلد در بررسی زبان معین ساخته و آنرا به پدیده‌های قابل مشاهده محدود ساخته بود پذیرفت و یا در جهت ارائه نظریه کاملتر زبانی می‌باید معنا را هم مورد نظر داشت، کاری که چامسکی در نظریه زبانی معیار^{۵۵} (۱۹۶۵) انجام داد. و اگر شق دوم پرسش را اختیار کنیم در تعریف معنا تا کجا باید پیش رفت چرا که به یک مفهوم معنا یعنی پنداشت آدمی درباره جهان است.

51. cognitive theory

52. language acquisition

53. isomorphic

54. pragmatic implications

55. standard theory

اندک زمانی پس از آنکه جنبه‌های نظریه‌ی نحو (۱۹۶۵) به عنوان دستور زبان معیار از سوی زبان‌شناسان پذیرفته شد، در میان دستوریان گشتاری اختلاف نظر پدید آمد و دست کم دو نظریه‌ی دستور زبان گشتاری مورد توجه و بحث محافل زبان‌شناسی گردید: نظریه‌ی معیار و اژه‌گرایان (lexicalists) به سردگی چامسکی و جکنداف (R. Jackendoff) و نظریه‌ی اصلاح طلبان (revisionists) یا نوگشتاریان به سردگی مک کاولی (J. McCawley)، لیکاف (G. Lakoff) و راس (J. Ross). ما در مقاله‌ای جداگانه درباره‌ی روند کلی تحولات نظری دستور گشتاری به حد کفایت سخن گفته‌ایم^{۵۶} و در اینجا کافی است اشاره کنیم که در نظریه‌ی دستور زبان معیار تعبيرات معنایی منحصرأ به ژرف ساخت جمله مربوط می‌شود، در حالی که در نظریه‌ی زبانی نوگشتاریان (معناشناسان زایشی) ژرف ساختی وجود ندارد و معنا از روساخت جمله حاصل می‌شود. به اعتقاد نوگشتاریان، معناشناسان زایشی، دستور زبان معیار هر چند از عهده‌ی تولید جمله‌های دستوری بر می‌آید لیکن گویای همه‌ی حقایق زبان نمی‌باشد و لذا کوشش کرده‌اند در نظریه‌ی نوین عناصر انتزاعی دیگر که به پیش فرضها، باورها، اطلاعات و به‌طور کلی به پنداشت گویشوران مربوط می‌گردد وارد نحو زبان کنند. بعنوان مثال، رابین لیکاف، یکی از پیشگامان نظریه‌ی نوین در مقاله‌ای تحت عنوان «دستور زبان گشتاری و آموزش زبان»^{۵۷} (۱۹۷۳) نمونه‌هایی از عبارات انگلیسی را ذکر می‌کند که به اعتقاد وی آموزش آنها نه با روش تمرینهای الگوئی مقدور است و نه با قواعد دستور زبان معیار. به نظر می‌رسد که لیکاف در این اظهار نظر محق باشد و اگر بخواهیم نظریه‌ی آموزش زبانی خود را بر پایه‌ی نوعی نظریه‌ی زبان‌شناسی قرار دهیم چاره‌ای نداریم به پیام اصلی نظریه‌ی نوگشتاریان نیز که با واقعیت‌های رفتار زبانی قرابت بیشتری دارد گوش فرا دهیم و این کار ما موافق با اصل التقاط‌گرایی است - اصلی که به لزوم استفاده از نظریه‌های گوناگون زبان به منظور ایجاد و پرورش مهارت‌های زبانی در زبان‌آموز مربوط می‌گردد و از جمله‌ی ارکان دستور زبان آموزشی است.

یکی از مواردی که ر. لیکاف به‌عنوان مثال ذکر می‌کند به کاربرد حرف تعریف در زبان انگلیسی مربوط می‌شود. به دو مثال زیر توجه کنید:

18) The boy is over there.

19) A boy is over there.

هر دو (18) و (19) درست هستند، اما آیا قاعده‌ای وجود دارد که بی‌توجه به آنچه در ذهن گوینده است برای رد یا قبول یکی از آن دو به‌طور صریح ارائه شده باشد. به مثالهای دیگر توجه کنید:

20) John spoke with a warmth that was surprising.

۵۶. مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی گذرا بر روند کلی تحولات در نظریه‌های زایشی - گشتاری دستور زبان» تهیه کرده‌ایم که در این کتاب آمده است.

57. "Transformational Grammar and Language Teaching."

21) * John spoke with a warmth that was usual.

22) John spoke with the enthusiasm that was expected.

23) * John spoke with an enthusiasm that was expected.

با توجه به مثالهای (20-23) پیداست که کاربرد درست حرف تعریف به معنای صفتی بستگی دارد که در جمله به کار رفته است. و این واقعیت را نمی‌توان در قالب قاعده ثابتی بیان کرد و یا با روش از بر کردن جمله آن را یاد گرفت. به دو مثال زیر توجه کنید:

24) Albert is a doctor in my neighbourhood.

25) Albert is the doctor in my neighbourhood.

هیچ قاعده دستوری وجود ندارد که بتواند درباره درست یا نادرست بودن آنها بدون توجه به دانش گوینده از جهان خارج حکم براند. مردم انگلیسی زبان مطابق با انتظارات، باورها، و پنداشتهای خود حروف تعریف را در کلام خود درست به کار می‌برند اما زبان آموز دوم (بویژه فارسی زبانان) در این کار دچار لغزش می‌شوند مگر آنکه زبان انگلیسی را در محیط زبانی طبیعی فرا گرفته و یا آنکه کاربردهای حرف تعریف در زبان مادری دارای قرینه‌های مشابهی در زبان دوم باشد.¹²

لزوم توجه به عوامل فرازبانی برای قضاوت درباره درست یا نادرست بودن جمله تنها به مورد حرف تعریف در زبان انگلیسی محدود نمی‌شود. به مثالهای زیر توجه کنید:

26) The patient has gradually grown weaker.

27) The patient gradually grew weaker.

28) The man looks as if he is a foreigner.

29) The man looks as if he were a foreigner.

30) Have you got some change money on you?

31) Have you got any change money on you?

32) If he eats some candy, let me know.

33) If he eats any candy, let me know.

مثالهای (26-33) همه از لحاظ دستوری درست و قابل قبول هستند و تنها عدم انطباق میان افکار گوینده با واقعیت عالم خارج موجب قبول یا رد آنها خواهد بود. مثلاً در (26) فرض گوینده بر این است که بیمار هنوز زنده است، لیکن در (27) فرض زنده بودن بیمار منتفی است. در (28) ظن قوی بر این است که شخص مورد نظر (با توجه به رنگ پوست، مو و لحن کلام...) خارجی است، اما در (29) آن شخص مطمئناً خارجی نیست، هر چند که مانند افراد خارجی به نظر می‌رسد. وقتی (30) را به کار می‌بریم حدس قوی داریم که شخص مورد خطاب همراهش پول خرد دارد، اما در (31) پاسخ مثبت یا منفی وی قابل پیش‌بینی نیست. و همین‌طور در (32)

می‌دانیم که شخص مورد نظر احتمالاً شیرینی خواهد خورد، اما در (33) پرسش ما صرفاً به منظور کسب آگاهی از موضوع به عمل می‌آید.

این مثالها نشان می‌دهند که بسیاری از حقایق زبان را نمی‌توان با روشهای رفتار ساختگرایانه^{۵۸} تدریس نمود. دستور زبان گشتاری نیز با وجود آنکه از روشهای تحلیلی برای تبیین ماهیت زبان استفاده می‌کند، در آموزش برخی از جنبه‌های معنایی (مانند نمونه‌های یاد شده) که مستلزم آگاهی از شرایط روان‌شناختی و جامعه‌شناختی حاکم بر بافت کلام می‌باشد، موفق نبوده است. به اعتقاد لیکاف، کسانی که مدعی هستند در آموزش زبان مادری و زبان دوم از دستور زبان گشتاری استفاده کرده‌اند، در واقع این دستور را به کار نبرده‌اند، بلکه نوعی آموزش صورت‌گرایی (فورمالیسم) را جایگزین فورمولهای قدیمی کرده‌اند و در تهیه مواد درسی جدید که ادعا می‌شود بر اساس دستور زبان گشتاری تهیه شده مشاهده می‌کنیم که به جای الگوهای جمله (روساخت)، الگوهای انتزاعی‌تر، یعنی قواعد دستوری را به کار برده‌اند. به اعتقاد لیکاف، این قواعد یا نادر هستند و یا بیش از حد ساده شده‌اند به طوری که با قواعد دستور زبان گشتاری قابل تبیین نیستند. لیکاف دلیل ناکامی کسانی را که خواسته‌اند از دستور زبان گشتاری در آموزش زبان دوم استفاده کنند، عدم توجه به یکی از فرضهای بنیادی نظریه گشتاری، یعنی ماهیت منطقی انسان و زبان می‌داند. او می‌گوید اینان در تدوین متون درسی توانایی زبان آموز را برای تعمیم عبارات زبانی و پرورش شم زبانی او در قبال جمله‌هایی که می‌شنود یا به کار می‌برد به کار نمی‌گیرند. اینان همزمان با آموزش زبان هدف، زبان دیگری را که اصطلاحاً «فرازبان»^{۵۹} گفته می‌شود، تدریس می‌کنند و در آموزش هر دو با ناکامی مواجه می‌شوند - زیرا دستور زبان گشتاری را بیش از حد ساده نموده، مفهومی نادرست از آن ارائه می‌دهند، و یادگیری زبان هدف به علت آنکه در انبوه اصطلاحات دست و پاگیر دستور زبان گشتاری گرفتار آمده، به زحمت صورت می‌گیرد. این کلام لیکاف سخن مارک لستر (M. Lester)، ۱۹۷۳ را که در گزارش نتیجه آموزش دستور زبان گشتاری به گروهی از دانش‌آموزان انگلیسی آمده، به یاد می‌آورد: «عمل موفقیت‌آمیز بود و لیکن بیمار در گذشت». اشاره لستر به پیچیده و وقت‌گیر بودن قواعد گشتاری است که در نتیجه آن علاقه و رغبت دانش‌آموزان به دستور زبان در پایان دوره آموزشی از بین رفته بود.

اون تامس (O. Thomas)، ۱۹۶۶ و کلگ هانت (K. Hunt)، ۱۹۷۳ کوشیدند نظریه گشتاری را به معلمان زبان شرح دهند و لیکن نحوه استفاده از آنرا به اختیار خود معلمان وا گذاشتند. به اعتقاد رومینگ (R. Roeming)، ۱۹۶۸ نظریه گشتاری در مراحل نخستین آموزش زبان نمی‌تواند چندان کاربرد داشته باشد. فیلیپ اسمیت (Ph. Smith)، ۱۹۷۱ را عقیده بر این است که نظریه گشتاری مستقیماً روی آموزش زبان در کلاسهای درس تأثیر نگذاشته است. دکمپ (Decamp) (۱۹۶۸) دلیل کنار ماندن کلاسهای آموزش زبان از تأثیر نظریه گشتاری را در این می‌داند که نظریه

گشتاری پیوسته در حال تغییر و تحول است و چون نظریهٔ زبانی یکپارچه است بنابراین نمی‌توان به آسانی بخشی از نظریه را جدای از کل آن در آموزش زبان به کار برد. ویلگاریوس ۱۹۷۲:۸۰ عقیدهٔ مشابه نظریهٔ دکمپ را بیان کرده و گفته است که «دستور زبان گشتاری در حال تکامل یافتن است و بهتر آن است که معلم زبان تا فرونشستن گرد و غبار مباحثات نظری در مورد به کار بردن روش خاص آموزشی تعصب نرزد زیرا چه بسا که امکان دارد فردا سست بودن پایه‌های علمی اصول ارائه شده بر ملا شود». چنین به نظر می‌رسد که استفاده از دستور زبان گشتاری (بویژه در رابطه با ویژگیهای نحو) در جریان آموزش زبان دوم مستلزم تبیین قواعد دستوری است و از اینرو در مراحل نخستین آموزش زبان دوم بویژه برای کودکان که هنوز فرایندهای شناختی و قوهٔ استدلال آنان رشد کافی نکرده نمی‌تواند سودمند باشد و به احتمال قوی بحثهای انتزاعی رابطه‌های دستوری (آنها در قالب اصطلاحات تازهٔ دستور زبان گشتاری) به دلیل آنکه از توان درک آنان خارج است موجب از بین رفتن علاقه و تلاش آنان به یادگیری زبان خواهد شد.

۳-۵-۱) در اینجا به اقتضای بحث مناسب می‌دانیم به واکنش معلمان در قبال نظرات موافق و مخالف پیرامون امکان کاربرد دستور زبان گشتاری در جریان آموزش زبان دوم و نیز تأثیری که این اختلاف نظر روی مفهوم «روش» گذاشته اشارتی داشته باشیم.

حملات سرسختانه چامسکی بر ساختگرایی و ارائه نظریه نوین گشتاری از جانب وی و نیز بروز شکاف در میان طرفداران نظریه گشتاری یک سوال کلی را در زبان‌شناسی کاربردی مطرح ساخت: زبان‌شناسی چه کمکی می‌تواند به آموزش زبان بکند؟ در اواخر دهه ۱۹۶۰ تقریباً بر همه معلوم شده بود که انقلاب چامسکی پایان مناقشات زبان‌شناختی نیست و چون نوعی حالت سر در گمی فضای کلاسهای زبان را فراگرفته بود، خود چامسکی (۱۹۶۶) و نیز برخی از زبان‌شناسان مانند بولینجر (D. Bolinger)، ۱۹۸۶، کوردر (P.S. Corder) ۱۹۷۳ a و دیگران به معلمان زبان هشدار دادند که در برابر زبان‌شناسی موضع مستقل اختیار کنند. در این میان، واکنش معلمان زبان و متخصصان آموزش زبان در برابر وضع موجود به دو گونه بود (اشترن، ۱۹۸۴: ۱۷۳): ۱) گروهی بر این عقیده بودند که در استفاده از زبان‌شناسی در کار آموزش زبان به طور معقول عمل نشده و در اهمیت آن غلو شده است. این نگرش متعادل پیرامون میزان اهمیت زبان‌شناسی در آموزش زبان در مقایسه با موقعیت آن در سالهای میان دو جنگ جهانی که نخست هیچگونه نقشی در تدریس زبان نداشت و سپس با برخورداری از موقعیت و اهمیت مبالغه‌گونه، نظریه آموزش زبان را شدیداً تحت تأثیر قرار داد در خور توجه و تعمق است. در این نگرش متعادل، کاربرد نظریه‌های زبانی در جریان آموزش دوم به کلی مردود شمرده نشده است، بلکه به مخاطرات ناشی از پذیرفتن در بست نظریه‌های زبانی و قرار دادن روشهای آموزش زبان صرفاً بر مبنای آنها به معلمان زبان هشدار داده شد و اعلام گردید چشم دوختن به دستور زبان

گشتاری یا هر نظریه‌ی زبان‌شناسی به منظور توجیه مبانی نظری آموزش زبان خطاست و گفته شد آنچه در زمینه آموزش زبان ضرورت دارد وجود زبان‌شناسان کاربردی نیست، بلکه روان‌شناسان کاربردی است لامندلا (۱۹۶۹:۲۵۵).

گروهی دیگر، ضمن اعلام وفاداری به زبان‌شناسی و تأیید اهمیت آن در آموزش زبان می‌گفتند که آموزش زبان نباید صرفاً تابع یک نظریه‌ی خاص زبانی باشد، بلکه می‌باید از همه نظریه‌های زبان‌شناسی که بتوان در آموزش همه نظام زبان به نحوی بهره جست استفاده کرد و بر اثر چنین طرز فکری بود که دستور زبان آموزشی^{۱۳} نضج و قوام یافت. به اعتقاد این گروه، هدفهای آموزشی با هدفهای زبان‌شناسی فرق دارد^{۱۴} - زبان‌شناس می‌کوشد نظریه‌ی زبانی منسجم و هماهنگی را ارائه دهد، معلم زبان می‌خواهد بداند نظریه‌ی زبانی چه مقدار او را در تهیه و تنظیم مطالب درسی و آموزش زبان‌یاری می‌دهد و چون نظریه‌های زبان‌شناسی هر کدام دارای دیدگاهی خاص درباره ماهیت زبان است، از این رو استدلال می‌شود که هر یک از آنها می‌تواند به نحوی در تحقق هدفهای آموزشی زبان دوم مؤثر افتد. هیچ یک از تحلیلهای گفتاری که توسط مکاتب گوناگون زبان‌شناسی به عمل آمده منحصراً همه حقایق زبانی را در اختیار خود ندارند. با آگاهی از این واقعیت است که آلن (J.P.B. Allen)، ۱۹۷۳ می‌گوید روستاختهای گوناگون مورد بحث در زبان‌شناسی طبقه‌ای (taxonomic linguistics) برای تمرین ساختارهای جمله مناسب است و دستور زبان گشتاری بدون فورمولهای دست و پاگیر برای نشان دادن رابطه‌های ساختاری میان جمله‌هایی که دارای روستاخت متفاوت هستند، مفید است.

۶-۱ نتایج ضمنی عقاید زبان‌شناختی چامسکی در فراگیری زبان دوم

در این بخش از گفتار به سه موضوع مربوط به هم: الف) فرایند یادگیری طبیعی زبان دوم، ب) زبان میانی، و ج) تحلیل خطاهای زبانی که از عقاید ذهنی گرایانه چامسکی و همسلکان وی تأثیر گرفته است به اجمال اشاره می‌کنیم.

۱-۶-۱) پیشتر گفتیم که به اعتقاد چامسکی فراگیری زبان بر اثر وجود قوای فطری زبان‌آموزی که «دستگاه فراگیری زبان» نامیده می‌شود صورت می‌پذیرد. هرچند چامسکی این عقیده را در رابطه با توجیه چگونگی فراگیری زبان مادری توسط کودک ابراز داشته بود لیکن طولی نکشید که زبان‌شناسان، یادگیری زبان دوم را نیز در پرتو اندیشه وجود قوای فطری زبان‌آموزی در ذهن انسان تعلیل کرده، فرضیه‌ی یکی بودن فرایند یادگیری زبان اول و زبان دوم که معمولاً به صورت فورمول $L2 = L1$ ارائه می‌شود، مطرح ساختند. در این باره الیس (R. Ellis)، ۱۹۸۶:۶۴-۶۸ شرحی آورده و دو پرسش کلی را مطرح می‌سازد.

۱) آیا رشد فراگیری زبان دوم دارای روند طبیعی است؟ (۲) آیا این روند مانند روند فراگیری

زبان اول است یا با آن فرق می‌کند؟ در پاسخ به پرسش نخست، الیس به استناد پژوهشهای محققانی چند مانند براون (R. Brown)، ۱۹۷۳، پورتر (R. Porter)، ۱۹۷۷، کزدن (C. Cazden)، ۱۹۷۲، اسلوبین (D. J. Slobin)، ۱۹۷۳، و وود (H. Wode)، ۱۹۸۰ a نتیجه‌گیری می‌کند که الف) یادگیری زبان دوم دارای توالی (sequence) طبیعی رشد است اما تغییرات اندکی در ترتیب (order) رشد، و نیز تفاوت‌های بسیاری در سرعت رشد و سطح مهارت زبانی بدست آمده، به چشم می‌خورد. واژه توالی به مراحل عمومی رشد زبان و واژه «ترتیب» به رشد خواص دستوری معینی دلالت می‌کند. سرعت و موفقیت در یادگیری زبان دوم از عواملی مانند سن، استعداد، انگیزش، شخصیت... زبان‌آموز تأثیر می‌پذیرد. در پاسخ به پرسش دوم، الیس می‌گوید شواهدی در دست است که حکایت دارد یادگیری زبان دوم کم و بیش به شیوه یادگیری زبان اول صورت می‌گیرد؛ شواهدی نیز وجود دارد به متفاوت بودن روند یادگیری آندو دلالت می‌کند و به گفته الیس معلوم نیست آیا این تفاوتها نتیجه انتقال تجربه یادگیری زبان مادری در جریان یادگیری زبان دوم است یا آنکه عوامل دیگری، که با رشد پیشرفته قوای شناختی زبان‌آموز در ارتباط است، مداخلت دارند. در اینجا به منظور پرهیز از اطناب کلام، نتایج حاصل از چند پژوهشی را که در تأکید و نفی فرضیه یکی بودن فرایند یادگیری زبان اول و دوم آمده و الیس به آنها اشاره کوتاهی دارد ذکر می‌نماید و تنها به بیان این مطلب کلی بسنده می‌کنیم که دانش زبانی زبان‌آموز دوم، که به گونه یک نظام درونی در جهت نظام زبان هدف کم‌کم شکل می‌پذیرد، در احتوای خود دو مفهوم - «دستگاه فطری اکتساب زبان» و «زبان میانی»^{۶۱} را به همراه دارد که در توجیه و تعلیل فرایند یادگیری زبان اول نیز مطرح بوده و مورد قبول زبان‌شناسان امروزی می‌باشد. اکنون این واقعیت زبانی پذیرفته شده که یادگیری زبان اول و یادگیری زبان دوم هر دو در جریان بالندگی دارای توانش گذرا^{۶۲} بوده که تظاهرات آن‌ها به گونه مشابه (اگر نه صد در صد) هم در روندهای یادگیری^{۶۳} و هم در استراتژیهای یادگیری هر دو زبان ۱ و ۲ به چشم می‌خورد. در واقع، فرضیه یکی بودن یادگیری زبان اول و دوم بر این اصل استوار است که ماهیت قواعدی که کودک و زبان‌آموز دوم در جریان یادگیری طبیعی زبان می‌سازند از مکانیسمهای ذهنی که عهده‌دار این نقش هستند تعیین می‌یابد. اگر این مکانیسمها فطری باشند، باید پذیرفت که یادگیری زبان اول و زبان دوم دارای مسیری یکسان هستند.^{۱۵}

۲-۶-۱) یکی دیگر از مفاهیم منبعت از عقاید ذهنی‌گرایانه چامسکی و همفکران وی، مفهوم «زبان میانی»/«زبان بینابینی» است. اصطلاح «زبان میانی» را نخستین بار سلینگر (J. Selinker)، ۱۹۷۲ به کار برد. مبانی نظری مفهوم «میان زبانی» از این قرار است: الف) زبان میانی نظامی دارد که از نظام زبان اول و زبان دوم متمایز است؛ نظام زبان میانی دارای رشد تکاملی

61. "interlanguage"

62. transitional competence

63. acquisitional routes

است، ج) نظامهای زبان میانی زبان آموزان دوم در مراحل معین پیشرفت زبانی تقریباً متقارن هستند.

گفته شده که کودک زبان مادری را از راه آزمودن فرضیه‌هایی که درباره ساخت آن می‌سازد یاد می‌گیرد. کورد (۱۹۶۷) این اندیشه را در مورد زبان آموزان دوم تعمیم داده، اعلام داشت که خطاهای زبانی نتیجه طبیعی آزمودن فرضیه‌های زبانی و لازمه فرایند یادگیری زبان دوم است. بدیهی است این اندیشه نوین و ملهم از عقاید زبان‌شناسی ذهن‌گرایانه با پنداشتی که وجود خطاهای زبانی را زائیده تداخل زبان مادری و به یک مفهوم نتیجه یادگیری ناقص زبان هدف می‌داند کاملاً مغایر است و چون در این باره تحت عنوان تحلیل خطاهای زبانی صحبتی هر چند مختصر خواهیم داشت، لذا کلام را کوتاه کرده، اضافه می‌کنیم که قواعد زبان میانی پویا و تغییرات آن دارای نظم است و هر چه زبان‌آموز در جریان یادگیری به زبان هدف نزدیکتر می‌شود زبان میانی کمتر از خواص زبان مادری و بیشتر از زبان هدف تأثیر می‌پذیرد.

در اینجا به یک نکته دیگر که از عقاید ذهنی‌گرایانه تحلیل‌های زبان‌شناختی تأثیر گرفته و مفهومی کاملاً نو به همراه دارد، یعنی نحوه تعلیل خطاهای زبانی، اشارتی می‌کنیم و این بحث را به پایان می‌رسانیم.

۳-۶-۱) امروزه زبان‌شناسان با تحلیل خطاهای زبانی می‌خواهند به دو پرسش پاسخ دهند: ۱) آیا مطالعه خطاهای زبانی می‌تواند درباره توالی رشد^{۶۴}، که زبان‌آموز در جریان یادگیری زبان دوم پشت‌سر می‌گذارد آگاهی بخش باشد؟ ۲) آیا مطالعه این قبیل خطاها می‌تواند درباره استراتژیهای یادگیری^{۶۵} که زبان‌آموز در راه فراگیری قواعد زبان دوم به کار می‌برد روشنی بخش باشد؟ در پاسخ به این دو پرسش نظریه غالب در میان زبان‌شناسان کاربردی حاکی از آن است که تحلیل زبان‌شناختی خطاهای زبان‌آموزان درباره توالی رشد زبان دوم چندان گویای حقایق نیست، اما تحلیل روان-زبان‌شناختی خطاهای زبانی مبین این واقعیت است که بروز آنها صرفاً زائیده یک عامل زبانی، مانند تداخل زبان مادری همچنانکه زبان‌شناسی مقابله‌ای به هنگام رونق ساختگرایی مدعی بود، نیست و معلوم می‌دارد که زبان‌آموز در جریان یادگیری زبان دوم استراتژیهای را به منظور ساده کردن^{۶۶} کار یادگیری به کار می‌برد. از جمله این استراتژیها می‌توان فزون‌تعمیمی^{۶۷}، ناآگاهی از محدودیت قواعد^{۶۸}، به کارگیری ناقص قواعد^{۶۹}، و فرضیه‌سازی بر مبنای مفاهیم نادرست^{۷۰} را نام برد. گفته شده که برخی از این استراتژیهای یادگیری زبان دوم همگانی‌اند و مطالعه آنها می‌تواند به درک رشد زبان میانی کمک کند. مهمترین نتیجه حاصل از تحلیل خطاهای زبانی در پرتو اندیشه‌های ذهن‌گرایانه زبان‌شناسی، تحول در نگرش زبان‌شناسان

64. sequence of development

66. simplification

68. ignorance of rule restrictions

70. false concepts hypothesized

65. Learning strategies

67. overgeneralization

69. incomplete application of rules

آموزشی در قبال خطاهای زبانی است. همان‌طور که پیشتر گفتیم پیش از نضج عقاید ذهن‌گرایانه دستوریان گشتاری قضاوت در مورد موفقیت یا شکست زبان‌آموز در یادگیری زبان دوم به میزان حدوث خطاهای زبانی در جریان کاربرد زبان بستگی داشت. این تعبیر پیشین اکنون جای خود را به این اندیشه داده است که خطاهای زبانی نشانگر طرز کار درونی فرایند یادگیری زبان است و در پرتو این اندیشه خطاهای زبانی دیگر به چشم صورتهای زبانی نامطلوب دیده نمی‌شوند بلکه آنها لازمه فرایند یادگیری زبان دوم و نشانهٔ شرکت فعال زبان‌آموز در جریان یادگیری تلقی می‌شوند.

ناگفته پیداست آن مدرس زبان که بروز خطاها را عارضهٔ روند طبیعی یادگیری می‌داند - به مانند خطاهای زبانی که از کودک در جریان یادگیری زبان مادری سر می‌زند - در آموزش زبان و سلوک با زبان‌آموزان تفاهم و شکیبائی بیشتری از خود نشان خواهد داد.

۷-۱) کلام پایانی: با رها شدن نظریهٔ یادگیری زبان دوم از قیدوبند اصول رفتارگرایی در روان‌شناسی و ساختگرایی در زبان‌شناسی و توجیه یادگیری زبان در پرتو دستگاه فطری زبان‌آموزی مفاهیم تازه‌ای چون روساخت جمله، ژرف ساخت، قواعد گشتاری، معناشناسی تعبیری^{۷۱}، معناشناسی زایشی^{۷۲}، کاربردشناسی^{۷۳}، تحلیل کلام، پیشفرضهای مترتب به گفته‌های زبانی، همگانیهای زبانی... مطرح و مورد بحث زبان‌شناسان قرار گرفت و به تبع سنت‌های علمی - یعنی تأثیر مفاهیم نظری روی مسائل کاربردی - در صحنهٔ آموزشی زبان نیز تحولاتی در نگرش‌ها و نظرات معلمان زبان پدید آمد که عمدتاً از عقاید ذهن‌گرایانه دستوریان گشتاری مایه می‌گرفت. ما در این گفتار به اختصار به سه مورد از آنها در رابطه با قرابت نزدیک میان فرایند یادگیری زبان اول و زبان دوم، زبان‌میانی، و تحلیل خطاها اشارتی کردیم.

وقوع تحولات در زبان‌شناسی نظری در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و تأثیر آنها روی مسائل آموزش زبان موجب طرح پرسشهایی دربارهٔ رابطه میان زبان‌شناسی و آموزش زبان شده که اشترن در فصل سوم کتابش: مفاهیم بنیادی در آموزش زبان^{۷۴} (۱۹۸۴) به گونهٔ زیر خلاصه کرده است: ۱) لزوم ارائه تعریف روش‌تر خدماتی که زبان‌شناسی برای آموزش زبان دوم می‌تواند انجام دهد؛ ۲) ضرورت وجود حلقهٔ رابط یا به اصطلاح نوعی صافی میان نظریه‌های زبانی و آموزش زبان که نمونهٔ بارز آن دستور زبان آموزشی است؛ و ۳) حصول آگاهی از ماهیت میان‌رشته‌ای آموزش زبان - بدین معنا که آموزش موفق زبان نمی‌تواند تنها بر پایهٔ یافته‌های زبان‌شناسی استوار باشد بلکه برای این منظور بینشهای حاصل از جامعه‌شناسی زبان و روان‌شناسی زبان نیز مورد نیاز است.

71. interpretive semantics

72. generative semantics

73. pragmatics

74. *Fundamental Concepts of Language Teaching*

افزوده‌ها

۱) در کتاب زبان و زبان‌شناسی^{۷۵} (۴۱-۳۹:۱۹۸۶) از قول لاینز (J. Lyons)، مؤلف کتاب می‌خوانیم که زبان پدیده‌ عینی است، اما به لحاظ آنکه زبان را در کودکی به گونه‌ ناهشیارانه فرا می‌گیریم، این آشنائی دیرینه با زبان مانع از آن می‌شود که بتوانیم آن را به‌طور عینی و به دور از تعصبات، باورها، علایق خود تحت بررسی و مذاقه قرار دهیم. تعصبات اجتماعی، فرهنگی و ملی‌گرایانه روی نظراتی که درباره‌ زبانی معین داریم اثر می‌گذارد و موجب می‌شوند که آن را زبانی خالص، ابتدایی، لطیف، خشن، نارسا... بدانیم. برای آنکه به مفهوم عینیت زبانی رسید باید این‌گونه پیش تصورات را دور ریخت و پذیرفت که هر زبانی دارای مقدرت ارتباطی است و رسا یا نارسا، علمی یا غیر علمی بودن آن به واژگان آن مربوط می‌گردد و نسبت دادن صفات لطیف، زمخت، خوش آهنگ... به زبانها بر عادات نادرست ذهنی مبتنی است.

۲) زبان‌شناسی ساختگرا با ارائه روالهای کشف (discovery procedures)، توصیف دقیق زبانهای گوناگون را ممکن ساخت و زبان‌شناسی زایشی - گشتاری در پی تدوین نظریه کلی زبان است.

۳) طرح مسئله «توانش زبانی» و «کنش زبانی» از جانب چامسکی (که بیشتر سوسور تحت عناوین «زبان» (langue) و «گفتار» (parole) از چنین تمایزی صحبت کرده بود) و تأکید وی بر لزوم استقرار دستور زبان بر پایه‌ توصیف توانش زبانی گویشور، سرانجام پژوهشگرایان زبان را در بررسی مبانی آن به جانب روان‌شناسی سوق داد. چامسکی به این عقیده است که مطالعه زبان می‌تواند «چشم انداز مناسبی را برای مطالعه فرایندهای ذهنی انسان فراهم سازد.» (۸۴:۱۹۶۸) و از این‌رو زبان‌شناسی را «شاخه فرعی»^{۷۶} روان‌شناسی معرفی می‌نماید (همان کتاب، ص ۲۶). شگفت آنکه اشتها چامسکی بیشتر به خاطر نظراتی است که وی درباره امکان استفاده از تتبعات زبان‌شناسی در راه شناخت مکانیسم ذهن انسان بیان کرده، تا نظرات بسیار فتنی که در آغاز پژوهشهای زبان‌شناسی خود درباره‌ زبان‌شناسی خودمختار^{۷۷} ارائه کرده است.

۴) در قرن بیستم ما شاهد چندین نهضت زبان‌شناسی هستیم که روی نگرش و پنداشت ما درباره‌ این علم اثر گذاشته است. در این افزوده پیش از آنکه از چند مکتب زبان‌شناسی و مبانی نظری آنها به اجمال و به شیوه فرهنگ‌نویسان اشارتی کنیم، مناسب می‌دانیم یک واقعیت تاریخی را یاد آور شویم - بدین معنا که در زمان افلاطون و ارسطو غرض از مطالعات زبانی به دست آوردن خواص همگانی^{۷۸} زبان بوده که تصور می‌شده همان خواص ذهن انسان باشند (هدفی که امروزه چامسکی

75. *Language and Linguistics*
77. 'autonomous linguistics'

76. subfield of psychology
78. universal properties

بعد از گذشت پیش از دوهزار سال آنرا هدف مطالعات زبان‌شناسی اعلام کرده است). این هدف از آن زمان دنبال می‌شده تا آنکه در قرن نوزدهم نودستوریان (Neogrammarians)، نخستین گروه از دانشمندان زبان‌شناس، با آن بنای مخالفت گذاشته و با کشف بزرگ سر ویلیام جونز (W. Jones) در سال ۱۷۸۶، بدین مفهوم که زبانها دارای خاستگاه مشترکی می‌باشند و زبانهای یونانی، لاتینی و سانسکریت شاخه‌های فرعی از یک شاخه اصلی زبان می‌باشند - مکتبی به وجود آوردند که به تاریخ‌گرایی (historicism) معروف شده است. پیروان این مکتب معتقدند که زبان‌شناسی علمی است که لزوماً جنبه تاریخی دارد. در نظر آنان زبانهای امروزی حاصل تأثیر عوامل عدیده درونی (همگون‌سازی)^{۷۹} و تلخیص صورتهای زبانی با قابلیت فراوان^{۸۰} تخمین پذیری و عوامل بیرونی (سلیقه‌های نویسندگان، نوآوریهای فرهنگستانهای علمی، رسانه‌های گروهی...) می‌باشد. از چهره‌های معروف این مکتب هرمان پل (Hermann Paul) آلمانی است که کتابش اصول تاریخ زبان^{۸۱} (۱۸۸۰) بمثابة انجیل نو دستوریان می‌باشد. یکی دیگر از چهره‌های مشهور که به این مکتب منتسب است، اتویسپرسن (Otto Jespersen) دانمارکی است. این نکته هم گفتنی است که اصولاً پیدایش و نضج این مکتب حاصل شرایطی بود که در اوایل قرن نوزدهم برای کندوکاو در رویدادهای تاریخی و در نیمه دوم همان قرن برای ساختن نظریه‌های علمی بر مبنای مشاهدات و تجربیات عینی مساعد بود.

اینک به شرح مختصر مکاتب زبان‌شناسی می‌پردازیم^{۸۲}.

۱- ساختگرایی (structuralism) زبان‌شناسان ساختگرا با عقاید زبان‌شناسی نودستوریان که در تحلیلهای زبانی تأکید را عموماً بر جنبه‌های تاریخی می‌گذاشتند مخالفت می‌ورزیدند (فراموش نمی‌کنیم که نودستوریان نیز به نوبه خود عقاید زبان‌شناسی سلف خود را که در پی کشف همگانیهای زبانی بودند نمی‌پذیرفتند). بلومفیلد (L. Bloomfield)، سردسته پیشگامان زبان‌شناسی ساختگرا در آمریکا، در کتاب خود به نام زبان^{۸۳}، ۱۹۳۳ تاریخ‌گرایی را به لحاظ آنکه در مطالعه زبان به جای توصیف زبانها بر مبنای روش استقرا به شبه تبیینات فلسفی و روان‌شناسی

79. assimilation

80. predictability

81. *Principles of Language History*

۸۲. در تهیه مطالب (افزوده‌ها) از منابع زیر استفاده شده است:

1) R.R.K.Hartman and F.C. Stork. 1973. *Dictionary of Language and Linguistics*.

London. Applied Science Publishers.

2) Jack Richards. John Platt and Heidi Weber. 1985. *Longman Dictionary of Applied Linguistics*.

3) D. Bolinger and D.A. Spears. 1981. *Aspects of Language*. New York: Harcourt Brace Jovancivich (ch. 15: Schools and Theories, pp 506-651)

4) John Lyons. 1986. *Language and Linguistics*. Cambridge University Press, pp 216-236.

5) Geoffrey Sampson. 1987. *Schools of Linguistics*. London: Hutchinson.

6) Francis P. Dinneen. 1967. *An Introduction to General Linguistics*. Georgetown University Press.

83. Language

می‌پردازد به باد انتقاد گرفت. در اروپا نهضت زبان‌شناسی ساختگرا، با انتشار کتاب زبان‌شناسی عمومی^{۸۲} سوسور (S. Saussure)، ۱۹۱۶ آغاز می‌گردد. در تعریف زبان‌شناسی ساختگرا می‌خوانیم که این مکتب زبان‌شناسی تأکید را بر اهمیت نظام زبان می‌گذارد و واحدهای زبانی مانند آوا، واژه، جمله را که اجزاء این نظام را تشکیل می‌دهند مورد مطالعه قرار می‌دهد. بعنوان مثال، زبان‌شناسی ساختگرا توزیع آواها را در ساخت واژه‌های زبان بررسی کرده، معلوم می‌دارد که برخی از اصوات فقط در آغاز، وسط و یا آخر واژه می‌آیند. برخی از این اصوات تمایز بخش (واج)^{۸۵} بوده و در تشخیص واژه‌ها به کار می‌روند و برخی دیگر واج‌گونه^{۸۶} هستند. اینان بررسیهای مشابهی نیز در زمینه توزیع و طبقه‌بندی سازه‌شناسی^{۸۷} و نحو به عمل می‌آورند. واژه «ساختگرایی» در مفهوم وسیع کلمه، گروه‌های زبان‌شناسی گوناگون از جمله زبان‌شناسان پیرو مکتب پراگ را دربر می‌گیرد، اما عموماً به زبان‌شناسان آمریکائی در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ اشاره دارد. پژوهشهای این دوره بر نظریه رفتارگرایی در روان‌شناسی استوار است و این دو تأثیری عظیم روی آموزش زبان دوم در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم داشته‌اند. گفتنی است ساختگرایی که خود عقاید زبان‌شناسان متقدم را مردود دانسته بود زمینه را برای وقوع انقلاب در زبان‌شناسی و ظهور دستور زبان زایشی - گشتاری فراهم ساخت.

۲- کارکردگرایی (Functionalism) نهضتی است که در زبان‌شناسی ساختگرایی روی داده است. بنا به اعتقاد پیروان این مکتب ساخت واجی، دستوری و معنائی زبان بر اثر کارکردی که در جوامع زبانی دارند تعیین می‌گردند. پیروان مکتب زبان‌شناسی پراگ^{۸۸}، که در سال ۱۹۲۶ توسط ویلم ماتسیوس (Vilem Mathesius) در پراگ تأسیس یافت، بهترین نمایندگان اندیشه کارکرد-گرایی بوده و دو شخصیت بسیار معروف منتسب به این مکتب رومن یا کوبسون (R. Jakobson) و نیکولای تروبتسکوی (N. Trubetzkoy) هستند. این مکتب، نظام زبانی معینی را عرضه نکرده است و لیکن چند اصل زبان‌شناسی را ارائه داده که مورد قبول متخصصان فن واقع شده است. پیروان این مکتب، ساختگرایی سوسور را می‌پذیرند و لیکن تمایز دقیقی که سوسور میان زبان‌شناسی همزمانی^{۸۹} و درزمانی^{۹۰} (تاریخی) قایل شده است و نیز اصل همگنی^{۹۱} نظام زبان را رد می‌کنند. اینان نخستین بار میان مفهوم آواشناسی (phonetics) و واج‌شناسی (phonology) فرق گذاشتند^{۹۲}. و نیز برای نخستین بار مفاهیم مربوط به واج، معیض‌های واجی^{۹۳}، جفت‌های کمینه‌آزمون^{۹۴}

84. *Cours de linguistique générale*

85. phoneme

86. allophone

87. morphology

۸۸. رک به مقاله «کارنامه دهساله مکتب پراگ» ترجمه دکتر محمد طباطبائی، مجله زبان‌شناسی سال دوم، شماره دوم، ۱۳۶۴.

89. synchronic

90. diachronic

91. homogeneity

۹۲. در نظر برخی از زبان‌شناسان واژه phonology هر دو مفهوم آواشناسی و واج‌شناسی را در احتوای خود دارد و برخی دیگر همین واژه را مترادف با واژه phonemics می‌دانند.

93. phonemic features

94. minimal test pairs

برای کشف واج‌های یک زبان (مانند زبانهای بومیان آمریکا)، ممیزهای واژگانی، فاعل و مفعول دستوری، روان‌شناختی و منطقی؛ کارکرد مرز نمائی^{۹۵}، کارکرد بیانی و بار کارکردی^{۹۶} را عنوان کردند.

۳- مکتب زبان‌شناسی فرث (Firthian Linguistics) یا زبان‌شناسی بریتانیائی (British Linguistics) در رابطه با سنت‌ها و نظراتی که وجه مشخصه مطالعات زبانی در کشور انگلیس محسوب می‌شوند، به کار می‌رود. فرث (J.R. Firth)، ۱۹۶۰ - ۱۸۹۰، بنیانگذار این مکتب، یکی از شاگردان مالینووسکی (B. Malinowski) است. مالینووسکی از دانشمندان انسان‌شناس اجتماعی است که می‌توان همتای او را در آمریکا فرانس بواس (B. Boas) نام برد و خود فرث را می‌توان به جهت آنکه یکی از طرفداران افراطی رفتارگرایی بوده و با خردگرایی مخالفت می‌ورزید تالی لئونارد بلومفیلد دانست. فرث و استادش مالینووسکی هردو بر بافت اجتماعی زبان تأکید می‌گذاشتند و لذا مکتب آنها با زبان‌شناسی اجتماعی (Social Linguistics) در پیوند نزدیک می‌باشد. از جمله عقاید زبان‌شناسی مالینووسکی عقیده‌ای است که با عنوان «ارتباط عاطفی»^{۹۷} ابراز کرده و معتقد است عبارات کلیشه‌ای چون How do you do? و Nice day, isn't it? دارای معنای واقعی نیستند و صرفاً برای ایجاد رابطه‌های اجتماعی به کار می‌روند.

فرث تحلیل‌های معنایی را که صرفاً در رابطه با نظام زبان، یا به عبارتی قواعد زبان باشد رد می‌کند و معتقد است که واژه‌ها در اطلاق به اشخاص، اشیاء، موقعیت‌ها، رویدادها... دارای بار عاطفی هستند و در این مورد، نظریه بافت معنایی^{۹۸} را از او به یادگار داریم. و نیز مفهوم باهمایی^{۹۹} در نحو و مفهوم تحلیل‌های زبرزنجیری^{۱۰۰} در واج‌شناسی در زمره افادات علمی فرث به شمار می‌رود. در میان طرفداران مکتب فرث می‌توان گروهی را که در صدد ارائه نظریه زبانی منسجم‌تری بودند و مکتبی تحت عنوان (Neo-Firthian) را پایه نهادند، نام برد که نماینده سرشناس این مکتب مایکل هلیدی (M. Halliday) است و زبان‌شناس سیستمیک (Systemic Linguistics) از اوست.

۴- زبان‌شناسی سیستمیک: بنیانگذار این مکتب زبان‌شناسی مایکل هلیدی است که زبان را در بافت اجتماعی آن در مد نظر داشت. این نظریه، زبان را وسیله ارتباط می‌داند و نه مجموعه‌ای از قواعد و از این رو دامنه آن از برخی نظریه‌های زبانی مانند نظریه زایشی - گشتاری وسیعتر

۹۵. مقصود از اصطلاح "demarcative function" یا "delimitation" نوعی تمهید خطی، واجی یا دستوری است که برای نشان دادن مرز میان واژه‌ها یا جمله‌ها به کار می‌رود، مانند تکیه یا درنگ (junction) در [ai+skrim] | scream در تقابل با [ais+krim].

۹۶. مقصود از «بارکارکردی» (functional load) اهمیت نسبی تمایزات زبانی است. به عنوان مثال، تمایز میان دو واج /p/ و /b/ در آغاز واژه‌های انگلیسی مانند pad-bad, pack-back, pig-big موجب متمایز شدن واژه‌های بیشتری می‌شود تا تمایز میان دو واج /θ/ و /ð/ مثلاً در واژه‌های wreath و wreath. از این رو گفته می‌شود که بارکارکردی /p/, /b/ بیشتر از بارکارکردی /θ/ و /ð/ است.

97. 'phatic communication'

98. the contextual theory of meaning

99. collocation

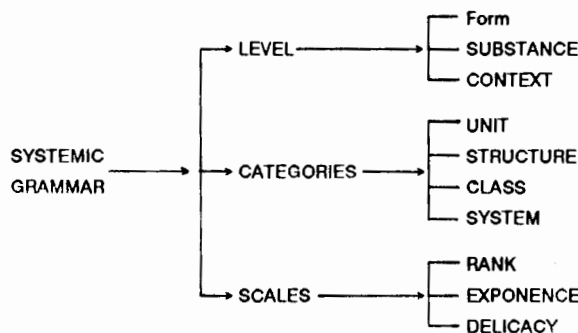
100. prosodic analyses

است. در این نظریه، جنبهٔ صوری زبان با استفاده از مجموعه‌ای از مقوله‌ها و سطوح تبیین شده است:

سه سطح اصلی عبارتند از: ۱) صورت (ترکیب معنی‌دار واج‌ها و حروف در قالب واژه‌ها و جمله‌ها)؛ ۲) ماده^{۱۱} (واج یا حرف)؛ ۳) بافت (رابطهٔ میان صورت و موقعیت که معناشناسی نامیده می‌شود).

چهار مقوله اصلی نیز عبارتند از: ۱) واحد^{۱۲} (یعنی عنصر ساخت زبانی، مانند واج و هجا در سطح واجی؛ واحد تکواژ، واژه و جمله در سطح دستور زبان؛ واحد واژهٔ قاموسی^{۱۳} و واژهٔ معنایی^{۱۴} در واژگان^{۱۵} و معناشناسی)؛ ۲) ساختار (در ترکیب عناصر زبانی در محور همنشینی)؛ ۳) طبقه (ترکیب عناصر زبانی با کارکردهای یکسان در ساختی بزرگتر مانند گروه اسمی، هجا) و ۴) نظام (ترکیب طبقه‌ها در محور جانشینی با توجه با رابطه گزینشی^{۱۶}).

این نظریه دارای سه میزان^{۱۷} می‌باشد که مقوله‌های درون نظریه و موارد گفتار مورد مشاهده را بهم ربط می‌دهد: میزان مرتبه^{۱۸}، ۲) میزان نمود^{۱۹}، و ۳) میزان تحلیل^{۱۱}. میزان مرتبه به آرایش سلسله مراتبی عناصر دلالت می‌کند، به‌عنوان مثال، از جمله تا تکواژ یا از گروه نواختی^{۱۱} تا واج؛ میزان نمود، مقوله‌های دستوری را به داده‌های زبانی مربوط می‌سازد، مثلاً واژه «مرد» تجسم یا نمود اصطلاح دستوری «اسم» است؛ میزان تحلیل عبارت است از بیان تفاوت‌های ظریف ساختاری، مثلاً جمله واره‌های قید شامل انواع جمله واره‌های زمانی، مکانی، شرطی... می‌باشد. این نظریهٔ زبانی با عناوین دیگری، دستور زبان مقوله و میزان، دستور زبان «نظام - ساختاری» و زبان‌شناسی «نوفرث‌یان» نام برده می‌شود. آنچه در بالا گفته شد در نمودار زیر نشان داده‌ایم:



101. substance

103. lexeme

105. lexis

107. scale

109. scale of exponence

111. tone group

102. unit

104. sememe

106. choice relation

108. scale of rank

110. scale of delicacy

۵- دستور زبان لایه‌ای (stratificational grammar) این دستور زبان از سوی سیدنی لم (S.M. Lamb) زبان‌شناس ساختگرای آمریکائی ارائه شده و در مبانی نظری آن آمده است که دو مؤلفه عمده آن معنا و آوایی باشد و میان این دو حد نهائی نظام زیر معنایی^{۱۱۳} و نظام زیر واجی^{۱۱۴} چندین سطح یا لایه قرار گرفته و هر لایه^{۱۱۵} از واحدهائی تشکیل یافته است. مثلاً واژه "raining" در لایه معنائی (sememic) عبارت است از مایع + بارش؛ در لایه واژگانی (lexemic) مرکب از rain و پس‌وند اسم مصدر "-ing"؛ در لایه تکواژی (morphemic) شامل دو تکواژ {-ing} + {-rain}؛ و در لایه واجی از واجهای /r/ + /ei/ + /n/ + /l/ + /ŋ/ تشکیل یافته است.

میان این دستور زبان و دستور زبان سیستمیک شباهت فراوان وجود دارد زیرا هر دو دستور زبان از شبکه رابطه‌ها و قواعد تبدیل^{۱۱۵} استفاده می‌کنند؛ هر دو دارای نظام ایستا می‌باشند، بدین معنا که در هیچ یک از آن دو لایه ساختی از ساختی دیگر مشتق نمی‌شود، بلکه به یکدیگر ربط داده می‌شوند. و نیز میان این دستور زبان و دستور زبان تاگمیمی (Tagmemic) قرابت نزدیک وجود دارد زیرا هر دو دستور زبان روی لایه‌های جداگانه که هر یک مصداق مفاهیم سنتی واج‌شناسی، سازه‌شناسی، نحو و معنا می‌باشد، تأکید گذاشته‌اند. بولینجر (Bolinger) و اسپیرس (D. Spears)، در ۱۹۸۱ در فصل پانزدهم کتاب خود جنبه‌های زبان^{۱۱۶} اظهار نظر کرده‌اند که این دستور زبان به دلیل آنکه در زمان نامساعد، یعنی به هنگام رونق دستور زبان زایشی -گشتاری و در مکان نامساعد، یعنی در دانشگاه یل (Yale) تکوین یافت با اقبال عموم مواجه نگشت و لذا طرفداران این مکتب فراوان نبوده است.^{۱۱۷}

۶- دستور زبان تاگمیمی (Tagmemics) این دستور زبان از زبان‌شناسی ساختگرای آمریکای جوانه زده و دست‌آورد پاییک (K.L. Pike) است. نظرات زبان‌شناسی پاییک در کتابش تحت عنوان زبان در رابطه با نظریه واحد رفتار انسان^{۱۱۸} آمده و پیام اصلی کتاب، به تأثیر از مکتب ساختگرایی آمریکائی، حاکی از آن است که رفتار انسان همانند زبان دارای قوالبی است. در این دستور زبان سه نظام دستوری، واجی و واژگانی آمده که هر یک مرکب از چند سطح می‌باشد. مثلاً، نظام دستوری شامل سطوح سلسله مراتبی تکواژ، واژه، عبارت، جمله واره، جمله و بند است. جمله که در برگرفته سطوح پائین‌تر، یعنی جمله واره، عبارت، واژه، و تکواژ می‌باشد اصطلاحاً سینتاگمیم

112. hypersememic system

113. hyperphonemic system

114. stratum

۱۱۵. قواعد تبدیل (realization rules) در دستور زبان لایه‌ای و سیستمیک نقش قواعد گشتاری را در دستور زبان زایشی -گشتاری را به عهده دارند. برای کسب اطلاع بیشتر درباره این مکتب زبان‌شناسی رک به مقاله «نگاهی به زبان‌شناسی لایه‌ای» نوشته سید علی میرعمادی در مجله زبان‌شناسی شماره دوم پاییز و زمستان ۱۳۶۸، صص ۶۱-۴۱.

116. Aspects of Language

۱۱۷. محل تکوین و توسعه دستور زبان گشتاری دانشگاه‌های معروف هاروارد و موسسه تکنولوژی ماساچوست (MIT) بود.

118. Language in Relation to a Unified Theory of Human Behaviour

(syntagmeme)، و هر یک از سطوح پائین تر که در داخل سطح بالاتر قرار می‌گیرند تاگمیم (tagmeme) نامیده می‌شود. در این دستور زبان دو عبارت توصیفی "emic" و ("etic" مأخوذ از پسوندهای واژه‌های phonemic و phonetic) به کار رفته است. اصطلاح emic به معنای واحد صوری^{۱۱۹} در داخل یک نظام بسته می‌باشد و اصطلاح etic تجسم عینی واحد صوری است. مثلاً، واج /t/ دارای واجگونه‌های دمیده /t</t> و نادمیده /t/ و غیر رهشی /t~/ است که به ترتیب در تلفظ واژه‌های "tat"، "step" و "outdo" محسوس است و لذا واج /t/ جزء واحد "emic" و واجگونه‌های /t~/~ /t~/~ /t~/~ جزء etic می‌باشند.

۷- دستور زبان حالت (Case Grammar) این دستور زبان از لحاظ مبانی نظری شبیه معناشناسی زایشی (Generative Semantics) است و به گفته بولینجر (D. Bolinger) ۱۹۸۱:۵۵۰ «... اگر این دستور زبان عنوان خاص خود را نداشت، می‌شد آنرا صورت دیگر یا نوعی معناشناسی زایشی دانست». زمان تکوین این دستور زبان به نیمه ۱۹۶۰ برمی‌گردد و بنیان‌گذار آن چارلز فیلمور (Ch. Fillmore) است.

در این دستور فعل بخش اصلی جمله به حساب می‌آید و با گروه‌های اسمی می‌تواند رابطه‌های گوناگون معنایی داشته باشد و از این لحاظ با نظریه گشتاری زبان که در آن نقشهای معنایی گروه‌های اسمی متمایز نشده است، مخالفت می‌ورزد. مثلاً، در دستور زبان گشتاری واژه‌های John، rock و the window در جمله‌های زیر تحت عنوان گروه اسمی قرار می‌گیرند:

- 1) John broke the window.
- 2) A rock broke the window.
- 3) The window broke.

لیکن در دستور زبان حالت، سه واژه مذکور در (1-3) به ترتیب دارای حالت‌های گوناگون کنش کاری^{۱۲۰}، کنش ابزاری^{۱۲۱} و کنش پذیری^{۱۲۲} می‌باشند. در این دستور زبان شش حالت برای گروه‌های اسمی ذکر شده است: (۱) کنش کار، (۲) کنش ابزار، (۳) کنش پذیر، (۴) کنش گیر^{۱۲۳}، (۵) کنش نمود^{۱۲۴}، (۶) و کنش جایگاه^{۱۲۵}. مثالهای زیرین نشانگر حالات فوق هستند^{۱۲۶}:

- 4) John opened the door.
- 5) The key opened the door.

119. formal unit

120. agentive

121. instrumental

122. objective

123. dative

124. factive

125. locative

۱۲۶. در حالی که توصیف زبان در دستور زبانهای سنتی، ساختگرا، تاگمیمی، لایه‌ای و نظریه زبانی معیار چامسکی بر اساس مفاهیم زبان‌شناسی طبقه‌ای (taxonomic) قرار دارد، روش توصیف دستور زبانهای سیستمیک، معناشناسی و حالت بر اساس مفاهیم کارکردی (functional) استوار است.

- 6) The door opened.
 7) The man killed the policeman.
 8) They elected him chairman.
 9) I am at work.

دستور زبان حالت در تحلیل جمله رابطه‌های عمیق معنایی را معلوم می‌دارد که به وسیله قواعد تبدیل (نظیر آنچه قواعد گشتاری در دستور زبان زایشی - گشتاری انجام می‌دهند) در رو ساخت جمله ظاهر می‌شوند.

۸- دستور زبان رابطه‌ای (Relational Grammar) نوعی تحلیل زبانی است که از جانب زبان‌شناس دانمارکی به نام یلمسلوف (U. Hjelmslev) ۱۹۶۵ - ۱۸۹۹ ارائه گردید. این دستور زبان که از نظرات زبانی سوسور تأثیر پذیرفته با عناوین دیگری مانند «مکتب زبان‌شناسی کپنهاک»، «دستور زبان نوسوسورسیم»^{۱۲۷}، «گلوسماتیک» و «زبان‌شناسی ذاتی»^{۱۲۸}، نامبرده می‌شود. سامپسون (G. Sampson)، ۱۹۸۷ اصطلاح "relational grammar" را برای اطلاق به نظریه زبانی که توسط یلمسلوف و اولدال (H. Uldall) تکوین یافته و توسط سیدنی لم و پیتر رایش (P. Reich) تکمیل شده به کار می‌برد و می‌گوید «تصور این که یلمسلوف و لم به دو مکتب متفاوت [زبان‌شناسی] تعلق دارند، کاملاً گمراه کننده است.» (ص ۲۵۳). یلمسلوف با الهام از نظرات سوسور می‌گوید که زبان را در هر مقطع زمانی به جای آنکه مجموعه‌ای از حقایق زبانی (تاریخی) بدانیم باید نظامی قائم به ذات^{۱۲۹} در نظر بگیریم. زبان شناس بایستی عبارات زبانی را بر حسب رابطه‌های همنشینی و جانشینی میان عناصر سازنده و در چهار چوب صورت (رابطه‌های دستوری درونی)، جوهر (مقوله‌های بیرونی اشیاء مادی)، لفظ^{۱۳۰} (شفاهی یا نوشتاری)، و محتوا^{۱۳۱} (دلالت یا معنا) تجزیه و تحلیل کند. به عبارت دیگر، یلمسلوف در نظریه زبانی خود میان چهار مفهوم صورت، جوهر، معنا و لفظ تمایز قایل شده، می‌گوید رابطه‌های میان صورت و لفظ و صورت و معنا رابطه‌های درونی زبان، و رابطه‌های میان جوهر و لفظ و جوهر و معنا رابطه‌های بیرونی زبان هستند.

به دنبال معرفی کوتاه چند مکتب زبان‌شناسی^{۱۳۲} لازم می‌دانیم در مورد علت وجودی مکاتب عدیده زبان‌شناسی مطلبی را بر سبیل نتیجه‌گیری کلی بیان کنیم:
 انسان به‌طور ذاتی موجود نظام جوهر و در مواجهه با پدیده‌های طبیعی می‌خواهد اگر

127. Neo-Saussurean

128. Immanent Linguistics

129. self-contained

130. expression

131. content

۱۳۲. چون در مقاله جداگانه «نگاهی گذرا بر روند کلی تحولات در نظریه‌های زایشی - گشتاری دستور زبان» و «درباره مفهوم دستور زبان علمی» در نظریه‌های گشتاری دستور زبان» درباره دستور زبان گشتاری و معناشناسی زایشی به حد کفایت سخن گفته‌ایم لذا در این بخش از گفتار از این دو مکتب سخن به میان نمی‌آوریم.

نظامی در بین است آنرا کشف کند و اگر نیست خود نظامی برای آن ابداع کند. تدوین دستور زبان برخاسته از چنین نیاز فطری انسان است و دستوریان در ارائه دستور زبان یا نظام زبان را توصیف کرده‌اند، *descriptivists* و یا خود بر آن نظامی قایل شده‌اند، *prescriptivists*.

بولینجر می‌گوید مناقشاتی که در نظریه‌های زبانی مشاهده می‌شود عموماً از احساس ضرورت مبنی بر رعایت شروطی چون انسجام درونی، جامعیت^{۱۳۳}، سادگی (به مفهوم فنی کلمه)^{۱۳۴} در تدوین نظریه‌ها ناشی می‌شود. لازمه تحقق این شروط آن است که زبان دارای نظامی همگون^{۱۳۵} باشد، در صورتی که هرگز چنین نبوده است. هر نظریه نوین زبان‌شناسی با این انگیزه به وجود می‌آید که موارد خطا یا غفلت در نظریه‌های پیشین را اصلاح و تکمیل کند. لیکن غالباً نظریه جدید آنچنان در جریان اصلاح خطاهای نظریه‌های پیشین مستغرق می‌شود که خود مرتکب خطاهایی از نوع دیگر می‌گردد و به سخن بولینجر «کور دیگری در مقام وصف فیل برآمده است» (همان کتاب، ۵۵۲). مفهوم ضمنی این بیان آن است که زبان پدیده‌ای به عظمت و شگفتی خود حیات است و توصیف آن با قواعد صوری شبیه قواعد ریاضی یا فیزیک و یا به گونه‌ای که به گفته چامسکی از کفایت توصیفی^{۱۳۶} برخوردار باشد (بجز در معدود زمینه‌ها مانند آواشناسی) میسر نیست.

۵) در آغاز قرن بیستم روش متداول آموزش زبانهای خارجی در آمریکا روش دستور زبان - ترجمه بود. زمانی که در دهه نخست این قرن روش مستقیم از اروپا به آمریکا رسید معلمان آمریکائی آنرا در کلاسهای آموزش زبانهای بیگانه به کار بردند اما چون به کارگیری آن از توان و حوصله آنان خارج بود، آنرا روش مطلوب نیافتند. این امر سبب آشفتگی در زمینه آموزش زبان خارجی گردید و برای حل این مشکل یک بررسی تحت عنوان بررسی آموزش زبانهای خارجی نوین در ایالات متحده آمریکا^{۱۳۷} در سال ۱۹۲۳ آغاز گردید و در سال ۱۹۲۷ به پایان رسید و گزارش این بررسی در هفده جلد توسط کلمن (A. Coleman) ۱۹۲۹ منتشر گردید. در این بررسی روش خواندن برای آموزش زبانهای خارجی در آمریکا پیشنهاد شد که تا شروع جنگ جهانی دوم در

133. exhaustiveness

134. simplicity

(ارائه قواعد دستوری به گونه صریح و موجز همانند فورمولهای ریاضی)

135. homogenous

136. descriptive adequacy

به عقیده چامسکی برای آنکه دستور زبان از کارایی توصیفی برخوردار باشد، نه تنها باید از عهده تبیین داده‌های زبانی اولیه برآید بلکه باید بتواند توانش فطری اهل زبان را نیز توصیف کند. چامسکی این مفهوم را در تقابل با مفهوم کفایت ظاهری (*observational adequacy*) به کار می‌برد. دستور زبانی که از کارایی ظاهری برخوردار است در میان داده‌های موجود، صورتهای زبانی درست را از صورتهای نادرست مشخص می‌کند؛ دستور زبانی که دارای کفایتی توصیفی است نه تنها می‌تواند صورتهای زبانی درست از نادرست مشخص کند بلکه می‌تواند صورتهای زبانی درست را که هنوز وجود ندارند ولیکن امکان دارد روزی مورد استفاده گویشوران قرار بگیرند معلوم می‌دارد. مثلاً واژه‌های 'ager'، 'lom' و 'clook' در زبان انگلیسی وجود ندارند اما می‌تواند وجود داشته باشند. اما صورتهائی مانند 'msarp'، 'klom' و 'bnook' چون با اصول بنیادی زبان انگلیسی مطابقت ندارند نمی‌توانند وجود داشته باشند.

137. *The Teaching of Modern Language Study in the United States.*

کلاسهای آموزش زبانهای خارجی به کار می‌رفت. در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، روش شنیدار - گفتاری (audio - lingual) آموزش زبان که بر اثر ضرورت‌های جنگ و بر پایه نظریه‌های ساختگرایی در زبان‌شناسی و رفتارگرایی در روان‌شناسی تکوین یافته بود جایگزین روش خواندن گردید. (رک به افزوده ۱۰).

۶) در نظریهٔ زبانی پالمر، توصیف زبان بر مبنای مطالعهٔ اصوات (آواشناسی)، واج‌ها (واج‌شناسی)، حروف (املا)، ریشه‌شناسی، نحو و معناشناسی قرار دارد.

۷) چندین زبان‌شناس معروف دیگر که پیرو ساختگرایی بوده و با چارلز فریز (Ch. Fries) در مؤسسه زبان انگلیسی در دانشگاه میشیگان همکاری می‌کردند عبارت بودند از پایک (K. Pike)، نایدا (E. Nida)، مارک وارت (A. Markwardt) و لدو (R. Lado).

۸) یکی از آثار جنگ جهانی دوم در آمریکا افزایش علاقه به آموزش زبانهای بیگانه بود و از جمله پیامدهای چنین علاقه، رونق یافتن مطالعات زبان‌شناسی مقابله‌ای در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود. چارلز فریز (۱۹۴۵:۹) که از پیشگامان زبان‌شناسی ساختگرا به شمار می‌رود صریحاً اعلام نمود بهترین مواد آموزشی، موادی هستند که براساس توصیف علمی زبان هدف و زبان مادری دانش‌آموز تهیه و تدوین شده باشد. لدو (۱۹۵۷)، که موضع وی در رابطه با اهمیت و تأثیر زبان‌شناسی مقابله‌ای در آموزش زبان دوم افراطی تلقی شده، معتقد است که برای زبان‌آموز یادگیری عناصر زبانی شبیه زبان مادری بسیار آسان و عناصر متفاوت بسیار دشوار است. مبانی نظری زبان‌شناسی مقابله‌ای، که بیشتر به لدو نسبت داده می‌شود و به موضع حاد یا افراط‌گرایانه شهره است، به قرار زیر می‌باشد دلیو. لی (W. Lee)، (۱۹۶۸:۱۸۶):

۱- علت عمده و حتی شاید تنها عامل دشواری و بروز خطا در یادگیری زبان بیگانه تداخل زبان مادری یادگیرنده است.

۲- موارد دشوار یادگیری تفاوت‌های موجود میان زبان مادری یادگیرنده و زبان هدف وجود دارد.

۳- هرچه تفاوت‌های موجود میان دو زبان بیشتر باشد، یادگیری زبان بیگانه دشوارتر خواهد بود.

۴- نتایج حاصل از بررسی‌های تطبیقی دو زبان هدف و مادری برای پیش‌بینی دشواریهای یادگیری و وقوع خطاهای زبانی در جریان یادگیری لازم است.

۵- آنچه زبان‌آموز در جریان آموزش زبان هدف یاد می‌گیرد به موارد متفاوت میان زبان هدف و زبان مادری محدود می‌شود که می‌توان آنها را با تحلیلهای مقابله‌ای میان آن دو زبان معلوم ساخت.

در انتقاد از این گونه عقاید افراط‌گرایانه دربارهٔ اهمیت و تأثیر زبان‌شناسی مقابله در یادگیری زبان دوم گفته شده:

۱- علت اصلی بروز خطاهای زبان آموز به هنگام یادگیری زبان بیگانه تنها تداخل زبان مادری نیست.

۲- تحلیلهای مقابله‌ای بیشتر نقش تبیینی خطاهای یادگیری را دارد تا پیش‌بینی آنها.

۳- بسیاری از خطاهای زبانی که بر اثر تحلیلهای مقابله‌ای معلوم گشته و انتظار می‌رود که در رفتار زبانی یادگیرنده بروز کنند ظاهر نمی‌شوند؛ برعکس، بسیاری از خطاهائی که در رفتار زبانی وی ظاهر می‌شوند اغلب در تحلیلهای مقابله‌ای قابل پیش‌بینی نیستند.

۴- درجه سلسله مراتبی دشواری عناصر زبانی نمی‌تواند ملاک مناسبی برای رعایت اصل توالی در تنظیم مواد آموزشی باشد.

۵- یافته‌های زبان‌شناس مقابله‌ای اصولاً برای استفاده فوری در کلاسهای آموزش زبان نیست بلکه فایده آنها عمدتاً در زمینه تهیه مواد آموزشی و برای افزایش آگاهی معلم است. سریدهار (S.N. Sridhar)، ۲۴۱-۲۰۷:۱۹۸۵.

زمانی که چامسکی سستی مبانی نظری زبان‌شناسی ساختگرا را معلوم ساخت، تحلیل مقابله‌ای که رونق آن با شکوفائی زبان‌شناسی ساختگرا (که روی موارد افتراق میان زبانهای دنیا تأکید می‌گذاشت) تقارن داشت، اعتبار و منزلت خود را از دست داد؛ اما دی پیئت رو (R.J. Di Pietro)، ۱۹۷۱، ۱۹۶۸، با توجیه اهمیت مطالعات مقابله‌ای بر مبنای نظریه گشتاری (که روی همگانیهای زبانی تأکید می‌گذاشت) به کمک زبان‌شناسی مقابله‌ای رفت و دوباره آنرا احیا نمود. سه جنبه اصلی نظریه گشتاری زبان که روی تحلیلهای مقابله‌ای تأثیر فراوان گذاشته عبارتند از: ۱) فرض همگانی بودن پایه‌های ساختی در همه زبانها، ۲) تمایز میان ژرف ساخت و روساخت، و ۳) توصیف دقیق و روشن پدیده‌های زبانی.

امروزه تحلیلهای مقابله‌ای با استفاده از مفاهیم دستور زبان گشتاری به گونه متفاوت از آنچه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به عمل می‌آید صورت می‌گیرد. رک به فیشک (J. Fisiak)، ۱۹۸۵:۲۱۳.

۹) تأثیر زبان‌شناسی روی آموزش زبان در آمریکا میان سالهای ۱۹۴۶ - ۱۹۴۰ به‌طور مبسوط در کتاب زیر آمده است:

W.G. Moulton. 1961/1963. "Linguistics and the Language Teaching in the United States: 1940 - 1960," in Mohramann, et al. pp. 82-109.

مقاله فوق همچنین در نشریه IRAL (International Review of Applied Linguistics)

شماره ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۴۱-۲۱ چاپ شده است.

۱۰) رک به مقاله «نگاهی گذرا به تاریخ روشهای آموزش زبان خارجی» نوشته بهروز

عزبدفتری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، سال ۱۹۶۹.

۱۱) تحلیلهای سنتی خطاهای زبانی اصولاً بروز خطا در رفتار زبانی یادگیرنده را نشانه

ناکامی زبان‌آموز در یادگیری زبان هدف می‌دانست و می‌کوشید حتی الامکان از بروز خطاهای زبانی از جانب زبان‌آموز در جریان یادگیری ضمن ایجاد عادات صحیح زبانی براساس فرایند شرطی‌سازی ممانعت به عمل آورد. این برخورد منفی با خطاهای زبانی همانند تحلیلهای سنتی و نادرستی بود که پیش از نظریه‌گشتاری از زبان کودک در جریان استحصال زبان مادریش به عمل می‌آمد. بدین معنا که تصور می‌شد زبان کودک شکل ناقص زبان بزرگسال است. این تصور نادرست با افول ستاره بخت روان‌شناسی رفتارگرا کنار گذاشته شد و در عوض تحلیل زبان کودک براساس اصل نظریه‌پردازی که گفته می‌شود که کودک در جریان فراگیری زبان بدان مبادرت می‌ورزد و صحت نظریه‌های خود را با داده‌های زبانی می‌سنجد مورد قبول زبان‌شناسان واقع گردید. در تحلیل خطاهای زبانی نیز پنداشت پیشین (که بدان اشاره رفت) کنار گذاشته شد و محققان زبان‌شناس گفتند که زبان‌آموز در جریان یادگیری زبان خارجی برای خود نظامی درست می‌کند که دارای ویژگی خاص می‌باشد. این نظام پویا و بالنده زبانی را پژوهشگران زبان‌شناس با عناوین گوناگون نام برده‌اند:

S.P. Corder/Idiosyncretic Dialect,transitional competence, 1971a.

W. Nemser/approximative systems, 1971a.

L. Selinker/interlanguage, 1960.

که در بین آنها اصطلاح "interlanguage" (زبان میانی) از همه بیشتر قبول طبع افتاده است. در وراه هر یک از این عناوین دلیلی نهفته است که انتخاب آنرا توجیه می‌کند - عنوان نخست حکایت از آن دارد که چنین زبانی از ویژگی خاص گذرا برخوردار بوده و تقریباً حالت «من در آورده» دارد. عنوان دوم این مفهوم را به همراه دارد که این زبان در جریان یادگیری به جانب زبان هدف تقرب می‌جوید و خواص آنرا بخود می‌گیرد. و بالاخره آنکه عنوان سوم بدان ملاحظه بوده که این زبان میان دو زبان مادری و هدف قرار دارد. گفته شده که هرچه زبان‌آموز در جریان یادگیری به سوی کسب مهارتهای زبان هدف پیشرفت می‌کند، نظام زبان میانی او از زبان مادری فاصله گرفته و کم‌کم به نظام زبان هدف شباهت بیشتری پیدا می‌کند. از ویژگی این نظام متغیر بودن آن در مراحل گوناگون بالندگی است که این تغییر خود تابع قواعد خاصی است.

۱۲) رک به گفتار چهارم تحت عنوان «مقایسه مقولات اسم در زبان فارسی و انگلیسی» در کتاب چهارگفتار درباره زبان، ۲۵۳۵، نوشته دکتر محمدرضا باطنی. در این اثر دکتر باطنی در یک تحلیل دقیق مقابله‌ای میان مقولات معنایی اسم در زبان فارسی و انگلیسی کوشیده است دشواری یادگیری some, the, an, a در زبان انگلیسی را برای فارسی‌زبانان تبیین کند. با این وجود، به عقیده نگارنده کاربرد درست این وابسته‌های اسم^{۱۳۸} را، به جهت آنکه با پنداشتها، باورها و فرضهای گویشور در ارتباط است، نمی‌توان در قالب فورمولهای چندی ضابطه‌بندی کرد

همچنانکه تلاش معناشناسان زایشی در این راه سرانجام به شکست انجامید.

۱۳) دستور زبان آموزشی با استفاده از نظرات و یافته‌های گوناگون مکاتب زبان‌شناسی برای آموزش زبان هدف به کار می‌رود. دستور زبان آموزشی دارای ماهیت التقاط‌گرایی است و در بند نظریه خاص زبانی نیست. در واقع، دستور زبان آموزشی نقش یک مفسر یا صافی را دارد که پس از استخراج یافته‌های مکاتب زبانی آنها را با توجه به اهداف آموزشی، سن زبان‌آموزان و دیگر شرایط آموزشی جرح و تعدیل نموده، مورد استفاده قرار می‌دهد.

آلن (J. Allen)، ۱۹۷۳، یک روش سه مرحله‌ای را برای تبدیل دستاوردهای دستور زبانهای علمی^{۱۳۹} به دستور زبان آموزشی پیشنهاد می‌کند: (۱) در مرحله نخست دستور زبانهای علمی با یکدیگر مقایسه و مواد لازم در رابطه با اهداف آموزشی استخراج می‌شود؛ (۲) در مرحله دوم، طرح کلی کتاب یا رئوس مطالب درسی ریخته می‌شود؛ و (۳) در این مرحله با فراهم بودن یافته‌های علمی مکاتب زبان‌شناسی، متون اصلی، تمرینات درسی و نمودارهای لازم آماده می‌گردد. رک به کندلین (C.N. Candlin)، ۱۹۷۳.

(۱۴) رک به مقاله:

Behrooz Azabdaftari. 1982. "A Review of Findings in Linguistics

Significant for the Teaching of Writing Skills, "ITL (A Review

of Applied Linguistics) 56, pp.29-49.

۱۵) وجود نظم در روند رشد زبان میانی به دوگونه متفاوت مورد تعلیل و تفسیر قرار گرفته

است:

۱) همه زبان‌آموزان از استراتژی‌هایی که ماهیت شناختی دارند و در دیگر انواع یادگیری نیز به کار برده می‌شوند استفاده می‌کنند؛ (۲) یادگیری زبان اول و دوم بر استعداد زبانی که همه انسانها به‌طور فطری برخوردارند، استوار است. به عبارت دیگر، نظمی که در فرایند یادگیری زبان دوم مشاهده می‌شود یا برآیند عوامل شناختی مانند از بر کردن، تعمیم، استنتاج... است، و یا جاصل استعداد فطری و مستقل زبان‌آموزی است. در کتاب (E. Ellis)، ۱۹۳:۱۹۸۶ از قول چامسکی می‌خوانیم که دستور زبان همگانی عبارت است از «خواص زبانی که فطری ذهن انسان است». این خواص زبانی یا اصول کلی زبانی در مورد همه زبانهای طبیعی صادق است و زبان‌آموز آن خواص زبانی را که در همه یا اکثر زبانها یافت می‌شوند و اصطلاحاً «قواعد هسته‌ای»^{۱۴۰} نامیده می‌شوند در مقایسه با آن خواصی که فقط در چند زبان و یا زبان هدف یافت می‌شوند یعنی «قواعد جانبی»^{۱۴۱} راحت‌تر یاد می‌گیرد. این اندیشه زبان‌شناسان نهادگرا/فطری‌نگر (Nativists) موضع زبان‌شناسی مقابله‌ای را که مدعی بوده تشابهات و تفاوت‌های روساختاری میان زبان

۱۳۹. هدف دستور زبانهای علمی تعیین خواص صوری زبانها و یا به عبارتی، توصیف علمی توانش زبانی گویشور است.

140. 'core rules'

141. 'peripheral rules'

مادری و زبان هدف تعیین‌کننده موارد سهولت و دشواری یادگیری است زیر سؤال برده، متقابلاً می‌گوید با توجه به خواص همگانی زبان است که می‌توان گفت کدامیک از تفاوت‌های میان زبان مادری و زبان هدف منتهی به دشواری یادگیری زبان هدف می‌شود و کدامیک نمی‌شود. یادآور می‌شویم که «فرضیه تمایزی وضوح»^{۱۲۲} که از سوی فرداکنن (Fred Eckman)، ۱۹۷۷ عنوان شده و چامسکی از آن در قالب اصطلاح "unmarkedness" (مواد غیر واضح^{۱۲۳}) و ("markedness" مواد واضح) نام می‌برد با مفهوم «قواعد هسته‌ای» و «قواعد جانبی» ارتباط دارد. امروزه زبان‌شناسان کاربردی براین عقیده‌اند که یادگیری مواد غیر واضح یا قواعد هسته‌ای، یعنی خواص همگانی زبانها آسانتر از یادگیری مواد واضح یا قواعد جانبی است که ویژه زبانهای معدود است.

BIBLIOGRAPHY

- Allen, J.P.B. 1973. "Applied Grammatical Models in a Remedial English Syllabus," in Corder and Roulet (eds), *Theoretical Linguistic Models in Applied Linguistics*. 3rd AIMAV Seminar. pp. 91-106.
- Allen, J.P.B. and Paul van Buren. 1971/1974. *Chomsky: Selected Reading*. Oxford University Press.
- Bloomfield, L. 1933. *Language*. New York: Holt.
- Bolinger, B. 1968. *Aspects of Language*. New York, etc. Harcourt Brace.
- Brown, R, 1973. *A First Language: The Early Stages*. Cambridge Mass.: Harvard University Press.
- Candlin, C.N. 1973. "The Status of Pedagogical Grammars," in S. Corder and E. Roulet(eds), *Theoretical Linguistic Models in Applied Linguistics*. Brussels: AIMAV and Paris: Didier.
- Cazden, C. 1972. *Child Language and Education*. New York: Holt Rinehart and Winston.
- Chomsky, N. 1956. *Syntactic Structures*, The Hague.
- Chomsky, N. 1956. *Aspects of the Theory of Syntax*. Cambridge, Mas.: M.I.T. Press.
- 1966. "Linguistic Theory," *Reports of the Working Committees, Northeast Conference on the Teaching of Foreign Languages*. pp. 43-49.
- 1968. *Language and Mind*. New York: Harcourt Brace and World.
- 1975. "Language Teaching," in J.P.B.Allen and Paul Van Buren (eds), *Chomsky:Selected Readings*. Oxford University Press.

142. "markedness differential hypothesis"

۱۴۳. برگردانهای «مواد غیر واضح» و «مواد واضح» از کتاب *اصول یادگیری زبان*، نوشته براون (H.B. Brown)، ۱۹۸۰ و به زبان برگردانی همکار فاضل دکتر مجدالدین کیوان اقتباس شده است.

- Coleman, A. 1929. *The Teaching of Modern Foreign Language Study in the United States*. New York: Macmillan.
- Corder, S. 1967. "The Significance of Learner's Errors." *IRAL* V: 161-9.
- 1973a. "Linguistic Theory and Applied Linguistics," in S.P.Corder and E.Roulet (eds), *Theoretical Linguistic Models in Applied Linguistics*. 3rd AIMAV Seminar, pp.11-19.
- Decamp, D. 1968. "The Current Discrepancy Between Theoretical and Applied Linguistics," *TESOL Quarterly*, Vol, 2, No.1, pp 3-11.
- Di Pietro, R.J. 1968. "Contrastive Analysis and the Notion of Deep and Surface Grammar", in J.E. Alatis(ed), *Contrastive Linguistics and Its Pedagogical Implications*. Report of the 19th Round Table on Linguistics and Language Studies. Washington, D.D.: Georgetown University Press.
- 1971. *Language Structures in Contrast*. Rowley, Mass. Newbury House.
- Ellis, R. 1986. *Understanding Second Language Acquisition*. Oxford University Press.
- Ferguson, Charles A. 1966. "Applied Linguistics," in *Northeast Conference on the Teaching of Foreign Languages: Broader Contexts*. Reports of the Working Committee, ed by Robert Mead. pp. 40-46.
- Fisiak, J. 1985. *Contrastive Linguistics and the Language Teacher*.
- Fries, Charles. 1945. *Teaching and Learning English as a Foreign Language*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Hunt, Kellogg. 1973. "Recent Measures in Syntactic Development," in Mark Lester (ed), *Readings in Applied Transformational Grammar*. New York, etc. Holt, Rinehart and Winston, Inc.
- Jacobovits, Leon A. 1966. "Implications of Recent Psycholinguistic Developments for the Teaching of a Second Language." *Language Learning*, Vol.XVI, Nos. 3 and 4, pp 153-160.
- Jacobson, R. 1966. "The Role of Deep Structures in Language Teaching," *Language Learning*, Vol.XVIII, Nos 1 and 2, pp. 83-94.
- Kuhn, Thomas. 1962/1970. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: Chicago University Press.
- Lado, R. 1957. *Linguistics Across Culture: Applied Linguistics for Language Teachers*. Ann Arbor, Michigan: University of Michigan.
- Lakeoff, Robin. 1973. "Transformational Grammar and Language Teaching," in Mark Lester (ed), *Readings in Applied Transformational Grammar*. New York, etc. Holt, Rinehart and Winston, Inc.
- Lamendella, J.Y. 1969. "On the Irrelevance of Transformational Grammar to Second

- Language Pedagogy," *Language Learning*. pp. 255-270.
- Lee, W.R. 1968. "Thoughts on Contrastive Linguistics in the Contest of Language Teaching," in K.E. Alatis (ed), *Contrastive Linguistics and Its Pedagogical Implications*. Washington, D.C.: Georgetown University Press.
- Lees, Robert. 1960. "The Grammar of English Nominalization," *International Journal of American Linguistics*, Vol. 26, No.3, Part2.
- 1961. "Grammatical Analysis of the English Comparative Construction," *Wood* 17(2), pp. 171-185.
- Lester, Mark. 1970/1973. *Readings in Applied Transformational Grammar*. New York: Holt, Rinehart and Winston, Inc.

BIBLIOGRAPHY

- Lewis, Karen. 1972. "Transformational-Generative Grammar: A New Consideration to Teaching Foreign Language," *The Modern Language Journal*, Vol.XVI, No.1, pp. 1-10.
- Lyons, J. 1986. *Language and Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mc Arthur, Tom. 1983. *A Foundation Course for Language Teachers*. Longman.
- MacIntyre, A. 1970/1973. "Noam Chomsky's View of Language," in Mark Lester (ed), *Readings in Applied Transformational Grammar*. New York: Holt, Rinehart and Winston, Inc.
- McNeill, D. 1970. *The acquisition of Language*. New York: Harper Row.
- Moulton, W.G. 1961. "Linguistics and Language Teaching in the United States: 1940-1960," in Mohrman, Sommerfelt, and Whatmough, 1961: 82-109.
- Ney, James. 1971. "Transformational Generative Theories of Language and the Role of Conditions in Language Learning," *Language Learning*, Vol.XXI, No1.
- Palmer, H.E. 1922. *The Principles of Language Study*. London: Harrap.
- Pollitzer, R. 1977. "A Cross-Sectional Study of Morpheme Acquisition in First Language Learners," *Language Learning* 27:47-67.
- Porter, R. 1977. "A Cross-Sectional Study of Morpheme Acquisition in First Language Learners," *Language Learning* 27:47-67.
- Rivers, W. 1968. *Teaching Foreign Language Skills*. Chicago: The University Press.
- 1972. *Speaking in Many Tongues: Essays In Foreign Language Teaching*. Massachusetts: Newbury House Publishers, Inc.

- Roberts, F. 1964. *English Syntax*. New York: Harcourt Brace.
- 1968. *Modern English*. New York: Harcourt Brace.
- Roeming, R. 1968. "Foreign Language Teaching in the Creative Mode: Proceedings of the 1967 MLA Conference on Applied Linguistics," *Modern Language Journal*, Vol. LVV No 4, pp. 205-219.
- Ross, Janet. 1979 "The Transformationalists and ESL Teachers, *TESOL Quarterly*, Vol.6, No. 4, pp 305-312.
- Rutherford, William. 1968/1975. *Modern English*. New York: Harcourt Brace.
- Saussure, F. De. 1916. *Cours de linguistique generale*. Paris: Payot. 3rd ed. 1965.
- Searle, J.R. 1969. *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Searls, J.R. 1974. "Chomsky's Revolution in Linguistics," in Gibert Harman (ed), in *On Chomsky: Critical Essays*. New York: Anchor Books.
- Selinker, L. 1972. "Interlanguage," *IRAL*10; 219-31.
- Slobin, D.T. 1973. "Cognitive Prerequisites for the Development of Grammar," in C.A. Ferguson and D. Slobin (eds), *Sociolinguistics in Cross-Cultural Analysis*. Washington, D.C. Georgetown University Press.
- Smith, Philip. 1971 *Toward a Practical Theory of Second Language Instruction*. Philadelphia: The Center for Curriculum Development, Inc.
- Sridhar, S.N. 1985. "Contrastive Analysis, Error Analysis and Interlanguage: Three Phases of One Goal," in Jacek Fisiak, *Contrastive Linguistics and the Language Teacher*.
- Stern, H.H. 1983/1984. *Fundamental Concepts of Language Teaching*. Oxford University Press.
- Thomas. Owen. 1966. *Transformational Grammar and the Teacher of English*. New York: Holt, Rinehart and Winston, Inc.
- Wode. H. 1980. *Learning a Second Language 1: An Intergrated View of Language Acquisition*. Tübingen: Gunter Narr.

در باره مفهوم «دستور زبان علمی» در نظریه‌های گشتاری زبان‌شناسی

۱-۱ مقدمه

در کتابهای زبان‌شناسی تعریفی که از این علم ارائه شده معمولاً بدین گونه است: «زبان‌شناسی مطالعه علمی زبان است» این تعریف در نگاه نخست بسیار صریح و روشن می‌نماید، اما به راستی مقصود از «زبان» و مطالعه «علمی» چیست؟ پیش از آنکه به این پرسش پاسخ دهیم یک نکته را می‌باید یاد آور شویم که زبان‌شناسان میان دو مفهوم «زبان» نظیر آنچه در جمله‌های زیر آمده، تمایز قایل می‌شوند: الف) هر یک از افراد بشر به زبانی تکلم می‌کند؛ ب) هر یک از افراد بشر دارای زبان است. در الف) مقصود از «زبان» زبانهای خاص مانند فارسی انگلیسی، آلمانی و... است؛ و در ب) واژه زبان دارای مفهوم عام است. این تمایز در برخی از زبانهای دنیا مانند انگلیسی به صورت:

1) Every man possesses a language.

2) Man possesses language.

در زبان فرانسه با "langue:langage"، در زبان ایتالیایی با "lingua: linguaggio" و در زبان اسپانیولی با "lingua:lenguajo" نشان داده می‌شود.

فلاسفه و روان‌شناسان و زبان‌شناسان در بحثهای خود با مفهوم دوم یعنی زبان به مفهوم عام یا کلی آن سروکار دارند. و در واقع همین مفهوم است که انسان را از جانور متمایز می‌کند، هرچند که برخورداری از استعداد زبان اصولاً به معنای دانستن یک یا چند زبان طبیعی است و به عبارتی، مفهوم اول یعنی دانستن یک زبان در اشمال مفهوم عام زبان قرار می‌گیرد، مفهومی که در این بحث نیز منظور ماست.

این نکته را هم اضافه می‌کنیم که واژه «زبان» نه تنها برای اطلاق به هر یک از زبانهای طبیعی چون فارسی، عربی، روسی... استعمال می‌شود، بلکه در صحبت از دیگر نظامهای ارتباطی مانند زبان کامپیوتر، زبان ریاضیات، زبان زنبورها، زبان اشاره و حتی زبان مصنوعی اسپرانتو نیز به کار می‌رود. زبان شناسان اصولاً به مطالعه زبانهای طبیعی علاقه‌مند هستند. آنان می‌خواهند بدانند زبانهای طبیعی دارای چه خواص هستند که در دیگر نظامهای ارتباطی یافت نمی‌شوند و در تلاش خود به منظور شناخت ماهیت زبان، تعاریف گوناگونی^۱ در این باره و در باره دستور زبان ارائه کرده‌اند، اما ما در این میان فقط یک تعریف علمی از دستور زبان را مورد بحث خود قرار می‌دهیم.

۲-۱ تعریف دستور زبان علمی

در نظر دانشمند زبان شناس که زبان را به گونه علمی بررسی و توصیف می‌کند، دستور زبان، «مدلی» (model) از زبان است و مقصود از واژه مدل، یک نظام مفهومی و یا نوعی باز نمون علمی آرمانگرایانه‌ای است از یک واقعیت که همان دانش و یا به اصطلاح توانش زبانی می‌باشد. در تبیین این مطلب، اون تامس و یوجین کینتگن (۷: ۱۹۷۳) بروجه قیاس منظومه خورشیدی را به عنوان مثال ذکر کرده‌اند که به اعتقاد ما بسیار روشنگر است. اختر شناسان از دوهزار سال پیش از منظومه خورشیدی - واقعیتی که وجود خارجی دارد - یک مدل ریاضی‌گونه آرمانی ساخته و از قبل این بانمون و یا مدل، و یا به سخن تامس کوهن (T. Kuhn, ۱۹۷۰ «نمونه» (paradigm)، در باره مقدار سیاره‌ها و حرکات آنها در این منظومه پیش‌بینی‌ها و اظهار نظرها کرده‌اند. مثلاً، در مدلی که بطلمیوس در دوهزار سال پیش ارائه کرده بود، زمین مرکز عالم بود و هزاروپانصد سال بعد کپرنیک مدلی از واقعیت منظومه شمسی عرضه کرد که خورشید مرکز آن

۱. رک به تعاریفی که جان لاینز (J. Lyons) ۳-۸: ۱۹۸۶ از قول ادوارد سپیر (E. Sapir) ۸: ۱۹۲۱، بلاک و ترگر (B. Block and G. Trager) ۵: ۱۹۴۲، رابرت هال (R.A. Hall) ۱۵۸: ۱۹۸۶، روبینز (R.H. Robins) ۹-۱۴: ۱۹۷۹، نوآم چامسکی (N. Chomsky) ۱۳: ۱۹۷۵ درباره ماهیت زبان نقل کرده و آنها را بحث نموده است. و نیز درباره دستور زبان تعریف‌های فراوانی در دیگر کتابهای زبان‌شناسی آمده است. برای اطلاع از چند نمونه رک به:

- اون تامس و یوجین کینتگن (O. Thomas and E. Kintgen) ۴-۵: ۱۹۷۳. در این اثر، واژه «دستور زبان» در پنج مفهوم متفاوت به کار رفته و توضیح داده شده است.

- مک آرتور (T. Mc Arthur) ۳۸: ۱۹۸۳ در کتابش واژه «دستور زبان» را که در دوازه جمله برای نشان دادن دو واژه مفهوم جداگانه آن به کار برده است.

- هادل استون (R. Huddleston) ۱: ۱۹۸۵ در ارائه تعریفی از دستور زبان می‌گوید: «دستور زبان توصیف کامل صورت و معنای جمله‌های زبان است.»

- فالک (J. Falk) ۱۶: ۱۹۷۸ مدعی است که امروزه تعریف پذیرفته شده دستور زبان عبارت است از توصیف منظم دانش زبانی که با مطالعه توانش زبانی گویشور حاصل می‌گردد. تعریف اخیر، از تعریف دستور زبان به مفهوم «بیان قواعد ترکیب واژه‌ها در جمله» که غالباً در کتابهای درسی مشاهده می‌شود، وسیعتر است زیرا یکی از جنبه‌های اصلی تعریف دستور زبان که به خلاقیت زبان مربوط می‌شود - یعنی جمله‌های دستوری که هنوز به لفظ و کتابت در نیامده - در اشتغال تعریف هادل استون قرار دارد.

معرفی گردید^۲. این تحول در نگرش و فرضهای بنیادی موجب وقوع انقلاب در علم اخترشناسی شد.

زبان‌شناسان نیز، همانند دیگر دانشمندان، به منظور کسب آگاهی از موضوع پژوهش خود زبان - مدلهائی ساخته و آنها را برای کشف و تبیین حقایق زبانی به کار برده‌اند^۳. به عبارتی دیگر، همان‌گونه که اخترشناسان برای نشان دادن واقعیت‌های کیهانی مدلهائی ساخته‌اند، زبان‌شناسان معاصر نیز برای نشان دادن واقعیتی به نام دانش زبانی که هرگوشوری در ذهن خود دارد مدلهائی ساخته‌اند. بنابراین، در اینجا به تعریفی از دستور زبان می‌رسیم: دستور زبان، مدل یا بازنمون علمی دانش زبانی است که اهل زبان در ذهن خود دارد. اگر بخواهیم این تعریف را اندکی بازتر کنیم باید بگوئیم که زبان‌شناس پر و نظریه‌گشتاری براین باور است که هر یک از گویشوران یک زبان دارای دانش درونی زبانی و یا به اصطلاح توانش زبانی می‌باشد. این دانش زبانی شامل قواعد گوناگونی است که متکلم را به تولید و درک جمله‌های زبان قادر می‌سازد. زبان‌شناس می‌خواهد ماهیت این واقعیت، یعنی دانش زبانی را که در ذهن گویشور است مشخص نموده، آن را در قالب قواعدی چند و به گونه‌ی صوری توصیف کند. به مفهومی دیگر، زبان‌شناس می‌خواهد با مطالعه‌ی زبان و کشف قواعد آن به ذهن گویشور راه پیدا کند و از چگونگی تعامل فرایندهای زبانی و بآمال از نظام فکری وی آگاه گردد^۴. از این رو، قواعد دستور زبان گشتاری بازنمون عملکردهای دانش زبانی است، حال این قواعد تا چه اندازه واقعیت روان‌شناختی

۲. و یا در علم فیزیک، نیوتن نمونه‌ای را ارائه کرد که در چهارچوب آن دانشمندان فیزیک سالیان دراز به مطالعه و تفحص در مسائل فیزیکی مشغول بودند تا آنکه آلبرت انشتاین نواقص اصول نمونه نیوتن را آشکار ساخت و خود نمونه تازه‌ای به جای آن ارائه کرد و جهان علم آن را پذیرفت.

۳. یادآور می‌شویم زبان‌شناسان در ارائه توصیف‌های دستوری نه تنها به تدوین قواعد دستورزبانهای خاص علاقه‌مند بوده‌اند، بلکه کوشیده‌اند اصول کلی زبان انسان، یعنی مشخصه‌های همگانی موجود در هر زبان را نیز تعیین کنند و چون همگانیهای زبانی (linguistic universals) اصولاً بخشی از دستور هر یک از زبانهای طبیعی می‌باشد از گنجاندن آنها در توصیف دستوری زبان خاص خودداری می‌کنند. بدیهی است که توصیف دستوری یک زبان نباید با همگانیهای زبانی مغایرت داشته باشد.

برای اطلاع از توصیف‌های دستوری در مکاتب گوناگون زبان‌شناسی مانند دستور زبان ساختگرا (Structural Grammar)، دستور زبان حالت (Case Grammar)، دستور زبان لایه‌ای (Stratificational Grammar)، دستور زبان سیستمیک یا مقوله و میزان (Systemic/Scale-Category) و... رک به

D. Bolinger and D.A. Spears. 1981. *Aspects of Language*. New York: Harcourt Brace Jovanovich. (ch. 15: 'Schools and Theories' pp.506-561.

John Lyons. 1986. *Language and Linguistics*. Cambridge University Press. (ch. 7: 'Some Schools and Movements,' PP. 216-236. Modern

Geofry Sampson. 1987. *Schools and Linguistics*. London: Hutchinson.

Francis P. Dinneen. 1967. *An Introduction to General Linguistics*. Georgetown University Press.

۴. برای چامسکی جاذبه مطالعات زبان‌شناسی شناخت ذهن انسان است و به همین ملاحظه، چامسکی زبان‌شناسی را شاخه‌ای از روان‌شناسی می‌داند. این نویسنده در مقاله‌ای تحت عنوان «چامسکی و روان‌شناسی» در این باره مطالبی را به حد کفایت تهیه و تدوین نموده که در مجله زبان‌شناسی، سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۶۸ به چاپ رسید. مقاله مذکور در این کتاب نیز آمده است.

دارند، و یا به عبارتی، چه مقدار مدل گشتاری دستور زبانی با آنچه که در ذهن گویشور به هنگام کاربرد زبان رخ می‌دهد، مطابقت دارد، موضوعی است که در باره آن نظرات گوناگونی ابراز شده است و ما در اینجا به اقتضای بحث اصلی‌مان صرفاً اشاره‌ گذرا به آن می‌کنیم.

۳-۱ واقعیت روان‌شناسی قواعد دستوری^۵

مقصود زبان‌شناسان از واقعیت روان‌شناسی قواعد دستور عموماً درجه مطابقت آنها با رفتار زبانی گویشور است. چامسکی تاپیش از ارائه نظریه معیار دستور زبان گشتاری^۶ (۱۹۶۵)، اصطلاحهای «توانش زبانی» و «کنش زبانی» را به کار نبرده بود. با توجه به تمایزی که چامسکی میان توانش زبانی (مجموعه قواعد زبانی که نظام زبانی را تشکیل می‌دهند) و کنش زبانی (کاربرد قواعد زبانی) قایل شده، مسئله واقعیت روان‌شناختی قواعد دستوری نیز در قالب دو پرسش مطرح می‌شود: ۱) آیا گویشوران در مغز خود قواعد زبان را به گونه‌ای دارند که زبان‌شناسان در نمونه‌های گشتاری دستور زبان ارائه می‌دهند؟ به کلامی روشنتر، آیا همه ما در مغز خود دستور زبان گشتاری داریم؟ ۲) آیا این قواعد دستوری چه نقشی در تولید و درک عبارات زبانی دارند؟ به عبارتی، آیا واقعیت روان‌شناسی قواعد دستوری را باید در توانش زبانی جست‌وجو کرد، و یا آنکه برای دست یافتن به مفهوم جامع آن باید کنش زبانی را در کانون توجه قرار داد؟ مثلاً، در دستور زبان گشتاری، جمله مجهول در ژرف ساخت به صورت جمله معلوم نمایانده می‌شود و پس از به کار بردن قاعده گشتاری مجهول (همراه دیگر قواعد گشتاری: ادخال^۷، واژگان، و تلفظ) و ساخت جمله به دست می‌آید. و یا آنکه مثلاً جمله‌های منفی و استفهامی در ژرف ساخت به گونه جمله‌های مثبت درج می‌شوند و پس از به کار بردن گشتارهای نفی و استفهامی (وقواعد لازم دیگر...) و ساخت جمله‌های منفی و استفهامی حاصل می‌گردد. اکنون سئوالی که پیش

5. Psychological reality of grammar rules

اسمیت و ویلسون (N. Smith and D. Wilson) ۶-۲۱: ۱۹۸۰ درباره واقعیت روان‌شناسی قواعد دستوری مطالبی گفته‌اند که مفهوم ساده آن این است: این فرض که هر گویشوری به زبانی تکلم می‌کند، به معنای دانستن گرامر آن زبان است و این کلام که هر گویشوری گرامر زبانش را ناهشیارانه می‌داند، به مفهوم تأیید واقعیت روان‌شناسی قواعد دستوری است.

اچ. داگلاس بروان (H.D. Brown) ۳۹-۲۳۶: ۱۹۸۰ در تعریف کوتاهی که از واقعیت روان‌شناسی می‌دهد آنرا درجه صحت تعلیل یک نظریه از رفتار می‌داند... «نظریه زبان‌شناسی که «از لحاظ روان‌شناسی واقعی» است قوانینی را شامل می‌شود که معرف فرایندها و مقولات باشد یا لااقل به آن نزدیک باشد: مقولات و فرایندهایی که به کمک آنها انسان زبان را به کار می‌برد.»

کتاب اسمیت و ویلسون تحت عنوان «زبان‌شناسی نوین: نتایج انقلاب چامسکی» (Modern Linguistics: The Results of Chomsky's Revolution) را شش تن از استادان دانشگاه‌های تهران با ویرایش دکتر علی اشرف صادقی ترجمه نموده و انتشارات آگاه آنرا در پاییز سال ۱۳۶۷ چاپ و منتشر ساخت. ۶. در کتابهای زبان‌شناسی اصطلاح «دستور زبان گشتاری» و «دستور زبان زایشی» و یا «دستور زبان زایشی - گشتاری» عموماً به یک مفهوم به کار رفته است و ما در این گفتار به لحاظ رعایت اصل صرفه‌جویی و حسن تقریر، عموماً برگردان «دستور زبان گشتاری» را به کار برده‌ایم.

7. insertion

می‌آید این است که آیا تولید این جمله‌ها در ذهن گوینده به همان گونه است که جمله‌نماها^۸ در دستور زبان گشتاری نشان می‌دهند؟ در پژوهشهای تجربی معلوم گردیده است که سخنگویان زبان در قبال جمله‌های معلوم (در تقابل با جمله‌های مجهول) و نیز جمله‌های مثبت (در تقابل با جمله‌های منفی) از لحاظ واکنش زمانی سریعتر عمل می‌کنند. تعبیری که نخست از این اختلاف زمان در ابراز واکنش به جمله‌های مجهول و جمله‌های منفی در مقایسه با جمله‌های معلوم و جمله‌های مثبت به عمل می‌آید، این فرض را تأیید می‌کند که تجزیه و تحلیل عبارات زبانی در ذهن گویشور آن زبان، مطابق با قواعد نظیر آنچه چامسکی در دستور زبان گشتاری ارائه کرده است، صورت می‌گیرد، لیکن بعدها سست بودن اساس این‌گونه تعابیر برملا شد و معلوم گردید که برخی از عوامل متغیر در فرایند واکنش زبانی شخص دخالت دارند و اگر آن عوامل تحت کنترل قرار گیرند، تفاوت چندانی در واکنش وی نسبت به جمله‌های مجهول و جمله‌های منفی به ترتیب در مقایسه با جمله‌های معلوم و جمله‌های مثبت مشاهده نمی‌شود. لاینز (J. Lyons) ۱۹۷۴: ۹۴ یکی از این عوامل را تحت عنوان «طبیعی بودن» نام می‌برد. مثلاً، به عقیده او جمله معلوم *A book was being read by John* نسبت به جمله مجهول *John was reading a book* طبیعی‌تر است. و در عوض، جمله مجهول *John was hit by a car* در مقایسه با جمله معلوم *A car hit John* طبیعی‌تر است. لاینز نتیجه می‌گیرد که پژوهش درباره پیچیده و ساده بودن ساخت عبارات زبانی معین (به منظور پی بردن به پیچیده و ساده بودن فعل و انفعالات متناظر ذهنی) چنانچه عبارات زبانی در حالت معلوم و مجهول بودن از لحاظ طبیعی بودن به یک اندازه برابر نباشد، برابری قابل اطمینان به دست نخواهد داد.

در سالهای دهه ۱۹۶۰ زبان‌شناسان به‌طور کلی معتقد بودند حتی اگر ما در مغز خود دستور زبان گشتاری از زبان مادری داشته باشیم، احتمالاً مدل زبانی زبان‌شناس، فعل و انفعالاتی را که به هنگام تجزیه و تحلیل زبان در ذهن صورت می‌گیرد، نشان نخواهد داد زیرا همان‌طور که می‌دانیم زبان شناس عامداً همه عوامل (مانند محدودیت‌های حافظه، دقت، انگیزش، علاقه، دانش واقعی، گرایش مسلکی و...) را که در تعریف جمله‌های دستوری و نیز ماهیت زبان نقشی ندارند، ولیکن بدون تردید در رفتار زبانی گویشور اثر می‌گذارند، کنار می‌گذارد.

فرض کنیم که دستور زبانهای گشتاری به لحاظ آنکه در دستگاه عصبی عضلانی مغز بایگانی شده‌اند دارای واقعیت روان‌شناسی باشند. با این وجود در عمل مشاهده می‌کنیم که رفتار زبانی، مصداق عینی قواعد دستوری مضبوط در ذهن نیست زیرا بر اثر دخالت عوامل چندی مانند آشنائی با بافت کلام، باورها، رابطه‌های اجتماعی، حالات روانی شخص مخاطب، سبک کلام، موضوع محاوره... برخی از قواعد دستوری را نادیده می‌گیریم، همچنان که در ادراک زبان برخی از اشتباهات زبان نوشتاری یا لغزشهای زبان گفتاری از کانون توجه ما به دور می‌ماند. بر واقع،

ادراک زبان به جای آنکه بر تحلیل کامل پیام دریافت شده متکی باشد، بر نمونه‌گیری^۹ استوار می‌باشد. همه به تجربه دریافته‌ایم که در یک گفت‌و شنود گاهی می‌توانیم ساخت‌های دستوری عبارات زبانی طرف صحبت خود را پیش‌بینی کنیم و حتی بخشهای پایانی کلام وی را برایش تکمیل کنیم. این نکته گواه این حقیقت است که برای درک معنای عبارتی نیاز براین نیست که درباره ساخت زبانی آن عبارت همه چیز را بدانیم.

چامسکی در هیچ مرحله از تطورات اندیشه خود، دستور زبان گشتاری را به‌عنوان مدل روان‌شناختی که بر طبق آن مردم عبارات زبانی را تولید یا درک کنند، معرفی نکرده است (لایتز، ۸۵: ۱۹۷۳). به عقیده چامسکی، قواعد دستوری یک زبان، توصیف آرمانگرایانه توانش زبانی اهل آن زبان می‌باشد^{۱۰}. در نظر وی، قواعد دستوری یک زبان از عهده تولید همه جمله‌های دستوری و فقط جمله‌های دستوری در آن زبان برمی‌آید و این آرمانی است که دستور نویسان در جهت رسیدن به آن می‌کوشند و ارزیابی هر یک از دستور زبانها بر مبنای درجه تقرب آنها به این آرمان انجام می‌گیرد. در جریان بروز توانش زبانی به صورت کنش زبانی عوامل عدیده روان‌شناختی اثر می‌گذارند و در نتیجه، عبارات زبانی گاهی تحریف شده، غیر دستوری می‌شوند. در نظر زبان‌شناس پیرو مکتب چامسکی، این عبارات هرچند از لحاظ تحلیلهای روان‌شناسی و پی‌بردن به مکانیسمهای زیر بنائی کنش زبانی بسیار مفید می‌باشند، اما نمی‌توانند مبین توانش زبانی گویشور باشند و تدوین قواعد دستوری بر مبنای چنین عبارات موجب ارائه مدل یا نمونه زبانی خواهد شد که با واقعیت امر، یعنی توانش زبانی در ذهن گویشور توفیر فراوان دارد^{۱۱}. چامسکی می‌خواهد از راه بررسی قواعد دستوری، یا به عبارتی، همگانیهای صوری^{۱۲} به شناخت ذهن انسان نایل آید. شاید بیان مثالی به ایضاح مطلب کمک کند. ویکتور

9. sampling

۱۰. چنین تعاریفی که بر مبنای آرمان‌اندیشی می‌باشد در همه رشته‌های علوم، بویژه در دوره‌های مقدماتی معمول می‌باشد؛ مثلاً، π (که عدد فرض است) غالباً به عنوان نماینده کمیته برابر $22/7$ یا $3/04$ به کار می‌رود. همین طور، مسیری که سیاره‌ها در مدار خود به دور خورشید طی می‌کنند اغلب به صورت بیضی کامل تجسیم می‌شود. به گفته تامس و کینت‌گین (۱۹۶۵) این گونه آرمان‌اندیشیها در انواع تعمیمهائی که به عمل می‌آید. معمولاً تأثیری ندارند (همان کتاب، ص ۷۹).

۱۱. این همان مفهوم است که چامسکی آن را در قالب عبارت «نمونه توانش همگن» (homogeneous competence model) آورده است و مرادش از این عبارت آن است که هر گویشوری دارای نظامی همگون از قواعد دستوری (توانش) است و اگر کلام گفتاری یا نوشتاری (کنش) از قابلیت تغییرپذیری (variability) برخوردار است برنامهمگون بودن این نظام دلالت نمی‌کند. به عبارتی دیگر، در این نمونه، دانش زبانی جدا از دانش غیر زبانی است که چامسکی اکنون آن را «دانش کاربردشناختی» (pragmatic knowledge) می‌نامد و از نقطه نظر وی در تبیین توانش زبانی ضرورتی نیست که دانش غیر زبانی تحلیل شود. آرالیس (R. Ellis) ۱۹۸۶:۷۶. در تقابل با نمونه توانش همگن، «نمونه توانش ناهمگن» (heterogeneous competence model) وجود دارد که تأکید روی کاربرد یا کنش زبانی دارد و بخش لاینفک توانش ارتباطی (communicative competence) به شمار می‌رود. در نظریه ارتباطی، دانش زبانی شخص با دانش کاربردشناسی آن - چه موقع، چه وقت، با چه کسی زبان را چگونه باید به کاربرد - در پیوند تنگاتنگ است و واژه دستور زبان هر دو مفهوم را در بر می‌گیرد، بر خلاف نمونه چامسکی که فقط تبیین توانش زبانی را شامل می‌گردد.

12. formal universals

اینگو (V. Yngve) فرضیه‌ای دارد به نام «فرضیه عمقی»^{۱۳} که برطبق آن درک ساخت‌های دستوری مبتنی بر قاعده چپ بازگرد^{۱۴}، مانند:

3) John's friend's wife's father's gardener's daughter's cat

دشوارتر از فهم ساخت‌های دستوری است که حالت اضافه در سمت راست گروه اسمی آمده، و به اصطلاح فنی، مبتنی بر قاعده راست بازگرد^{۱۵} می‌باشند، مانند:

4) the cat belonging to the daughter of the gardener of the father of the wife of the friend of John

هر چند لاینز در قبول نظریه اینگو تردید نشان می‌دهد (۱۹۷۳:۹۹) لیکن اگر بگوییم تحلیل (3) و درک معنای آن (به دلیل محدود بودن حافظه کوتاه مدت دشوارتر از تحلیل (4) می‌باشد، سخن ناصواب نگفته‌ایم. چامسکی در بحث نظریه عمقی اینگو می‌گوید ساخت‌های دستوری میان بازگرد (ساختهائی با بندهای درونه‌ای^{۱۶}) از لحاظ کاربرد و درک به مراتب دشوارتر از ساختهائی است که قاعده چپ بازگرد بر آنها ناظر است (لاینز ۱۰۲:۱۹۷۳). مثالهای زیر را در نظر بگیرید:

5) The book the man left is on the table. دستوری و قابل قبول.

6) The book the man the gardener saw left is on the table. دستوری، در مورد قبول یا عدم قبول آن تردید است.

7) The book the man the gardener I employed yesterday saw left is on the table. دستوری ولیکن غیرقابل قبول.

به کار بردن و فهم (7) بسیار دشوار است و دلیل آن صرفاً محدود بودن حافظه کوتاه مدت نیست بلکه دلیل اصلی آن این است که ذهن انسان نمی‌تواند در آن واحد روی چند چیز تمرکز داشته باشد. مثلاً برای آنکه بتوان (7) را به کار برد یا درک نمود ذهن می‌باید در آن واحد روی رابطه‌های میان 'the book' و 'the man' / 'on the table' و 'the gardener' / 'left' و 'I' و 'employed' از یک سو و نیز 'the book' و 'the man' / 'the gardener' و 'the gardener' / 'the man' و 'employed' از سوی دیگر تمرکز داشته باشد. این مثالها می‌تواند در حکم شواهدی باشند در جهت اثبات اعتقاد چامسکی مبنی برآنکه قواعد دستوری می‌تواند زبان شناس را در راه شناخت تعامل فرایندهای ذهنی کمک کند.

برخی از زبان‌شناسان به مفهوم «دستور زبان» در هر دو مکتب زبان‌شناسی ساخت‌گرا و گشتاری تاخت نموده‌اند. می‌دانیم که میراث زبان‌شناسان ساخت‌گرا روشهای مبسوط تحلیلی و ساخت جمله‌ها بود بدون آنکه به ساختهای زیر بنائی آنها توجه کنند. دستور زبان گشتاری نیز

13. "depth hypothesis"

14. Left-recursive rule

15. right-recursive rule

16. self-embedding constructions

با تأکید بر قواعد گروه‌ساختی^{۱۷}، ماهیت خلاقیت زبان و همگانیهای زبانی، از توجه به کنش زبانی غافل ماند. ملاحظه می‌شود که هریک از این دو دستور زبان به گونه‌ای از واقعیت روان‌شناسی قواعد دستوری دور مانده‌اند. چامسکی در کتاب جنبه‌های نظریه نحو^{۱۸} (۱۹۶۵) معناشناسی را در چهارچوب نظریه زبانی معیار خود قرار داد و لیکن قواعد معناشناسی را مستخرج از نحو زبان می‌دانست. به عبارتی دیگر، در نظریه زبانی چامسکی نحو همچنان از اولویت برخوردار بوده و دریافت معنا با تعبیر صورتهای زبانی میسر است و از این روست که چامسکی آن را معناشناسی تعبیری^{۱۹} نامیده است.

معناشناسان زایشی^{۲۰} این طرز برخورد چامسکی با معناشناسی را به باد انتقاد گرفته و آن را با مفهوم واقعیت روان‌شناسی قواعد زبانی ناسازگار می‌دانند زیرا اگر چنین تصور کنیم که در جریان ارتباط زبانی نخست صورتهای زبانی را در ذهن داریم و سپس معنا را به آنها اسناد می‌کنیم، تصور باطلی است، بلکه در نظر آنان همواره عکس این جریان صادق است، بدین معنا که شخص با داشتن معنا به ساختن صورتهای زبانی مبادرت می‌کند و به همین مناسبت است که معناشناسان زایشی صحبت از ژرف ساخت جمله نمی‌کنند و می‌گویند در دستور زبان گشتاری بخش معنایی یا شناختی به مثابه بخش^{۲۱} پایه است.

با توجه به آنچه که گفته شد معلوم می‌گردد دستور زبان حالت^{۲۲} در رابطه با تحلیل جمله از واقعیت روان‌شناسی بیشتری برخوردار است. مثلاً به این مثالها که از کتاب براون (H.D. Brown): ۲۳۷: ۱۹۸۰ نقل می‌کنیم، توجه کنید:

8) The city is noisy.

9) The rush hour is noisy.

10) The motor is noisy.

اگر در تعیین نقش دستوری واژه‌های "the city"، "the rush hour" و "the motor" به روال دستور زبان گشتاری آنها را گروه اسمی بنامیم واقعیت روان‌شناختی ماکتر از وقتی است که آنها را به ترتیب «مکانی»، «زمانی» و «ابزاری»، بدانیم. به سخنی ساده، به اعتقاد معناشناسان زایشی

17. phrase-structure rules

18. Aspects of the Theory of Syntax

19. interpretive semantics

از جنگ جهانی دوم، تا اوایل دهه ۱۹۶۰ معناشناسی، به دلیل حاکمیت اصول ساختگرایی در زبان‌شناسی و رفتارگرایی در روان‌شناسی، از حوزه بررسیهای زبان‌شناسی به دور مانده بود. کاتز (J.J. Katz) و فودور (J. Fodor) نخستین کسانی بودند که در مقاله‌ای تحت عنوان «ساخت نظریه معنایی» ("The Structure of a Semantic Theory") ۱۹۶۳ معناشناسی را بعنوان بخشی از دستور زبان اعلام نمودند و این موضع آنان با این تعریف دستور زبان «توصیف توانش زبانی گویشور» کاملاً سازگار است، چه اگر قرار باشد آنچه یک گویشور در باره زبانش می‌داند، بخشی از توصیف همان زبان باشد، طبیعی است که توصیف معنا جزئی از توصیف دانش زبانی وی خواهد بود. در مورد واکنش دستوریان گشتاری در قبال ضمیمه شدن معناشناسی به نظریه زبانی معیار رجوع کنید به مقاله «معناشناسی در دستور زبان گشتاری» در این مجموعه.

20. generative grammarians

21. base component

22. case grammar

معنا پایه و اساس صورتهای دستوری است. نه آنکه تعبیر معنا، بر طبق آنچه در نظریهٔ زبانی معیار چامسکی آمده بر نحو متکی باشد. مضافاً، وقتی گفته می‌شود معناشناسان زایشی دریافت معنا را به رو ساخت جمله نسبت می‌دهند (و در نتیجه به واقعیت روان‌شناسی قواعد نزدیکتر هستند) و نه به ژرف ساخت، منظور این است که مثلاً سه واژه در (13- 11) درحالی که در ژرف- ساخت دستور گشتاری به عنوان گروه اسمی (NP) معرفی شده‌اند، در دستور زبان حالت به ترتیب با عناوین کنش کار^{۲۳} کنش ابزار^{۲۴} و کنش پذیر^{۲۵} نام برده می‌شوند:

11) John opened the door with a key.

12) The key opened the door.

13) The door opened.

معناشناسان زایشی، مفهومی را که چامسکی از دانش زبانی مراد می‌کند، اگرچه مردود شمرده‌اند، لیکن آن را زیر سؤال برده‌اند^{۲۶}. اینان می‌گویند مفهوم دانش زبانی از توانش زبانی تفاوت دارد زیرا دانش زبانی بسیاری از عوامل غیر زبان‌شناختی مانند عواطف، باورها، علایق، پیشفرضیه‌ها... را شامل می‌گردد. این عوامل غیر زبانی (که در نظام دستوری چامسکی در ژرف- ساخت جمله منعکس نمی‌گردند و نتیجه آنکه معنا در ژرف ساخت جمله مخدوش می‌شود) روی کنش زبانی اثر می‌گذارد. به عبارتی، وقتی کنش زبانی با قواعد زایشی و نیز ضمن توجه به عوامل عدیدهٔ غیر زبانی تحلیل می‌شود، چنین تحلیلی برای دست یافتن به تصویر کاملتری از معناکارائی تبیینی^{۲۷} بیشتری خواهد داشت. به همین ملاحظه است که اندیشهٔ ژرف ساخت جمله، که در نظریهٔ زبانی معیار چامسکی نشانگر معنا و برخوردار از اهمیت و منزلتی بود، یا آغاز نهضت معناشناسان زایشی کنار گذاشته می‌شود و توجه زبان‌شناسان باردیگر، همانند شیوه زبان‌شناسان ساختگرا، و لیکن به گونه دیگر به کنش زبانی معطوف می‌گردد^{۲۸}.

۴-۱ سطوح انتزاع^{۲۹} در توصیف‌های دستوری

یکی دیگر از مفاهیمی که در بحث دستور زبان «علمی» مطرح است به سطح یا درجهٔ انتزاع

23. agentive

24. instrumental

25. objective

۲۶. میان نظرات معناشناسان زایشی و طرفداران دستور زبان حالت مشابهتهای فراوان یافت می‌شود به طوری که اگر عنوان معناشناسان زایشی در مطالعات زبان‌شناسی متداول نمی‌شد، دستور زبان حالت تا حدود زیادی می‌توانست مبین عقاید زبانی معناشناسان زایشی باشد. این اشتیاق معناشناسان زایشی در حرکت از معنا به نحو موجب شکست نظریهٔ زبانی آنان شد چرا که بسیاری از عوامل غیر زبانی که دارای ماهیت جامعه‌شناختی و روان‌شناسی بودند در صورتهای زبانی (نحو) نمی‌توانستند بازتاب یابند. در این باره به اقتضای بحث در صفحات بعد این گفتار به طور مشروح سخن خواهیم گفت.

27. explanatory efficiency

۲۸. رک به ۷-۱ در همین گفتار

29. levels of abstraction

توصیف‌های دستوری مربوط می‌شود که از جانب دستوریان ساختگرا و گشتاری ارائه شده است برای آنکه تصویر روشنی از موضوع بدهیم مثال پیشین منظومه شمس را می‌آوریم. اگر بخواهیم واقعیتی (مانند منظومه شمس و یا عبارت زبانی) را توصیف کنیم، توصیف ما در سطح نخست انتزاع بدین‌گونه خواهد بود که مثلاً، منظومه شمس شامل خورشید، نه سیاره و امار گوناگون می‌باشد، و یا جمله^{۳۰} مورد نظر از تعدادی واج^{۳۱} و ترکیب آنها به صورت تکواژ^{۳۲} و ترکیب تکواژها در قالبهای بزرگتری مانند عبارت^{۳۳} و جمله‌واره^{۳۴} تشکیل یافته است دستوریان ساختگرا در توصیف زبان گفتار در همین سطح نخست انتزاع متوقف شدند، در صورتی که دستوریان گشتاری در ارائه تعریف دستور زبان سطوح بالاتر انتزاع را در مدنظر داشته‌اند. در سطح دوم انتزاع، دانشمند اخترشناس و زبان شناس به هنگام توصیف واقعیت خارجی (به ترتیب منظومه شمس و عبارت زبانی) با قوانین ناظر بر خواص سطح اول انتزاع سروکار دارند و هر یک می‌خواهد به ترتیب قوانین حرکت سیاره‌ها، و یا قواعد دستوری مربوط به مثلاً، ساخت جمله‌های استفهامی، منفی یا مجهول را تبیین کند. در تعریف علمی که از سطح سوم انتزاع برخوردار است، دانشمند با قوانینی سروکار دارد که بر عملکرد قوانین سطح یا درجه دوم انتزاع ناظر است. مثلاً، آیا قانون حرکت سیارات تابع مجموعه معینی از قواعد کلی‌تر است؟ و برای زبان‌شناس این پرسش مطرح است آیا قواعد دستور زبان بر حسب قواعد دیگری که جزء قوای فطری ذهن انسان است، عمل می‌کند؟ به طوری که گفتیم توصیف زبانی ساختگرایان در سطح نخست انتزاع بود. بدین معنا که تحلیل آنان به داده‌های زبانی موجود/مشهود محدود بوده و از واجها و اصول ترکیب آنها در قالب تکواژها و ترکیب تکواژها در قالبهای بزرگتر حرف می‌زدند. اما تعریف دستور زبان در نظریه گشتاری در سطح دوم و سوم انتزاع قرار دارد - بدین معنا که به تعریف آنان اولاً، دستور زبان باید همه جمله‌های دستوری را تولید کند و لا غیر؛ در ثانی، قواعد دستوری یک زبان نباید با همگانیهای زبانی که ریشه در مکانیسم فطری زبان‌آموزی انسان دارد، مغایرت داشته باشد. به مفهومی دیگر، آنان نه تنها از واج، تکواژ، عبارت زبانی... صحبت می‌کنند، بلکه به تبیین قواعد ناظر بر عملکرد سازه‌های^{۳۵} جمله (بالفعل یا بالقوه) - سطح دوم انتزاع توجه دارند. این قواعد با قواعد دستور زبان همگانی^{۳۶} - سطح سوم انتزاع همسان است. به‌طور خلاصه، دستوریان ساختگرا در توصیف زبان، کار خود را بر عناصر زبانی قابل مشاهده

۳۰. در تعریفی که چامسکی از زبان در کتاب *ساختهای نحوی*، ۱۹۵۷:۳۱ ارائه کرده، می‌گوید: «زبان مجموعه‌ای از جمله‌های محدود (finite) و نامحدود (infinite) است؛ هر جمله از لحاظ طول محدود بوده و از مجموعه عناصری محدود ساخته شده است.» این نکته قابل توجه است که مراد چامسکی از جمله‌های محدود و نامحدود جمله‌هایی است که به ترتیب به زبانهای ساخت انسان (مانند زبان کامپیوتر) و زبانهای طبیعی مربوط می‌شود. و نیز بنا به تعریف فوق، در عمل جمله محدود می‌باشد چراکه ظرفیت ادراک انسان حدی دارد ولیکن از لحاظ نظری طول جمله نامحدود است.

31. phoneme
33. phrase
35. constructs

32. morpheme
34. clause
36. universal grammar

محدود می‌کنند. (سطح نخست انتزاع)؛ در صورتی که دستوریان گشتاری می‌خواهند قواعد ذهنی ناظر بر ساخت کلیه جمله‌های زبانی را (که بر اثر جنبه خلاق مکانیسم زبان آموزی نامحدودند) مشخصه‌یابی کنند (سطح دوم انتزاع)؛ و قواعد همگانی که در مورد همه زبانهای طبیعی صدق می‌کنند و اصطلاحاً «قواعد هسته‌ای»^{۳۷} نامیده می‌شوند، اساس و پایه دستور زبان همگانی را تشکیل می‌دهند و از لحاظ مرتبت یا درجه انتزاع در سطح سوم قرار دارند.

۵-۱ همگانیهای زبانی^{۳۸}

انگیزش اصلی برای چامسکی در مطالعات زبان‌شناسی، شناخت ذهن است. چامسکی می‌خواهد با مطالعه زبان درباره ماهیت دستگاه تولیدکننده آن یعنی ذهن انسان شناخت پیدا کند. به نخستین فصل کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) نگاهی می‌افکنیم تا از نظرات چامسکی درباره خواص ذهن انسان که او را به یادگیری زبان قادر می‌سازد و نیز درباره اهدافی که این خواص فطری و همگانی پیش روی زبان شناس قرار می‌دهد، آگاه شویم.

مطالعات اخیر درباره همگانیهای زبانی - همگانیهای صوری و همگانیهای جوهری^{۳۹} - موجب گردیده است که دو موضوع مهم در کانون توجه زبان‌شناسان قرار گیرد: الف) کودک زبان را چگونه می‌آموزد؟ ب) نظریه زبانی چگونه می‌تواند حقایق زبان‌آموزی را تبیین کند؟ از نقطه نظر چامسکی برای آنکه کودک بتواند زبان مادریش را یاد بگیرد، ذهن او باید پنج خصیصه داشته باشد.

۱) ذهن برای تشخیص و باز نمودن اصوات زبان باید روشی داشته باشد، یعنی دارای نوعی

37. core rules

۳۸. همگانیهای زبانی شامل همگانیهای جوهری و همگانیهای صوری است. همگانیهای جوهری به مواد زبانی (مانند اسم، فعل، حرف اضافه...) و همگانیهای صوری به قواعد ناظر بر ترکیب مواد زبانی اطلاق می‌گردد و مطالعه و بررسی همگانیهای جوهری دارای قدمت بیشتری است. هر چند درباره همگانیهای صوری نظراتی در برخی از دستور زبانهای سنتی ابراز شده است، لیکن در سالهای اخیر، یعنی همزمان با توسعه و پیشرفت منطق سمبولیک (نمادین) بوده است که در قالب قواعد معینی بیان شده‌اند. چامسکی در مطالعات زبان‌شناسی برای شناخت ذهن انسان توجه خود را به همگانیهای صوری معطوف کرده است. وی در یکی از آثار خود به نام زبان و ذهن (Language and Mind)، ۱۹۷۲ a، سه نمونه از همگانیهای صوری: اصل «الف حاوی الف» (A over A)، «شرط فاعل مشخص» (the specific subject condition) و قاعده «انعکاس‌پذیری» (reflexivization) را آورده و ما در همین مجموعه در مقاله‌ای تحت عنوان «چامسکی و زبان‌شناسی: خردگرایی و تجربه‌گرایی» در این باره به اقتضای بحث به تفصیل سخن گفته‌ایم. در اینجا بی‌مناسبت نیست اضافه کنیم که زبان‌شناسان برای مطالعه همگانیهای زبانی دو روش کلی اختیار کرده‌اند: یک روش، تحت عنوان «همگانیهای زبانی» (linguistic universals)، از آن چامسکی است. وی برای پی بردن به همگانیهای زبانی فقط یک زبان را بررسی می‌کند. در روش دوم تحت عنوان «همگانیهای سنخ‌شناختی» (typological universals) که گرین برگ (J. Greenberg) همفکرانش دنبال کرده‌اند، برای شناخت همگانیهای زبانی، چندین زبان (از یک ریشه و یا با ریشه‌های متفاوت) را بررسی می‌کنند. در روش دوم همگانیهای زبانی به سه گروه جوهری، صوری و تضمینی (implicational)، تقسیم شده‌اند. برای اطلاع بیشتر رک به الیس (R. Ellis) ۲۱۳-۱۹۸۷.

39. formal and substantive universals

نظام بازنمون ذهنی که شبیه الفبای زبان نوشتاری است، اما بسیار پیچیده تر از آن. این پدیده برای ما آشناست زیرا خود، اغلب شاهد بوده ایم که کودک در نخستین مراحل زبان آموزی کلمات بی معنی را همواره با استفاده از اصوات زبانی (و نه اصوات غیر زبانی) درست می کند.

۲) ذهن همچنین برای تعیین و بازنمون به اصطلاح «خبر ساختاری»^{۴۰} در زبان باید روشی داشته باشد، یعنی نظامی برای تعیین عضویت واژه در طبقه^{۴۱} که در اصطلاح دستور زبان سنتی «اقسام کلمه» نامیده می شود.

نگاهی گذرا به نوع اشتباهاتی که کودک در جریان استحصال زبان مادری مرتکب می شود نشان می دهد که ذهن کودک چنین نظامی را داراست. مثلاً کودک انگلیسی زبان در جریان یادگیری زبان مادریش می گوید

14) This ball is gooder than that one.

هرچند این جمله از لحاظ دستوری نادرست است لیکن نشان می دهد که اولاً، کودک می داند صفات قابل مقایسه اند، ثانیاً پسوند -er به آخر صفت یک سیلابی افزوده می شود؛ ثالثاً مهمتر از آنکه واژه good صفت است. با بودن چنین نظامی است که در پژوهشهای مربوط به زبان آموزی کودک هرگز شنیده نشده که کودک انگلیسی زبان فی المثل بگوید:

The red thing is baller than that one.

و یا وقتی کودک فارسی زبان، که در مراحل نخستین یادگیری زبان فارسی است و مثلاً می گوید: چائی دستمو «می سوخه» به جای «می سوزه». می داند که تکواژ «می» به مفهوم استمرار عمل یا حالتی در زمان حال است، «سوخه» فعل است و تکواژ «می» فعل را همراهی می کند.

۳) ذهن درباره ماهیت ساخت زبان دارای نوعی «تعیین حدود آغازین»^{۴۲} باشد، یعنی نظامی که بتواند اصواتی را که قابلیت تشکیل ساخت زبانی دارند از اصواتی که این قابلیت را ندارند، جدا سازد. مفهوم این کلام آن است که ماهیت ذهن انسان گستره هر یک از زبانهای طبیعی را محدود و به عبارتی، از پیش تعیین کرده است. اگر ذهن بر آنچه که زبان طبیعی نامیده می شود قیوداتی^{۴۳} را ایجاد نمی کرد، ارتباط زبانی میان افراد انسان ممکن نمی شد.

۴) ذهن انسان به نحوی معنای ساختاری^{۴۴} موجود در جمله را تعیین می کند، یعنی هر کودکی نظامی دارد که می تواند مفاهیمی چون فاعل جمله، مفعول جمله را تشخیص دهد. مثلاً، کودکی که زبان مادریش (انگلیسی) را فرا گرفته، می داند که ضمیر انعکاسی himself در (15) به John و در (16) به Bill دلالت می کند

40. 'structural information'

42. initial delimitations

44. structural meaning

41. class membership

43. constraints

15) John appeared to Bill to like himself.

16) John appealed to Bill to like himself.

و یا آنکه Bill در (17) هم مفعول هم فعل ask و هم فاعل to leave است؛ در صورتی که Bill در (18) مفعول جمله بوده، و فاعل جمله John است

17) John asked Bill to leave.

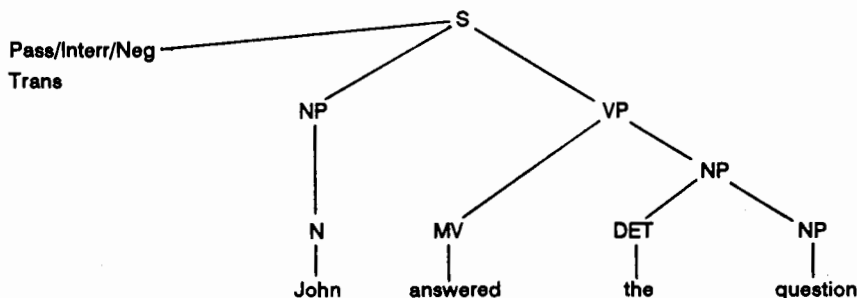
18) John asked Bill what to do.

۵) ذهن انسان قادر است دربارهٔ رابطه‌های نحوی گوناگون داوری و ارزیابی کند، یعنی در حالی که برای پدیده زبانی راه‌های توصیفی گوناگونی^{۲۵} ممکن است وجود داشته باشد، ذهن

۴۵. مثلاً، زبان‌شناسان در مورد توصیف برخی از پدیده‌های زبانی مانند جمله‌های مجهول اتفاق نظر ندارند. برخی از آنان در توصیف جمله مجهول، امکان کاربرد قیده‌های کیفی را ملاک قرار می‌دهند. به عنوان مثال، با وجود آن که فعل دانستن (know) متعدی است و می‌تواند در ساخت جمله مجهول به کار رود، تنها (19) دارای صورت دستوری درست است:

19) The answer was already known.

20) * The answer was rapidly known. (ستاره کوچک در بالای جمله به نشانه نادرست بودن آن است). گروهی دیگر می‌گویند جمله‌های مجهول در ژرف ساخت همانند جمله‌های استفهامی و منفی است:



و بالاخره عدهٔ دیگر معتقدند که جمله‌های مجهول را باید مستقل و جدا از جمله‌های معلوم توصیف کرد. زبان‌شناسان معتقدند که در کودک در جریان فراگیری زبان از میان فرضیه‌های موجود در رابطه با ساخت جمله‌های مجهول، فرضیه‌ای را بر می‌گزینند که با حقایق زبانی مطابقت می‌کند، لیکن زبان‌شناسان نمی‌دانند کودک چگونه از عهدهٔ انجام این مهم برمی‌آید. این یکی از مسائل بفرنج در زبان‌شناسی است زیرا در میان گویشوران یک زبان دو کس را نمی‌توان یافت که دارای دستور زبان یکسان و یا به اصطلاح توانش زبانی برابر باشند. ناگفته نماند در بارهٔ فرضیه سازی کودک نظرات ارائه شده از سوی زبان‌شناسان پیرو مکتب گشتاری و ساختگرایی متفاوت است. در زبان‌شناسی گشتاری، کودک در جریان فرضیه سازی مقید به محدودیت‌هایی است که مکانیسم فطری زبان آموزی تعیین کرده است. در صورتی که بنابه عقیدهٔ زبان‌شناسان ساختگر کودک در اثنای فرضیه سازی از اصل شرطی سازی پیروی کرده و پس‌خوراند (feedback) مثبت و منفی در شکل بخشی رفتار زبانی وی نقش عمده ایفا می‌کند. (برای کسب آگاهی بیشتر دربارهٔ زبان آموزی کودک رجوع کنید به بررسی زبان، زبان آموزی کودک و آموزش زبان خارجی)، نوشتهٔ بهروز عزیدفتری، مجلهٔ زبان‌شناسی، سال سوم، شماره دوم ۱۳۶۵، (صص ۲۳-۴۸).

گاهی مشاهده می‌شود دستورویسان، برخلاف کامیابی کودک در جریان فرضیه سازی در یادگیری صورتهای زبانی متداول در جامعهٔ زبانی خود، در قبول یا رد برخی از ساختههای دستوری اتفاق نظر ندارند. مثلاً در کتاب *A Practical English Grammar for Foreign Students* ۱۹۶۱:۱۸۴ آمده است که صورت زبانی *should/would like to* برای بیان خواسته‌های نابآورده به کار می‌رود و در نظر مولفان کتاب مذکور،

کودک آن توصیف زبانی را اختیار کند که با ساخت کلی زبان مطابقت داشته باشد. کودک انگلیسی زبان که در جریان یادگیری زبان مادری واژه‌های *swimmed, gooder* را بر وجه قیاس به ترتیب با *opened, bigger* ادا می‌کند، و یا کودک فارسی‌زبان، مثلاً «می‌سوخته» و «نه هست» را از روی قیاس به ترتیب با «می‌سوزه» و «ترفت» می‌سازد، زمانی که پی می‌برد فرض او در موردی درست نیست (یعنی با کنش زبانی دیگر گویشوران مطابقت ندارد) دوباره به فرضیه سازی^{۲۶} مبادرت می‌ورزد و سرانجام فرضی را می‌پذیرد که با واقعیت‌های زبانی همسان است - یعنی واژه‌های انگلیسی *swam, better* و واژه‌های «می‌سوزه» و «نیست» به ترتیب در کلام کودک انگلیسی زبان و فارسی زبان مستقر می‌شوند.

چامسکی این پنج خصیصه ذهن را به‌عنوان حداقل توانایی‌های زبانی لازم می‌داند برای آن‌که کودک زبان‌آموز بتواند از عهده فراگیری زبان مادریش برآید. اون تامس و یوجین کینت‌گن (۸۳): (۱۹۷۳) معتقدند که پنج خصیصه زبانی ذهن پنج هدف پژوهشی را در برابر زبان‌شناس قرار می‌دهد:

۱) زبان‌شناس برای تعریف مفهوم «جمله ممکن»^{۲۷} باید یک «نظریه واجی همگانی»^{۲۸} ارائه دهد.

۲) زبان‌شناس باید برای خبرساختاری تعریفی بدهد.

۳) زبان‌شناس باید حدود زبان ممکن را تعریف کند (چنین تعریفی در اساس تعریف دستور زبان گشتاری خواهد بود)

۴) با توجه به هدف سوم، زبان‌شناس باید کلیه معانی ساختار ممکن را تعریف کند.

۵) با توجه به هدف چهارم، زبان‌شناس باید معلوم کند گویشور چگونه بهترین توصیف دستوری ممکن را از میان مجموعه توصیف‌های قابل تصور انتخاب می‌کند.

این اهداف زبان‌شناسی دستوریان گشتاری از اهداف زبان‌شناسان ساختگرا در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ تفاوت کلی دارد و بیشتر شبیه اهدافی است که تقریباً در سیصدسال پیش توسط دستوریان فلسفی^{۲۹} دنبال می‌شد. زبان‌شناس گشتاری معتقد است که کودک در مغز خود دستگاه

تامسون و مارتینت (A.T. Thomson and A.V. Martinet) هر سه (21), (22), (23) از لحاظ دستوری درست هستند:

21) I should like to have gone.

22) I should have liked to go.

23) I should have liked to have gone.

اما به باور جان میلینگ تن وارد (Jhon Millington Ward)، مولف کتاب

Peculiarities in English Grammar ۴۹-۴۸:۱۹۶۱، جمله‌های (24)، (25) درست ولیکن (26) نادرست است:

24) I should like to have seen your paintings.

25) I should have liked to see your paintings yesterday.

26) * I should have liked to have seen your paintings.

46. hypothesis making

47. 'possible sentence

48. 'universal phonetic theory'

49. philosophical grammarians

فراگیری زبان دارد و به کمک آن از عهده انجام این مهم برمی آید. زبان‌شناس گشتاری در مطالعات زبانی، توصیف این دستگاه یا مکانیسم را هدف اصلی خود قرار داده است. در نظر وی، وجود همگانیهای زبانی جنبه تصادفی ندارد، بلکه مولود ماهیت ذهن انسان است و لذا می‌خواهد با مطالعه همگانیهای زبانی به ماهیت این مکانیسم زبان‌آموزی پی برد چراکه هرگونه کسب آگاهی در این زمینه راه را برای یافتن پاسخ به پرسش کلی‌تر، یعنی چگونگی کسب دانش هموار می‌سازد. این دیدگاه دستوریان گشتاری با نظر اغلب فلاسفه خردگراکه معتقدند شکل کلی نظام دانش پیشتر در نهاد ذهن^{۵۰} تعیین شده است^{۵۱}، همناختی دارد.

۶-۱ مفهوم پیشفرض^{۵۲} در تعریف علمی دستور زبان

در سراسر کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵)، بویژه در فصل آخر کتاب، چامسکی برخی از مسائل حل نشده در دستور زبان معیار را یادآور می‌شود و این خود یکی از محاسن کتاب به‌شمار می‌رود زیرا چامسکی بجای آن‌که بخواهد مسائل حل نشده را در نظریه زبانی خود کتمان کند آنها را مطرح می‌سازد تا زبان‌شناسان، در جهت ارائه دستور زبان کاراتر، پاسخهای قابل قبولی برای آنها پیدا کنند^{۵۳}.

یکی از مسائلی که از نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ بحنهای فراوانی در میانی زبان‌شناسان گشتاری برانگیخت مربوط به درست یا نادرست بودن جمله بدون در نظر گرفتن پیشفرضها و یا به‌طور کلی طرز اندیشه و نگرش گویشوران بود. جورج لیکاف از پیشتازان نهضت معناشناسی زایشی از جمله نخستین کسانی است که نظریه زبانی چامسکی را مورد انتقاد قرار داد و اعلام نمود که نمی‌توان درباره درست یا نادرست بودن جمله جدا از پیشفرض (ها) حکم راند زیرا به اعتقاد وی، دانش زبانی را نمی‌توان از دانش آدمی درباره جهان منفک ساخت و اصول کلی مربوط به

50. disposition of the mind

۵۱. چامسکی در این مورد بیشتر از عقاید چارلز ساندرز پرس (Ch. Sanders Pierce) تأثیر پذیرفته است برای کسب آگاهی بیشتر رجوع کنید به فصل سوم کتاب زبان و مسئولیت (Language and Responsibility) ۸۰-۶۳:۱۹۷۹.

52. presupposition

۵۲. جورج لیکاف (G. Lakoff) در سال ۱۹۶۸ مقاله‌ای را تحت عنوان «ضرورت‌های گزینشی و اعتقادات درباره جهان» (Selectional Restrictions and Beliefs about the World) در انجمن زبان‌شناسان آمریکا ایراد کرد و سه سال بعد خطابه مذکور با عنوان دیگری: «پیشفرض و مفهوم نسبی بودن ساخت دستوری جمله» (Presupposition and Relative Wellformedness) در کتاب معناشناسی. مجموعه میان رشته‌ای در فلسفه، زبان‌شناسی و روان‌شناسی، روان‌شناسی، Linguistics and Philosophy, An Interdisciplinary Reader in (Danny D. Steinberg and Leon A. Jakobovits) Psycholgy گردآوری اشتاین‌برگ و یاکوبو ویتس (۱۹۷۱) به چاپ رسید. این که برای نخستین بار کدام زبان‌شناس واژه 'presupposition' را به کار برده است، به درستی معلوم نیست، اما به گفته چارلز ازگود (Ch. Osgood) می‌توان چارلز فیلمور (Ch. Fillmore) را نامزد عنوان «نخستین کس» دانست.

پیشفرضها که شخص بر طبق آنها جمله‌ای را ادا می‌کند، بخشی از دانش زبانی اوست^{۵۴}.
لیکاف معتقد است اگر پیشفرضهای جمله با دانش زبانی گویشور، زمینه فرهنگی و یا نگرش وی درباره جهان مطابقت نداشته باشد، ممکن است در نظر وی جمله عجیب، تحریف شده غیر دستوری و یا صرفاً ثقیل نماید^{۵۵} و نتیجه می‌گیرد که عوامل فرا زبانی در قضاوت گویشوران زبانی درباره دستوری یا غیر دستوری بودن آن تأثیر می‌گذارد. لیکاف برای اثبات نظر خود مثالهایی را ذکر می‌کند و ما در اینجا ضمن بحث کوتاهی به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

۱) کاربرد ضمائر موصولی *which, whom, who*. چامسکی در کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) برای تبیین برخی محدودیتهای ژرف ساخت^{۵۶} که وی آنها را «ضرورت‌های گزینشی»^{۵۷} نامیده، مجموعه خصیصه‌های نحوی «اسم ذات»، «ذیروح» و «انسان» را به کار می‌برد. لیکاف به اعتراض می‌گوید که این خصیصه‌ها، خواص نحوی ندارند، بلکه خواص معناشناختی دارند. به عبارتی روشنتر، خصیصه نحوی [انسان]. کاربرد ضمائر موصولی مثلاً *who* را در جمله تعیین نمی‌کند، بلکه مرجع/اسناد آن در جمله واژه‌های صفتی یا باید آدم زنده باشد و یا موجود انسانی تلقی گردد:

27a) I saw a creature who was human.

27b) *I saw a creature who was canine.

27c) *I saw a creature who I doubted was human.

در (27b) واژه *creature* (موجود زنده) خصیصه [انسان] را ندارد. در (27c) درباره خصیصه انسان بودن موجود زنده ابراز تردید شده است و به ملاحظه این ضرورتها، استعمال *who* در (27b) و (27c) نادرست است. به دو مثال دیگر توجه کنید:

28a) The dead man, who I had once come across at a party in Vienna, now looked a mess.

28b) *The dead man, who I came across in the alley, was covered with blood.

در (28b) شخص مرده دارای خصیصه [انسان] نیست. و همین‌طور، دو مثال زیر را ملاحظه کنید:

29a) We have just found a good name for our child, who we hope will grow up to be a good citizen after he is born.

۵۴. در این باره چارلز آزگود نظری دیگر دارد که در صفحه‌های بعد به اقتضای بحث مان به آن اشاره خواهیم کرد.

۵۵. جی. لیکاف میان واژه‌های 'ill-formed', 'deviant', 'strange', 'odd' و 'ungrammatical' تمایز معنایی قایل نشده است.

29b) *We have just found a good name for our child, who we hope will be conceived tonight.

در (29b) نطفه جنین بسته نشده و لذا از خصیصه [انسان] هنوز بی نصیب است. و یا این دو مثال را در نظر بگیرید:

30a) My cat, who believes that I'm a fool, enjoys tormenting me.

30b) My cat, which believes that I'm a fool, enjoys tormenting me.

کسی که گربه را جانوری باهوش می داند (30a) را به کار می برد و لذا (30b) در نظر وی غیر دستوری خواهد بود. و یا این دو مثال ۵۸

31a) I saw a dog which was lying sick on the corner of the street.

31b) My dog, who knows my neighbours by their footsteps, is very intelligent.

کاربرد who در (31b) نشانه توجه و علاقه گوینده به سگش است. در (31a) جانور نگون بخت همانند شئی بی نام و نشان از علاقه و توجه گوینده محروم مانده است.

۲) لیکاف برای آن که نشان بدهد حکم درباره دستوری یا غیر دستوری بودن جمله به عوامل فرازبانی بستگی دارد مثالهای دیگری به نقل از جورجیا گرین (G.Green) آورده است. (همان کتاب ص ۳۳۳):

32a) Jane is a sloppy housekeeper and she does not take baths either.

32b) Jane is a neat housekeeper and she does not take bath either.

(32a) از لحاظ دستوری درست است زیرا پیشفرض آن با ارزشهای فرهنگی همه کشورهای متمدن مطابقت دارد. اما (32b) جمله درستی نیست. البته برای فردی که دارای ارزشهای فرهنگی متفاوت است، چه بسا (32a) نادرست و (32b) درست خواهد بود. به این مثال فارسی توجه کنید: «او آدم باهوشی است و هیچ چیز نمی فهمد.» در نگاه نخست این جمله (بدون توجه به پیشفرض آن) نادرست می نماید. اما هنگامی که پیشفرض آن را، به این مفهوم که «تجاهل وی از روی زرنگی است»، در نظر می گیریم جمله فوق درست و قابل قبول خواهد بود.

۳) درباره رابطه پیشفرض با دستوری بودن جمله، مثالهایی از نوع دیگر به نقل از جورج لیکاف می آوریم (همان کتاب ص ۳۳۴):

33a) Mary lost her cool, but Mary soon regained it.

33b) She lost her cool, but soon regained it.

33c) Mary lost her cool, but she soon regained it.

33d) *She lost her cool, but Mary soon regained it.

33e) *Mary lost her cool, but Sam soon regained it.

یکی از قواعد دستوری که ناظر بر مثالهای فوق می‌باشد، هم مرجع بودن^{۵۹} گروههای اسم (NP's) است. بنابراین، (33e) نادرست است چون Sam و Mary دو شخص جداگانه هستند. نادرست بودن (33d) نیز به دلیل هم مرجع نبودن she, Mary است و (33a-e) درست هستند چون هم مرجع بودن she, Mary مفروض است. با در نظر گرفتن نحوهٔ عملکرد قاعده فوق، اکنون به (33a-e) توجه کنید:

34a) Willie Mays lost his cool, but the centerfielder of the Giants soon regained it.

34b) *Willie Mays lost his cool, but the quarterback of the Colts soon regained it.

34c) Upon being informed that he had just been chosen quarterback of the Colts, Willie Mays lost his control, but the new quarterback of the Colts soon regained it.

مثالهای فوق به خوبی نشان می‌دهد که نحوهٔ عملکرد قاعدهٔ هم مرجع بودن یا نبودن دو گروه اسمی که موجب درست یا نادرست شدن جمله می‌شود به پیشفرض آن بستگی دارد و لذا در (34a)، (34c) چون گروههای اسمی که زیر آنها خط کشیده شده هم مرجع می‌باشند، جمله‌های مذکور درست بوده، اما (34b) به دلیل هم مرجع نبودن دو گروه اسمی نادرست‌اند. (۴) اگر جامعه‌ای را فرض کنیم که در آن، در شرایط طبیعی به زنی زشت گفتن اهانت تلقی شود و او را زیبا گفتن اهانت به حساب نیاید، در این صورت در نظر هریک از افراد این جامعه (35b) نادرست خواهد بود زیرا صورت دستوری جمله با پیشفرض آنان مطابقت ندارد:

35a) John told Mary that she was ugly and then she insulted him.

35b) *John told Mary that she was beautiful and then she insulted him.

(۵) لیکاف از قول کیم برت (Kim Burt) مثالهایی را ذکر نموده که در آنها حذف فعل کمکی will در نظریهٔ زبانی معیار چامسکی (که در آن نحو مستقل از معنا ارائه شده و به عبارتی، معناشناسی جنبهٔ تعبیری دارد) با قواعد نحوی قابل تبیین نیست (همان کتاب ص ۳۳۶):

36a) The Yankees play the Red Sox tomorrow.

36b) *The Yankees play well tomorrow. (The Yankees will play well tomorrow.)

36c) I get my paycheck tomorrow.

36d) I get a cold tomorrow. (I will get a cold tomorrow.)

36e) The astronauts return to the earth tomorrow.

36f) *The astronauts return safely to the earth tomorrow. (The astronauts will return safely to the earth tomorrow.)

36g) Sam gets a day off tomorrow.

36h) *Sam enjoys his day off tomorrow. (Sam will enjoy his day off tomorrow.)

به اعتقاد برت، حذف فعل کمکی will تنها با توجه به اصل پیشفرض (که در معناشناسی زایشی مطرح است) توجیه پذیراست. او می‌گوید چنانچه گویشوری در مورد وقوع عملی احساس یقین کند، will حذف می‌شود و چون در هیچ یک از جمله‌هایی که با ستاره (به نشانه نادرست بودن) مشخص شده‌اند، یقین داشتن به وقوع عمل منطقی نمی‌باشد، حذف will سبب نادرست شدن جمله می‌شود.

و بالاخره (37a-d) را در نظر بگیرید که در آنها درباره کاربرد will در تقابل با صورت be+going+to در جمله نمی‌توان بدون توجه به اصل پیشفرض^{۶۰} (و یا به قول لیکاف در نحو «آزاد از پیشفرض^{۶۱}») حکم راند:

37a) Teacher: I have left your exam papers in my office.

37b) Student: *I'm going to get them for you. (I'll get them for you.)

37c) Mother: What are you going to do with the hammer?

37d) Child: *I'll fix our television. (I'm going to fix our television.)

با توجه به این مثالها، لیکاف مفهومی را که چامسکی از دستوری بودن جمله در نظریه زبانی معیار ارائه داده است. رد می‌کند و خود تعریف دیگری در این رابطه بیان می‌کند، بدین معنا که اگر برای جمله (S) پیشفرض (PR) باشد و جمله و پیشفرض آن جفت دستوری^{۶۲} باشند در آن صورت جمله از لحاظ دستوری درست خواهد بود.

چارلز آزگود، روان - زبان‌شناس معرف آمریکائی در مقاله‌ای تحت عنوان «جمله‌ها از کجا می‌آیند؟»^{۶۳} ۵۲۹-۴۹۷:۱۹۷۶ می‌گوید زبان‌شناسان گشتاری معمولاً با جمله‌ای که ادا شده و یا بالقوه قابل تولید است سروکار دارند و چون با خاستگاه جمله، یعنی آنچه که پیش از ادای جمله از ذهن گوینده خطور می‌کرده، و یا به عبارتی روشتر به عوامل شناختی که در تعیین صورت و محتوای جمله اثر می‌گذارند، توجهی نشده است، از این رو، اصطلاح «زایشی»^{۶۴} گمراه‌کننده

۶۰. موضوع پیشفرض که از جانب فیلمور و سایر معناشناسان زایشی در اواخر دهه ۱۹۶۰ عنوان شد مفهومی است که از دیرباز در دستور زبانهای سنتی متداول بوده ولیکن در قالب واژه‌ای خاص تجسد نیافته بود. به این مثالها که معمولاً در کتابهای دستور زبان سنتی یافت می‌شوند، توجه کنید:

38a) Our basketball team (is) much stronger than it used to be.

38b) Our basketball team (are) being interviewed about their views on various sports events.

38c) Fish and chips (is) an expensive meal.

38d) Fish and chickens (are) served at George's.

با توجه به این مثالها، گوینده کلام متناسب با پیشفرضی که دارد می‌تواند گروه اسمی our basketball team را بصورت مفرد یا جمع فعل be به کار برد. و یا در (38c) با آنکه حرف ربط and، گروههای اسمی fish, chips و در (38d) fish و chickens را به هم مربوط می‌سازد، شکل فعل در (38e) و در (38d) مطابق با فرض گوینده - که به ترتیب به یک و دو نوع غذای متفاوت دلالت می‌کند - مفرد و جمع آمده است.

61. presupposition-free syntax

62. grammatical pairs

63. "Where Do Sentences Come From?"

64. "generative"

است. به اعتقاد آژگود، نظریه رفتار زبانی باید مقدمات^{۶۵} جمله را در نظر گرفته و آنها را به صورت و محتوای جمله ربط دهد^{۶۶}.

مطالعه درباره پیشفرضهای مترتب بر جمله دامنه بحث زبان‌شناسان را به ماهیت این پدیده کشانده است - آیا پدیده پیشفرض در اساس زبان‌شناختی است یا روان‌شناختی؟ گروهی از زبان‌شناسان مانند مرگان (J.L. Morgan)، ۱۹۶۹، جورج لیکاف، (۱۹۶۹) آن را پدیده زبان‌شناختی می‌دانند، و گروهی دیگر مانند آژگود (۱۹۷۶)، مک کاولی (۱۹۷۶) و سامپسون (G. Sampson)، (۱۹۶۹) آن را دارای ماهیت روان‌شناختی و غیرزبانی می‌دانند. صرف نظر از دلایلی که هردو گروه برای اثبات نظر خود می‌آورند، به نظر می‌رسد که گروه نخست. تبیین پیشفرضها را تحت قواعد دستوری محتمل می‌دانند، و لیکن گروه دوم استفاده از قواعد زبانی برای تبیین نشانه‌های ادراکی و تعامل میان آنها را، که در تعیین ساخت جمله اثر می‌گذارند، رد می‌کنند. در نظر گروه دوم، ذهن‌گوینده دارای مجموعه‌ای از موجودیات جوهری یا حقیقی است که براعمال زبانی تقدم دارند و باید در نظریه کنش زبانی به آنها توجه نمود. به عقیده فیلمور ۱۹۶۹:۹۸ لازمه توصیف کامل زبان در نظر گرفتن حقایق پیشفرض است، هرچند که، به زعم وی، تبیین پیشفرضها با سازه‌ها و قواعد زبانی و به گونه‌ی صوری مبسر نیست. اینان می‌گویند درباره دستوری بودن جمله نمی‌توان صرفاً بر مبنای قواعد نحوی یا صوری حکم راند و لذا استقلال نحو را انکار می‌کند و بانفی نحو خود مختار^{۶۷}، ژرف ساخت (که در نظریه زبانی معیار چامسکی آمده و معنای جمله را با خود به همراه دارد) از میان می‌رود و لذا برای درک معنای جمله، صرفاً توجه به پیشفرض و روساخت جمله را کافی می‌دانند.

این مطلب ما را به هفتمین بخش گفتارمان، یعنی این که دستور زبان گشتاری مدلی برای کنش زبانی نیست، سوق می‌دهد.

۷-۱ دستور زبان گشتاری و کنش زبانی

بعد از آنکه چامسکی (۱۹۵۹) از کتاب رفتار زبانی^{۶۸} اسکیز^{۶۹} (۱۹۵۷) انتقاد کرد و معلوم گردید که نظریه‌های رفتارگرایانه یادگیری در «اصل» قادر به تبیین رفتار زبانی نیستند، اکثر زبان‌شناسان و تعداد کثیری از روان - زبان‌شناسان در صدد یافتن یک نظریه قوی تر کنش زبانی برآمدند و چون

65. antecedents

۶۶. توجه معناشناسان زایشی به پیشفرض (های) جمله، که همانند آن سوی کره ماه، در وراء معنای ژرف ساخت جمله قرار گرفته است در مطالعات زبان‌شناسی درست نقطه مقابل اهداف زبان‌شناسی بلوم‌فیلدی (Bloomfieldian Linguistics) به شمار می‌رود زیرا در زبان‌شناسی ساختگرا صرفاً جمله‌های ادا شده گویشوران تجزیه و تحلیل می‌شود و معنا، به دلیل غیر قابل مشهود بودن، تعلیل نشده است هر چند که چنین نگرشی دال بر نفی معنا در زبان‌شناسی بلوم‌فیلدی نمی‌باشد.

67. autonomous syntax

68. verbal behavior

۶۹. ب.اف. اسکیز در هجدهم اوت سال ۱۹۹۰ در سن ۸۶ سالگی دارفانی را وداع گفت.

چنین نظریه را در روان‌شناسی نیافتند به دستور زبان‌گشتاری روی آوردند و آنرا نه تنها به عنوان نظریه توانش زبانی، بلکه به عنوان نظریه کنش زبانی پذیرفتند. این تلاش همان‌طور که خود چامسکی (۱۹۶۱، پاورقی ۱۶) پیش‌بینی کرده بود به شکست انجامید.^{۷۰}

آزگود برای اثبات این‌که دستور زبانهای گشتاری نمی‌توانند مدلی برای کنش زبانی اهل زبان باشند، دلایل چندی ارائه می‌دهد^{۷۱} (۱۹۷۶:۵۰۴):

(۱) دستور زبانها با توجه به خواصی تکریری^{۷۲} که دارند می‌توانند جمله‌های نامحدود و فوق‌العاده پیچیده تولید کنند به طوری که تولید و ادراک آنها از توانایی اهل زبان خارج است. به عبارت دیگر، ذهن‌گوشور محدود است و محدودیتهای ذهنی باید در مدل کنش زبانی منظور گردد.

(۲) دستور زبانها با گویشور آرمانی که تصور می‌شود دانش کاملی از قواعد زبانی (langue) دارد، سروکار دارند، اما نظریه کنش زبانی با گویشورانی مواجه است که به هنگام کاربرد زبان (parole) عملاً دچار خستگی، لغزش زبانی و حواس‌پرتی می‌شوند.

(۳) دستور زبانها برای «زیاباندن» (تولید) جمله مقید به زمان نیستند، در صورتی که کاربرد زبان توسط گویشوران در محدوده‌های زمانی صورت می‌گیرد.

(۴) دستور زبانها شامل اصول یادگیری نیستند، در صورتی که کنش زبانی باید یادگیری زبان را تبیین کنند.

(۵) دستور زبانها در مورد انتخاب شقی از میان شقوق دیگر که در سمت چپ علامت پیکان بازنویسی قواعد نحوی قرار می‌گیرند، حرفی به میان نمی‌آورند. مثلاً، گروه اسمی (NP) را می‌شود به گونه‌های زیر نوشت:

NP ----- T+N/T+A+N/T+N+WH+S

the boy/the happy boy/the fact why the boy felt happy

بازنویسی کرد، اما در مدل کنش زبانی باید مقدمات چنین تصمیم‌گیریه‌ها، یعنی آن‌که چرا گویشوری در کلام خود یکی از این سه عبارت را عملاً به کار می‌برد، تبیین شوند.

(۶) و بالاخره آنکه دستور زبانها از پیشفرض جمله که مقدم بر تولید جمله‌اند، توصیف

۷۰. چامسکی در خطابه‌ای که تحت عنوان نظریه زبانی 'Linguistic Theory' در کنفرانس شمال شرقی مربوط به آموزش زبانهای خارجی در سال ۱۹۶۶ ایراد کرد، اعلام داشت: «... صادقانه باید بگویم که من در مورد اهمیت بینش و شناخت حاصل از مباحث زبان‌شناسی و روان‌شناسی در رابطه با آموزش زبان تردید دارم. مسلماً به نفع معلم زبان است که از پیشرفت‌ها و مباحث این دو رشته از دانش آگاهی داشته باشند... با این وجود مشکل می‌توان پذیرفت که زبان‌شناسی و یاروان‌شناسی به مرحله‌ای از ادراک مسائل رسیده باشند که بتوانند تکنولوژی آموزش زبان را به دوش بکشند.» (۱۹۷۵:۱۳۲-۳۳).

۷۱. در دستور زبان گشتاری مثلاً برای تولید جمله سئوالی، منفی و مجهول مانند *Hasn't this bed been died?* یا *slept in since he died?* به اعمال گشتاری بیشتری نیاز است تا رو ساخت جمله به دست آید و طبعاً زمان لازم برای این جمله (واصولاً جمله‌هایی که از پیچیدگی ساختاری برخوردارند) بوسیله دستور زبان گشتاری بیشتر از زمانی است که برای تولید و ادراک آنها در عمل (کنش زبانی) لازم است.

صوری ارائه نمی‌دهند. برعکس، در نظریه‌های کنش‌زبانی باید به مقدمات غیر زبانی که در رو ساخت و معنای جمله تأثیر می‌گذارند، توجه شود. هر چند، همان‌طور که پیشتر گفته شد به اعتقاد چارلز فیلمور این پیشفرضها را نمی‌توان در قالب قواعد صوری^{۷۳} بیان کرد^{۷۴}.

آزگود برای اثبات این‌که پیشفرضهای ادراکی^{۷۵} روی ساخت جمله اثر می‌گذارد (و اثبات این نکته خود دلیل متقنی است براین‌که دستور زبان گشتاری مدلی برای کنش‌زبانی نیست) در سال ۱۹۶۸ آزمایشی با شرکت ۲۶ دانشجو که همه انگلیسی زبان بودند ترتیب داد که شرح کامل آن در مقاله «جمله‌ها از کجا می‌آیند؟» (۱۹۷۶:۵۰۲) آمده است و ما در اینجا به اقتضای بحث‌مان به اختصار می‌گوئیم که در یکی از مراحل آزمایش از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شود پس از آنکه در یک لحظه صحنه‌ای را مشاهده کردند - روی میزی گلوله سیاه می‌غلند و به گلوله آبی می‌خورد - آن را در جمله‌ای توصیف کنند^{۷۶}. هرچند نشانه‌های ادراکی (گلوله‌های سیاه و آبی) و رویداد (تصادف آن دو در روی میز) برای آزمودنیها یکسان بود، لیکن آنان برای توصیف آنچه در یک لحظه مشاهده کردند، بیست و شش جمله گوناگون ادا نمودند.

آزگود نتیجه می‌گیرد (۱) ریشه اکثر خواص دستور زبان به گونه‌ای در رفتار ادراکی پیش‌زبانی ما وجود دارد؛ (۲) توصیف یک رویداد (نظیر آنچه در آزمایش روی داد) در قالب جمله‌های گوناگون که به پدیده تفسیر^{۷۷} معروف است، به معنای آن است که:

الف) نشانه‌های ادراکی و رویدادها باید دارای معنا باشند.

ب) نشانه‌های ادراکی و زبانی باید یک نظام مشترک بازنمون (معنایی) و سازمانی (ژرف ساخت) داشته باشند زیرا در غیر این صورت رفتار علایم در نظام ادراکی و زبانی، به قول آزگود مانند «حرکت کشتی‌ها در سیاهی شب» خواهد بود - یعنی آن‌که ادراک، روی ساخت و محتوای جمله تأثیری نخواهد گذاشت.

ج) ماهیت این نظام بازنمونی و سازمانی^{۷۸}، شناختی است و نه زبانی. آزگود معتقد است اگر یادگیری شکل نشانه‌های ادراکی و رابطه‌های آنها، در رویدادی قابل مشاهده پیش از یادگیری

73. formal rules

۷۴. به اعتقاد طرفداران نظریه توانش ارتباطی (communicative competence)، دانش زبانی گویشور مشتمل است بر الف) دانش قواعد زبانی، و ب) دانش کاربرد قواعد متناسب با موقعیتهای گوناگون ارتباطی - یعنی کجا، با چه کس و چگونه باید زبان را به کار برد. معناشناسان زایشی در بحثهای معناشناسی به کاربرد مناسب قواعد زبان، یا به عبارتی، به اقتضای کلام (appropriacy) توجه نداشتند. معناشناسی زایشی درباره ماهیت مقاصد گوینده، شنونده، اهداف، انگیزه‌ها و باورهای گویشوران اطلاعاتی در اختیار ما نمی‌گذارد. چنین اطلاعاتی از تحلیل سخن (discourse analysis) که عوامل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی مربوط به گفته‌ها را در مد نظر دارد و در تحلیل کلام به واحدهای بزرگتر از جمله توجه می‌شود، حاصل می‌گردد. برام فیت و جانسون (C.J. Brumfit and K. Johnson) ۱۹۸۷:۷۷.

75. perceptual presuppositions

۷۶. در این مقاله، آزگود گلوله‌های سیاه و آبی را با عنوان «نشانه‌های ادراکی» (perceptual signs) - بمنزله واژه و تعامل میان آنها را با عنوان «رویداد» (event) - بمنزله جمله نام می‌برد.

77. paraphrase

78. representational and organizational system

فی نفسه زبان باشد، و اگر رشد نظامهای ارتباطی ادراکی در ابناء بشر مقدم بر رشد فی نفسه زبان باشد که هست، در این صورت منطق ایجاب می‌کند که بیشتر (و اگر نه همه) همگانیهای زبانی را به جای آنکه به موجودی خاص نسبت^{۷۹} داده و یا از مقوله زبانی خاص^{۸۰} بدانیم، آنها را مولود ساختارها و فرایندهای شناختی اصلی بدانیم.

به یک تعبیر، مفهوم این کلام آژگود چنین است که شکل افراطی فرضیه زبانی فورف (B. Whorf) - یعنی مردم دنیا اشیا و حوادث عالم خارج را بر حسب قالبهای زبان مادری خود در می‌یابند، اعتبار خود را از دست می‌دهد و عکس آن، یعنی این که پیشفرضهای ادراکی صورت جمله‌های گویشور را تغییر می‌دهد (همچنانکه آژگود در ضمن انجام آزمایشی به اثبات رسانید) درست خواهد بود. نتیجه آنکه در بحث مربوط به تأثیر زبان در ادراک عالم (فرضیه فورف) و تأثیر نشانه‌های ادراکی روی ساخت زبان، صرف نظر از تأثیر آن دو روی یکدیگر، کفه ترازوی داوری به سود شق دوم قضیه سنگینی می‌کند. به عبارت دیگر، در این مجادله علمی (که داستان تقدم تخم مرغ و جوجه را به یاد انسان می‌آورد) پرسش اصلی این است که آیا ساخت زبان روی کیفیت ادراک انسان اثر می‌گذارد و یا آن که کیفیت ادراک انسان ساخت جمله‌های زبان را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ با توجه به استدلالهایی که معناشناسان زایشی در رابطه بالزوم در نظر گرفتن مقدمات جمله (نشانه‌های ادراکی، یا به عبارتی پیشفرضها) به منظور تدوین نظریه کامل رفتار زبانی ارائه می‌دهند، مشاهده می‌کنیم که آزمایش آژگود پرتوی تازه روی موضوع افکنده، اعتبار شق دوم قضیه را آشکارتر می‌سازد.

۸-۱ دستور زبان علمی در تقابل با توانش زبانی و توانش ارتباطی

پس از آن که معناشناسان زایشی در نظریه زبانی خود ژرف ساخت را کنار گذاشتند و حرکت را از معناشناسی به نحو (برخلاف نظریه زبانی معیار چامسکی که در آن حرکت از نحو به معنا-شناسی است) اعلام نمودند، کم کم دامنه دستور زبان گشتاری گسترده تر، بخش معنائی انتزاعی تر، و در نتیجه ارائه معنا در قالب قواعد دستوری پیچیده تر و غامض تر گردید به طوری که پیروان این نظریه زبانی به جای بررسی علمی زبان به توصیف داده‌های زبانی روی آوردند و بدین سان کارشان به شکست انجامید^{۸۱}.

79. species-specific

80. language-specific

۸۱. فراموش نمی‌کنیم چامسکی (که خود در مکتب زبان شناسی ساختگرا تلمذ کرده بود) بر سستی نظرات این مکتب زبان شناسی که در تحلیلهای زبانی پشت به معنا کرده بود، تاخت نمود و نظریه گشتاری را که در آن معناشناسی بر نحو استوار بود، ارائه کرد. اما بعداً چامسکی از جانب زبان شناسان دیگر که عمدتاً دانشجویان خود وی بودند به دلیل آن که در تحلیل معنا به عوامل غیر زبانی توجه نداشته است، مورد انتقاد قرار گرفت. اینان معناشناسی زایشی را پایه نهادند و لیکن در رسیدن به هدف خود - تحلیل کامل معنائی در قالب قواعد صوری که لازمه اش توجه به عوامل جامعه شناسی و روان شناسی بود - باز ماندند و کارشان به شکست انجامید. بی مناسبت نیست در اینجا یادآور شویم که امروزه در مباحث مربوط به تحلیل سخن (discours)

اما چرا برای تبیین معنای جمله توجه به عوامل غیر زبانی - جامعه‌شناسی زبان و روان‌شناسی زبان ضرورت دارد؟ در پاسخ به این پرسش می‌گوئیم که معنا به لحاظی دارای دو جنبه است: الف) یک جنبه معنای جمله (که مستقل از بافت کلام است) دارای قضایائی^{۸۲} است که از صراحت کامل برخوردار است، مانند «من فردا به تهران حرکت می‌کنم»؛ ب) جنبه دیگر معنای جمله با قضایائی سروکار دارد که بر حسب بافتهای گوناگون ارتباط زبانی تغییر کرده و در نتیجه معانی گوناگونی را ایفا می‌کند. مثلاً، اگر شخصی به نام X جمله بالا را در پاسخ به دعوت شخصی دیگر لا برای صرف ناهار یا شام گفته باشد، معنای ضمنی جمله این خواهد بود که آقای X نمی‌تواند در میهمانی آقای Y حضور داشته باشد. اگر آقای Y مقیم تهران بوده و آقای X را به تهران دعوت کند و آقای X در پاسخ، جمله مذکور را ادا کند. معنای ضمنی جمله به ملاقات آندو در آینده نزدیک دلالت خواهد کرد.

برای آن‌که نشان بدهیم بخش معنایی دستور زبان (چه معناشناسی تعبیری و چه معنا-شناسی زایشی) نمی‌تواند مفاهیم ضمنی و یا به اصطلاح «تضمنهای کاربردشناسی»^{۸۳} گفته‌ها را توصیف کند، مثال دیگری را از اسمیث و ویلسون (۱۷۳: ۱۹۸۰) شاهد می‌آوریم. فرض کنیم کمیته اعطای جایزه نوبل در نظر دارد در مورد اعطای جایزه به یکی از دو نامزد دریافت جایزه - پاتریک وایت و باربارا کارتلند تصمیم بگیرد و این گفت‌وشنود میان الف و ب صورت می‌گیرد.

39) A: I wonder who they will give the Nobel prize for literature to?

39) B: Well, it won't be Patric White.

معنای ضمنی (39 B) این است که باربارا کارتلند جایزه ادبی را خواهد برد:

39c) Barbara Cartland will win the prize.

بخش معنایی دستور زبان نمی‌تواند معنای (39-B) را به قضیه‌ای که در (39-C) آمده است، ربط دهد. به عبارتی دیگر، قواعد توانش زبانی نمی‌تواند از عهده تبیین تضمنهای کاربردشناسی که غالباً هر گفته‌ای^{۸۴} به همراه دارد برآید و زمانی که معناشناسان زایشی در راه ارائه تصویر کاملتری از معنا، یا به اصطلاح فنی، «افزایش کارائی تبیینی»، توصیف عوامل جامعه‌شناختی و روان-زبان‌شناختی را وجهه همت خود قرار دادند، دامنه بخش معنایی به مراتب وسیعتر از آن شد که در قواعد صوری بگنجد و اگر فرضاً کسی بخواهد قواعد نحوی را آن‌چنان جرح و تعدیل

(analysis) از معنا تفسیر و وسیعتری، برخلاف آنچه در مفهوم سنتی آن اراده می‌شد و در تبیین آن صرفاً بر مؤلفه زبانی توجه می‌شد، به عمل می‌آید. فیلیپ رایلی (Philip Riley) در مقاله‌ای تحت عنوان «در رابطه با زبان شناسی کاربرد شناختی مقابله‌ای 'Towards a Contrastive Pragmalinguistics' در کتاب فیسک (J. Fisiak) ۱۹۸۰: ۱۲۱-۱۲۶ در توجیه معنای معنا، آنرا سازه تعامل (a construct of interaction) و حاصل رابطه‌های چندی میان تعدادی از کانالهای نشانه‌شناسی (semiotic channels) که می‌توانند زبانی، شبه‌زبانی (نواخت کلام) و غیرزبانی (حرکات چشم و سر و حالات سیما) باشد، می‌داند. در نظر وی معناشناسی در مفهوم سنتی آن صرفاً بر مؤلفه زبانی توجه داشت، ارزش چندانی در تحلیلهای رفتار ارتباط کلامی ندارد.

82. propositions.

83. pragmatic implications

84. utterance

کند که تضمینهای کاربردشناسی را نیز توصیف کند در آن صورت، دستور زبان بر اثر افزایش قدرت تولیدیش (که لزوماً به مفهوم از بین رفتن قیودات زبانی است) جمله‌های غیردستوری را نیز تولید خواهد کرد و در نتیجه حصول ارتباط زبانی میان سخنگویان آن زبان دشوار و در موردی ناممکن خواهد شد. شکست معناشناسان زایشی هم به همین دلیل بود چرا که وقتی آنان معنا را اساس و پایه نحو قرار دادند، نظریه زبانی آنان برای بیان تضمینهای کاربردشناسی و یا به عبارتی دیگر، کلیه قضایای مترتب برگرفته، در قالب قواعد صوری (که مشخصه دستور زبان علمی است) ناکام ماند. اما معناشناسی زایشی با مرگ خود در راه هدفی که داشت - بیان همه جنبه‌های معنایی با قواعد صوری - مبدع سنتی، یعنی نظریه ارتباطی زبان گردید که امروزه زبان‌شناسان دور آن جمع شده‌اند. امروز، علاقه‌مندان به مسائل زبانی کمتر به مطالعه نفس زبان در قالب اصول انتزاعی (و در مفهوم توانش آرمانگرایانه چامسکی) اشتیاق نشان می‌دهند و بیشتر به آن (زبان) به عنوان وسیله ارتباطی نگاه کرده و به کاربرد زبان در یافت‌های وابسته کلامی^{۸۵} (محوارات عادی) به عنوان مواد تحلیل زبانی بیشتر از کاربرد زبان در یافت‌های آزاد توجه دارند و معتقدند برای حصول ارتباط زبانی، گوینده و شنونده می‌باید عوامل زیر را به طور مشترک داشته باشند: دانش زبانی (دستور زبان)، دانش غیر زبانی (اطلاعات جامعه‌شناختی و روان - زبان‌شناختی) و مجموعه‌ای از قواعد استنتاج^{۸۶}.

در این مرحله از پیشرفت مطالعات زبانی مشاهده می‌شود که مفهوم علمی دستور زبان با دو نمونه توصیف واقعیت زبانی مواجه است که به پیروی اچ. جی. ویدوسن (H.G. Widdowson ۲۰-۱۹۸۶:۷) آن دو را مدل «زبان‌شناس»^{۸۷} و مدل «گوشور»^{۸۸} می‌نامیم. در نمونه نخست، زبان‌شناس در بند توصیف توانش زبانی است و با اصول انتزاعی، صریح و دقیق سروکار دارد. در نمونه دوم، زبان‌شناس؛ تحلیل رفتار زبانی گوشور که در موارد زیادی ناقص، نادرست و مبهم می‌باشد سروکار دارد. به همین ملاحظه است که اغلب میان قواعد توصیف توانش زبانی و قواعد توصیف کنش زبانی همناختی وجود ندارد^{۸۹}. مثلاً، سروده زیر از شاعر

85. context-dependent

86. inference rules

87. "the analyst model"

88. "the language user model"

۸۹. علاقه زبان‌شناسان به جنبه‌های غیر زبانی که لازمه تلاش برای افزایش کارایی تبیینی دستور زبان بود از دو منبع نشأت می‌گیرد: یکی آثار علمی استین (J.L. Austin)، بویژه کتاب معروفش *How to Do Things with Words*، ۱۹۶۲ است که موجب گردید به اعمال زبانی که در اثر کلاسیک سیرل (J. Searle) به همین نام "Speech Acts"، ۱۹۶۹ آمده توجهی فراوان مبدول شود و دیگری نوشته‌های پل گرایس (p. Grice) و بخصوص مقاله «منطق و محاوره» "Logic and Conversation"، ۱۹۷۵ است. این آثار و اثری از این قبیل زبان‌شناسان را به تحقیق و تدقیق در باره اصول محاوره (Conversation Postulates)، نظریه ارتباطی زبان، و مناسبت کلام (relevance) علاقه‌مند می‌ساخت و مقاله‌های مشترک ویلسون (D. Wilson) و اسپربر (Dan Sperber) تحت عناوین "An Outline of Relevance theory" ۱۹۸۷ و "Précis of Relevance: Communication and Cognition" ۱۹۸۷ نمونه تلاشهایی است که در زمینه ارائه تصویر کاملتر معنا (مجموعه مضمونهای معنایی با مجموعه تضمینهای کاربردشناسی آن) به عمل آمده است. ناگفته نماند در پرتو این تلاشهای نوین زبان‌شناسی است که مشاهده می‌کنیم فاصله میان مطالعه زبان و کاربرد یافته‌های زبان‌شناسی در امر آموزش زبان خارجی کمتر شده است. از آغاز دهه ۱۹۷۰ پس از آن که نظریه زبانی معیار

آمریکائی به نام کامینگز (e e cummings) را در نظر بگیرید:

anyone who lived in a pretty how town

with up so floating many bells down

spring summer autumn winter

he sang his didnt he danced his did

did در مدل زبان‌شناس فعل کمکی است اما در نمونه گویشور به صورت اسم به کار رفته و علی‌الاصول ناقص قواعد نحوی است. برای نشان دادن ناهمسانی در اغلب موارد میان دو نمونه تحلیلی توانش زبانی و کنش زبانی نه تنها می‌توان از شعر، بلکه از دیگر صنایع بدیعی کلام شاهد آورد. مثلاً، جمله استعاری زیر را در نظر بگیرید:

A cannon ball took off his legs, so he laid down his arms.

ایهام جمله مذکور تا وقتی است که به صورت قاعده بیان نشده باشد. به محض آن‌که یکی از دو معنا - اسلحه‌اش را زمین گذاشت / از دستهایش استفاده کرد - را با قواعد نحوی بیان می‌کنیم ایهام از میان می‌رود. به عبارتی دیگر، ایهام وقتی وجود دارد که شخص هر دو معنا را به ذهن داشته باشد. زبان‌شناس با ارائه دو معنای متفاوت جمله با قواعد نحوی جداگانه مفهوم استعاری جمله را معدوم می‌کند. از این مثالها پیداست که مدل زبان‌شناس و مدل گویشور دو نوع توصیف زبانی با اهداف و روشهای خاص خود می‌باشند. پرسش اصلی این است که آیا می‌توان امیدوار بود که مطالعه علمی زبان این دو نوع توصیف - که یکی انتزاعی و به دور از واقعیت روان‌شناسی بوده و دیگری عینی و برخوردار از واقعیت روان‌شناسی است و در نتیجه در موارد عدیده (اما لزوماً نه همیشه) با همدیگر مطابقت ندارند - را در حوزه توصیف خود قرار دهد؟ به کلامی دیگر، آیا می‌توان تصور نمود که دستور زبان علمی به کشف چنان قواعد صوری دست یابد که همه جنبه‌های معنایی و تضمینهای کاربردشناسی را توجیه کند؟ تاکنون هیچ نظریه زبانی چنین توفیقی نداشته است و خوشبینی در این مورد، دست کم از نقطه نظر این نویسنده، عبث می‌نماید زیرا با مثالی که در رابطه با استعاره آوردیم گفتیم که فورمول‌بندی کنش زبانی گویشور در مواردی ناقص ظرایف و لطایف معنایی خواهد بود که گویشور می‌خواهد در کلام خود (گفتاری یا نوشتاری) به شنونده و یا خواننده پیامش انتقال دهد.

چامسکی مورد انتقاد قرار گرفت معلمان زبان همراه دیگر علاقه‌مندان به مطالعات زبان‌شناسی کاربردی مانند هیلیدی (M.A.K. Halliday)، مک اینتاش (A. McIntosh)، استریونس (P. Strevens)، کندلین (C.N. Candlin)، ویدوسن (H.G. Widdowson)، و ویلکینز (D.A. Wilkins) در انگلستان دست به کار شدند و با غور و تفحص در پدیده‌های واقعی زبان که عمدتاً در محاورات عادی و مصاحبه‌های طبیعی تجلی می‌کنند در واقع مسیر نظریه‌پردازی در زبان‌شناسی را که پیش از این عمدتاً در پی کشف قواعد انتزاعی و صوری زبان بود به جانب تحلیل واقعیت‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی کلام سوق دادند. در اینجا است که مشاهده می‌کنیم که نظریه زبانی به جای آن که پیشاپیش کاربرد زبانی در حرکت باشد، عقب مانده، به دنبال آن حرکت می‌کند و به زبان تمثیل «اسب پشت سر آراهه قرار گرفته است».

خلاصه بحث

در این مقاله کوشیدیم تعریفی از دستورزبان علمی - توصیف توانش زبانی گویشور - ارائه دهیم. مفهوم «توانش زبانی» در جریان تحول نظریه‌های زبانی دگرگون شده است. در زبان‌شناسی ساختگرا، که تحلیل سازه‌های روساخت جمله و جهت همت زبان‌شناسان بود، معنا به دلیل ذهنی و نامشهود بودن در بوته فراموشی ماند. چامسکی معناشناسی را در نظریه زبانی معیار بر پایه نحو قرار داد و از این رو به معناشناسی تعبیری معروف است. معناشناسان زایشی، که به مولفه معناشناسی در دستور زبان اولویت بیشتری داده بودند، اندیشه پیشفرض را عنوان ساختند و در نظریه زبانی خود نحو را بر پایه معنا قرار دادند و چون دامنه معنا، بر اثر توجه به عوامل غیر زبانی - جامعه شناختی و روان - زبان شناختی وسیعتر از آن شد که در قالب قواعد نحوی بگنجد، معناشناسی زایشی از رسیدن به اهداف خود بازماند و نتیجه آن شد که زبان‌شناسان، بویژه زبان‌شناسان آموزشی از نظریه توانش ارتباطی که در تقابل با توانش زبانی از واقعیت روان‌شناسی بیشتری برخوردار بود طرفداری کردند و به توصیف آن همت گماشتند.

امروزه این عقیده در میان زبان‌شناسان وجود دارد که مفهوم دستورزبان علمی صرفاً در قالب قواعد صوری، انتزاعی، «آرمانی» به شیوه چامسکی و بدون توجه به واقعیت‌های کاربردشناسی، مفهومی ناقص و نادرست خواهد بود. و دیگر آن‌که بیان دانش زبانی گویشور با امعان نظر به توانش زبانی و کنش زبانی در قالب قواعد فورمول‌بندی شده و به دور از تناقض میان مدل «زبان شناس» و مدل «گویشور» در این مرحله از پیشرفت مطالعات زبان‌شناسی ناممکن به نظر می‌رسد.

BIBLIOGRAPHY

- Allen, J.P.B. and Paul Van Euren. 1975. *Chomsky: Selected Readings*. Oxford University Press.
- Bloch, B. and G.L. Trager. 1942. *Outline of linguistic Analysis*. Baltimore: Linguistic Society of America, Waverly Press.
- Bolinger, D. and D.A. Spears, 1981. *Aspects of Language*. New York: Harcourt Brace Jovanocich.
- Brown, H.D. 1981. *Principles of Language Learning and Teaching* Englewood Cliffs, N.J. Prentice-Hall.

- Brumfti, C.J. and K. Johnson. 1987. *The Communicative Approach to Language Teaching*. Oxford University Press.
- Chomsky, Noam. 1957. *Syntactic structures*. Hague: Nouton.
- 1959. *Reveiw of Verbal Behavior* by B.F. Skinner. New York: Appleton-Century - Crofts.
- 1961. "On the Notion 'Rule of Grammar'". In *Proceedings of Symposia in Applied mathematics*. American Mathematical Society, XII, 6-24.
- 1965. *Aspects of the Theory of Syntax*. Cambridge, Mass.: M.I.T. Press.
- Chomsky; n. 1971 "Deep Structure, Surface Structure and Semantic Intrepretation." In Steinberg and Jacobovits (eds.), 1976, pp. 183-216.
- 1972a. *Language and Mind*. New York: Harcourt Brace and world.
- Dinneen, F.P. 1967. *An Introduction to General Linguistics*. Georgetown University Press.
- Ellis, Rod. 1986. *Understanding Second Language Acquisition*. Oxford University Press.
- 1977. *Language and Responsibility*. New York, Pantheon Books.
- Falk, Julia. 1976. *Linguistics and Language*. New York: John Willey and Sons.
- Fillmore, C.J. 1969. "verbs of Judging: An Exercise in Semantic Description". *papers in Linguistics*. 1969, 91-117.
- Fisiak, J. (ed) 1981/1985. *Contrastive Linguistics and Language Teaching*. Pergmon Press.
- Hall, R.A. 1968. *An Essay on Language*. Philadephia and New York: Chilton Books.
- Huddleston, R. 1985. *Introduction to the Grammar of English*. Cambridge Textbooks in Linguistics.
- Katz J. and J.A. Fodor. 1963. 'The Structure of a Semantic Theory'. *Language*. XXXIX, 170-210.
- Kuhn, Thomas, 1970. *The Structure of Scientific Revolution*. Chicago University of Chicago Press.
- Lakeoff, George. 1976. "Presupposition and Relative Well-formedness. In Danny D. Steinberg and Leon A. Jakobovits (eds): *Semantics*. Cambridge University Press, pp. 304-344.
- Lyons, John. 1973. *Chomsky*. Fontana Modern Masters Series. London: Fontana/Collins.
- 1986. *Language and Linguistics*. Cambridge University Press.
- Mc Arthur, Tom. 1983. *A Foundation Course for Language Teachers*. Longman.
- McCawley, James D. 1976. "Where Do Noun Phrases Come From?" In Danny D. Steinberg and Leon A. Jakobovits (eds): *Semantics*. Cambridge University Press, 217-231.

- Morgan, J.L. 1969. "On Arguing about Semantics." *Papers in Linguistics*. pp, 49-70.
- Osgood Charles. 1976. "Where Do Sentences Come From?" In Danny D. Steinberg and Leon A. Jakobovits (eds): *Semantics*. Cambridge University Press. pp. 297-529.
- Robins, R.H. 1979a. *General Linguistics: An Introductory Survey*, 3rd. ed. London: Longman.
- Sampson, G. 1976. "Noun-Phrase Indexing, Pronoun, and the Definite article "Mimeo. Linguistic Automation Project Yale University.
- Sampson, G. 1987. *Schools of Linguistics*. London: Hutchinson.
- Sapir, E. 1921. *Language*. New York: Harcourt Brace.
- Skinner, B.F. 1957. *Verbal Behavior*. New York: Appleton-Century-Crofts.
- Steinberg, Danny D. and Leon A. Jakobovits. (eds) 1971/1976. *Semantics: An Interdisciplinary Reader in Philosophy, Linguistics, and Psychology*. Cambridge University Press.
- Thomas Owen and Eugene R. Kintgen. 1965. *Transformational Grammar and the Teacher of English*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Thomson, A.T. and A.V. Martinet. 1961. *A Practical English Grammar for Foreign Students*. London: Oxford University Press.
- Ward, J.M. 1963. *Peculiarities in English Grammar*. Longman.
- Widdowson, H.G. 1986. *Explorations in Applied Linguistics*. Oxford University Press.
- Wilson, N. and D. Wilson. 1980. *Modern Linguistics: The Result of Chomsky's Revolution*. Indiana University Press.

نگاهی گذرا بر روند کلی تحولات در نظریه‌های زایشی - گشتاری دستور زبان^۱

۱-۱ مقدمه

در این بخش از گفتار نگاهی گذرا خواهم داشت به برخی از نظرات چامسکی در ساختهای نحوی (۱۹۵۷)، نظریه زبانی معیار^۲ (۱۹۶۵)، نظریه معیار گسترده^۳، مقاله «نکاتی در باره اسم سازی»^۴ (۱۹۷۰) و نظریه جهانی دستور زبان^۵ (در دهه ۱۹۸۰). هر یک از عناوین ذکر شده نشانگر نقطه عطفی در سیر تحول و تطور اندیشه‌های زبان‌شناختی چامسکی و هم مسلکان فکری او به شمار می‌رود. یاد آور می‌شویم در بحث تحولات نظری، روند کلی عقاید مطمح نظر است و لذا از ذکر نکات فنی قضایا به دلایلی که در صفحات بعدی آمده خودداری شده است و در پایان نیز مطلبی در ارزیابی انقلاب زبان‌شناسی چامسکی خواهیم داشت.

۱-۲ چند پرسش اساسی

هوارد مک‌لی (H. Macklay) در کتاب معناشناسی (۱۹۷۶:۱۵۸) پنج پرسش اساسی را مطرح می‌سازد که می‌توان با در نظر گرفتن پاسخهای آنها در مورد سیر تحولات دستور زبان گشتاری

۱. اصطلاح دستور زایشی (Generative Grammar) به رویکردی در مطالعات زبان‌شناسی به کار می‌رود که هدفش ارائه الگوهای ریاضی گونه جنبه‌های زبانهای معینی است، هر چند که پژوهشهای بسیار اندکی از زبان‌شناسان (به استثنای مقاله‌های مونتآگو (R. Montague) در دهه ۱۹۷۰) در این راستا صورت گرفته است.

2. Standard Theory

3. (Revised) Extended Standard Theory

4. "Remarks on Nominalization"

5. Universal Grammar

آگاهی لازم را به دست آورد:

- ۱- آیا معنا در قلمرو مطالعات زبان‌شناسی قرار می‌گیرد؟
- ۲- آیا صورتهای زبانی (نحو) مستقل از معناست؟
- ۳- اگر معنا جزء مقوله‌های مورد بحث زبان‌شناسی باشد و نیز تبیین نحو زبان مستقل از معنا انجام بگیرد آیا معناشناسی، تعبیری خواهد بود؟
- ۴- آیا ژرف ساخت مستقلی وجود دارد؟
- ۵- آیا تعبیر معنایی صرفاً بر مبنای ژرف ساخت استوار است؟

بلومفیلد در کتاب زبان^۶ (۱۹۳۳) به پرسش نخست پاسخ منفی و به پرسش دوم پاسخ مثبت می‌دهد. بدین معنا که وی معنا را از دایره مطالعات زبان‌شناسی بیرون می‌داند و نیز معتقد است که توصیف نحو می‌باید مستقل از معنا صورت بگیرد و به همین ملاحظه سه پرسش دیگر از نظر بلومفیلد قابل طرح نیست.

با توجه به نظرات چامسکی در ساختهای نحوی^۷ (۱۹۵۷) می‌توان دریافت که پاسخ چامسکی به دو پرسش اول و دوم، همانند پاسخ بلومفیلد، منفی است، اما با گذشت چند سال از تاریخ نگارش ساختهای نحوی، در نظرات زبانی چامسکی دگرگونی‌هایی رخ می‌دهد، بدین معنا که چامسکی بخش معناشناسی را در جنبه‌های نظریه^۸ نحو (۱۹۶۵)، که به نظریه زبانی معیار معروف است وارد نظریه خود ساخته، آنرا بر اساس نحو قرار می‌دهد و با اعلام اینکه اطلاعات نحوی مبنای تعبیر معنایی را تشکیل می‌دهد، به پرسش سوم نیز پاسخ مثبت می‌دهد. چامسکی در این برهه از تحولات فکری، مفاهیم ژرف ساخت و روساخت را مطرح ساخته (۱۹۶۵) و بدین سان به استقلال ژرف ساخت رأی می‌دهد و آنرا منحصرأ تعیین کننده معنای جمله می‌داند و لذا مشاهده می‌کنیم که پاسخ وی به پرسشهای سه و چهار تا این مرحله از تحولات نظریش مثبت است.

چامسکی در فاصله پنج سال دیگر، یعنی در سال ۱۹۷۰ که مقاله «ژرف ساخت، روساخت و تعبیر معنایی»^۹ را برای طبع در چاپ نخست کتاب معناشناسی (۱۹۷۱) آماده می‌کرد تغییر موضع می‌دهد و اذعان می‌کند که تعبیر معنا صرفاً به ژرف ساخت جمله منوط نیست بلکه در مواردی، روساخت جمله (بویژه هنگامی که دارای واژه‌های کمیت‌نما^{۱۰}، مانند all و some و کیودی مثل even, almost است) در معنای آن اثر می‌گذارد.

با در نظر گرفتن مطالب فوق می‌بینیم که دستور زبان زایشی - گشتاری چامسکی از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۰ سه مرحله متمایز را پشت سر می‌گذارد: در مرحله نخست (۱۹۵۷) نحو مستقل از

6. Language

7. Syntactic Structures

8. Aspects of the Theory of Syntax

9. "Deep Structure, Surface Structure and Semantic Interpretation"

10. quantifiers

معناست و تبیین صورتهای نحوی بدون توجه به معنا صورت می‌گیرد و اصطلاح نحو «خود مختار»^{۱۱} هم به همین مناسبت است؛ در مرحله دوم (۱۹۶۵) بخش معنایی وارد نظریه زبانی شده و از روی اطلاعات نحوی تعبیر می‌شود و به همین ملاحظه به معناشناسی تعبیری^{۱۲} معروف است؛ مفاهیم ژرف‌ساخت و روساخت معرفی می‌شوند و ژرف‌ساخت حاوی معنای جمله است. در مرحله سوم (الف ۱۹۷۰) چامسکی می‌پذیرد که معنای جمله منحصرأ به ژرف‌ساخت جمله منوط نیست بلکه روساخت جمله نیز در تعبیر آن دخیل است.

پس از آنکه چامسکی بخش معناشناسی را به نظریه زمانی معیار منضم ساخت گروهی از زبان‌شناسان جوان (که اکثرشان در مکتب چامسکی تلمذ کرده بودند، با نظریه زبانی چامسکی بنای مخالفت گذاشتند چراکه اولاً در نظر اینان عدم توجه به زمینه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی کاربرد زبان تحلیلهای معنایی را مخدوش می‌سازد؛ ثانیاً، اینان میان نحو و معناشناسی مرزی را نمی‌شناسند و انکار وجود مرز میان آندو معلول آن است که اینان نحو مستقل از معنا را قبول ندارند؛ ثالثاً، اینان وجود ژرف‌ساخت را نیز قبول ندارند و می‌کوشند میان صورت و معنا رابطه‌ای مستقیم برقرار کنند.

مطالب پیشین را می‌توان به گونه خلاصه در جدول زیر نشان داد:

۵	۴	۳	۲	۱	
معناشناسی تعبیر منحصراً بر ژرف‌ساخت استوار است؟	ژرف‌ساخت مستقلی وجود دارد	معناشناسی تعبیری است؟	صورت زبانی (نحو) مستقل از معناست!	معناشناسی بخشی از توصیف زبانی است؟	
-	-	-	بله	نه	زبان‌شناسی ساختگرا بلومفیلد (۱۹۳۳)
-	-	-	بله	نه	دزگ (۱) چامسکی (۱۹۵۷)
بله	بله	بله	بله	بله	دزگ چامسکی (۱۹۶۵)
نه	بله	بله	بله	بله	دزگ چامسکی (الف ۱۹۷۱)
-	نه	نه	نه	بله	دزگ معنا- شناسان زایشی لیکاف و مک کاولی (ب ۱۹۷۱)

در اینجا تذکر یک نکته ضروری به نظر می‌رسد: در زبان‌شناسی ساختگرا معنا خارج از مطالعات زبان‌شناسی قرار داشت، اما در این مورد وضع بلومفیلد با دیگر زبان‌شناسان ساختگرا فرق می‌کند. در تفحصات بلومفیلد کنار ماندن معنا معلول عدم علاقه وی به معنا نیست چراکه خود

11. "autonomous" syntax

12. interpretive semantics

۱۳. شکل کوتاه شده دستور زبان گشتاری.

وی دو فصل کتابش، زبان، را به این موضوع اختصاص داده و در دیگر بخشهای کتاب به مناسبت‌هایی به مسائل معنایی در زبان‌شناسی تاریخی و توصیفی اشاراتی دارد. این علاقه وی به معنا از کلامش که گفته «در زبان انسان اصوات دارای معانی گوناگون است و مطالعه ترکیب صداهای معین با معانی معین در واقع مطالعهٔ زبان است» پیداست (۱۹۳۳:۲۷). پرسشی که مطرح است این است که چرا بلومفیلد با وجود ابراز علاقه و توجه به معنا آن را در توصیف ساختگرانه زبان منظور نداشته است! پاسخ این پرسش را می‌توان در تعریفی که بلومفیلد از معنا ارائه داده است، یافت. به تعریف وی، معنای صورت زبانی عبارت است از موقعیتی که در آن فرد سخنگو مقصود خود را بیان می‌کند و موجب ابراز پاسخی از جانب شنونده می‌گردد: موقعیت سخنگو - گفتار - پاسخ شنونده. از نظر بلومفیلد موقعیتهایی که اشخاص را به سخن گفتن بر می‌انگیزد شامل همهٔ اشیاء و وقایع دنیای آنان می‌گردد و برای آن که بتوان از هر یک از صورتهای زبانی تعریف دقیق علمی ارائه بدهیم می‌باید از همهٔ اشیاء موجود در دنیای گوینده شناخت دقیق علمی داشته باشیم (۱۹۳۳:۱۲۹). با توجه به آراء دیگر متخصصان مسائل زبان‌شناسی (مثلاً، جوزف کس (J.F. Kess)، ۱۹۷۶:۳۵) معلوم می‌شود که خارج بودن معنا از حوزه علاقه زبان‌شناسان ساختگرا بخاطر آن بود که مطالعهٔ معنا به معنای مطالعه همه دانشی بود که آدمی از جهان خارج دارد و چون چنین چیزی با ماهیت مطالعات علمی به مفهومی که در دهه‌های نخستین قرن بیستم متداول بود میانیت داشت لذا معنا از مباحث زبان‌شناسی ساختگرا بیرون مانده بود.

در رابطه با آنچه در بالا مذکور افتاد می‌توان دو نتیجه بدست آورد: نخست آنکه نظرات بلومفیلد در رابطه با معنا در دهه ۱۹۳۰ با آنچه که امروزه معناشناسان زایشی در مورد لزوم رعایت زمینه‌های جامعه و روان‌شناختی گفتار بیان می‌کنند شباهت فراوان دارد؛ دوم آنکه، بلومفیلد با کنار گذاشتن معنا (به دلیل وسعت بسیار گسترده مرزهای معناشناسی) کوشیده است هویت علمی زبان‌شناسی را که سنت علمی رایج آن زمان اقتضا می‌کرد، حفظ کند.

گفتنی است که چامسکی در الگوی ساخته‌های نحوی دستور زبان، نحو را مستقل از معنا می‌داند و این خود نیز به مفهوم کنار گذاشتن معنا نیست. چامسکی دلایلی ارائه می‌دهد که چرا نحو را مستقل از معنا می‌داند (س. کریمی حقیقی ۱۳۶۶:۵: ۱) معیارهای معنایی دلایلی کافی برای تفاوت‌های واجی ارائه نمی‌دهند. به عنوان مثال، تلفظی واحد مانند /vein/ می‌تواند بر کلمات متفاوت و با معانی متمایز چون vane, vain و vein دلالت کند؛ ۲) تکواژها را نمی‌توان به کمک معیارهای معنایی تعریف نمود. مثلاً، تکواژ for در هر یک از جمله‌های زیر دارای معنای جداگانه‌ای است.

- 1) The weather is cold enough for snow.
- 2) They gave up the money for lost.

3) He may have passed for all I know.

۳) به وسیله معیارهای معنایی نمی‌توان مقوله‌های دستوری چون «فاعل» یا «مفعول» را توصیف کرد. مثلاً در (4) و (5) واژه‌های book و Mary فاعل دستوری^{۱۴} هستند در حالی که عملاً نمی‌توانند مصداق تعریف فاعل باشند. برعکس، آندو مفعول منطقی^{۱۵} در (4) و (5) به شمار می‌روند:

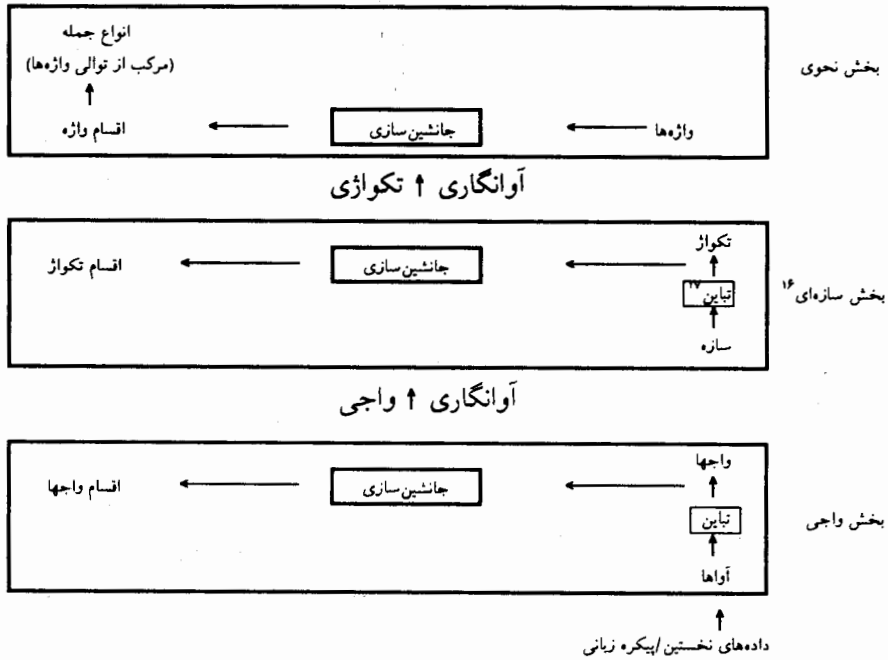
4) John's new book is selling like hot cakes.

5) Mary is suffering from a bad cold.

۴) و بالاخره آنکه از طریق معیارهای معنایی نمی‌توان قواعد گشتاری را توصیف کرد.

۱-۲-۱ مرحله نخست دزگ (۱۹۵۷)

چامسکی در ساختهای نحوی (۱۹۵۷) فرض بنیادی دستور زبان ساختگرا را مبنی بر آن که دستور هر زبان را می‌توان با تجزیه و تحلیل پیکره‌زبانی به دست آورد رد می‌کند و متقابلاً اعلام می‌دارد که نقش دستور زبان جدا کردن جمله‌های دستوری از جمله‌های غیردستوری و توصیف منظم ساخت جمله‌های دستوری است. در این دو تعریف که از سوی دو مکتب زبان‌شناسی ساختگرا و گشتاری ارائه شده نه تنها مقوله‌های دستوری دارای رابطه‌های گوناگون هستند، بلکه اصول بنیادی این دو مکتب که در اولی عبارت است از تعیین کوچکترین واحدهای معنادار و در دیگری تعیین قواعد جمله‌سازی است، تفاوت کلی دارد. به شکل‌های (۱) و (۲) توجه کنید: داده‌های نخستین/پیکره‌زبانی.



شکل (۱): زبان‌شناسی ساختگرا (مک‌لی، ۱۹۷۶:۱۶۰)



شکل (۲): زبان‌شناسی گشتاری (مک‌لی، ۱۹۷۶:۱۶۴)

همان‌طور که از این دو شکل پیداست روش توصیف ساختگرا نه زبان، استقرایی (inductive) و روش توصیف دستور زبان گشتاری، قیاسی (deductive) است. در نظریه نخست، حرکت از

16. morphological component

17. contrast

18. phrase structure rules

19. complex string

مرحله تعیین آوهای زبانی به جانب جمله و انواع جمله است. در نظریه دوم، این حرکت از قواعد محدود و معین گروها ساختی جمله به جانب قواعد واجی زبان است. در نظریه نخست، نوعی رابطه سلسله مراتبی میان مقوله‌های دستوری وجود دارد. یعنی بعد از واج در سطحی بالاتر تکواژ، بعد واژه و آنگاه جمله قرار دارد. در نظریه دوم، چنین رابطه سلسله مراتبی وجود ندارد، بلکه کلیه جمله‌های دستوری نا محدود زائیده قواعد معین و محدود گروها ساختی و نیز قواعد گشتاری است. زبان‌شناسی ساختگرا و الوهای کشف^{۲۰} راه کار می‌برد. زبان‌شناسی گشتاری اندیشه روالهای کشف را نادرست می‌پندارد و در عوض از روالهای ارزشیابی^{۲۱} برای تعیین جمله‌های دستوری ممکن در یک زبان استفاده می‌کند.^۱ این روش کار زبان‌شناس گشتاری نشانگر علاقه وی به درک مکانیسم ذهن انسان بوده و سبب گردیده که او به جای توجه به رفتار آشکار زبانی (performance) گویشور، توانش زبانی (competence) او را در کانون مطالعه و پژوهش خود قرار دهد.^۲

چامسکی، همانند استادش زلیگ هریس (Z. Harris)، معتقد است که یک مبنای صرفاً صوری می‌تواند اساس و پایه محکمی برای نظریه زبانی باشد (۱۹۵۷:۱۰۰) و لیکن بر خلاف نظر هریس و بلومفیلد می‌پذیرد که میان صورت زبانی و معنا همبستگیهای^{۲۲} فراوانی وجود دارد و توجه به عوامل معنایی یکی از معیارهای مهم ارزشیابی دستور زبان است. با این همه، چامسکی در کتاب ساختهای نحوی (۱۹۵۷) به مطالعه همبستگیهای میان صورت و معنا نمی‌پردازد و این کار را به یک نظریه کلی تر زبانی که شامل نظریه صورت زبانی و نظریه کاربرد زبانی باشد، احاله می‌کند.

ملاحظه می‌کنیم که در مرحله نخست روند تحولات دستور زبان گشتاری که کتاب ساختهای نحوی را تجسم عینی آن می‌دانیم معنا خارج از پژوهشهای زبان‌شناختی قرار دارد، لیکن همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد میان واکنش چامسکی به این پدیده از یک سو و واکنش بلومفیلد و هریس و به‌طور کلی زبان‌شناسان ساختگرا از سوی دیگر تفاوتی به چشم می‌خورد، بدین معنا که الف) در نظر بلومفیلد، تعریف معنا شامل بیان زمینه‌های اجتماعی - روانی کلام می‌باشد و ارائه چنین تعریفی گسترده در چهارچوب دستور زبان علمی نمی‌تواند قرار بگیرد؛ ب) چامسکی همبستگی صورت زبانی و معنا را قبول دارد و برای مطالعه همبستگیهای نحو و معنا دو نظریه را لازم می‌داند - یک نظریه صورت زبانی و دیگر نظریه کاربرد زبانی. اگر هدف از دستور زبان، همان‌طور که چامسکی باور دارد جدا کردن جمله‌های دستوری از جمله‌های غیر دستوری و توصیف ساخت جمله‌های دستوری باشد در این صورت، پرسشهای مربوط به معنا به حوزه غیر زبانی، مانند «کاربرد»^{۲۳} یا «کنش» زبانی مربوط می‌شود. و چنانچه معنا را معیاری برای ارزشیابی

20. discovery procedures
22. correlations

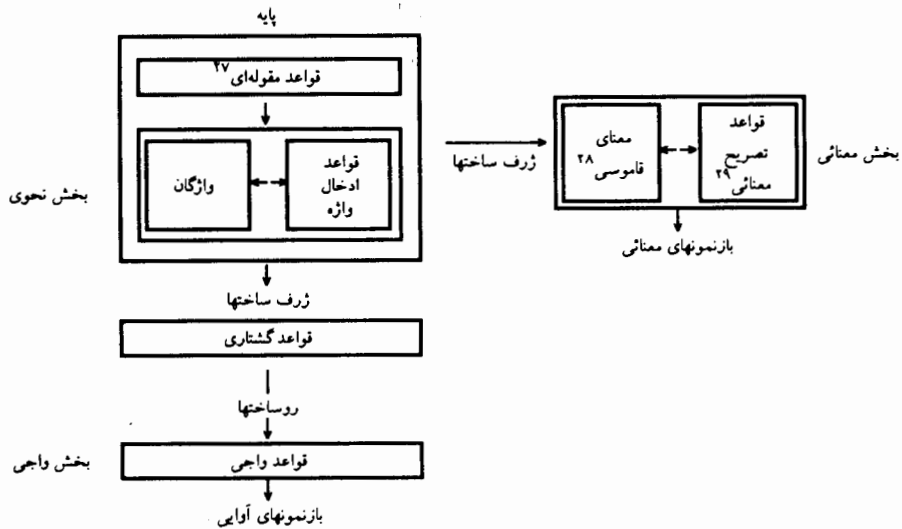
21. evaluation procedures
23. language use

دستور زبان بپذیریم، لزوم توصیف منظم آن روشن می‌شود زیرا همان‌طور که داشتن علاقه به زبان اصولاً زبان‌شناس را به مطالعه صورتهای زبانی (نحو) می‌کشاند، تحلیلهای معنایی نیز خود به خود ملاحظات کاربردشناسی^{۲۴} را در کانون توجه پژوهشگران قرار می‌دهد. واضح است آن نظریه زبانی که به تحلیل صورتهای زبانی و تعبیرهای معنایی می‌پردازد کامل‌تر و ارزشمندتر از آن نظریه زبانی است که صرفاً دامنه مطالعات خود را به بررسی ساختههای نحوی محدود می‌کند. پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است که تحلیلهای معنایی با امعان نظر به زمینه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی گفتار (که خواه ناخواه به بررسی مسائل کاربردشناسی می‌انجامد)، آنهم در چهارچوب دستور زبان زایشی چه مقدار می‌تواند موفق باشد. اگر به پیش‌بینی مسایل در زمان آینده علاقه‌مند نباشیم، دست کم می‌توانیم با نگاهی به گذشته نه چندان دور سرنوشت معناشناسی زایشی به یادآوریم که چگونه معناشناسان زایشی در راه ارائه تعبیر معنایی به‌گونه‌ی صوری و در قالب قواعدی چند ناکام ماندند و دلیل این ناکامی این بود که بخش تعبیر معنایی که همه اصول معنایی در آن گنجانده شده بود، هرچه بیشتر انتزاعی گردید و فاصله آن با روساخت عمیق‌تر، قواعد گشتاری پیچیده‌تر و پر از موارد استثنا شد.

۲-۱-۲ مرحله دوم دزگ (۱۹۶۵)

نمونه عینی مرحله دوم سیر تحولات دستور زبان گشتاری کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) است که به مدل معیار/استاندارد معروف می‌باشد. در این کتاب همه پاسخها به پرسشهای طرح شده (در ۲ - ۱) مثبت است، بدین معنا که (۱) معناشناسی بخشی از توصیف زبانی به‌شمار می‌رود، (۲) صورتهای زبانی (نحو) مستقل از معنا بوده و مشتمل بر ژرف‌ساخت و روساخت می‌باشد (مفاهیم «ژرف‌ساخت» و «روساخت» برای نخستین بار در نظریه زبانی معیار معرفی می‌شوند)، (۳) معناشناسی جنبه تعبیری دارد، به عبارتی، نحو اساس و پایه تعبیر معنایی است، (۴) جمله دارای ژرف‌ساخت مستقلی است، (۵) و بالاخره آنکه تعبیر معنایی منحصرأ بر مبنای ژرف‌ساخت جمله استوار است و به کلامی ساده‌تر، ژرف‌ساخت منحصرأ حاوی معنای جمله می‌باشد.

مقاله پراهمیتی که کاتز (J.Katz) و فودور (J.Fodor) تحت عنوان «ساخت نظریه معنایی» در سال ۱۹۶۳ ارائه نمودند نمایانگر نخستین تلاشی است که در جهت قرار دادن معناشناسی به‌عنوان بخشی از توصیف زبان به‌عمل آمده است. این تلاش آنان در ایجاد شرایط معنایی بر مبنای بخش نحوی و تلاشهای بعدی آنان (کاتز و فودور، ۱۹۶۴ و نظرات تازه خود چامسکی، ۱۹۶۵) باعث به‌وجود آمدن چند تغییر عمده در نحو گردید - به‌اعتقاد کاتز و فودور دانش زبانی هرگوشوری جدا از دانشی است که او درباره جهان دارد (به‌رغم باور معناشناسان زایشی، تفکیک



شکل (۳): دزگ-۲ (۱۹۶۵) مکلی (۱۹۷۶:۱۷۰)

مقوله‌ای شامل مجموعه‌ای منظم از قواعد بازنویسی است که نیروی تکرارپذیر^{۳۰} دستور زبان را فراهم می‌سازند و بخش واژگان دارای سه خصیصه می‌باشد: خصایص مقوله‌ای^{۳۱}، خصایص زیرمقوله‌ای^{۳۲} و خصایص گزینشی^{۳۳}. مثال ساده شده زیر طرزکار بخش نحوی دزگ-۲ را در رابطه با جمله (6) نشان می‌دهد:

7) The boy who chases the rabbit praises the mountain.

پایه:

الف) بخش مقوله‌ای:

- 1) $S \rightarrow NP+VP$
- 2) $NP \rightarrow D+N+(s)$
- 3) $VP \rightarrow V+NP$

ب) بخش واژگان:

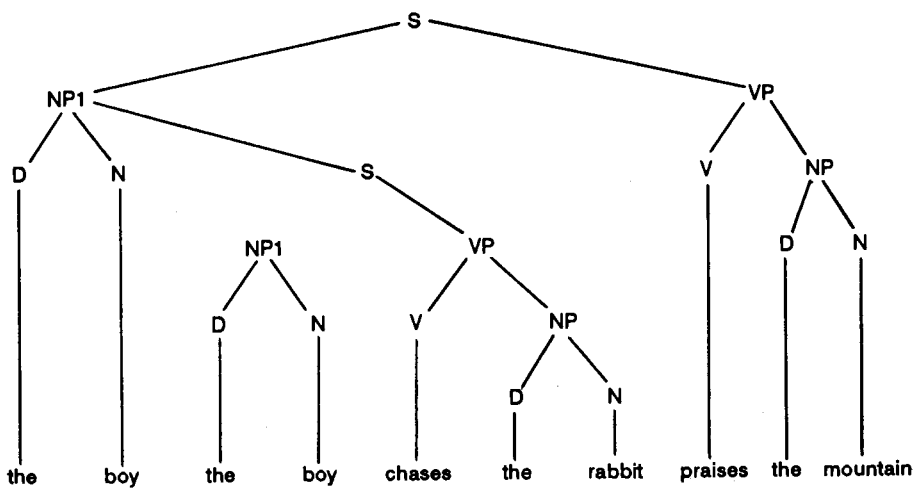
	مقوله	زیر مقوله	گزینشی
boy	[+ N]	[+ D -]	[+ animate] [+ human]
mountain	[+ N]	[+ D -]	[- animate] [- human]

27. categorical rules
29. projection rules
31. category features
33. selectional features

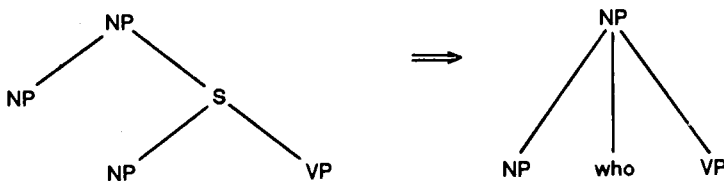
28. dictionary rules
30. recursive power
32. sub-categorization features

rabbit	[+ N]	[+ D -]	[+ animate] [- human]
praises	[+ V]	[+ - NP]	[+ human] subj
frightens	[+ V]	[+ - NP]	[+ animate] obj
chases	[+ V]	[+ - NP]	[+animate] subj + [animate] obj
the	[+ O]	[+ - N]	

بخش مقوله‌ای ساختهای زیر را تولید می‌کند:



در این مرحله، قاعده گشتاری موصولی به کار می‌رود:



و در مرحله بعدی

پس از آنکه قواعد واجی به کار رفت و ساخت جمله به دست می‌آید:

The boy who chases the rabbit praises the mountain.

در اینجا یادآوری سه نکته ضروری به نظر می‌رسد: الف) خصایص و ازگانی موجب می‌گردد جمله‌های نظیر *The rabbit praised the boy, *The rocks hated the dog قابل تولید بودند، در د زگ- ۲ قابل تولید نباشند؛ ب) طرز کار قواعد گشتاری در این دو نمونه دستوری فرق بسیاری کرده است. در د زگ- ۲ قواعد گشتاری روی ژرف ساختها که بوسیله بخش

پایه تولید می‌شد به کار می‌روند. به عنوان مثال، در (7) قاعده گشتاری موصولی، who را جایگزین NP1 (the boy)، فاعل جمله‌واره درونه‌ای (The boy chases the rabbit) می‌کند و این زمانی است که (NP1 فاعل جمله‌واره درونه‌ای) با NP1 (فاعل جمله‌واره اصلی) یکی باشد. اما قاعده گشتاری مذکور در د زگ-۱ به گونه زیر عمل می‌کرد:

$$\left. \begin{array}{l} \text{NP}^1 - \text{V}^1 - \text{NP}^2 \\ \text{NP}^1 - \text{V}^2 - \text{NP}^3 \end{array} \right\} \Rightarrow \text{NP}^1 \text{ Who} - \text{V}^2 - \text{NP}^3 - \text{V}^1 - \text{NP}^2$$

$$\left. \begin{array}{l} \text{the boy}^1 \text{ praises}^1 \text{ the mountain}^2 \\ \text{the boy}^1 \text{ chases}^2 \text{ the rabbit}^3 \end{array} \right\} \Rightarrow \text{the boy}^1 \text{ who chases}^2 \text{ the rabbit}^3 \text{ praises}^1 \text{ the mountain}^2$$

با توجه به آنچه درباره عملکرد قواعد گشتاری در این دو نمونه دستوری گفته شد پیداست که قواعد تکرارپذیر در د زگ-۱ در زمره قواعد گشتاری است، لیکن در د زگ-۲ قواعد فوق قسمتی از قواعد پایه را تشکیل می‌دهند؛ ج) بخش معنایی شامل دو قسمت: واژگان و قواعد تصریح معنایی^{۳۴} است. واژه‌ها نه تنها از لحاظ نوع دستوری مانند اسم، فعل، وابسته اسمی... مشخص می‌شوند، بلکه دیگر خصایص آنها چون اسم خاص، اسم عام، اسم جنس؛ و یا فعل لازم و یا فعل متعدی بودن و نیز خصایصی چون ذیروح/غیر ذیروح، انسان/غیرانسان، شمارپذیر/شمارناپذیر بودن آنها برای عملکرد قواعد تصریح معنایی تعیین می‌شوند. به طور خلاصه، مشخصات د زگ-۲ بقرار زیر است:

- ۱- در این نمونه دستوری، معنا اکنون به طور رسمی بخشی از توصیف زبان‌شناختی را تشکیل می‌دهد.
- ۲- نحو مستقل بوده و دارای ژرف‌ساخت و روساخت می‌باشد. ژرف‌ساخت جمله منحصراً مبنای تعابیر محسوب می‌شود.
- ۳- هدف کلی توصیف زبان‌شناسی بیان رابطه میان آوا و معناست.

۳-۲-۱ د زگ-۳

در این مرحله از سیر تحولات در نظریه گشتاری دستور زبان نه تنها از سوی برخی از زبان‌شناسان به معناشناسی علاقه فراوان نشان داده می‌شود بلکه اصولاً در زبان‌شناسی نظری روی اهمیت معناشناسی در نظریه‌های زبانی تأکید فراوان گذاشته می‌شود. نظریه زبانی که چامسکی در کتاب جنبه‌های نظریه‌های نحو (د زگ-۲) ارائه کرده بود تقریباً مورد قبول همه زبان‌شناسان واقعی شده بود، لیکن به دلیل نظرات گوناگونی که در رابطه با اهمیت و نقش معنا در

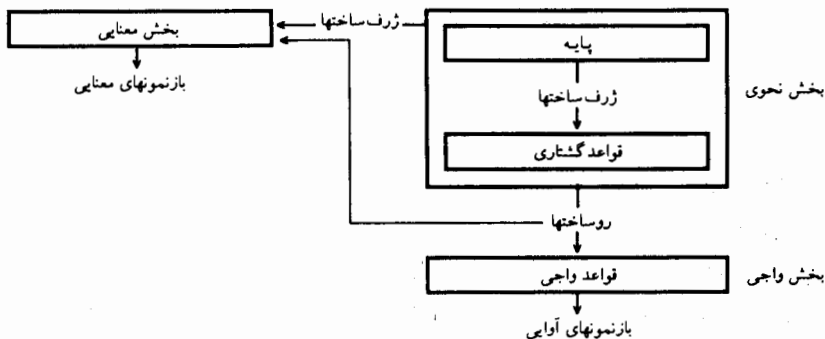
توصیف زبان‌شناختی ابراز می‌شود، این اتفاق نظر کم کم به تشت آراء در میان زبان‌شناسان انجامید و گروهی چون لیکاف (G.lakoff)، فیلمور (Ch.Filmore)، و مک کاولی (J.McCawley) طالب تغییرات بنیادی در بخش معناشناسی بودند و خود چامسکی نیز به‌لزوم انجام تغییرات چندی معتقد بود. در این مرحله از روند تحولات در نظریه‌گشتاری مشاهده می‌شود که ملاحظات معناشناسی انگیزه اصلی برای ایجاد تغییراتی در نحو و معناشناسی را فراهم می‌سازد و بدین سان موقعیت ثانوی بخش معنایی که مشخصه د زگ-۲ بود دستخوش دگرگونی شده، اهمیت پیدا می‌کند.

نگاهی گذرا به جدول صفحه ۳ نشان می‌دهد که (۱) نظریه‌زبانی معیار در د زگ-۳ همه خصوصیات د زگ-۲ را داراست بجز آنکه به این پرسش آیا تعبیر معنایی منحصرأ به ژرف‌ساخت جمله بستگی دارد، پاسخ منفی داده شده است. به عبارت دیگر، چامسکی در مرحله سوم تحول دستور زبان گشتاری پذیرفته که ژرف‌ساخت جمله منحصرأ تعیین‌کننده معنای جمله نیست، بلکه برخی از جنبه‌های معنایی را می‌توان صرفأ در رابطه با رواساخت جمله توجیه کرد. به عنوان مثال، دو جمله زیر را در نظر بگیرید.

8) Even Bill can solve this problem.

9) Bill can solve even this problem.

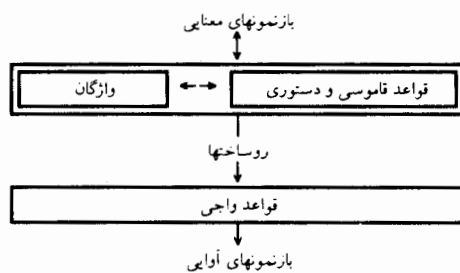
عناصر واژگانی که در (7)، (8) به کار رفته همه یکی است. تنها تفاوت میان آن دو در این است که even در (7) پیش از فاعل و در (8) پیش از مفعول جمله به کار رفته است. با این همه، دو جمله مذکور از لحاظ معنایی تفاوت عمده دارند که در نگاه نخست ممکن است مورد توجه قرار نگیرد. از (7) چنین مستفاد می‌شود که Bill در ریاضیات ضعیف بوده و مسئله ریاضی مورد نظر، آسان می‌باشد. در صورتی که معنای (8) این است که Bill از معلومات ریاضی خوبی برخوردار است و مسئله ریاضی مورد بحث دشوار است.



شکل (۴) د زگ-۳ الف مک لی (۱۹۷۶:۱۷۶)

استدلال چامسکی مبنی بر این که برخی از جنبه‌های معنایی صرفاً با توجه به‌روساخت جمله قابل توجیه است دو مفهوم کلیدی به‌همراه دارد: الف) ناحیه کانونی^{۳۵}، ب) پیشفرض^{۳۶}. ناحیه کانونی جمله، آن بخش از جمله است که خبر تازه را ارائه می‌دهد^۳ و اغلب موکد واقع می‌شود (تکیه جمله روی آن قرار دارد) و پیشفرضها قضایایی هستند که درست بودن آنها در جمله مفروض است^۴. مشاهده می‌کنیم که بجز تغییر موضع اندک چامسکی در د زگ - ۳ الف (توجه به‌روساخت برای تبیین برخی از جنبه‌های معنایی) بقیه فرضهای بنیادی د زگ - ۲ مانند، مستقل بودن نحو از معنا، تعبیری بودن ماهیت معناشناسی و نیز وجود ژرف‌ساخت مستقل حفظ شده است.

از اوایل سال ۱۹۶۷ مخالفت با نظرات چامسکی آغاز گردید^۵. اعتراض منتقدان که عمدتاً به‌معناشناسان زایشی معروفند این بود که نحو و معناشناسی را نمی‌توان از هم مجزا دانست و چیزی به‌نام ژرف‌ساخت وجود ندارد. شکل (۵) نشان‌دهنده موضع فکری آنانست: از شکل (۵) پیداست که تعابیر معنایی اساس نحو را تشکیل می‌دهند. به‌عبارتی ساده،



شکل (۵) د زگ-۳ ب مک لی (۱۹۷۶:۱۷۷)

برخلاف نمونه‌های دستور زبان پیشنهادی چامسکی که در آنها بخش نحوی مبنای بخش معناشناختی است (معناشناسی تعبیری)، در نمونه دستور زبان پیشنهادی معناشناسان زایشی بخش معناشناختی اساس تحلیل‌های نحوی را تشکیل می‌دهد (معناشناسی زایشی). معناشناسان زایشی ابراز عقیده می‌کنند اگر قواعد گشتاری (به‌هنگام تبدیل ژرف‌ساخت به‌روساخت جمله) موجب تغییر معنا نمی‌شود و اگر بپذیریم که همه جمله‌های هم معنا (با روساختهای متفاوت) دارای ژرف‌ساختی مشترک می‌باشند و نیز اگر بپذیریم هر جمله مبهمی بیش از یک ژرف‌ساخت دارد، بنابراین ژرف‌ساخت چیزی جزء همان بخش تعبیر معنایی نیست. به‌عبارت دیگر، اینان وجود ژرف‌ساخت را که در نمونه زبانی معیار (۱۹۶۵) مرزی میان روساخت و تعبیر معنایی را تشکیل می‌داد لازم نمی‌دانند و برعکس معتقدند که رابطه میان

صورت و معنا باید رابطه‌ای مستقیم باشد:



شکل (۶) معناشناسی زایشی

چامسکی مخالفت منتقدان خود را نمی‌پذیرد و معتقد است که نظرات آنان در واقع چیزی بجز نظرات وی در قالب الفاظ تازه نیست. مک لی می‌گوید «انصاف حکم می‌کند که بگوئیم در رابطه با این مسائل چامسکی موضع کهنتری دارد (۱۷۷:۱۹۷۶) و این نشانه افول ستاره‌آوازه چامسکی در سالهای نخستین دهه ۱۹۷۰ است چرا که در نهضت نوین زبان‌شناسی ما دیگر چامسکی را در اول صف نظریه‌زبانی نمی‌بینیم و اگر هم چامسکی حرفی برای گفتن داشته باشد، سردمداران، کسانی مانند گرایس (P. Grice)، لیکاف، مک لی، فیلمور می‌باشند. با این وجود، بر حسب اصول پیشنهادی تامس کوهن (T. Kuhn)، که در کتاب ساخت انقلابهای علمی^{۳۷} (۱۹۷۰) آمده است نمی‌توان معناشناسان زایشی را بانیان انقلاب نوین در زبان‌شناسی دانست. آنچه اینان انجام داده بمانند حرکت آونگ‌گونه اندیشه در جهت توجه به کنش زبانی است که چامسکی در نظریه زبانی خود به آن پشت کرده است. نباید فراموش کنیم که این تحول در نگرش زبان‌شناسان از ۱۹۷۰ به بعد در قلمرو اندیشه‌ای صورت می‌پذیرد که چامسکی منادی آن بوده است (یعنی دستور زبان گشتاری) و لذا عنوان زبان‌شناس انقلابی همچنان از آن چامسکی است. معناشناسی زایشی به دلیل پرداختن به جنبه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی زبان و سعی در تعلیل این جنبه‌ها در بخش تعبیر معنایی (که لازمه‌اش وجود ژرف‌ساختهای فراوان و ارائه قواعد گشتاری پیچیده و موارد استثنا بود) در بن بست قرار گرفت به طوری که در نیمه دهه ۱۹۷۰ کارش به کلی به شکست انجامید. بی‌مناسبت نیست در اینجا از هوراکس (G. Horrocks) ۱۹۸۹:۳۰ نقل قولی کرده باشیم: «آن نظریه‌ای که برای حل هر مسئله نوظهور قواعد خلق الساعه و احکامی قاعده گونه می‌سازد امکان ندارد از کفایت تبیینی برخوردار باشد.» با این وجود، این مکتب روشها و یافته‌های سودمندی از خود به‌یادگار گذاشته که امروزه آثار آنها را در بحثهای کاربردشناسی، تحلیل سخن و دستور زبان کارکردی مشاهده می‌کنیم.

۳-۱- نظریه معیار گسترده

در این بخش از گفتار، دگرگونی‌هایی که به دنبال انتشار آثاری چند مانند مقاله «نکاتی درباره اسم‌سازی»^{۳۸} (۱۹۷۰)، مقاله «درباره وابستگی» (۱۹۸۰)، «گفتاری چند درباره حاکمیت»^{۳۹} (۱۹۸۰) از سوی چامسکی در نظریه گشتاری دستور زبان حاصل آمده است تحت عنوان نظریه معیار گسترده (و تجدیدنظر شده) (Revised) Extended Standard Theory که از این پس از آن با شکل اختصاری (REST) نام خواهیم برد ذکری به میان می‌آوریم آنهم بر سبیل اختصار.

ما در چهارچوب نظریه معیار گسترده دو نوع حرکت کلی از جانب چامسکی مشاهده می‌کنیم: (۱) مرکزیت نحو در توصیف دستورگشتاری کنار گذاشته شده و بار سنگینی توصیف دستور به بخش‌های دیگر - واژگان و معناشناسی احاله گشته است که این خود کاهش فراوان قواعد گشتاری را در پی دارد؛ (۲) در جهت تدوین قواعد جهانی دستور زبان که بتوان به کمک آنها مکانیسم فراگیری زبان را در میان همه گویشوران زبانهای طبیعی گوناگون تبیین کرد کوشش به عمل آمده است.

در رابطه با این دو نوع حرکت در چهارچوب REST نخست شمه کوتاهی درباره تحولی که در بخش واژگان رخ داده بیان می‌کنیم و آنگاه به چند مورد از دگرگونیها بر وجه بسیار مختصر اشاره خواهیم کرد.

۳-۱-۱ واژگان در نظریه ایکس - تیره^{۴۰}

همراه با رکود معناشناسی زایشی کم کم این اندیشه که نحو بدون کمک دیگر بخش‌های دستور زبان می‌تواند همه جمله‌های زبان را تولید کند در بوته فراموشی ماند و در عوض زبان‌شناسان معتقد شدند که بار سنگین تولید جمله که در نظریه معیار چامسکی (۱۹۶۵) به بخش نحو احاله شده بود می‌باید در میان دیگر بخشها - بخش واژگانی و بخش معناشناختی تقسیم شود. بنابراین درست است اگر بگوئیم در زمانهای گوناگون مرزهای میان بخش‌های دستور زبان تغییر می‌کند و آن پدیده زبانی که تا دیروز مقوله نحوی به‌شمار می‌رفت امروزه در رده مقوله‌های واژگانی یا معنایی محسوب می‌شود.

چامسکی از همان آغاز کار تدوین نظریه زبانی خود همواره روی رابطه‌های گشتاری میان جمله‌ها تأکید گذاشته بود. به موازات نضج دستورزبان گشتاری مجموعه وسیعی از قواعد گشتاری که هر یک دارای شکل و عملکرد خاصی بود فراهم آمد و معلوم گردید که «... با همه

38. "Remarks on Nominalizations"

39. Lectures on Government and Binding

۴۰. بخش پایه، اصطلاحی که در دستور زبان گروه‌ساختی (Phrase Structure Grammar) به کار می‌رفت در REST، ایکس - تیره (X) نامیده شده است.

پدیده‌های ناهمخوان^{۴۱} زبانی به‌عنوان نمونه‌هائی از رابطه‌ها گشتاری عمل می‌شود.» (هوراکس ۱۹۸۷:۵۵). با افزایش تعداد قواعد گشتاری کفایت تبیینی دستور زبان کاهش می‌یافت چرا که بر طبق عقیده متخصصان برای آنکه یک نظریه دارای قدرت تبیین کافی باشد می‌باید محدود^{۴۲} گردد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ که این اندیشه قوام یافته بود که برای بیان هر رابطه دستوری می‌توان قواعد گشتاری وضع کرد، کم‌کم لزوم تدوین نظریه جامع‌تر زبانی و احاله برخی از کارکردهای قواعد گشتاری به دیگر بخشهای دستور زبان احساس گردید. چامسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «نکاتی درباره اسم سازی» با طرح مسائلی که در زیر به آنها اشاره می‌شود، ضرورت انجام چنین کاری را توجیه کرد. به‌طور ساده، چامسکی در این مقاله گفته است که کلماتی مانند *critical*, *admission*, *refusal* و امثال آنها بوسیله قواعد گشتاری از *criticise*, *admit*, *refuse* مشتق نمی‌شوند، بلکه به‌همین صورت در واژگان زبان انگلیسی وجود دارند، چه اگر فرض شود، اسما فوق می‌توانند به‌وسیله قواعد گشتاری به ترتیب از افعال متناظر، مانند *criticise*, *admit*, *refuse* مشتق شوند مسائل چندی پیش می‌آید که نظریه زبانی معیار (۱۹۶۵) قادر به تبیین آنها نیست:

الف): به (10a), (10b) توجه کنید:

10) a. *Bresnan criticised Chomsky.*

b. *Bresnan's criticism of Chomsky.*

در این دو مثال هر چند *Bresnan* فاعل (10a), (10b) است، لیکن تصور این که آندو دارای یک ژرف ساخت می‌باشند دشوار است. زیرا اگر ژرف ساخت دارای فعل *criticise* باشد قاعده گشتاری در عین آن که باید آنرا به اسم متناظر خود^{۴۳}، یعنی *criticism* تبدیل می‌کند می‌باید حرف اضافه لازم را نیز پیش از مفعول جمله قرار دهد و در این صورت نه شکل اسم و نه حرف اضافه از روی شکل فعل قابل پیش‌بینی نیست (هوراکس، ۱۹۸۷:۵۷):

11) a. *Bertie married Bunty.*

b. *Bertie's marriage to Bunty.*

12) a. *Gazdar proposes transformationless grammar.*

b. *Gazdar's proposal for transformationless grammar.*

ب) دوم آنکه، چنانچه ژرف ساخت حاوی قید حالت بوده باشد، مانند (*vehemently criticised*) قاعده گشتاری باید آنرا به صفت متناظر، مانند (*vehement criticism*) تبدیل کند و همان‌طور که می‌دانیم پیش‌بینی صورت صفت از روی قید حالت مانند *low, fast, high*... تابع قاعده خاصی نیست. سوم آنکه، اسمی که بر اثر قاعده گشتاری تولید می‌شود دارای خواص

41. *disparate*

42. *restricted*

۴۳. گاهی یک فعل بیش از یک صورت اسمی دارد. مثلاً فعل *admit* دو صورت اسمی *admission* و *admittance* دارد. در حالی که واژه نخست، (*admission*) هر دو معنای «پذیرش» و «اعتراف» را به همراه دارد، واژه دوم، *admittance* فقط به یک معنا «پذیرش» یا «اجازه دخول» به کار می‌رود.

بالقوه‌ای است که نمی‌تواند از ژرف‌ساخت جمله مشتق شود. مثلاً واژه criticism می‌تواند شمارپذیر باشد مانند Bresnan's three criticisms و این گروه اسمی نمی‌تواند از ژرف‌ساختی مانند:

13) * Bresnan three criticised Chomsky.

تولید شود.

ج) سوم آنکه، در موارد بسیار اسم دارای فعل متناظر است ولیکن فعل دارای اسم متناظر نیست.

14) a. Dinghart's ignorance of the facts.

b. Tacher's contempt for the opposition.

15) a. Dinghart ignored the facts.

b. Tacher despises the opposition.

در (14a) 'ignorance' را نمی‌توان، با وجود شباهت ظاهریش با فعل 'ignore' صورت اسم شده همان فعل دانست زیرا در (14a) فاعل جمله (Dinghart) حقایق را نمی‌داند در صورتی که (15a) می‌گوید که او حقایق را می‌دانست اما عامداً آنها را نادیده گرفت. در نظریهٔ زبانی معیار چامسکی آمده است، که ژرف‌ساخت همه اطلاعات نحوی و واژگانی لازم را برای تعبیر معنایی به‌همراه دارد و قواعد گشتاری موجب تغییر معنا نمی‌شوند اما همان طور که گفتیم مثالهای (14a)، (15a) ناقض این اصل است. و در رابطه با (15b)، فعل 'despise' نمی‌تواند بر اثر به‌کار بستن قواعد گشتاری صورت اسمی به‌خود بگیرد و لاجرم در (14b) واژه دیگری، مانند 'contempt' این نقش را به‌خود گرفته است.

در همین مقاله «نکاتی درباره اسم‌سازی» چامسکی به‌نمونه‌های دیگر اسم‌سازی مانند (criticising در تقابل با criticism) و (despising در تقابل با contempt) اشاره کرده، آنها را حاصل اعمال قواعد گشتاری می‌داند:

16) a. Chomsky criticised Israeli policy.

b. Chomsky's criticising Israeli policy.

17) a. Benn despises Thatcherism.

b. Benn's despising Thatcherism.

به‌عبارتی ساده‌تر، چامسکی اسم ساختها^{۲۲} را به‌دو گروه تقسیم می‌کند. یک دسته، مانند despising, criticising را که همیشه به‌پسوند -ing مختم می‌شوند اسم‌ساختهای مصدری (Gerundive Nominals) نامیده، آنها را حاصل به‌کار بستن قواعد گشتاری می‌داند. دسته دیگری اسم‌ساختها مانند proposal, criticism را که صورت اسمی‌شان قابل پیش‌بینی نیست،

اسم‌ساختهای اشتقاقی (Derived Nominals) نامیده، معتقد است این قبیل اسم‌ساختها به‌همین صورت در واژگان انگلیسی وجود دارد. دلایل چامسکی در مورد اینکه اسم‌ساختهای مصدری حاصل به‌کار بستن قواع گشتاری است عبارت است از:

۱- در همه موارد اسم‌ساختهای مصدری با افزودن پسوند -ing به‌آخر فعل انجام می‌گیرد و استثنا ندارد؛

۲- در تبدیل فعل (در ژرف‌ساخت) به اسم مصدر (در روساخت) به‌حرف اضافه (که شکل آن قابل پیش‌بینی نیست) نیازی نمی‌باشد؛

۳- در جریان تولید اسم‌ساختهای مصدری قید حالت به‌صفت متناظر تبدیل نمی‌شود؛

۴- و بالاخره آنکه، در این گشتار، هر یک از افعال زبان انگلیسی می‌تواند با قبول پسوند 'ing' به اسم‌ساخت مصدری تبدیل شود.

با توجه به مواردی که اجمالاً مورد بحث قرار گرفت، چامسکی در نظریه نوین زبانی (REST) قسمتی از بار توصیف دستوری را به‌عهده بخش واژگان و اگذار می‌کنند که این خود موجب کاهش قواعد پیچیده گشتاری و حرکتی است در جهت تدوین قواعد دستور زبان همگانی.

۲-۳-۱ چند دگرگونی کلی دیگر در REST

۱) به نظر می‌رسد که نمونه تازه زبانی (REST) در مقایسه با نمونه پیشین (۱۹۶۵) بسیار پیچیده است اما در موارد زیادی نیز بسیار صریح و روشن می‌باشد. چامسکی در نظریه تازه چند اصل بسیار کلی را برای تبیین مسائل زبانی عنوان می‌کند - اصولی که بخشی از دستور زبان جهانی را تشکیل می‌دهد. این بدان معناست که اصول جهانی در همه زبانها صادق است گو این که هر یک از زبانها به‌گونه متفاوت آنها را به‌کار می‌برند. به‌عنوان مثال، مقوله‌های گروهی^{۲۵} و واژگانی^{۲۶} را می‌توان در بخش گروه‌ساختی^{۲۷} با قاعده کلی $XP \rightarrow \dots X \dots$ بیان کرد. در این قاعده XP مقوله گروهی (یعنی گروه اسمی، گروه فعلی) و X مقوله واژگانی متناظر مانند اسم و فعل و غیره را بازنمون می‌کنند. سه نقطه «...» در طرفین $X \dots$ نشانگر این است که مقوله مورد نظر را می‌توان با اضافه کردن عباراتی به‌راست یا چپ آن تغییر داد^{۲۸} ولیکن این قاعده کلی معین نمی‌کند که عبارت توصیفی در کدامین سمت X می‌باید اضافه شود. اگر این قاعده را فرضاً بعنوان یک قاعده جهانی بپذیریم در واقع می‌خواهیم بگوئیم که در همه زبانها رابطه معینی میان مقوله‌های گروهی و واژگانی وجود دارد و هر زبانی می‌تواند ترتیب عبارات توصیفی را در محدوده XP تعیین کند. بعنوان مثال، در زبانهای انگلیسی و ترکی آذری عبارت توصیفی در گروه اسمی معمولاً پیش از

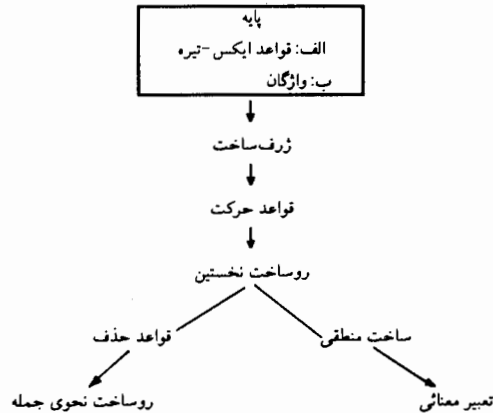
45. phrasal category

46. lexical category

47. phrase structure component

48. modify

اسم و در زبانهای مانند فرانسه و فارسی بعد از اسم قرار می‌گیرد.



ک. براون (K.Brown) ۱۹۸۴، ۱۹۸۸

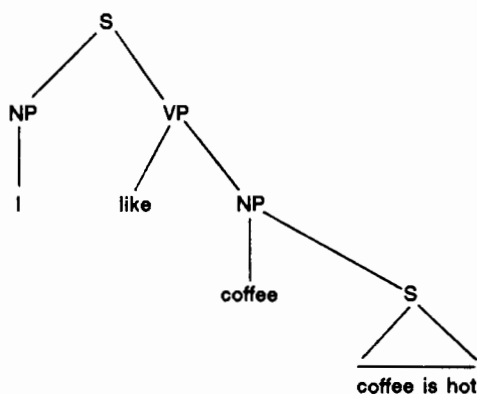
شکل (۷) چهارچوب نظریه (REST) ک. براون (K.Brown) ۱۹۸۴:۱۹۸۸

(۲) در نمونه تازه زبانی (REST) از تعداد قواعد گشتاری پیچیده به مقدار زیادی کاسته شده است. این حرکت در جهت کاهش گشتارها همچنان در تطورات فکری چامسکی به چشم می‌خورد به طوری که در نظریه «حاکمیت و وابستگی» تنها یک نوع گشتار به نام حرکت آلفا باقی می‌ماند که به گونه‌ای آزاد بر انواع گروهها عمل می‌کند. کاهش نیروی بخش گشتاری به دو مفهوم است

(۱) احاله نیروی توصیفی دستور زبان به دیگر بخشهای زبان؛

(۲) ارائه چند اصل جهانی در هر یک از بخشها که این خود نمودار گرایش به جانب دستور زبان همگانی و تقرب به هدف اصلی مطالعات زبان‌شناسی است - شناخت ذهن انسان از راه مطالعه و بررسی توانش زبانی. در این رابطه چامسکی می‌گوید: «دستور زبان گشتاری اولیه که با قواعد گروهساختی و گشتاری پیچیده در صدد توصیف زبان برآمده بود در مسیر نادرست حرکت می‌کرد. من فکر می‌کنم اکنون برای تشخیص عناصر بنیادی نزدیکتر شده‌ایم - اصولی که امروز، مورد پژوهش است بسیار سودمند بوده و پرسشهای بس جالبی را برای مطالعات بعدی برانگیخته است». چامسکی (۱۹۸۲ a: ۸۹).

(۳) در این نظریه هیچ قاعده گشتاری نمی‌تواند مقوله‌های واژگانی را با محتوای معنایی به قواعد گروهساختی وارد کند. به عنوان مثال، در نظریه معیار (۱۹۶۵) با استفاده از قواعد گشتاری می‌توان like hot coffee را به گونه زیر تولید کرد:



در REST، این نقش ساختاری به بخش معنایی واگذار شده است. مضافاً آنکه، در REST فقط مقوله‌های تهی از معنا مانند *it* در *It is raining* و *by* در جمله‌های مجهول به وسیله گشتارهای ادخال وارد قواعد گروهاستی می‌شوند.

۴) هیچ قاعده گشتاری نمی‌تواند محتوای معنایی واژه‌ها را تغییر دهد. جمله‌ای مانند *I love banana* را نمی‌توانیم از *hate banana* و *dislike banana* یا حتی *I don't like banana* مشتق کنیم. رابطه معنایی میان *love*، *hate*، *like* و *dislike* به بخش واژگان و معناشناسی احاله شده است.

۵) هیچ قاعده گشتاری طبقه صوری واژه‌ها را تغییر نمی‌دهد. مثلاً، همان طور که پیشتر گفتیم نمی‌توان *Willington defeated Napoleon's defeat by Willington* را از ژرف ساختی مانند *Willington defeated Napoleon* مشتق کرد. قواعد جانشین‌سازی در REST به بخش معنایی واگذار شده است.

۶) بخش واژگان مشخصات واژه‌ها را تعیین می‌کند و از روی این مشخصات می‌توان به تعبیر معنایی دست یافت.

۷) ساختهایی که با اعمال قواعد گروهاستی و واژگانی به وجود می‌آیند، همانند نظریه معیار، ژرف ساخت را به وجود می‌آورند با این تفاوت که در نظریه نوین ژرف ساخت معنای جمله را تعیین نمی‌کند.

۸) در نظریه نوین، تعبیر معنایی و تعبیر آوایی به ترتیب به کمک ساخت منطقی و ساخت آوایی انجام می‌گیرد.

۹) گشتارهای حرکت کاهش فراوان یافته و حوزه عملکرد آنها بسیار محدود شده است. این گشتارها نمی‌توانند ساختی را تولید و یا معدوم سازند.

۱۰) حاصل کارکرد قواعد حرکت، روساختهای نخستینی است که روی آنها دو نوع قاعده عمل می‌کنند: ۱- تعبیر معنایی به مفهوم تعیین صورت منطقی به عمل می‌آید؛ ۲- قواعد حذف

به کار می‌روند. توضیح آنکه برای بازنمون کامل معنایی، این نمونه زبانی به مکانیسمی نیاز دارد که هنوز ابداع و ارائه نشده است.

(۱۱) بخش واجی، مشخصات روساخت نحوی را تعیین می‌کند و معنا را به‌روساخت مرتبط می‌سازد.

(۱۲) در نظریه نوین، چامسکی پذیرفته که به کار گرفتن قواعد گشتاری موجب تغییر معنا می‌شود و این موضع چامسکی با آنچه که در نظریه معیار برگزیده و معتقد بود که قواعد گشتاری موجب تغییر معنا نمی‌شوند در تضاد کامل می‌باشد. به این مثالها که از چامسکی است توجه کنید:

18) a. Beavers build dams.

b. Dams are built by beavers.

اگر گفته شود که همه سگهای آبی این خاصیت را دارند که سد بسازند درست است ولیکن این حرف که همه سدها بوسیله سگهای آبی ساخته می‌شود کذب است:

19) a. All beavers build dams.

b. * All dams are built by beavers.

و یا مثالهای زیر را در نظر بگیرید:

20) a. Oedipus loves his mother.

b. His mother is loved by Oedipus.

در حالی که در (20a) his به Oedipus اسناد دارد، در (20b) که بر اثر به کار گرفتن گشتار مجهول ساز به دست آمده، his می‌تواند به Oedipus و یا شخص دیگر دلالت کند.

(۱۳) در نظریه جدید، جملات معلوم و مجهول دارای ژرف ساختی مستقل هستند و این فرض برخلاف فرض نظریه معیار است که گفته می‌شده جملات معلوم و مجهول از ژرف ساختی واحد مشتق می‌شوند.

با توجه به این واقعیت که قواعد گشتاری قادر به ارائه یکپارچگی ساخت زبانهای طبیعی نبودند مشاهده می‌کنیم که چامسکی کم کم آنها را در جریان تطورات فکری کنار گذاشته رو به جانب اصول جهانی دستور زبان نهاده است. به عبارتی، چامسکی از نظام قواعدی که دارای کفایت توصیفی (۱۹۶۵) بوده است به جانب دستور زبان جهانی که دارای کفایت تبیینی است رو آورده است. اصول دستور زبان جهانی همان قواعدی هستند که چامسکی آنها را قواعد هسته‌ای^{۴۹} نامیده و به گفته وی سرشت ذهن انسان است^۷ و به کمک این اصول است که وقتی کودک در معرض داده‌های زبانی معینی قرار می‌گیرد آن زبان را فرا می‌گیرد. این قواعد را اصطلاحاً 'unmarked' می‌گویند چرا که ویژه زبان خاصی نبوده و یادگیری آنها توسط کودک ناهشیارانه است.^{۵۰}

49. core rules

۵۰. چامسکی قواعد دیگری را که خاص هر یک از زبانهای بشری است و عمدتاً حاصل عوامل تاریخی و فرهنگی می‌باشند، قواعد جانبی (peripheral rules) می‌نامد.

از نقطه نظر چامسکی دستور زبان جهانی، همانند هر یک از دستور زبانهای گوناگون دارای نظامی^{۵۱} است. نظریه جهانی چامسکی شامل مجموعه‌ای از زیرنظریه‌های متعامل: ۱) نظریهٔ ایکس-تیره^{۵۲} (۲، نظریهٔ تنا^{۵۳} (۳، نظریهٔ حالت^{۵۴} (۴، نظریهٔ وابستگی^{۵۵} (۵، نظریهٔ مقید^{۵۶} (۶، نظریهٔ کنترل^{۵۷} و ۷) نظریه حاکمیت^{۵۸} است،^۸ و هر یک از این زیرنظریه‌ها با یک حوزه اصلی پژوهش دستوری سر و کار دارد. هر یک از این نظریه‌ها شامل اصل یا مجموعه‌ای از اصول می‌باشد و هر یک از آنها ممکن است در معرض تغییر پارامتری^{۵۹} قرار بگیرد. به عبارت دیگر، چنین فرض می‌شود که تفاوت‌های زیاد ولی محدود دستور زبانها ناشی از دامنه حوزه تحت اشمال زیرنظریهٔ معینی است. در اکثر موارد تعداد متغیرها اندک است. با قبول این که کودک در بدو تولد مجهز به ابزار اکتساب زبان است می‌توان تصور نمود که کودک وقتی در معرض داده‌های زبانی خاصی قرار می‌گیرد، پارامترهای هر یک از این زیرمجموعه‌ها به کار می‌افتد. بدیهی است نحوه کار هر یک از این پارامترها در فراگیری زبانهای گوناگون متفاوت است. بنابراین دستور زبان هسته‌ای به‌طور طبیعی از تعامل زیرنظریه‌های دستور زبان جهانی همراه با به‌کار افتادن پارامترهای زیرنظریه‌ها حاصل می‌شود. انواع گوناگون دستور زبان از انواع گوناگون تعامل ناشی از زمینه‌های^{۶۰} پارامتری گوناگون بدست می‌آیند. با این همه، به‌طور کلی سنخ‌شناسی^{۶۱} دستور زبانها بسیار محدود است. گفته شده که این نظریه دارای ساختار قیاسی^{۶۲} است به طوری که انتخابی در حوزه‌ای از دستور زبان روی بقیه حوزه‌ها اثر می‌گذارد و لذا پیش‌بینی می‌شود که مجموعه معینی از خواص در دستور زبانهای معین می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند (هوراکس ۱۹۸۷: ۹۴-۱۵۳)

۵-۱) ارزیابی انقلاب چامسکی در زبان‌شناسی

پیش از آنکه دربارهٔ موضوع این بخش از گفتار مستقیماً وارد بحث شویم بجاست یادآور شویم که در زمانهای معینی در حیات یک علم می‌توان نمونه پذیرفته شده‌ای را در آن مشاهده کرد. وجه مشخصه چنین نمونه‌ای آن است که فرضهای بنیادی آن در رابطه با مسایل مورد بحث و معیارهای ارزیابی حقایق و نظریه‌ها مورد قبول تقریباً همه کارورزان آن علم باشد. فرضهای بنیادی یک علم در فرایند بالندگی آن و در جریان تحلیل پدیده‌های تازه یافت سرانجام به نابهنجاریهایی برخورد می‌کنند که پیشتر در نظریه‌های ارائه شده در چهارچوب نمونه اصلی

51. modular

53. θ -theory

55. binding theory

57. control theory

59. parametric variation

61. typology

52. \bar{X} -theory

54. case theory

56. bounding theory

58. government theory

60. settings

62. deductive

پیش‌بینی نشده بودند. در این موقع، دانشمندان توجه خود را به این موارد نابهنجار معطوف می‌دارند و می‌کوشند پاسخهایی را که با اصول پذیرفته شده همسانی داشته باشد پیدا کنند. اگر موارد نابهنجار استمرار یابد و پیوسته بر تعداد آنها افزوده شود آن علم دچار بحران می‌شود و چنانچه این بحران زائیده وجود نقص در اصول نمونه اصلی باشد و دامنه نابهنجاریها بیرون از قاعده گسترش یابد، آنگاه زمینه انقلاب در آن علم فراهم می‌گردد. کارورزان وفادار به آن علم در تلاش خود برای نجات نمونه اصلی (که نقایص اصولی آن به اثبات رسیده است) به تمهیدات خلق الساعه متوسل می‌شوند که این خود موجب کاستی ظرافت و زیبایی نمونه اصلی می‌شود. در این میان اندیشمندان و پژوهشگران جوان از وضع پیش آمده احساس ناخرسندی می‌کنند و اصول بنیادی علم مورد نظر را به زیر سؤال می‌کشند و با پیش‌کسوتان بنای مجادله می‌گذارند.

چارلز آزگود (Ch. Osgood) ۷۲-۶۲:۱۹۸۰ معتقد است که صرف وجود نقص در اصول بنیادی یک علم به انقلاب علمی نمی‌انجامد بلکه می‌باید نمونه علمی دیگری با اصول متفاوت وجود داشته باشد که دانشمندان و متفکران بدان اعلام وفاداری کنند. ناگفته نماند سرعت گرایش دانشمندان به نمونه علمی تازه به درجه موفقیت آن بستگی دارد و این خود به علت وجود تفاوت‌های بنیادی میان نمونه علمی پیشین و نوین اغلب با مشاجرات تند و دشواری حصول تفاهم میان طرفداران آندو مفکره همراه می‌باشد.

آزگود ضمن مطرح ساختن این پرسش که چگونه می‌توان انقلاب‌های علمی را از رقابت‌های علمی باز شناخت سه شرط اصلی ذکر می‌کند: ۱) شرط نخست آنکه باید نمونه علمی تازه‌ای وجود داشته باشد، یعنی نظریه‌ای که دارای انسجام درونی است و انگیزه وجودی آن که تحول بنیادی در نگرش علمی است، به خوبی معلوم باشد. به گفته تامس کوهن (T. Kuhn) ۷۹-۷۷:۱۹۶۲ «تصمیم به کنار گذاشتن یک نمونه علمی و انتخاب نمونه علمی دیگر همزمان صورت می‌گیرد و قضاوتی که منجر به اتخاذ چنین تصمیمی می‌گردد بر مبنای مقایسه دو نمونه با طبیعت و با یکدیگر است. کنار نهادن یک نمونه بدون انتخاب همزمان نمونه دیگر در واقع به معنای کنار گذاشتن خود علم است» (همان کتاب، ص ۷۰).

شرط دوم تحقق انقلاب‌های علمی نشان دادن نقایص اصول نمونه پیشین است و لازمه این کار ارائه نتایج منفی آزمایش‌ها و یا به عبارت بهتر، ابطال برخی از اصول لاینفک و اساسی نمونه پیشین می‌باشد. شرط سوم، آن است که نمونه جدید می‌باید برای مسایلی که نمونه پیشین از عهده حل آنها برمی‌آمد مطابق با منطق خود پاسخی داشته باشد. دلیل این امر واضح است: اگر در نمونه جدید فقط برای نابهنجارها راه حل‌هایی ارائه شود و در آن مسایلی که نمونه پیشین از عهده تبیین آنها بر می‌آمد منظور نشده باشد، در آن صورت به سخن کوهن، آنچه داریم انقلاب در علم نیست بلکه انشعاب در علم است.

آزگود پس از ذکر شروط لازم برای وقوع انقلاب علمی، انقلاب چامسکی و پیروان او را انقلاب راستین در زبان‌شناسی اعلام می‌دارد زیرا: (۱) چامسکی دستور زبان گشتاری را به عنوان نمونه تازه در برابر دستور زبانهای گروهساختی (نمونه‌های پیشین) ارائه نمود؛ (۲) چامسکی دلایل متقنی آورده که دستور زبانهای گروهساختی کارایی توصیف پدیده‌های دستوری را دارند اما در اصول فاقد کارایی تبیینی می‌باشند؛ (۳) دستور زبانهای گشتاری با داشتن ژرف‌ساخت و رابطه‌های گشتاری میان ژرف‌ساخت و روساخت جمله می‌توانند نه تنها همانند دستور زبانهای گروهساختی از عهده تبیین پدیده‌های دستوری (مانند واج‌شناسی و سازه‌شناسی) برآیند بلکه قادرند برخی از رابطه‌های موجود در جمله را که در چهارچوب اصول دستورهای گروهساختی قابل تبیین نبودند، بیان کنند؛ (۴) و بالاخره آنکه تقریباً همه زبان‌شناسان جوان از دستور زبانهای گروهساختی بریده و با مکتب زبان‌شناسی تازه بیعت نمودند و ره آورد این میثاق نو متون درسی مقدماتی و پیشرفته‌ای است که مطابق آئین فکری تازه به رشته تحریر کشیده شده‌اند.

هنوز پیش از یک دهه از آغاز انتشار کتاب معروف ساخت‌های نحوی (۱۹۵۷) نگذشته بود که به نظر می‌رسید انقلاب دیگری در اندرون انقلاب نوپا در حال تکوین است، انقلابی که در آن معناشناسان زایشی (که غالباً دانشجویان چامسکی بودند) در راه تقویت هر چه بیشتر کارایی تبیینی دستور زبان زایشی به معناشناسی در برابر نحو اولویت بخشیدند. با این همه، آنچه صورت گرفته همه از لحاظ اصول بنیادی در محدوده نمونه پیشنهادی چامسکی بوده و صرفاً نمایانگر تغییری در اولویت‌ها می‌باشد، هر چند که این تغییر، به گفته مک لی (۱۹۷۱: ۱۸۰)، ممکن است در آینده دارای تأثیر فزاینده باشد و امروزه شاهد هستیم که این گفته مک لی درست از آب در آمده چرا که معناشناسی زایشی به دنبال مرگ خود نوعی تفکر معناشناختی را به ارث گذاشته که در دهه ۱۹۸۰ عمدتاً موضوع مورد بحث رشته‌های نوینی چون، کاربردشناسی^{۶۳}، زبان‌شناسی متن^{۶۴}، تحلیل سخن^{۶۵}.... بوده است. همان‌طور که پیشتر گفتیم معناشناسان زایشی ابتدا استقلال نحو را زیر سؤال کشیدند و گفتند چون معنا و صورت زبانی یکی است نمی‌توان میان معناشناسی و نحو خط فارق کشید، پس ژرف‌ساختی وجود ندارد و معناشناسی تعبیری هم مفهومی پوچ و خالی است. مک‌لی پیش‌بینی می‌کرد که «بانفی ژرف‌ساخت احتمال دارد قربانی بعدی توانش زبانی باشد». (همان کتاب، ص ۱۸۰). هر چند این پیش‌بینی مک‌لی تحقق نیافته و ما هنوز چامسکی را در بحثهای زبان‌شناسی در خدمت آرمانش می‌بینیم، لیکن واقع امر آن است که امروزه در مطالعات و تحلیل‌های زبان‌شناختی آنچه غالباً مورد پژوهش قرار می‌گیرد جنبه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی کنش زبانی است و ظهور و نضج رشته‌های چون کاربردشناسی، زبان‌شناسی متن، تحلیل سخن، و دستور زبان واژه‌ای - تابعی^{۶۶} شاهد این مدعا است.

63. pragmatics

65. discourse analysis

64. text linguistics

66. lexical-functional grammar

یکی دیگر از حرکت‌های نوین که نظریه‌های معیار چامسکی را به چالش طلبیده و بمثابه گامی در جهت نیرومند ساختن مبانی تبیینی دستور زبان گشتاری محسوب می‌شود این است که علاقه‌مندان به مسائل زبانی کمتر به مطالعه زبان به صورت انتزاعی تمایل نشان می‌دهند و بیشتر بدان به عنوان وسیله ارتباط نگاه می‌کنند که این خود طبعاً لزوم بحث و بررسی پیشفرضهای روانی - منطقی و تضمن‌های^{۶۷} جمله را مطرح می‌سازد. و بالاخره آنکه بموازات این حرکتها و به دنبال اولویت یافتن معناشناسی در برابر نحو (که میراث معناشناسان زایشی بود) مشاهده می‌کنیم که زبان‌شناسان به کاربرد زبان در بافت‌های وابسته^{۶۸} (مانند محاورات عادی روزمره) به عنوان مواد تحلیل زبان بیشتر از کاربرد زبان در بافت‌های آزاد^{۶۹} از خود رغبت نشان می‌دهند.

بیشتر گفتیم که علاقه‌ی زبان‌شناسان به بحث و بررسی جنبه‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی کلام از دو منبع نشأت می‌گیرد: الف) یکی نوشته‌های آستین (J. Austin)، بویژه کتاب معروفش طرز به کار گرفتن واژه‌ها^{۷۰} (۱۹۶۲) است که موجب گردید زبان‌شناسان به مطالعه اعمال گفتار که در اثر کلاسیک سیرل (J. Searle)، ۱۹۶۹ به همین نام بحث گردیده، شائق شوند؛ ب) منبع دیگر، نوشته‌های گرایس (P. Grice) بویژه مقاله «منطق و محاوره»^{۷۱} است که سبب شد زبان‌شناسان به تحقیق و تدقیق درباره اصول محاوره علاقه‌مند شوند.

این ابراز علاقه از سوی زبان‌شناسان به بررسی جنبه‌های اجتماعی و روانی کلام در تحلیل‌های زبان‌شناسی (به منظور افزایش کارایی تبیین دستور زبان) دامنه تفحصات زبان‌شناسی را آنچنان گسترده ساخت که هویت زبان‌شناسی را به‌عنوان رشته معینی از علم در معرض خطر قرار گرفته است. مکالی می‌گوید «... بدیهی است توسعه زبان‌شناسی به گونه‌ای که هر چیزی را که به نحوی با فراگیری و کاربرد زبان توسط انسان مربوط می‌شود، شامل گردد، سودمند نیست» (همان کتاب، ص ۱۸۰). مکالی پیش‌بینی می‌کند که تحول بعدی در جهت تحدید مرزهای زبان‌شناسی خواهد بود. در این رابطه چارلز آزگود می‌گوید بر اثر تلاشی که در جهت ازدیاد کارایی تبیینی زبان‌شناسی به عمل می‌آید، به عبارتی دیگر، علاقه‌ای که زبان‌شناسان به جنبه‌های گوناگون معنا معطوف می‌دارند این احتمال وجود دارد که دامنه مطالعات زبان‌شناسی به علوم دیگر مانند زبان‌شناسی فلسفی، زبان‌شناسی روانی، زبان‌شناسی اجتماعی، زبان‌شناسی ارتباطی... کشیده شود و علم زبان به صورت هسته مرکزی و جدا از مسایل مورد بحث علوم میان رشته‌ای باقی بماند.

چامسکی در انقلابی که علیه زبان‌شناسی توصیفی به راه انداخت موجب شد زبان‌شناسی به روان‌شناسی زبان نزدیک شود تا آنجا که چامسکی در کتاب زبان و ذهن، ۱۹۶۸ زبان‌شناسی را

67. implications

69. context-free

71. "Logic and Conversation"

68. context-dependent

70. How to Do Things with Words

شاخه‌ای از روان‌شناسی شناختی نام برد. همین‌طور، زبان‌شناسان جوان که نهضت علمی‌شان در راستای اهداف روان‌شناسی بود تا آنجا پیش رفتند که عملاً نمی‌شد آنها را از غالب روان - زبان‌شناسان بازشناخت. از این رو می‌شنویم که احتمال دارد آونگ پژوهشهای زبان‌شناسی از قطبی - جست‌وجو در لابلای ظرایف معنایی و تضمن‌های کاربردشناختی کلام که لاجرم افق زبان‌شناسی را تا مرزهای ناپیدای اندیشه‌گوینده می‌کشد، به قطبی دیگر، یعنی پژوهش در حوزه‌های محدودتر و اخص زبان‌شناسی به حرکت درآید.

۶-۱) خلاصه بحث

با نگاه اجمالی به نظریه‌های نوین زبان‌شناسی در چهارچوب نظریه جهانی که از سوی چامسکی و دیگر زبان‌شناسان علاقه‌مند به بررسی‌های صوری زبان ارائه می‌شوند مشاهده می‌شود که امروزه، زبان‌شناسان، برخلاف آنچه در گذشته تصور میشده که دانش زبانی‌گوینده از معرفت غیرزبانی (جهانی) او جداست، معتقدند میان این دونوع دانش نمی‌توان خط فارق کشید و در نتیجه نمی‌توان در توصیف ساختارهای دستوری معنا را نادیده انگاشت. پس از آنکه ضرورت تبیین پدیده‌های معناشناختی احساس شد، زبان‌شناسان کوشیدند با این پدیده‌ها به‌گونه‌مسائل نحوی رفتار کرده، آنها را به شکل فورمولهای صوری ارائه دهند اما دیری نپایید دریافتند که درچنین حالتی مکانیسم دستور زبان بسیار انتزاعی، قواعد گشتاری بسیار فراوان و پیچیده و موارد استثنا خارج از حد معقول فزونی می‌یابد به‌طوری که لاجرم از تعقیب چنین هدفی چشم پوشیدند و زبان‌شناسان کم‌کم بجای توصیف داده‌های زبانی در چهارچوب دستورزبان گشتاری به تعیین و تبیین شرایط و اصول کلی زبانهای طبیعی روی آوردند و در واقع نظریه‌های زبانی نوین چون نظریه‌ایکس - تیره، نظریه وابستگی، نظریه حاکمیت... چامسکی و نیز دیگر نظریه‌ها چون نظریه دستور قواعدگروه‌ساختی جامع^{۷۲}، دستور واژه‌ای - تابعی نمونه تلاشهای در این راستا هستند.

با نگاهی گذرا به عناوین مقاله‌ها و کتاب‌هایی که درباره اصول و شرایط نظریه‌های گوناگون دستور زبان جهانی نگاشته شده و ضمن توزیع آثاری چند در این باره، در پژوهشگر علاقمند به بررسی سیر تحولات نظری در دستور زبان گشتاری این احساس به وجود می‌آید تا روشن شدن سیمای حقایق زبانی در میان گردوغبار مجادله‌ها و مناقشه‌های زبان‌شناسی و استقرار و پذیرش اصولی چند می‌باید مدتی در انتظار بود و به تبع چنین اندیشه بوده است که نگارنده در این بخش از گفتار مطالبی را هر چند به صورت بسیار کلی، درباره سیر تحولات دستور زبان گشتاری تا نظریه زبانی معیار (۱۹۶۵) بیان نمود و لیکن درباره آنچه از اوایل دهه ۱۹۷۰ در این نظریه رخ داده و تحت عنوان «نظریه معیار گسترده و (تجدید نظر شده)» (REST) آمده است صرفاً به اشاراتی چند اکتفا کرد.

افزوده‌ها

- (۱) ارزشیابی یک دستور زبان براساس شرایطی صورت می‌گیرد:
 الف) جمله‌هائی را که تولید می‌کند می‌باید مورد قبول اهل زبان باشد.
 ب) جمله‌هائی را که دارای ابهام هستند توجیه کند.
 ج) برای جمله‌های متشابه تعبیرهای متفاوت را توجیه کند.
 د) برای جمله‌های متفاوت تعبیرهای متشابه را توجیه کند.
- (۲) درباره دلایل شکست معناشناسی زایشی در منابع فارسی نگاه کنید به مقاله س. کریمی حقیقی: «دگرگونیهای نوین در دستور زایشی - گشتاری»، مجله زبان‌شناسی، شماره اول و دوم سال ۱۳۶۶، صص ۱۰ - ۹.
- (۳) یکی از تحلیلهای زبان‌شناسی که از ابداعات مکتب زبان‌شناسی پراگ بوده و تحت عنوان مبحث جمله کارکردی^{۷۳} بیان شده به نحوه توزیع خبر در جمله مربوط می‌شود. این تحلیل به بررسی تأثیر توزیع خبر معلوم و خبر تازه در کلام می‌پردازد. خبر معلوم که اصطلاحاً theme گفته می‌شود به خبری اطلاق می‌شود که برای خواننده یا شنونده تازگی دارد و اصطلاح rheme به خبری که معلوم است اطلاق می‌شود. این نوع تحلیل زبانی با آنچه در دستورزبانهای سنتی در رابطه با مبتدا و خبر بیان شده فرق می‌کند و معلوم می‌دارد که تقابل میان مبتدا - خبر لزوماً همیشه با تقابل نکته اصلی^{۷۴} - فرعی پیام^{۷۵} یکی نیست:

a) John sat in the front seat.

subject predicate

theme rheme

b) In the front seat sat John.

predicate subject

theme rheme

ملاحظه می‌کنیم که John در هر دو (a) و (b) فاعل جمله است، اما در theme(a) نکته اصلی و در (b) rheme (نکته فرعی پیام) است. اضافه می‌نماید اصطلاحات زیر برای نشان دادن تمایزی میان theme-rheme به کار رفته‌اند:

topic - comment

background-focus

given and new information

۴) اصطلاح پیشفرض (ها) (presupposition) عبارت از مفروضاتی است که گوینده یا نویسنده درباره شخص دریافت کننده پیام دارد. به این گفت و شنود کوتاه توجه کنید:

Speaker A : What about inviting Simon tonight?

Speaker B : What a good idea; then he can give Monica a lift.

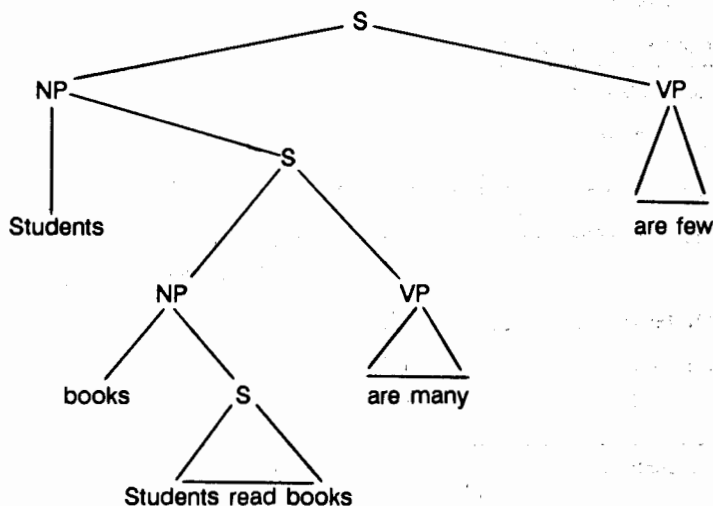
از جمله پیشفرض‌های موجود در محاوره فوق آن است که طرفین گفت‌وگو هر دو Simon و Monica را می‌شناسند؛ و سیله نقلیه دارد که به احتمال قوی اتومبیل است و نیز آنکه در آن لحظه Monica وسیله نقلیه ندارد. مفهوم Presupposition در قالب واژه‌های دیگری چون "background entailments" و "implicatures" به کار رفته است.

۵) معناشناسان زایشی در مخالفت خود با چامسکی در رابطه با این فرض که تعبیر معنایی منحصرأ به ژرف‌ساخت منوط نیست مثالهایی نظیر آنچه در زیر آمده و دارای واژه‌های کمیت نما می‌باشند ذکر می‌کردند:

1) Few students read many books.

2) Many books are read by few students.

در نظریه معیار چامسکی (۱۹۶۵) این دو جمله یک ژرف‌ساخت دارند و لذا هر دو به یک معنا می‌باشند اما به اعتقاد معناشناسان زایشی آندو به یک معنا نیستند و بنابراین هر کدام دارای یک ژرف‌ساخت جداگانه هستند. به عبارت دیگر، اینان کمیت نماها را در بخش تعبیر آوایی قرار داده، معتقد بودند به تعداد معنا باید ژرف‌ساخت وجود داشته باشد و این خود موجب از یاد قواعد گشتاری و در نتیجه پیچیدگی تبیین مکانیسم دستوری می‌شد. مثلاً نمودار درختی (۱) به شکل زیر عرضه می‌شود:



۶) در زبان انگلیسی قاعده ساده‌ای چون $Adj + LY = Adv$ of Manner همه رابطه‌های میان صفت و قید حالت را بیان نمی‌کند. به چند مثال زیر توجه کنید:

<u>ADJ</u>	<u>ADV (of manner)</u>
a friendly letter	a letter written in a friendly way
a cheap shirt	bought it cheap
a clean bed-sheet	I clean forgot it.
a clear handwriting	Stand clear of the gates.
a deadly poisionead	dead tired/drunk
a dead animal	
a high wall	jumps very high
	is highly paid/welcomed
a late comer	arrives late
	haven't been there lately
a right answer	guessed right/rightly

۷) هوراکس (G. Horrocks) ۱۹۸۷:۱۵۴-۵۵۶ مثالهای زیر را در جهت اثبات این که قواعد هسته‌ای یا به عبارت دیگر اصول کلی دستور زبان جهانی سرشت ذهن انسان است ذکر می‌کند:

- 3) Graball found a new set of clients to fleece.
- 4) I wonder which report Peter filed without reading?
- 5) *I wonder who filed that report without reading?
- 6) Wally submitted his resignation.
- 7) His resignation was submitted by Wally.
- 8) Jumbo seemed to us to like himself.
- 9) *Jumbo pleaded with us to like himself.
- 10) John lost his way.

پرسشی که نویسنده در رابطه با (3) مطرح می‌کند این است شخص چگونه می‌داند که:

- فاعل و مفعول فعل "fleece" به ترتیب Graball و clients است؟

- (4) از لحاظ دستوری درست و (5) نادرست است؟

- در (6) "his" به Wally اسناد می‌کند ولی در (7) "his" ممکن است به Wally یا شخص

دیگری دلالت کند، در صورتی "his" در (10) به فاعل جمله برمی‌گردد:

- و بالاخره با آنکه (8) و (9) در رو ساخت همتای هم هستند لیکن در (8) ضمیر انعکاسی

himself می‌تواند نقش مفعول فعل "like" را داشته باشد اما در (9) چنین نقش دستوری موجب نادرست شدن جمله می‌شود.

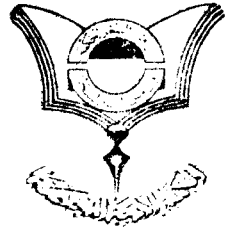
(۸) برای اطلاع از زیر نظریه‌هایی که هوراکس (۱۹۸۷) در بحث خود درباره نظریه دستور جهانی آورده است به صفحات ۱۶۲-۱۰۰ همان کتاب نگاه کنید. یادآور می‌شویم که ما از ذکر خصوصیات این نظریه‌ها به دو دلیل صرف‌نظر کردیم. اولاً، این نظریه‌ها در عرصهٔ مباحث زبان‌شناسی هنوز از حالت قرار و ثبات برخوردار نشده و پیوسته در معرض تغییر و تحول هستند. درثانی، انسجام مطالب به گونه‌ای است که ذکر خصیصهٔ یک نظریه بدون اشاره به خواص دیگر آن، تصویر مخدوشی از آن نظریه ارائه می‌دهد و چنانچه می‌خواستیم بحث کاملی درباره این نظریه‌ها داشته باشیم از هدف اصلی این بخش از گفتار جدا می‌افتادیم. ما صلاح در آن دیدیم به‌همان مقداری که دربارهٔ نظریه نوین (REST) گفتیم بسنده کنیم (هرچند احتمال دارد برخی از خوانندگان محترم با روش کار ما موافق نبوده باشند) و منتظر بمانیم تا جناح‌های موافق و مخالف نظریه‌ها از موضع ثابت و پذیرفته شده‌ای برخوردارند باشند. شاید جای شگفتی باشد که نظریه‌های نهادگرایی (nativism) و واقع‌گرایی (realism) که چامسکی از آنها بعنوان ارکان رکین بحث‌های زبان‌شناسی خود استفاده نموده است، امروزه در نظریه‌های نوین دیگری چون نظریهٔ دستورگروه‌ساختی جامع (از گزدار (G. Gazdar) که براساس رویکرد مونتاقو (Montague) با معناشناسی در زبانهای طبیعی و نظریهٔ ایکس - تیره قرار دارد) و یا نظریهٔ دستور زبان واژه‌ای - تابعی (از برزنن (J. Bresnan) که در صدد توجیه مبانی تولید و پردازش زبان است) زیر سؤال رفته، مورد انتقاد واقع می‌شوند.

به همین ملاحظات بود که در مورد روند کلی تحولات دستورزبان‌گشتاری چامسکی در دهه ۱۹۸۰ به ذکر چند نکته کلی در چهارچوب عبارت نظریه معیارگسترده (و تجدید نظر شده) اکتفا کردیم با این امید که گردو غبار چالش‌اندیشه‌ها در عرصهٔ زبان‌شناسی فرو بنشینند تا بتوان در آینده تصویر روشنتری از تحولات نظری و بازتاب زبان‌شناسان در قبال آنها را ارائه کرد.

BIBLIOGRAPHY

س. کریمی حقیقی. دگرگونیهای نوین در دستور زبان زایشی - گشتاری. مجله زبانشناسی، سال چهارم شماره اول و دوم، ۱۳۶۶. صص ۲۵-۲.

- Austin, J.L. 1962. *How to Do Things with Words*. Oxford: Clarendon Press.
- Bloomfield, L. 1933. *Language*. New York: Holt.
- Brown, Keith. 1984. *Linguistics Today*. Fontana Linguistics.
- Chomsky, N. 1957. *Syntactic Structures*. Hague: Mouton.
- 1968. *Language and Mind*. New York: Harcourt Brace & World.
- 1970. "Deep Structure, Surface Structure and Semantic Interpretation," in D. Steinberg and L. Jakobovits (eds) *Semantics*. 1967, pp. 183-216.
- 1970. "Remarks on Nominalization," in Jacobs & Rosenbaum (eds) *Readings in English Transformational Grammar*. Mass.
- 1980. "ON Binding," *Linguistics Inquiry*. Vol. 11, No.1.
- 1981. *Lectures on Government and Binding*. Dordrecht, Holland.
- Horrocks, G. 1988. *Generative Grammar*. Longman.
- Katz, J. And J.A. Fodor 1963. "The Structure of a Semantic Theory. *Language*. No. XXXIX, pp. 170-210.
- 1964. *An Integrated Theory of Linguistic Descriptions*. MIT Press, Cambridge.
- Kess, Joseph F. 1976. *Psycho linguistic :Introductory Perspectives*. NEW York: American Press.
- Kuhn, Thomas. 1970. *The Structure of Scientific Revolutions*. The University Chicago Press.
- Maclay, H. 1976. "Overview," in D. Steinberg and Jakobovits (eds) *Semantics*. Cambridge: The University Press. pp. 157-182.
- Osgood, Charles. 1980. *Lectures on Language Performance*. Springer-Verlag New York Inc.
- Searle, J.R. 1969. *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Widdowson, H.G. 1986. *Explorations in Linguistics (2)*. Oxford University Press.



واژه‌نامه فارسی به انگلیسی

nominalization	اسم‌سازی	الف
predication	اسناد	آرمانی
platonists	اصحاب فلسفه افلاطون	آگاهی بیواسطه
fricatives	اصوات زایشی	آمیزه
innate organizing principles	اصول سازمان‌دهی فطری	آوای‌های انسداد دهانی
premises	اصول مقدماتی	ابزارهای ارتباطی
structural information	اطلاعات ساختاری	Language acquisition device
information processing	اطلاع‌پردازی	ابزار یادگیری زبان
speech acts	اعمال گفتاری	اثبات
appropriacy	اقتضای (کلام)	اثبات‌گرایی منطقی
word class	اقسام واژه	احساس
formal objects	اقلام (ساختهای) صوری	اختصاصی بودن
syntactical objects	اقلام (ساختهای) نحوی	ادیات شفاهی
paradigm	الگو	ادخال
process models	الگوهای فرایندی	ادراک
performance models	الگوهای کاربردی	ادراک دیداری
models of theory	الگوهای یادگیری	ادراک گفتاری
intonation contour	الگوی آهنگ	ارادی
neural model	الگوی عصبی	آرمان‌سازی
extention	امتداد	استدلال قیاسی
inclination	امیال	استدلال قیاسی
accumulation	انباشته شدن	استمداد ذاتی
social transmission	انتقال اجتماعی	استمداد فطری
mental organs	اندامهای ذهنی	استمدادهای بالقوه
receptor organs	اندامهای گیرنده	استقرا، استنتاج استقرایی
accommodation	انطباق	استنباط، استنتاج
		اسم‌ساختها
idealized		
immediate awareness		
amalgam		
oral stops		
communicative devices		
Language acquisition device		
verification		
Logical positivism		
sensation		
specificity		
orature		
insersion		
perception		
visual perception		
speech perception		
intentional		
idealization		
deduction		
deductive reasoning		
intrinsic capacity		
innate capacity		
potentialities		
induction		
inference		
nominalizations		

associated responses	پاسخهای متداعی	reflexivization	انعکاس‌پذیری
presupposition	پیشفرض	non-standard English	انگلیسی غیر معیار
perceptual presuppositions	پیشفرضهای ادراکی	motivation	انگیزش
		innate ideas	انگارهای فطری

ت

naturalistic explanation	تبیین طبیعی
functional explanation	تبیین کارکردی
evolutionary explanation	تبیین تکاملی
sensory experience	تجربه حسی
initial delimitations	تحدید حدود آغازین
phonetic analysis	تحلیل آوایی
discourse analysis	تحلیل سخن
prosodic analysis	تحلیل زبر زنجیری
duality of patterning	تجزیه دوگانه
abstraction	تجریدسازی
association of ideas	تداعی انگارها
association	تداعی
phonetic organization	ترکیب آوایی
sensory images	تصاویر ذهنی حسی
common notions	تصورات عمومی
implicature	تضمن
pragmatic implications	تضمن‌های کاربردشناسی

interaction	تعامل
phonetic interpretation	تعبیر آوایی
semantic interpretation	تعبیر معنایی
interpretive	تعبیری
generalization	تعمیم
inductive generalization	تعمیم استقرایی
overgeneralization	تعمیم افراطی
language change	تغییر زبان
specification	تعیین
orientation	تعیین موقعیت - جهت یابی
modification	تغییر

ب

functional load	بار کارکردی
phonetic representation	باز نمودن آوایی
visual representation	باز نمودن دیداری
semantic representation	باز نمودن معنایی
internal representation	باز نمودن درونی
linguistic representation	باز نمودن زبانی
context	بافت
context-free	بافت آزاد
situational context	بافت موقعیتی
highest pitch	بالا ترین درجه صوت
collocation	باهم‌آیی
base component	بخش پایه
morphological component	بخش سازه‌ای
transformational component	بخش گشتاری
semantic component	بخش معنایی
syntactical component	بخش نحوی
phonological component	بخش واج‌شناسی
evidence	بدهات

lateralization	برتری جانبی
verbal labels	برچسب‌های زبانی
impression	برداشت
output	برون‌داد
dilemma	برهان ذووجهین
intelligence quotient	بهره هوشی
vision	بینایی
bionocular vision	بینایی دید دوچشمی

پ

motor responses	پاسخهای حرکتی
-----------------	---------------

pragmatic aspects	جنبه‌های کاربردشناسی	sound change	تغییر اصوات
		parametric variation	تغییر پارامتری
		paraphrase	تفسیر
gestures	ح حرکات بیانگر	symmetry	تقارن
motion	حرکت	approximation	تقریب
cognitive domain	حوزه‌شناختی	segmentation	تقطیع
syntactical animal	حیوان نحوی	reinforcement	تقویت
		proliferation	تکثیر، کثرت
		sub-vocal verbalization	تکلم زیرآوایی
language specific	خ خاص (ویژه) زبان	morpheme	تکواژ
species specific	خاص نوع انسان	contrastive stress	تکیه تقابلی
logical property	خاصیت منطقی	segmental distinctions	تمایزات زنجیری
rationality	خردپذیری	semantic differentiation	تمایز معنایی
sub-categorization features		competence	توانش
	خصایص زیرمقوله‌ای	psedu-competence	توانش کاذب
selectional features	خصایص گزینشی	cognitive ability	توانایی شناختی
categorical features	خصایص مقوله‌ای	innate capacity	توانایی فطری
feature	خصیصه	transitional competence	توانش گذرا، موقتی
critical features	خصیصه‌های تعیین‌کننده	transformational competence	
phonetic transcription	خط آوانگاری		توانش گشتاری
creativity	خلاقیت	inclusion distribution	توزیع مشتمل
abstract properties	خواص انتزاعی	equivalence distribution	توزیع معادل
recursive properties	خواص تکرارپذیری	complementary distribution	توزیع مکمل
intrinsic properties	خواص ذاتی	differential reproduction	تولیدمثل افتراقی
structural properties	خواص ساختاری		
innate properties	خواص فطری		
inherent properties	خواص فطری	ج جابجایی	
Gestalt properties	خواص گشتالتی	displacement	جابجایی
semiotic properties	خواص نشانه‌ای	sociolinguistics	جامعه‌شناسی زبان
universal properties	خواص همگانی	linguistic determinism	جبرگرایی زبانی
consonant clusters	خوشه‌های همخوان	underlying sentence	جمله زیرساخت
nasal	خیشومی	cleft sentence	جمله شکافته
		phrase marker	جمله‌نما
		clause	جمله‌واره
	د	embedded clause	جمله‌واره درون‌ه‌ای
scope	دامنه	performative sentences	جمله‌های کنشی

synchronic grammar	دستور زبان همزمانی	inferential knowledge	دانش استنتاجی
universal grammar	دستور زبان همگانی	'tacit' knowledge	دانش «تلویحی»
generalized phrase-structure grammar	دستور گروهبازی جامع	systemic knowledge	دانش سیستمیک (= زبانی)
pedagogical grammarians	دستوربان آموزشی	common knowledge	دانش مشترک
traditionalists	دستوربان سنتی	unconscious knowledge	دانش ناهشیارانه
philosophical grammarians	دستوربان فلسفی	indexical knowledge	دانش نمایه‌ای (= دانش غیرزبانی)
selectional attention	دقت انتخابی	diachronic	در زمانی
		input	درون داد
		introspection	درون نگری
	ذ	internalize	درونی کردن
entity	ذات	percept	دریافت ادراکی
		brain-stem reticular system	دستگاه مشبک ساقه مغزی
	ر	communicative grammar	دستور ارتباطی
choice relation	رابطه گزینشی	prescriptive grammar	دستور تجویزی
syntagmatic relation	رابطه همنشینی	case grammar	دستور زبان حالت
perceptual strategies	راهبردهای ادراکی	descriptive grammar	دستور زبان توصیفی
innate inductive strategies	راهبردهای استقرایی فطری	generative grammar	دستور زبان زایشی
general learning strategies	راهبردهای کلی یادگیری	relational grammar	دستور زبان رابطه‌ای
		structural grammar	دستور زبان ساختگرا
		immediate constituent grammar	دستور زبان سازه‌های پیاپی
verbal-operant behavior	رفتار عامل زبانی	systemic grammar	دستور زبان سیستمیک
paradigmatic relations	روابط جانشینی	taxonomic grammar	دستور زبان طبقه‌ای
interrelations	روابط متقابل	phrase-structure grammar	دستور زبان گروهباسختی
analytical procedures	روالهای تحلیلی	transformational-generative grammar	دستور زبان گشتاری
discovery procedures	روالهای کشف	stratificational grammar	دستور زبان لایه‌ای
experimental psycholinguistics	روان - زبانشناسی تجربی	postulated grammar	دستور زبان مصرّح
primitive psychology	روان شناسی ابتدایی	contrastive grammar	دستور زبان مقابله‌ای
empirical psychology	روان شناسی تجربی	lexical-functional grammar	دستور زبان واژه‌ای - تابعی
cognitive psychology	روان شناسی شناختی		
acquisitional routes	روندهای یادگیری		
inductive procedures	رویه‌های استقرایی		

construct	سازه		
morphology	سازه‌شناسی		
functional constituents	سازه‌های نقش‌گزار	aphasia	زبان‌پریشی
levels of adequacy	سطوح کفایت	autonomous linguistics	زبان‌شناسی خودمختار
typology	سنخ‌شناسی	cartesian linguistics	زبان‌شناسی دکارتی
innate biases	سوگیریهای فطری	immanent linguistics	زبان‌شناسی ذاتی
syntagmeme	سینتاگم	structural linguistics	زبان‌شناسی ساختگرا
	ش	text linguistics	زبان‌شناسی متن
(the) specific subject condition	شرط فاعل معین	contrastive linguistics	زبان‌شناسی مقابله‌ای
	شرطی سازی عامل	dominant language	زبان غالب
operant conditioning	شکل‌بندی	interlanguage	زبان میانی، زبان بینابینی
configuration	شم زبانی	related languages	زبانهای خویشاوند
linguistic intaition	شم مکانی	exotic languages	زبانهای نامتعارف
spatial intuition	شهودی	underlying structure	زیرساخت، ساختار زیرین
intaitive			
	ص		
phonetic form	صورت آوایی	deep structure	ژرف ساخت
distortions	صور تحریف شده	syntactical deep structures	ژرف ساختهای نحوی
linguistic forms	صورت‌های زبانی		
syntactical forms	صورت‌های نحوی		
	ض		
pronominalization(s)	ضمیر ساخت‌ها	habit structure	ساختار مبنی بر عادت
adjunct	ضمیمه	surface structure	ساخت روبنایی، روساخت
	ط	abstract structures	ساختهای انتزاعی
classification	طبقه‌بندی	base structures	ساختهای پایه
language design	طرح زبان	intrinsic structures	ساختهای ذاتی
	ظ	mental structures	ساختهای ذهنی
		neurological structures	ساختهای عصب‌شناختی
generative capacity	ظرفیت زایشی	heirarchail organization	سازمان‌بندی سلسله‌مراتبی
	ع	intellectual organization	سازمان عقلی

pedagogues	متخصصان فن تدریس	observational adequacy	کفایت مشاهده
performative variables	متغییرات کنشی	ensemble	کل
differentiate	تمایز کردن	antonyms	کلمات متضاد
nature-nurture controversy	مجادله سرشت - پرورش	quantifier	کمیت نما
discreteness	مجزا بودن (دارای مرزهای معین بودن واحدهای زبانی)	instrumental function	کنش ابزار
(a set of) readings	(مجموعه) تقریرات	objective function	کنش پذیر
corpus	مجموعه مواد زبانی	locative function	کنش جایگاه
restrictive	محدود	agentive	کنش گر
selectional restrictions	محدودیت‌های گزینشی	speech performance	کنش گفتاری
physical stimulus	محرك جسمانی	dative function	کنش گیر
sensory stimuli	محركهای ذهنی حسی	factive function	کنش نمود
visual environment	محیط بینایی		گ
cognitive environment	محیط شناختی	disposition	گرایش
environmentalism	محیط‌نگری	nominal phrase	گروه اسمی
constrain	محدود کردن	embedded predicate phrase	گروه گزاره درونه‌ای
innate restriction	محدودیت فطری	subject noun phrases	گروه‌های اسمی فاعلی
constraints	محدودیتها	predicative verb phrases	گروه‌های فعلی گزاره‌ای
grammatical constraints	محدودیت‌های دستوری	comment	گزارده (در تقابل با "topic")
genetic limitations	محدودیت‌های ژنتیکی	predicate	گزاره
aspects model	مدل جنبه‌ها	fragmentary	گسیخته
analyst model	مدل زبانشناس	transformation of raising	گشتار ارتقا
deductive model	مدل (نمونه) قیاسی	grammatical transformations	گشتارهای دستوری
pronominal reference	مرجع ضمیری	telegraphic speech	گفتار تلگرافی
lower cortical centers	مراکز مغزی تحتانی	utterance	گفته
holophrastic	(مرحله) جمله - واژه‌ای		ل
selectional advantage	مزیت گزینشی	surface level	لایه سطحی
postulate	مسلّم فرض کردن	expression	لفظ
phenomenonal observations	مشاهدات پدیداری		م
derivations	مشتقات	modular	مبتنی بر نظام

presupposition-free syntax	نحو آزاد از پیشفرض	model - theoretic semantics	معناشناسی الگویی - نظری
generative syntax	نحو زایشی	generative semantics	معناشناسی زایشی
primates	نخستی‌ها	semantic marker	معنا نما
vocative	ندایی	literal meaning	معنای حقیقی
velar	نرم‌کامی	pragmatic meaning	معنای کاربردشناسی
linguistic relativity	نسبیت زبانی	denotative meaning	معنای صریح
semiology	نشانه‌شناسی	speaker's meaning	معنای گوینده
overt indicators	نشانه‌های آشکار	indexical meaning	معنای نمایه‌ای
perceptual signs	نشانه‌های ادراکی	context-bound meaning	معنای وابسته به بافت کلام
ideal system	نظام آرمانی	intentions	مقاصد
representational organizational		illocutionary force	مقدرت پیام‌رسانی
system	نظام بازنمونی و معنایی	mental objects	مقولات ذهنی
systematization	نظام‌دهی	phrasal category	مقوله گروهی
generative system	نظام زایشی	lexical category	مقوله واژگانی
cognitive system	نظام شناختی	phonetic categories	مقوله‌های واجی
formal systems	نظام‌های صوری	intuitions	مکاشفات
hypersememic system	نظام فزون‌معنایی	scholasticism	مکتب فکری اسکولاستیک
hyperphonemic system	نظام فزون‌واجی	cognitivism	مکتب روان‌شناسی شناختی
meaning system	نظام معنایی	pragmatic considerations	ملاحظات کاربردشناسی
symbol system	نظام نمادها	entailments	ملازمات
peripheral systems	نظام‌های پیرامونی	blends	موارد اختلاط
meta theory	نظریه اولی	inflections	موارد صرف
x-theory	نظریه ایکس	anomalies	موارد نابهنجار
contextual theory	نظریه بافت معنایی	infractions	موارد نقض
theta (θ)-theory	نظریه تتا	universal organism	موجود جهان‌شمول
formal deductive theory	نظریه قیاسی صوری	object	موضوع
government theory	نظریه حاکمیت	visual field	میدان دید
case theory	نظریه حالت	scale of delicacy	میزان تحلیل
control theory	نظریه کنترل	scale of rank	میزان مرتبه
standard theory	نظریه معیار	scale of exponence	میزان نمود
bounding theory	نظریه مقید		
theory of relevance	نظریه مناسبت کلام		
universal phonetic theory			ن
binding theory	نظریه واجی همگانی	semantic anomalies	نابهنجاریهای معنایی
	نظریه وابستگی	disparate	ناهمخوان

pivotal words	واژه‌های محوری	interpersonal function	نقش اجتماعی
functional words	واژه‌های نقش‌نما	ideational function	نقش انگار سازی
psychological realities	واقعیت روانشناختی	textual function	نقش بافتی
physical fact	واقعیت عینی (مشهود)	theme	نکته اصلی پیام (در تقابل با "rheme")
genetic inheritance	وراثت ژنتیکی	rheme	نکته فرعی پیام
critical attributes	ویژگیهای شاخص		(در تقابل با "theme")
	ه	abstract representation	نمایش مجرد
binocular coordination		heterogeneous competence model	نمونه توانش ناهمگون
	هماهنگی میان دو چشم	homogeneous competence model	نمونه توانش همگون
correlation	همبستگی	language user model	نمونه گویشور زبان
isomorphic	هم‌شکل	sampling	نمونه گیری
implicational universals	همگانیهای تضمینی (تلویحی)	latent	نهفته
substantive universals	همگانیهای جوهری		و
linguistic universals	همگانیهای زبانی	determiner	وابسته اسمی
formal universals	همگانیهای صوری	context-dependent	وابسته به بافت
functional universals	همگانیهای کارکردی	reactionary	واپس‌گرایانه
homogeneity	همگنی	phoneme	واج
assimilation	همگون سازی	phonemic phonology	واج‌شناسی فونیمیک
coreferentiality	هم‌مرجع بودن	allophone	واج‌گونه
intelligence	هوش	formal units	واحدهای صوری
consciousness	هوشیاری	morpho-phonemics	واژ - واج‌شناسی
	ی	lexeme	واژه قاموسی
signal learning	یادگیری اشاره‌ای	sememe	واژه معنایی
serial learning	یادگیری زنجیره‌ای	open words	واژه‌های آزاد

واژه نامه انگلیسی به فارسی

A

abduction	قیاس احتمالی
abstract properties	خواص انتزاعی
abstract proposition	قضیه انتزاعی
abstract representation	نمایش مجرد
abstract structures	ساختهای انتزاعی
abstract underlying rules	قواعد زیربنایی

abstraction	تجزیدسازی
accommodation	انطباق
accumulation	انباشته شدن
acquisitional routes	روندهای یادگیری
adjunct	ضمیمه
agentive	کنش‌گر
allophone	واج‌گونه
amalgam	آمیزه
analogy	قیاس
analytical procedures	روالهای تحلیلی
analyst model	مدل زبان‌شناس
anomalies	موارد نابهنجار
antonyms	کلمات متضاد
aspects model	مدل جنبه‌ها
assimilation	همگون‌سازی
association	تداعی
association of ideas	تداعی انگارها
associated responses	پاسخهای متداعی
aphasia	زبان‌پریشی

appropriacy	اقتضای (کلام)
approximation	تقریب
asymetry	عدم تقارن
autonomous linguistics	زبان‌شناسی خودمختار

B

babbling	فان و قون کردن
base component	بخش پایه
base structures	ساختهای پایه
behavioral counterparts	قرینه‌های رفتاری
binding theory	نظریه وابستگی
binocular coordination	هماهنگی میان دو چشم
bionocular vision	بینایی دید دو چشمی
biological endowments	عطیه
	زیست‌شناختی
blends	موارد اختلاط
bound anaphoric rule	قاعده مرجع متصل
bounding theory	نظریه مقید
brain-stem reticular system	دستگاه مشبک ساقه مغزی

C

Cartesian linguistics	زبان‌شناسی دکارتی
case grammar	دستور زبان حالت
case theory	نظریه حالت

categorical features	خصایص مقوله‌ای	contrastive stress	تکیهٔ تقابلی
choice relation	رابطهٔ گزینشی	contrastive grammar	دستور زبان مقابله‌ای
classification	طبقه‌بندی	contrastive linguistics	زبان‌شناسی مقابله‌ای
clause	جمله‌واره	control theory	نظریه کنترل
cleft sentence	جملهٔ شکافته	cooling	غلغل زدن
cognitive ability	توانایی شناختی	coreferentiality	هم مرجع بودن
cognitive domain	حوزه شناختی	core rules	قواعد هسته‌ای
cognitive environment	محیط شناختی	corpus	مجموعه مواد زبانی
cognitive psychology	روان‌شناسی شناختی	correlation	همبستگی
cognitive system	نظام شناختی	creativity	خلاقیت
cognitivism	مکتب روان‌شناسی شناختی	critical attributes	ویژگیهای شاخص
collocation	باهم‌آیی	critical features	خصیصه‌های تعیین‌کننده
comment	گزارده (در تقابل با 'topic')	culture-centered	فرهنگ مدار
common knowledge	دانش مشترک	D	
common notions	تصورات عمومی	dative function	کنش‌گیر
communicative devices	ابزارهای ارتباطی	decode	علامت برگردانی
communicative grammar	دستور ارتباطی	deduction	استدلال قیاسی
competence	توانش	deductive model	مدل (نمونه) قیاسی
complementary distribution	توزیع مکمل	deductive reasoning	استدلال قیاسی
composition rules	قواعد ترکیب	deep structure	ژرف ساخت
configuration	شکل‌بندی	demarcative function	کارکرد مرزنمایی
conjoined subject	فاعل مشترک	denotative meaning	معنای صریح
consciousness	هوشیاری	depth hypothesis	فرضیه عمقی
consonant clusters	خوشه‌های همخوان	derivations	مشتقات
constrain	محدود کردن	descriptive adequacy	کفایت توصیفی
constraints	محدودیتها	descriptive grammar	دستور زبان توصیفی
construct	سازه	determiner	وابستهٔ اسمی
context	بافت	diachronic	در زمانی
context-bound meaning	معنای وابسته به بافت کلام	dictionary rules	قواعد قاموسی
context-dependent	وابسته به بافت	differential reproduction	تولید مثل افتراقی
context-free	بافت آزاد	defferentiate	متمایز کردن
contextual theory	نظریه بافت معنایی		

dilemma	برهان ذوجهین	expression	لفظ
discourse analysis	تحلیل سخن	extention	امتداد
discovery procedures	روالهای کشف		
discretexess	مجزا بودن (و دارای مرزهای معین بودن واحدهای زبانی)	F	
disparate	ناهمخوان	factive function	کنش نمود
displacement	جابجایی	faculty	قوه ذهنی
disposition	گرایش	feature	خصیصه
distortions	صور تحریف شده	focus	فراز جمله، کانون
dominant language	زبان غالب	formal deductive theory	نظریه قیاسی صوری
duality of patterning	تجزیه دوگانه	formal objects	اقلام (ساختهای) صوری
		formal systems	نظامهای صوری
E		formal units	واحدهای صوری
embedded clause	جمله واره درونه‌ای	formal universals	همگانیه‌های صوری
embedded predicate phrase	گروه گزاره درونه‌ای	fragments	عبارات ناتمام
empirical adequacy	کفایت تجربی	fragmentary	گسیخته
empirical psychology	روان‌شناسی تجربی	fricatives	اصوات زایشی
encode	علامت گردانی	functional constituents	سازه‌های نقش‌گزار
ensemble	کل	functional explanation	تبیین کارکردی
entailments	ملازمت	functional load	بار کارکردی
entity	ذات	functional universals	همگانیه‌های کارکردی
environmentalism	محیط‌نگری	functional words	واژه‌های نقش‌نما
equivalence distribution	توزیع معادل	functionalism	کارکردگرایی
ethnocentrism	قوم‌مداری		
ethnography	قوم‌نگاری	G	
ethnomethodology	قوم - روش‌شناسی	general learning strategies	راهبردهای کلی یادگیری
evidence	بدایت	generalized phrase-structure	
evolutionary explanation	تبیین تکاملی	grammar	دستورگروه‌ساختی جامع
exotic languages	زبانهای نامتعارف	generalization	تعمیم
experimental psycholinguistics	روان - زبان‌شناسی تجربی	generative capacity	ظرفیت زایشی
explanatory adequacy	کفایت تبیینی	generative grammar	دستورزبان زایشی
explanatory efficiency	کارایی تبیینی	generative semantics	معناشناسی زایشی
		generative syntax	نحو زایشی

generative system	نظام زایشی	immediate constituent grammar	دستور زبان سازه‌های پیاپی
genetic inheritance	وراثت ژنتیکی	immanent linguistics	زبان‌شناسی ذاتی
genetic limitations	محدودیت‌های ژنتیکی	implicational universals	همگانهای
Gestalt properties	خواص گشتالتی		تضمنی (تلویحی)
gestures	حرکات بیانگر	implicature	تضمن
government theory	نظریه حاکمیت	impression	برداشت
grammatical transformations	گشتارهای	inclination	امیال
	دستوری	inclusion distribution	توزیع مشتمل
grammatical constraints	محدودیت‌های	Indeterminacy	عدم تعین
	دستوری	indexical knowledge	دانش نمایه‌ای (= دانش غیر زبانی)
H			
habit structure	ساختار مبتنی بر عادت	indexical meaning	معنای نمایه‌ای
heirarchical organization	سازمان‌بندی	induction	استقراء، استنتاج استقرایی
	سلسله مراتبی	inductive generalization	تعمیم استقرایی
heterogeneous competence model		inductive procedures	رویه‌های استقرایی
	نمونه توانش ناهمگون	inference	استنباط، استنتاج
highest pitch	بالاترین درجه صوت	inference rules	قواعد استنتاج
holophrastic	(مرحله) جمله - واژه‌ای	inferential knowledge	دانش استنتاجی
	(در روند زبان‌آموزی کودک)	inflections	موارد صرف
homogeneity	همگنی	information processing	اطلاع‌پردازي
homogeneous competence model		infractions	موارد نقض
	نمونه توانش همگون	Inherent properties	خواص فطری
hyperphonemic system	نظام فزون واجی	initial constraints	قیود اولیه
hypersememic system	نظام فزون معنایی	initial delimitations	تحدید حدود آغازین
I			
ideal system	نظام آرمانی	innate biases	سوگیری‌های فطری
idealization	آرمان‌سازی	innate capacity	توانایی فطری
idealized	آرمانی	innate endowments	عطیه (ودیعہ) فطری
Ideational function	نقش انگارسازی	innate ideas	انگارهای فطری
illocutionary act	عمل پیام رسانی	innate inductive strategies	راهبردهای استقرایی فطری
illocutionary force	مقدرت پیام رسانی	innate capacity	استعداد فطری
Immediate awareness	آگاهی بیواسطه	innate organizing principles	اصول سازمان‌دهی فطری

Innate properties	خواص فطری	latent	نهفته
Innate restriction	محدودیت فطری	lateralization	برتری جانبی
input	درون داد	left-recursive rules	قواعد چپ بازگرد
insertion	ادخال	levels of adequacy	سطوح کفایت
Instrumental function	کنش ابزار	lexeme	واژه قاموسی
Intellectual organization	سازمان عقلی	lexical category	مقوله واژگانی
Intelligence	هوش	lexical-functional grammar	دستورزبان
Intelligence quotient	بهره هوشی		واژه‌ای - تابعی
Intentions	مقاصد	lexis	واژه قاموسی
Intentional	ارادی	linguistic determinism	جبرگرایی زبانی
interlanguage	زبان میانی، زبان بینابینی	linguistic expression	عبارت زبانی
internal representation	بازنمون درونی	linguistic forms	صورت‌های زبانی
internalize	درونی کردن	linguistic intuition	شم زبانی
interaction	تعامل	linguistic patterns	قالب‌های زبانی
interpersonal function	نقش اجتماعی	linguistic relativity	نسبیت زبانی
Interpretive	تعبیری	linguistic representation	بازنمون زبانی
interrelations	روابط متقابل	linguistic universals	همگانیهای زبانی
intonation contour	الگوی آهنگ	literal meaning	معنای حقیقی
intrinsic capacity	استعداد ذاتی	locative function	کنش جایگاه
intrinsic properties	خواص ذاتی	logical positivism	اثبات‌گرایی منطقی
Intrinsic structures	ساختهای ذاتی	logical property	خاصیت منطقی
Introspection	درون‌نگری	lower cortical centers	مراکز مغزی تحتانی
Intuitions	مکاشفات		
intuitive	شهودی	M	
intuitive heuristics	کاوشگری شهودی	meaning system	نظام معنایی
isomorphic	هم‌شکل	mental faculty	قوة ذهنی
		mental objects	مقولات ذهنی
		mental organs	اندامهای ذهنی
		mental structures	ساختهای ذهنی
		meta language	فرازبانی
		meta theory	نظریه اولی
		models of learning	الگوهای یادگیری
		model-theoretic semantics	معناشناسی
			الگونی - نظری
L			
language acquisition device	ابزار یادگیری		
	زبان		
language change	تغییر زبان		
language design	طرح زبان		
language specific	خاص (ویژه) زبان		
language user model	نمونه‌گویی‌شور زبان		

modification	تغییر	orientation	تعیین موقعیت - جهت‌یابی
modular	مبتنی بر نظام	output	برون داد
morpheme	تکواژ	overgeneralization	تعمیم افراطی
morphological component	بخش سازه‌ای	overt indicators	نشانه‌های آشکار
morphology	سازه‌شناسی		
morpho-phonemics	واژ-واج‌شناسی	P	
motivation	انگیزش	paradigm	الگو
motion	حرکت	paradigmatic relations	روابط جانمایی
motor responses	پاسخهای حرکتی	parametric variation	تغییر پارامتری
		paraphrase	تفسیر
		pattern	قالب
N		pedagogical grammarians	دستوربان آموزشی
nasal	خیشومی		
nativism	فطری‌نگری - نهادگرایی	pedagogues	متخصصان فن تدریس
naturalistic explanation	تبیین طبیعی	percept	دریافت ادراکی
nature-nurture controversy	مجادله سرشت-پرورش	perception	ادراک
neural model	الگوی عصبی	perceptual presuppositions	پیش‌فرضهای ادراکی
neurology of language	عصب‌شناسی زبان	perceptual signs	نشانه‌های ادراکی
neurological structures	ساختهای عصب‌شناختی	perceptual strategies	راهبردهای ادراکی
neurophysiology	فیزیولوژی اعصاب	performance models	الگوهای کاربردی
nominalization	اسم‌سازی	performative sentences	جمله‌های کنشی
nominalizations	اسم‌ساختها	performative variables	متغییرات کنشی
nominal phrase	گروه اسمی	peripheral rules	قواعد جانبی
non-standard English	انگلیسی غیرمعیار	peripheral systems	نظامهای پیرامونی
		philosophical grammarians	دستوربان فلسفی
O		philology	فقه‌اللفه
object	موضوع	phoneme	واج
objective function	کنش‌پذیر	phonemic phonology	واج‌شناسی فونیمیک
observational adequacy	کفایت مشاهده	phonetic analysis	تحلیل آوایی
open words	واژه‌های آزاد	phonetic categories	مقوله‌های واجی
operant conditioning	شرطی‌سازی عامل	phonetic form	صورت آوایی
oral stops	آواهای انسداد دهانی		
orature	ادبیات شفاهی		

phonetic interpretation	تعبیر آوایی	پیشفرض
phonetic organization	ترکیب آوایی	دستور تجویزی
phonetic representation	بازنمون آوایی	اسناد
phonetic transcription	خط آوانگاری	نخستی‌ها
phonological component	بخش	روان‌شناسی ابتدایی
	واج‌شناسی	الگوهای فرایندی
phenomenonal observations	مشاهدات	قابلیت تولید
	پدیداری	قواعد ترکیب‌پذیری معنایی
phrasal category	مقوله گروهی	تکثر، کثرت
phrase marker	جمله‌نما	مرجع ضمیری
phrase-structure grammar	دستور زبان	ضمیر ساخت‌ها
	گروه‌ساختی	قضیه
physical fact	واقعیت عینی (مشهود)	تحلیل زیرزنجیری
physical laws	قوانین طبیعی	توانش کاذب
physical signal	علامت طبیعی	واقعیت
physical stimulus	محرک جسمانی	روان‌شناختی
pivotal words	واژه‌های محوری	
Platonists	اصحاب فلسفه افلاطون	
postulate	مسلم فرض کردن	
postulated grammar	دستور زبان مصرّح	
potentialities	استعدادهای بالقوه	
pragmatics	کاربردشناسی	
pragmatic aspects	جنبه‌های کاربردشناسی	
pragmatic considerations	ملاحظات	
	کاربردشناسی	
pragmatic implications	تضمن‌های	
	کاربردشناسی	
pragmatic meaning	معنای کاربردشناسی	
predicate	گزاره	
predicative verb phrases	گروه‌های فعلی	
	گزاره‌ای	
premises	اصول مقدماتی	
presupposition	پیشفرض	
presupposition - free syntax	نحو آزاد از	
prescriptive grammar		پیشفرض
predication		دستور تجویزی
primates		اسناد
primitive psychology		نخستی‌ها
process models		روان‌شناسی ابتدایی
productivity		الگوهای فرایندی
projection rules		قابلیت تولید
proliferation		قواعد ترکیب‌پذیری معنایی
pronominal reference		تکثر، کثرت
pronominalization(s)		مرجع ضمیری
proposition		ضمیر ساخت‌ها
prosodic analysis		قضیه
psedu-competence		تحلیل زیرزنجیری
psychological realities		توانش کاذب
		واقعیت
		روان‌شناختی
Q		
quantifier		کمیت‌نما
R		
rationality		خردپذیری
reactionary		واپس‌گرایانه
(a set of) readings		(مجموعه) تقریرات
realization rules		قواعد تبدیل
receptor organs		اندامهای گیرنده
recursive properties		خواص تکرارپذیری
reflexivization		انعکاس‌پذیری
reinforcement		تقویت
related languages		زبانهای خویشاوند
relational grammar		دستور زبان رابطه‌ای
representational organizational system		نظام بازنمون و معنایی
restrictive		مجدود

rheme	نکته فرعی پیام (در تقابل با 'theme')	situational context	بافت موقعیتی
rhetorics	علم معانی و بیان	social transmission	انتقال اجتماعی
right-recursive rules	قاعدهٔ راست - بازگرد	sociolinguistics	جامعه‌شناسی زبان
S			
sampling	نمونه‌گیری	sound change	تغییر اصوات
scale of delicacy	میزان تحلیل	spatial intuition	شم مکانی
scale of exponence	میزان نمود	speaker's meaning	معنای گوینده
scale of rank	میزان مرتبه	species specific	خاص نوع انسان
scholasticism	مکتب فکری اسکولاستیک	specification	تعیین
scope	دامنه	(the) specific subject condition	شرط
segmental distinctions	تمایزات زنجیری		فاعل معین
segmentation	تقطیع	specificity	اختصاصی بودن
selectional advantage	مزیت‌گزینشی	speech acts	اعمال گفتاری
selectional attention	دقت انتخابی	speech perception	ادراک گفتاری
selectional features	خصایص‌گزینشی	speech performance	کنش گفتاری
selectional restrictions	محدودیه‌های گزینشی	speech signal	علامت گفتاری
self-contained	قائم به ذات	standard theory	نظریهٔ معیار
semantic anomalies	ناپهنجاریهای معنایی	stratificational grammar	دستورزبان لایه‌ای
semantic component	بخش معنایی	structural grammar	دستورزبان ساختگرا
semantic differentiation	تمایز معنایی	structural information	ساختاری
semantic interpretation	تعبیر معنایی	structural linguistics	زبان‌شناسی ساختگرا
semantic marker	معنای	structural properties	خواص ساختاری
semantic representation	بازنمون معنایی	sub-categorization features	خصایص زیرمقوله‌ای
sememe	واژه معنایی	subject noun phrases	گروه‌های اسمی فاعلی
semiology	نشانه‌شناسی	substantive universals	همگانیه‌های جوهری
semiotic properties	خواص نشانه‌ای	sub-vocal verbalization	تکلم زیرآوایی
sensation	احساس	surface level	لایه سطحی
sensory experience	تجربهٔ حسی	surface structure	ساخت روبنائی، روساخت
sensory images	تصاویر ذهنی حسی	systematization	نظام‌دهی
sensory stimuli	محركهای ذهنی حسی	symmetry	تقارن
serial learning	یادگیری زنجیره‌ای	synchronic grammar	دستورزبان همزمانی
signal learning	یادگیری اشاری	syntagmatic relation	رابطه همنشینی

syntactical animal	حیوان نحوی		
syntactical component	بخش نحوی		
syntactical deep structures	ژرف ساختهای نحوی		
syntactical forms	صورت‌های نحوی		
syntactical objects	اقلام (ساختهای) نحوی		
syntagmeme	سیتاگمیم		
symbol system	نظام نمادها		
systemic grammar	دستور زبان سیستمیک		
systemic knowledge	دانش سیستمیک (= زبانی)		
'tacit' knowledge	دانش «تلویحی»		
taxonomic grammar	دستور زبان «طبقه‌ای»		
telegraphic speech	گفتار تلگرافی		
temporal process	فرایند زمانی		
textual function	نقش بافتی		
text linguistics	زبان‌شناسی متن		
theme	نکته اصلی پیام (در تقابل با 'rheme')		
theory of relevance	نظریه مناسبت کلام		
theta(θ)-theory	نظریه تتا		
traditionalists	دستوریان سنتی		
transformational competence	توانش گشتاری		
transformational component	بخش گشتاری		
transformational-generative grammar	دستور زبان گشتاری		
transformation of raising	گشتار ارتقا		
transitional competence	توانش گذرا، موقتی		
typology	سنخ‌شناسی		
U			
unconscious knowledge	دانش ناهشیارانه		
underlying sentence	جمله زیرساخت		
underlying structure	زیرساخت، ساختار زیرین		
universal grammar	دستور زبان همگانی		
universal organism	موجود جهان‌شمول		
universal phonetic theory	نظریه واجی همگانی		
universal properties	خواص همگانی		
utterance	گفته		
V			
velar	نرمکامی		
verbal labels	برچسب‌های زبانی		
verbal operant behavior	رفتار عامل زبانی		
verification	اثبات		
vision	بینایی		
visual cortex	قشر بینایی		
visual environment	محیط بینایی		
visual field	میدان دید		
visual perception	ادراک دیداری		
visual representation	بازنمون دیداری		
vocative	ندایی		
W			
word class	اقسام واژه		
X			
X\bar{X}-theory	نظریه ایکس - تیره		